MEMO.

The Preface to this work including a brief sketch, of the Author's life, and some notice of his History will appear in the end of 2nd part.

غیر مشهور و ریزه منصبداران نا محصور که از اندازهٔ شمار بیرونند
فائدهٔ لب بشکوهٔ بي جاگیری و نیافتن نقدي کشودن معلوم مگر
آنکه پا بدامن صبر پیچیده بنام منصب بي ثمر قانع باشند *

القصه چون ذکر خاتمه و قلع سلطنت فردوس آشیاني شاه جهان
پادشاه بتحریر مقدمهٔ آغاز جلوس خلد مکان موقوف است الحال
عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را بذکار سلطنت خلد آرامگاه محمد
اورنگ زیب عالمگیر معطوف مي سازد *

تمام شد
حصه اول منتخب اللباب



نفر که بمنصب هفت هزاری بتفصیل ذیل مراوزی داشتند همه مرحله پیمای سفر آخرت گردیده بودند و هیچ یک از امرای مقرب عوض آنها بپایهٔ هفت هزاری نرسیده بود - جملة الملک سعد الله خان و علیمردان خان سپه سالار و سعید خان بهادر و اسلام خان - و شش هزاری از شش نفر زیاده نبودند رستم خان بهادر خان جهان و اعظم خان و معظم خان و میر جمله و خسرو خان ولد نذر محمد خان و مهاراجه جسونت - و هفده نفر بپایهٔ پنج هزاری رسیده بودند شاه نواز خان صفوی و مکرمت خان صفوی و قلیچ خان بهادر و جعفرخان وخلیل لله خان ومهابت خان و اعتقاد خان و بهادر خان روهیله و نجابت خان و اله وردی خان و بهرام خان ولد نذر محمد خان و میرزا راجه جیسنگه وراجه جگت سنگه و رانا راجسنگه و مالوجی بهونسله و راجه بیتهل داس وراجه رام سنگه - و چهار هزاري از چهارده نفرزیاده نبودند و سه هزاری و پانصدی یک نفر بود - و سه هزاری چهل و هفت نفربودند و هزار و پانصدی بیست نفر و هزاري پنجاه و نه نفربودندکه بتحریر تفصیل آن نمي پردازد •

درینصورت عقلای دانش پژوه و سخن سنجان کنج معاني نظر بر بندوبست سلطنت سابق در روید اختلال نسق حال که تعداد بونا یعني جوان هفت هزاري و شش هزاري مراتب نویسان حضور و تحریران بخشیان عظام اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد انصاف نمایند که هرگاه نه تحصیل خالصه سرکار و نه پای باقي یافته مي شود و نه زر در خزانه فراهم مي آید بیش منصبان

رفته در آمده بیست و چهار کرور روپیه و از جنس اشرفي سوای طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و ظروف طلائی و نقرئي و جواهر که تخمینا تا پانزده شانزده کروران نیز می شد مانده بود - و در رعیت پروری و عدم تعدی حکام تقید تمام داشت *

و آنچه در شاه جهان‌نامه از تفصیل منصب پادشاه زادهای والا گهر و امرای عظیم الشان درج است فقرهٔ چند بزبان قلم میدهد *

دارا شکوه بپایهٔ چهل هزاری وبیست وپنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه رسیده بود *

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و شجاع هردو بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي داشتند *

و مراد بخش از پایهٔ پانزده هزاری تجاوز ننموده بود *

و پادشاه زادها را تا خدمت نمي فرمودند یومیه مقرر می داشتند بعده که بمهمي مامور می گردیدند بمنصب سرافرازی می یافتند مگر دارا شکوه که از بسیاري محبت شاه جهان پادشاه اورا از خود جدا نمی نمودند بعد از آنکه محمد شجاع بمهم دکن مامور گردیده تسلیم منصب نمود درعالم همچشمی که کلان تر از همه برادران بود رقت کنان از سر دیوان برخاست لهذا ناچار بدون آنکه بخدمتي مامور گردد منصب عطا نمودند - و از جمله امرای بیش منصب زیاده از چهار نفر شاهجهان پادشاه هفت هزاری نمی نمودند بعده که یکی ازین چهار ودیعت حیات می نمود دیگری را بدین منصب سرافرازی میدادند چنانچه که در ایامی که عارضهٔ حبس بول و شورش سلطنت روداد چهار

بود و بعد عارضهٔ بدني پادشاه زمام نسق سلطنت به قبضهٔ اقتدار او در آمد طلب حضور گردیدند لهذا بعادل شاه بیجاپور بقبول پیشکش مذکور دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور بر خاسته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند ٭

دیگر مخفی نماند که فرقهٔ گرز بردار سابق جدا نبود از نوکران روشناس که درجلد روی وتیز روی شهرت داشتند برای طلب امرای سرکش و زمینداران مفسد و رساندن فرامین تعین می‌گردیدند مگر درعهد جهانگیر پادشاه برای روز شکار سه چهارگرز بردار که گرزهای فولاد هشت پهلو داشتند در رکاب حاضر می بودند از اوائل عهد صاحبقران فرقهٔ گرز بردار بتفریق گرز طلا و نقره مقرر گشتند و فرمودند که سوای مردم توران از قوم دیگر داخل گرز بردار ننمایند -

خربزهٔ سرده که در هندستان اصلا نمي کاشتند در عهد سنهٔ پانزدهم جلوس اعلی حضرت ابتداء محمد رضای خراساني در نواح شاه جهان آباد تخم خربزه کاشت و زمین موافق آمد و از عطای خلعت و دیگر عنایات پادشاهي مفتخر گردید ٭

بر عقلا ظاهر است که اگرچه در ملک گیري استقلال به از محمد اکبر پادشاه رونق افزای سلطنت هندوستان در تیموریه نبوده اما در بندوبست و نسق مردم آوردن خزانه و آبادي ملک و قدرداني سپاه و رفاه لشکریه از شاهجهان بادشاه در عرصهٔ پر وسعت هندوستان فرمان فرمای نگردیده سوای خرج لازم و ملزوم سلطنت و آنچه بخرچ عمارات و قلعه و مساجد شاه جهان آباد و دیگر بلاد و انعام [illegible] و رسوم [illegible] که آنحضرت [illegible]

نخان جهان عرف شایسته خان بسرانجام و تهیهٔ مهم پرداخت دمده
که بعضی امرای کومکی بپادشاه زاده پیوستند پادشاه زاده با
سرانجام توپخانه برآمده برای تسخیر قلعهٔ کلیانی و دیگر قلاع توابع
بیجاپور کمر بسته در اندک مدت بتسخیر در آورد بعد ازان بعزم
تسخیر بیجاپور متوجه شدند چون از کلیانی عبور نمودند فوجهای
بیجاپور از هر طرف بدستور قزاقان نمودار شده بعد از زد و خوردی
که بمیان می آمد فرار می نمودند تا بپای حصار رسیدند جا بجا
امرای رزم دیدهٔ کار طلب برای نقب زدن و مورچال پیش بردن
مقرر شدند و محصوران باستحکام برج و باره پرداخته بزدن توپ
و تفنگ و انداختن بان و سنگ و دیگر آلات آتشبازی پرداختند و
هر روز جمعی از هردو طرف بدم تیغ و سنان می آمدند و مردم
قلعه برآمده برمورچال می ریختند آدم و چارپا ضائع می ساختند
و آنچه دران محاصره ازان پادشاه زادهٔ با فرهنگ و امرای با نام
و ننگ تردد نمایان بعرصهٔ ظهور آمده بتحریر تفصیل آن قلم
را رنجه داشتن بطول کلام منجر می گردد - حاصل کلام بعد ازان که
کار بر محصوران تنگ گردید پیغام اظهار عجز و پیام امان بمیان
آوردند و قبول مبلغ کرور روپیه بطریق شکرانهٔ شفع جرائم کرده
و یاکردهٔ خود ساختند - درین ضمن اخبار موحش از عارضهٔ حبس
بول پادشاه و برهم خوردن نسق حضور و طلب بعضی امرا در
دار السلطنت انتشار یافت ناچار کار بصلح انجامید تا آنکه از
نوشتجات وکیل بثبوت پیوست که امرای همراه پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب بتحریک دارا شکوه که از سابق هم ولی عهد صاحب اختیار

همراه پادشاه زاده تعین فرمودند - محمد امین خان را از اصل و اضافه سه هزاری هزار سوار نمودند و خان جهان را فرمودند که تا مراجعت پادشاه زاده از مهم بیجاپور در اورنگ آباد باشد - بهمه امرا وقت رخصت خلعت و اسپ و جیغه و شمشیر عنایت نمودند و معظم خان را از روز ملازمت تا تاریخ رخصت پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و اسپ و فیل مرحمت فرمودند چون در دار الخلافت اثر وبا و طاعون ظاهر شد و روز بروز شدت او می افزود و درباب برآمدن از فضلا که استفسار فرمودند بروایت مختلف عرض نمودند آخر مصلحت بران قرار یافت که بطریق قصد شکار کلنگ کنار گنگ تشریف برده چندگاه تفرج کنان و داد دهان و شکار افگنان بسر بردند •

ذکر سوانح سال سي و یکم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجري

جشن آغاز سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجري اول ماه جمادی الاولی زیب و زینت یافت و از امرا و علما و شعرا هر یکی فراخور پایه و مراتب قسمت کامروا و فیض یاب گردیدند و ارباب طرب دامن دامن زر سرخ و سفید ذخیره اندوختند - پنجاه و هفت فیل پیشکش قطب شاه با تحف دیگر از نظر گذشت سه لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت در آمد - پنج کرور دام در انعام بپادشاه زاده دارا شکوه مقرر نمودند جمله از مابق رتمق شصت کرور دام تنخواه گردید - صوبهٔ کابل از تغیر بهادر خان برستم خان مقرر فرموده باضافهٔ هزار سوار مرحمت نمودند - بعد رسیدن حکم مهم بیجاپور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب تا رسیدن

عطا فرمودند از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه معزز ساختند *

چون بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافت امر بساختن مسجد عالی که چنان مسجد در ممالک محروسهٔ هندوستان از ابتدای اسلام بنا نیافته و صنعت آن بتحریر آوردن تحصیل حاصل است هرکه دران مکان با فیض رسیده میداند که معماران هنرمند چه کار کرده اند نموده بودند بسرکاری و اهتمام سه چهار امیر مثل خلیل الله خان و جعفر خان و سعد الله خان و روح الله خان درمدت شش سال بخرچ ده لک روپیه با تمام رساند * ع *

قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

تاریخ اتمام آن یافته اند *

چون بعرض رسید که علی عادل شاه بیجا پوری ازین سرای فانی انتقال و ارتحال بدار البقا نموده و ازو وارث ملک نمانده مگر سکندر نام مجهول النسب که او را بجای پسر پرورش نموده و امرای بیجاپور او را بسلطنت برداشته اند و بعضی با او موافقت ندارند به پادشاه زاده محمد اورنگ زیب حکم صادر شد که خود را به بیجاپور رسانده ملک و قلعهٔ آنجا را بتصرف خود آرد - و معظم خان را از حضور برای معاونت آن مهم مرخص ساخته فرمودند که مهر وزارت حوالهٔ محمد امین خان پسر خود نماید که برفاقت رای رایان در اجرای کار ملکي ومالی پردازد - و مهابت خان و خان جهان و نجابت خان و شاه نواز خان و غیره از حضور و صوبجات زیاده از صد امیر نامی و روشناس کم منصب

خطاب خانی سرافرازی یافت . معظم خان قطعه الماس بوزن دو صد
و شانزده سرخ بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه و شصت فیل مع
یراق پیشکش نمود و جمله نذر و پیشکش سابق و حال پانزده لک
روپیه بقیمت در آمد .

چون از دختر شه نواز خان که در خانهٔ پادشاه زادهٔ محمد مراد
بخش بود فرزند متولد نمی شد دختر امیر خان را برای پادشاه زاده
نسبت مقرر نموده لک روپیه جهاز از سرکار داده روانهٔ احمد آباد
ساختند و پادشاه زاده را دو لک روپیه انعام از خزانهٔ بندر سورت

که اگرچه در مادهٔ چنان بدبخت ظالم هر که التماس شفاعت
نماید اول سزاوار عقوبت اوست اما چون مبالغ خطیر حق رعایا
که برو نالش دارند بر ذمه او طلب است و مبلغها مطالبه پادشاهی
ازو باز یافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و اداء مطالبه
سرکار در کشتن او تامل لازم است حکم شود که بعد از وصول اخذ
حق ستم رسیدها و زر پادشاهی اورا بپاداش اعمال او رسانند التماس
او درجهٔ قبول در آمد و فرمودند که بسزای مستحقان شدید العذاب
راجه رگهناتهه نمایند که بفور تحقیق حق رعایا رسیده بآن رسانند
دریاصورت فی الحال باعث فرو نشستن آتش غضب پادشاه و جان
بخشی آن بدکردار مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد
ازین مقوله حکم سیاست و ترددی که در پرداخت حال رعایا
و آبادی ملک از آن پادشاه بدولت نواز بظهور آمده بسیار مسموع
گردیده بعد که خبر جاه معظم خان بحضور رسیده الخ .

نزدیك بحضور رسید دانشمند خان بخشی را فرمودند که باستقبال رفته بحضور بیارد و بعده که ملازمت نمود یک خوان اشرفی و دو خوان جواهر و دیگر اجناس نذر گذرانده و از اصل واضافه شش هزاری شش‌هزار سوار نموده، خطاب معظم خان مع وزارت و قلمدان مرصع و شمشیر و دو فیل و دو اسپ خاصه باساز و یراق طلا و نقره و پنج لک روپیه عطا فرمودند - و امد خان را از اصل و اضافه دو هزاری و هشت صد سوار نمودند - و محمد امین پسر میر جمله که از عقب رسیده ملازمت نمود بمنصب دوهزاری و

ناخشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه برین بیداد آن برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت - آری بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده باید پرداخت

* بیت *

مده رخصت ظلم درهیچ حال * که خورشید ملکت نیابد زوال
خرابی زبیداد بیند جهان * چو بستان خورم زباد خزان
بازار مظلوم مایل مباش * زدود دل خلق غافل مباش

روز دیگر که بادشاه عدالت اساس رعیت پرور دیوان فرمود حکم باحضار آن نامهٔ تباه و مارگیر نمودند درینضمن راجه رکهناته که نیابت وزارت داشت و وکلای آن بدعاقبت از طرف نواب بادشاه بیگم نیز مایوس شده بدو رجوع آورده باهزاران عجز و زاری برای رفع بلائی آن مبتلا بانواع بلا سماجت از حد گذرانده دوتا بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر برتابوی وقت بعرض رسا

تعین نمودند و روشن ضمیر واقعه نگار را که بکمال صوري و معنوی آراسته بود متصدی سورت مقرر فرمودند (124) چون میر جمله

---

(124) از ابتدای سطر ۱۹ صفحه ۷۵۰ تا اینجا عبارتی که مندرج است بعوض ان در یک نسخه این عبارت است •

چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص جمع مال و دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جاگیر بر طرف فرموده گرز بردار تعین نموده طلب حضور نمودند بعده که ملازمت نمود حکم شد که هر دیوان مار در آستین او سر دهند آنروز وکلای او هر چند که اطراف برای نجات او دویدند فایده نه بخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاح رقعه خلاصی جان او بنام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعه بیگم بمطالعه خاص در آمد او را حکم حبس فرموده بیدماغ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند که باوجود بندر سورت در اقطاع آنچشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت ملکدار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه و افزونی لشکر بادشاهانست آن عزیزه چگونه باین بدنامی ظلم آن ناپاک راضی می شود که برای اظهار حسن ترود اضافه آوردن بمرتبه در تشخیص مال سختی نموده که رعایا ناچار گشته فرزندان خورد سال را بفروختند فروخته ادای محصول نمودند بندر سورت جای تردد مردم هفت اقلیم است خبر که بپادشاهان اطراف رود برای ما بدنامی آن عزیزه

با دیگر امرا و زمینداران که از اطراف و صوبجات برای کمک رسیده
بودند بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل معزز ساخته
بمکانهای آنها مرخص ساختند - و شاه بیگ خان را با سه هزار سوار
برای وصول زر پیشکش و محافظت ملک از دست اندازی لشکریان
و مفسدان واقعه طلب در سرحد نگاهداشتند - درین ضمن فرمان
حضور مشتمل برعنایت منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و
خطاب معظم خان و خلعت خاصه مع جمدهر مرصع وپهول کتاره
و علم و نقاره مع حکم طلب حضور بنام میر جمله همراه گرز
بردار رسید - و معظم خان آداب بجا آورده در رکاب پادشاه زاده همراه
گردید همه جا شکار کنان قلعهٔ قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده
اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد شدند و بعد عرض کردن پادشاه زاده
اضافهٔ پنجهزاری دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مرحمت نمودند - و
شایسته خان را بخطاب خان جهان بهادر و از اصل و اضافه شش
هزاری پنج هزار سوار مفتخر ساختند - چون عرضه داشت
قطب شاه متضمن بر اظهار قدریت و پریشانی بعرض رسید
بیست لک روپیه بابت تفاوت نرخ و غیره از جملهٔ پیشکش سابق
منجملهٔ پیشکش حال محسوب نموده معاف فرمودند •

چون حقیقت ظلم و تعدی محمد امین متصدی بندر
سورت بعرض رسید از منصب و جاگیر و خدمت برطرف فرموده
حکم مع گرز بردار برای محبوس ساختن و بحضور آوردن او صادر
فرمودند - و برای ادای زر وحق بمتم رسیدها مزاول شدید

پادشاه زاده را ملازمت نموده سه هزار ابراهیمی طلا با دیگر تحف نثار و نذر گزراند - خلعت وجیغه و جمدهر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و دو فیل مع ساز نقره عطا نمودند و حکم نشستن فرمودند و بانواع لطف امیدوار ساخته بخلوت برده کلمه و کلام مصلحت بمیان آورده مرخص نمودند - روز دیگر حکم فرمودند که مور چال از پای حصار قلعه بردارند - و قاضی میر عادل را همراه شیخ نظام برای عقد بقلعه فرستاده جیغه و تسبیح مروارید و دو فیل بایراق و جل زربفت برای قطب الملک حوالهٔ شیخ نظام نمودند و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستادها را در مکان خوب فرود آورده آنچه رسمیات شادی عروسی بود بجا آورد - روز دیگر بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص نموده چهارده لک روپیه جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده مع سرکار رام گیر که بسرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند - و اواخر جمادی الاولی که معرکه ارائی رزم بمجلس بزم مبدل گردید بعد فراغ شادی و انعام امرای همرکاب فرمان عطوفت آمیز پادشاه برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا آورده گرفت بعده پادشاه زاده بخانهٔ میر جمله تشریف بردند و یک قطعه الماس نتراشیده و دو لعل و نه زمرد و شصت دانه مروارید و یک نیلم و پنج فیل نر و یک زنجیر ماده بتزئین طلا و یراق نقره و پنج اسپ برای پادشاه زاده سوای آنچه که بسلطان محمد و سلطان معظم گذرانده پیشکش نمود - اوائل رجب بقصد فیروزی طرف خجسته بنیاد کوچ فرمودند و شایسته خان را

برمردم‌کهي دراز نمودند و سپاه همراه بدفع مضرت آنها پرداختند و دائرهٔ قتال و جدال بلند گردید و کار بجائي رسید که تمام لشکر شایسته خان و دیگر امرا بی‌آنکه به پادشاه زاده و سرداران خبر شود قریب شش هفت هزار سوار و پیادهای بي شمار بقصد پیکار و مدد مردم کهی رسیدند و هرساعت شعلهٔ دار و گیر اشتعال می گرفت هر چند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد می کوشیدند مائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو طرف نقد جان بپای فنا دادند و تمام شب بر اسپان و فیلان مستعد کارزار بوده از دور تفنگ بر هم دیگر می زدند صبح نا شده باز بازار پیکارگرم گردید و مکرر پیهم مردم عمده و شتر سوار و اسپ سوار از طرف قطب الملک براي دفع فتنه می رسیدند اما ممنوع نمیگردیدند و هر بار دکهنیهای جاهل مغلوب می گردیدند باز فراهم آمده مستعد کارزار می گشتند تا شب دویم مردم بسیار از مردم پادشاهی بکار آمدند وآدم زیاد دکهنیها کشته و زخمی گردیدند وجنگ قائم بود بعده جا بجا متفرق شدند- درین حالت خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف که براي طلب او رفته بود نزدیک گلکنده رسید قاضي عارف بموجب امر پادشاه زاده فرمان و خلعت که از حضور براي میر جمله آمده بود برده براي آداب تسلیمات و ملازمت پادشاه زاده راه نموني نمود و میر جمله استقبال کرده موافق دستور هندوستان و قاعده‌دانان هندفرمان‌گرفته و خلعت پوشیده بخیمهٔ خود مراجعت نمود بعد تعین ساعت و رسیدن نصیر خان و میر شمس الدین و مالوجی باستقبال آمده

بتهنیت منصب سلطان محمد با دو فیل و چهار اسپ مع ساز طلا و نقره بنام شاهزاده رسید و درخواست ماذون فرمودن و آمدن والدهٔ قطب شاه مع لوازم نسبت بار دیگر بمیان آوردند - و شایسته خان را مامور فرمودند که استمالت نامه از زبان سلطان محمد و خود بنویسند - و قبل از رسیدن استمالت نامه والدهٔ قطب شاه روانه شد همین که خبر از دروازه بر آمدن رسید میر ابو الفضل معموری را همراه میرزا احمد داده باستقبال فرستاده اول بدیرهٔ شایسته خان فرود آوردند و روز دیگر بخانهٔ سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان شاه زاده را ملاقات نموده دو فیل و دو اسپ با ساز مرصع و طلا گذراند - بعده که بخدمت پادشاه زاده کامگار آوردند هزار مهر و پنج اسپ و پنج فیل نر و ماده مع ساز طلا و نقره پیشکش قبول افتاد - و براي عفو جرائم و تعین کمیت وجه پیشکش برای پادشاه و قبول وصلت گفتگو بمیان آورده یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش حال که باقی پیشکش سابق در مدت دو سال باقساط ادا نماید و تعین تاریخ نسبت مقرر نموده بقلعه مراجعت نمود - و از شهرت مصالحه مردم مورچال از مکان خودها بر آمده بخاطر جمعي تردد می نمودند - درینولا میر اسد الله خان بخاري عرف میر میران خالي از وسواس بجای ضرور میرفت گولهٔ زنبورک از بالای قلعه ناگهانی بمیر اسد الله رسید و در آن واحد کار او تمام شد و علاوه جمعي کثیر از دکهنیهاي جاهل که از اطراف با مصالح جنگ برای مدد رسیده بودند و از صلح خبر نداشتند بسرگروهی کوتوال گلکنده که برای طلب آن جماعه رفته بود ده کروهی رسیده دست تعدي و غارت و قتل

و سد راه آنها مردم کاری گذاشته خود بذیره تشریف برند - و روز دیگر زمیدار چانده بمدد رسید - و روز دویم آن میرزا احمد داماد قطب شاه بخدمت سلطان محمد آمد و برای عفو تقصیرات ملتجی گردید اما از جواهر و فیل که همراه آورده بود قبول ننموده تا انفصال معامله موقوف داشتند - درین فرصت شایسته خان و افتخار خان و نصیرخان رسیده بافواج پادشاهی ملحق گشتند و مورچهای سابق را تغیر داده از سر نو جابجا امیران کار دیده مقرر نمودند - درین ضمن از حضور حضرت اعلی منشور نوازش گنجور مع خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع برای پادشاه زادهٔ والا گوهر و منصب هفت هزاری ده هزار سوار برای سلطان محمد و فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات و خطا بخشی بنام قطب شاه درجواب عرضه داشت او رسید پادشاه زاده فرمان قطب شاه را تا انفصال مقدمه پنهان داشت و درافشای آن مصلحت ندانست - و بندگان جان نثار کار طلب روز بروز در پیش بردن مورچال شرط تردد بجا آورده کار بر محصوران تنگ آوردند - و هر روز جمعی از نوکران قطب شاه بامید بندگی درگاه پادشاه رسیده شرف اندوز ملازمت می گردیدند - و تفرقهٔ تمام بحال قطب الملک راه یافت و میر احمد و میر فصیح را بوسیلهٔ اظهار ندامت و عذر باز گشت از اطوار ناهنجار سابق و اطاعت آینده و ادای پیشکش باقی سابق و حال هرچه بفرمایند والتماس پیغام وصلت صبیهٔ خود با سلطان محمد بار دیگر فرستاد و ده فیل و دیگر اسباب و ظروف طلا و نقره بابت میرجمله مع عرضه داشت متضمن

نداده اشیای مرسوله را قبول نفرمودند - و روز سیوم آن جمع کثیر همراه جبار بیگ خراسانی و دیگر نوکران جاهل پیشهٔ قطب شاه طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند مردم این طرف خبردار شده بسرداری مالوجی دکهنی بمدد میرزا خان خود را رساندند و زد و خورد نمایان از طرفین بظهور آمد و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر فیل با چند اسیر که دستگیر مردم پادشاهی شده بود نزد پادشاه زاده آوردند - میر عبد اللطیف را برای آوردن میر جمله که در کرنا تک بود باجمعی تعین نمودند - درین ضمن بعرض رسید که هفت هشت هزار سوار و بیست هزار برقنداز کرناتکی طرف جنوب رو معرکه آرا گشته اند خود بدولت سوار شده بمقابل آن فوج متوجه شدند و ازان طرف بزدن بندوق و بان از بالای قلعه و بهم دادن توپ و تفنگ و انداختن سنگ و بان و دیگر آتشبازی پرداختند و از طرفین صدای داروگیر بلند گردید و جوانان نبرد خو و پردلان جنگ جو از باریدن تیر بلا اندیشه ننموده مقابل گوله و بان حملهای مردانه آورده طریقهٔ جان نثاری را کار فرمودند - خصوص شیخ میر و محمد بیگ میرآتش داد مردانگی دادند و دکهنیها را از مقابل برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد هستی بباد فنا دادند و زخمی گشتند ومکرر مردم قلعه مغلوب گشته باز اقدام بمقابله و مقاتله می نمودند تا آنکه سرلشکر آن جماعه سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان رو بفرار آوردند و بشیخ میر و محمد بیگ که از سرداران نامی پادشاه زاده بودند زخم تیر و تفنگ رسید - و پادشاه زاده برای مورچال

محمد اورنگ زیب هشت کروهی گلکنده در هفتهٔ میر جمله رسیده روز دیگر سوار شده باطراف قلعه برای تعین مورچال و تعین خیمهٔ دولت خانه متوجه شدند - درین آوان خبر رسید که هفت هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیادهٔ برقنداز بسرداری موسی خان اطراف لشکر بشوخی تمام رسیده اند و از بالای قلعه گولهٔ توپ و تفنگ و بان متصل هم می آید سلطان محمد را پیغام فرمودند که با فوج سوار شده طرف چپ مستعد باشد و بدفع مفسدان آن طرف پردازد و از هر جانب بهادران قلعه کشا در مقابل حملهٔ دکهنیها تردد نمایان بظهور می آوردند و تا شام شعلهٔ جنگ زبانه می کشید و جمعی از مردم بادشاهزاده بکار آمدند و زخم برداشتند و برخی از مردم کاری قطب شاه کشته و زخمي گرديدند و بادشاه زاده نماز عشا بخيمهٔ خود آمده ادا نموده به تیمار و مرهم داری بعضی نوکران نامی که مجروح گشته بودند پرداختند روز دیگر مورچال اطراف بامرای کارزار دیدهٔ رزم آزما سپردند - میرزا خان و کار طلب خان و کدهر سنگه و دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کندن نقب و دواندن مورچال پرداختند درینولا قطب شاه میر فصیح نام را با چهار صندوقچهٔ جواهر و مرصع آلات و سه زنجیر فیل نامی کلان و چند اسپ باساز طلا و غیره اشیا فرستاده معروض داشت که برای معذرت و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش لائق میفرستم اگرچه بعد از التجای قطب الملک مردم بادشاهي را از دواند مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میر فصیح را بار ملاز-

پرداختند صدای دار وگیر بلند گردید و مردم قطب شاه مغلوب ومقتول
و زخمی گشتند - ازانکه خیمهٔ سلطان محمد بر سر تالاب حسین ساغر
(ساگر) بود و صدای زد و خورد بگوش سلطان میرسید حکم مقید
ساختن محمد ناصر مع همراهان نمود و برای ضبط اموال قطب شاه
و محافظت مال رعایا تاکید فرموده محمد بیگ نام را باجمعی
برای منع آتش زدن و تاکید غارتگران مقرر نمودند - اگرچه بعد
از سوختن بعضی محلها باقی شهر محفوظ ماند اما دست
تاراجیان از مال وغارت کوتاه نگردید - درین مابین میر عبداللطیف
حاجب پادشاه زاده که در گلکنده می بود بافیلان موسی محلدار
و دیگر اسباب آمده برفاقت حکیم نظام الدین ملازم عبدالله شاه
ملازمت نمود و صندوقچهٔ جواهر با دو فیل و دو اسپ با ساز طلا
و نقره از طرف خود گذراند - سلطان محمد بمحمد امین پسر میر
جمله امر نمود که باجمعی از مردم ضابط خود و پادشاهی رفته
اسپان و دیگر چارپا مع اسپان قطب شاه که در حویلی است
بضبط قید و قلم در آورده مردم معتمد برای چوکی ومحافظت
بگذارد - و فرمودند که تامسترد ساختن مال و اسباب میرجمله حکیم
نظام الدین را نیز با محمد ناصر در قید آورده نگاهدارند - بعده
قطب شاه بازده فیل و شصت اسپ و قدری جواهر و دیگر اشیای
میر جمله فرستاده پیغام اظهار ندامت و عذر خجالت بمیان آورد -
و نیز از زبان بعضي ظاهر شد که عبد الله شاه برای طلب کومک
و امداد و معاونت بعادل شاه و زمیداران عمدهٔ نواح نوشته مردم سریع
السیر دوانده و باستحکام برج و باره می پردازد تا آنکه پادشاه زاده

بفکر تهیهٔ ضیافت پرداخت بعده که از نزدیک رسیدن هر اولن با مصالح و استعداد جنگ آن مست بادهٔ غفلت هشیار گردیده سراسیمهٔ کار و بار خود گشته هوای اطاعت امر فائدهٔ مآل کار ندانسته محمد امین را با والدهٔ او و بعضی اجناس نزد سلطان محمد فرستاد و در جواب فرمان پادشاه و نشان پادشاه زادهٔ کامگار بخدمت شاه زادهٔ نامدار عذرهای نا مسموع دور از رویهٔ کارنوشت محمد امین که نزد پادشاه زاده رسید نالش زیاده نمود و خبر پایمال شدن اکثر پرگنات سرحد از دست اندازی لشکر و تسلط رسیدن سیلاب افواج پادشاهی در اطراف بقطب شاه رسید و نزول سلطان محمد سه کروهی گلکندهٔ واقع شد تزلزل تمام دران مرز و بوم افتاد پای ثبات عبد الله شاه از جا رفت و شهر حیدرآباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال و خزانه و جواهر هرچه توانست در یک روز برداشته خود را بقلعهٔ گولکنده رسانده و اما از اجناس سنگین مثل قالین و چینی آلات و دیگر اقمشهٔ قطب شاه و امرا و تجار آن قدر در شهر و حویلیها ماند که از اندازهٔ حساب بیرون بود اگرچه پنج هزار سوار و چند هزار پیادهٔ برقندار همراه موتی محلدار بر سر حویلیها گذاشته بودند اما آخر کار همه بتاراج رفت و در ابتدای زد و خورد تاراجیان محمد ناصر نام که مادهٔ فساد حضرت حال میرجمله همان بود با صندقچه جواهر و نامهٔ عذر آمیز بخدمت پادشاه زاده رسیده التماس منع تاراج نمود درین ضمن چون مردم سلطان محمد بدست اندازی اطراف پرداخته بودند و سواران و برقندازان عبد الله شاه برای ممانعت بشوخی

نمودن میر جمله مع پسر بحضور بنام قطب شاه صادر فرموده
بودند قطب شاه بخلاف آن بعمل آورده پسر میر جمله را مقید
ساخت و باز حکم خلاصي او روانه نمودند و فائده بر عکس بخشید
و بر محمد امین پسر او زیاده تقید گردید و اسپان و اموال آنها را
بضبط در آورد و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نیز درین ماده
احکام تهدید آمیز نوشتند آخر کار که فائده نداد میر جمله بحضور
معروض داشت بعد عرض بار دیگر فرمان نصائح آمیز مصحوب
جبار بیگ و عزیز بیگ گرز برداران صادر شد و بپادشاه زاده در
فرمان درج فرمودند که اگر چه اغلب آن کوته اندیش قبل از رسیدن
گرز برداران از راه خطا باز گشت نموده از خلاصي پسر میرجمله
و روانه نمودن آنها بحضور استرضای ما حاصل کرده باشد و الا بعد
ورود حکم جدید و تاکید شدید اطاعت امر خواهد نمود اما درصورت
مصر بودن بران طریق ناصواب باید که آن فرزند تعین فوج نموده
بل خود عازم تنبیه اوگشته بجزای کردار رساند و احکام رفاقت شاهزاده
بنام شایسته خان ناظم مالوا و افتخار خان و دیگر راجهای اطراف
صادر شد - چون قطب سیاه باوجود ورود فرامین و نشان پیهم تن
باطاعت نداد و دست از مقیدان بر نداشت پادشاه زاده محمد
اورنگ زیب اوائل ربیع الاول سال بیست و نهم جلوس سلطان محمد
را با بسیاري از بندهاي درگاه آسمان جاه بروایتی بشهرت کدخدائی
با صبیهٔ شجاع که در بنگاله بود روانه فرمودند و خود پادشاه زاده نیز
بشهرت شکار طرف قندهار متوجه شد - بعد رسیدن سلطان محمد که
غافل نزدیک بولایت گلکنده رسید ابتداء عبد الله خان قطب شاه

چون سطر غلط و ورق قلم خورده از صفحهٔ روزگار حک ساخته اند و باندك گردش ليل ونهار خود شان نيز از گم نامان عالم مي گردند همه از اثر دعاي مستمندان ستم رسيده است که در درگاه منتقم حقيقي دعاي سحر خيزان بدرجهٔ اجابت ميرسد و تير آه دلهاى پر خون كار مي سازد •

راي رگهنات را که بيشكاري خالصه و تن سرانجام ميداد وخالي از جوهر رشد نبود و اثر تربيت سعد الله خان از كار گذاري او ظاهر ميگرديد مامور فرمودند که تا تعين ديوان كل مقدمات وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافهٔ هزاري چهار صد سوار و خطاب راى رايان سر افرازي يافت - چندر بهان که درمطلب نويسي بي‌نظير تربيت كردهٔ افضل خان بوده و چندگاه دارا شكوه بخدمت پادشاه التماس نموده با خود گرفته رفته بود باز از شاه زادهٔ بلند اقبال گرفته بخدمت دارالانشا و خطاب راي چندر بهان بر ديگر منشيان عدوه امتياز بخشيدند - محمد صفي خان بخشي واقعه نگار دكن را از كمي منصب و گرفتن خطاب و عزل خدمت معاتب ساخته بجاى او مير جعفر استرابادى را مقرر ساختند و محمد صفي حكم شد که سي لك روپيه منجمله پيشكش قطب شاه که مجملي تفصيل آن بزبان قلم داده خواهد شد در دولت آباد گذاشته باقي بحضور بيارد - و چون حقيقت تعدي که از طرف قطب شاه بحال ميرجمله و محمد امين پسر او که از نوكران عمده و كار طلبان معتبر او بودند عائد گرديده بعرض حضرت اعلي رسيده بود و حكم عالي در باب عدم مضرت و روانه

بر ضعفا و مظلومان میرسد و هر احسان و خیرکه عائد حال مستمندان
می گردد دعا و نفرین موافق کردار آن بفرزندان او می نمایند. ازان
است که از زمان قدیم لغایت حال از روي تواريخ آنچه بمطالعه
درآمده ودرمدت پنجاه و دو سال که مسود اوراق بحد تمیزآمدمشاهده
می نماید هیچ ظالم خود عاقبت بخیر نگشته و فرزندان او از طرف
رزق و آبرو بمراد دل نرسیدند بل نام و نشان آن جماعه در ده بیست
سال بر صفحهٔ روزگار نماند - و اولاد سعدالله خان لغایت حال که هفتاد
و چهار سال از زمان وفات اوست همه عاقبت محمود و فراخ
روزي و نیکنام زیست نمودند و می نمایند - خصوص درین دور
که انسانیت و کمال مروت معدوم الوجود گشته و امیر زادها
که معلمان متعدد و اتالیقهای مستعد مدتها صرف اوقات در
تربیت آنها می نمایند بمرتبهٔ از طریق آدمیت بیگانه واقع می شوند
که سواي جوشیدن درصحبت بی کمالان مادر آزار و پدر بیزار و اوباش
وشعان ضائع روزگار اصلا بمصاحبت صاحب کمالان با وقار و
دانشمندان صلاح شعار راغب نمی شوند چه استعداد و کمالات
فن ایشان سرود خوانی و نواختن طنبوره و فهمیدن دهریت و
کیمت و درهره است وکسب دیگر کمالات را درد سر محض میدانند
و باوجود بهمرساندن خط و سواد که پدران شان مبلغهای خطیر
بخرج ملایان در آورده صاحب سواد نموده اند همین که سواد خط
بر چهرهٔ شان نمودار گردید کتاب بدست گرفتن و مطالعهٔ تفسیر و
حدیث و کتب لغت و تاریخ و مشق خط و مربوط نویسی را از
جملهٔ عملهای لغو و حاصل می شمارند و نام جد و آبای خود را

رعايا باعث گرد آوری خزانه و مادهٔ نيکنامي وزرا مي‌گردد - و دارا
شکوه که با سعد الله خان سوي مزاج داشت روزی بعرض رساند
که سعد الله خان پرگنات ويران کم حاصل در تيول ما داده و محال
جيد براي خود گرفته چون سعد الله خان درين معني اطلاع يافت
وکيل پادشاه زاده را طلبيده هرچه ديهاي آفتي که بسبب عمال
ظالم پادشاه زاده رو بويراني گذاشته بود نوشته گرفته بجاگير
خود گرفت و عوض او جاگير خود را بتجويز وکيل در تنخواه
پادشاه زاده تن نمود و در يک دو سال ديگر همان محال زياده
از سابق خراب و کم حاصل گرديد - از جملهٔ دستخطهاي که
سعد الله خان بر فرد هاي بدر نويسي مستوفي نموده دو دفعه را
بقيد قلم مي آورد - راجه تودرمل در زمان اکبر پادشاه مقرر کرده
بود که اگر از صد کمتر فاضل عامل و کروريان باشد مستوفيان مجرا
ندهند و از صد بالا فاضل کروريان و عمال محسوب گردد در عهد
شاه جهان پادشاه مستوفيهاي شرارت سرشت يک قلم در مجرا دادن
فاضل عاملان وقت مي‌نمودند چنانکه فرد محاسبه بسعدالله خان
رجوع شد دستخط نمود که اي مستوفي مثل هندي مشهور است
لينا لينا دينا دينا هرگاه ضابطهٔ سرکار چنان قرار يافته باشد که از صد
بالا فاضل مجراست چرا به بدعت ودعاي بدعاقبتي براي خود و ما
راضي ميشوی - ديگر در فرد باز يافت بدرنويسي کروريان محال خالصه
دستخط نموده که اين منارهٔ برف را پيش آفتاب بدارند هرچه
بعد تموز آن باقي ماند باز يافت نمايند - ديگر بر عقلاي جهان ديده
ظاهر است که هر ظلم و حيف و ميلي که از حکام و ارباب رياست

صاحبمدار جاگیر اورا هزاري نمودند - و بآکثر نوکران روشناس
سعد الله خان فرا خور حالت منصب مقرر شد- سعد الله خان
غفره الله که سواي کمالات صوري و معنوي صفات ذاتي بسيار داشت
و بهترين صفت او باعتقاد محرر اوراق بل همه نصعت پیشگان
با هوش آن بود که بکمال دیانت و امانت قسمي مهمات ملکي را
سرانجام داد که در مدت وزارت او هرگز قلم او بر بناي بدعت و
مردم آزاري که لعنت و بدنامي آن تا روزحشر بر باني آن مي ماند
جاري نگرديد بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات که دران نقصان
عامل و رعايا و مساکين نباشد ميکوشيد - گويند روزي وقت
محاسبه يکي از عمال چون سابق ضابطه بود که وجه حق التحصيل
کروري صد بعمال و تحصيلدار مجرا مي دادند منجمله صد روپيه
محسوب مي نمودند بخاطر سعد الله خان رسيد که بدستور
هندوان صرافان وجه حق التحصيل را بالاي صد روپيه جمع نموده
در خرچ محسوب نمايند مثلا سابق عامل را از جملهٔ صد روپيه
تحصيل که پنج روپيه تحصيلانه سند مي دادند پنج روپيه
مجرا گرفته نود و پنج روپيه واصل سرکار مي ساخت سعد الله
خان نظر بر کفايت سرکار دستخط مقرر نمود که بعده که صد و پنج
روپيه کروريان تحصيل نمايند پنج روپيه مجرا گرفته صد روپيه در سرکار
واصل سازند از بناي اين بدعت مدتها نادم بود و مي گفت
کاشکي آن روز دستم خشک مي شد و بقلم گيرا نمي گرديد - آري
بر عقلا ظاهر و مبرهن است که کفايت در اجراي بدعت و مردم
آزاري نمي باشد بلکه در پرداخت ملک و جذب قلوب و دلدهي

احاطهٔ شرح و بیان بیرون‌ست - بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشي که از بندهاي روشناس پادشاهي بود با هفتاد نفر نامي براي کدخدائي طرف پیشاور که جاگیر داشت مي رفت یکي از مفسدان آن ضلع که با او عداوت داشت بلباس دوستي و ادعاي مهمانداري سر راه او آمده بخانهٔ خود برده فرود آورده اطراف را مسدود ساخته بر سر او ریخته با پانزده نفر منصبدار وسي چهل نوکر خود او بقتل رسانده - به بهادرخان ناظم پیشاور حکم تنبیه او و دیگر مفسدان آن نواح صادر شد و بهادرخان براي استیصال آن جماعه دو هزار سوار تعین نمود باوجود که مفسدان درهاي قلب را پناه خود ساخته چهار پنج روز نائرهٔ قتال گرم داشتند و بسبب برف و راه قلب مردم بسیار پادشاهي بکار آمدند قریب پانصد نفر مفسدان که اکثر از الوس مشهور بودند بقتل رسیدند و شتر و گوسفند فراوان بدست مردم بهادرخان آمد و خانهاي آنها را سوختند و بعضي باسیري درآمدند *

و سعد الله خان که ازو وزارت و کار و بار ملک هندوستان رونق گرفته بود بسبب عارضهٔ قولنج که بچهار پنج ماه کشیده و خود پادشاه مکرر بعیادت او تشریف بردند اواخر جمادي الاخراي این سال ازین سراي فاني بروضهٔ جاوداني انتقال نمود - لطف الله پسر کلان او پانزده سال عمر داشت بمنصب هفت صدي صد سوار سر افرازي یافت - باقي فرزندان اورا با دیگر وابستها یومیه مقرر نمودند - و یار محمد همشیره زادهٔ اورا سه صدي شصت سوار منصب عطا فرمودند - و عبد النبي نوکر عمدهٔ

سرکار و پرداخت حال رعایا کوشیده چنانچه سابق هم بزبان قلم داده
تا بقای آبادي ملک دکن دستو العمل عمال و زمینداران مانده از

بیگه که بایمه داران از طرف پادشاهي در فرامین درج میگردد و
آنرا بیگه الهی خوانند پنجهزار و چهار صد درعه کسري بالا میشود
و هر بیگه را بیست حصه نموده هر حصه آنرا بسوه خوانند و تمام
مدار کشت کار و حساب سر زمین اطراف صوبه جات توابع
شاه‌جهان آباد بر بیگه است و در دکن مختلف است هرچند که
در صوبه جات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر
بر آوت در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در
خاندیس چهار بیگه رعتي را که مراد از هر بیگه سه هزار و شش
صد درع مکسر باشد و دران ملک ازین خورد تر بیگه نمي باشد یک
پرتن نامند و بیست پرتن را که هشتاد بیگه باشد یک آوت گویند
و در صوبه برار و اطراف ان هشت بیگه را یک نیتن خوانند و ده
نیتن را یک آوت گویند باز لفظ آوت اطلاق نمایند بر اسم قلبه
مطلق و هر مزارعی که یک جفت گاو داشته باشد و هرچه تواند بدان
جفت گاو قلبه راني نماید ان را نیز آوت گویند دیگر باصطلاح
دهاتین دکن که دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول
زراعت محصول باغات می نامند یعني هر قطعه زمین که حاصل
انجا از اب چاه بهم رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکر یا غیره
جنس اعلی باشد ان را باغات مي خوانند - بازعنان کمیت خامه را
بطرف تحریر مطالب معطوف میسازد - بعرض رسید که عزیز بیگ الخ

و ترکاری از باغات یعني از آب چاه و کاریز و آب باران بهم میرسید
ربع همه را از روی جز رسي و غور که بر احدی میل و حیف نرود
گرفته دستورالعمل نقدی و بٹائي قرار داده درافزوني محصول و مال

رسیدن آنجنس مختلف از نهم حصه گرفته تا چهارم برای سرکار باقي
برای رعیت قرارداد سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها که از دریاها
بریده آورده بزراعت آب میدهند برای تقسم آن برخلاف جنس جای
یکم زیاد مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل
تشخیص سربسته و تفریق بٹائي جریب مقرر فرمود یعني ربع
هر جنس از حبوبات و بقولات و جنس اعلي گرفته نظر بر نرخ
و کمیت بهرسیدن حاصل مزروع نموده في بیگه دستور نمود که بعد
پیمودن زمین از هر جنس نقرار مختلف بازیافت نمایند این وجه
مقرری که في بیگه از هر جنسي بگیرند در سه چهار صوبه ملک
دکن بدهارهٔ مرشد قلیخان شهرت دارد گویند بسیار میشد که مرشد
قلیخان وقت جریب نمودند نظر بر اینکه بر رعایا حیف و میل
بعمل نیاید و در ربع و تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خود
سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جز رسي و برداخت
روز بروز افزوني آبادي ملک و محصول مال مي افزود دیگر
دانست که اطراف ملک دهلي و اکبر آباد مراد ازینکه خوردکه
رعایای پرگنات میان همدیگر و باحکام و عمال داد و ستد دارند هزار
و دو صد درعه شاه جهاني است و بیگه دفتري سه هزار و ششصد درعه
مکسر مي باشد که مراد از سه بیگه رعیتي یک بیگه باشد و باز

دکن تردد و سعي در پرداخت و استمالت رعايا و آبادی ملک آنچه بکار برده و تمام اراضي بنجر و مرزوع کل محالات به پيمايش در آورده از سر نو نظر بر محصولات جنسي که از غله و فواکه

رعاياي متفرق گشته کوشيده جا بجا امينان فهميده کار خدا ترس وعمال کاردان متدين تعين نموده ابتداء اراضي اکثر پرگنات را به پيمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند، بعده تفريق قابل زراعت و کوه و ناله که بکار قلبه راني نيايد نمود و هرجا مقدم نداشت و وارثان مقدم قديم آنجا از صدمات حوادث ليل و نهار مفقود الاثر بودند مقدمي آنجا را بمردمي که جوهر استعداد آبادي و پرداخت حال رعايا داشته باشد مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشت کار ساخت و براي خريد گاو و ديگر مايحتاج زراعت مبلغ از سرکار بطريق تقاوی بمقدمان حواله نموده فرمود که سر فصل باقساط بوصول در آرند و سه عمل قرار داد اولا سر بسته تشخيص که در زمان قديم بوده دوم بٹائي يعني تقسيم غله نموده گرفتن و آنرا باز منقسم ساخت بسه قسم اول آنکه هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد هرجنس که باشد بالمناصفه مقرر نمود يعني نصف سالم برعايا برسد و نصفه درسرکار بضبط در آيد ديگر هرجنسي که از آب چاه بمراد رسد اگرجنس غله خريف و ربيع باشد سيوم حصه از سرکار و دو حصه که دران اخاذي وظلم را دخل نباشد براي رعايا مقرر نمود و سواي غله هرچه از جنس اعلی مثل انگور ونيشکر و کيله و خشخاش و زرد چوب وزيره و سبغول و غيره بهم رسد نظر برخرچ آبکشي و امتداد ايام بمراد

مستقل چهار صوبهٔ دکن ساخته براي پرداخت و آبادي ملک مفتوحهٔ حال و محال ويران گشتهٔ سابق نظر بر جوهر و وقوف کارداني او تاکيد زياد فرمودند (123)مرشد قلي خان بعد رسيدن

(123) از لفظ مرشد قلي خان تا لفظ بيرون است که در سطر اول صفحه ۷۳۶ چاپ شده بعوض آن در يک نسخه عبارت ذيل بوده است *

بر طالبان اخبار چگونگي وضع روزگار مخفي نماند که ولايت پر وسعت شش صوبه دکن از قديم ملک بود زر خيز سير حاصل که دستور تشخيص جمع مال بر سر بيگه شمار و پيمودن زمين بجريب و تقسيم غله نموده گرفتن درميان نبود چنان مقرر بود که هر يکي از دهاقين و مزارعان که بيك قلبه و يکجفت گاو آنچه مي توانست کشت کار مي نمود و هرجنسي از حبوبات و بقولات که ميخواست ميکاشت بر سر قلبه قليلي باختلاف بلاد و پرگنات در سرکار ميداد باز پرس کميت بهم رسيدن غله و غيره درميان نمي آمد بعده که بمرور ايام بتصرف چغتا در آمد از آمات غير مکرر روزگار پرگنات و ديهات رو بويراني گذاشت و روز بروز ويران تر مي گرديد و رعاياى مال گذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار مغلان متفرق گشته رو باوطان نمي آوردند - مرشد قلي خان که از ترکان متصدي پيشه سياق دان فهميده کار با ديانت باکثر اوصاف حميده موصوف بود بدستور تودرمل که در عهد فردوس آشياني اکبر پادشاه دستور العمل ملك هندوستان گرديده بود بپرداخت ملک و گرد آوري

تحفهٔ بی بها داشت و همیشه در بازوی پادشاه می بود با ارمغان دیگر ضم ساختند - مجموع تا لغایت رخصت ذو الفقار آقا سه لک روپیه بهمه جهت رعایت بعمل آمد ودو لک و پنجاه هزار روپیه سوای جنس و تسبیح زهر مهره برای قیصر روم ارسال داشتند - و قائم بیگ را وقت رخصت بعنایت مبلغی از نقد و جنس معزز ساختند و همراه همان هر دو ایلچی خواجه خان (122) را با لک روپیه جنس خرید احمد آباد وبندر سورت روانهٔ مکهٔ متبرکه ساخته ثلث آن جنس را برای شریف و باقی برای مستحقین و فضلای آن مکان شریف مقرر کردند - و گلیم خوش باف طرح جانماز کار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینهٔ منوره که فرمایش نموده تیار ساخته بودند حوالهٔ خواجه خان نمودند - چون از جملهٔ پیشکشهای عادل شاه فیل کلان کوه شکوه بقیمت شصت هزار روپیه با ساز طلا از نظر گذشت کمر مرصع بقیمت سی هزار روپیه برای عادل شاه روانه فرمودند - و همچنان چهار فیل نر و دو فیل ماده با ساز طلا و جواهر آلات پیشکش قطب الملک معرفت عبد الصمد خان از نظر گذشت و بعطای خلعت و پانزده هزار روپیه و دیگر عنایات سرافراز گردید و فرمودند - فرمان لطف آمیز بقطب الملک برنگارند •

ذکر سوانح سال سی ام از جلوس مطابق سنه
هزار و شصت و شش هجری

مرشد قلی خان را که سابق دیوان بالاگهات دکن بود دیوان

---

(122) ن - خواجه ضابط •

لشکرخان بخشي وطاهرخان باستقبال رفته آورده ملازمت فرمایند -
و نامهٔ قیصر را با دو اسپ مع ساز طلاوزین مروارید دوز و گرز مرصع
که از اسلحهٔ خاص سلاطین آن ملک مي باشد و کمر و خنجر مرصع
با نه اسپ از طرف خود گذراند - حضرت اعلی باعزاز تمام نامه را
گرفته ذو الفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع و سي هزار روپیه نقد
و سه پیالهٔ ارگجه مع پاندان طلا عطا نموده در خانهٔ از منازل سرکار
که دران همه از ما یحتاج موجود ساخته بودند فرود آوردند - چون
در همان ایام جشن طوی سلیمان شکوه با صبیهٔ پسر راجه گجسنگ بمیان
آمد دران جشن مبلغ سي هزار روپیه از سرکار و بیست و پنجهزار
از طرف شاه زاده و پانزده هزار روپیه از طرف ملکهٔ دوران نواب
قدسیه جمله هفتاد هزار روپیه مع دیگر جواهر آلات که مجموع لك
روپیه نقد وجنس باشد بذو الفقار آقا مرحمت نمودند - و قائم بیگ
نام از بندهای زبان دان و سخن فهم که بزبان ترکي و عربي
بفصاحت تام آشنا بود همراه ذو الفقار آقا ایلچي مقرر نمودند ،
یك خنجر مرصع مع علاقهٔ مروارید بیش بها و زمرد آبدار ک
لك روپیه قیمت داشت و کمر مرصع بقیمت چهل هزار روپیه و د
هزار پارچهٔ زري و ساده تحفهٔ بنگاله و احمد آباد و برهانپور بقیمت
لك روپیه و شیشه پر از پنجاه توله عطر جهانگیري که از چهار هز
روپیه زیاده ارزش آن ایام داشت وتحف دیگر و نامهٔ عربي انشای
وزیر بي نظیر سعد الله خان حوالهٔ قائم بیگ نمودند - چون وقت
رخصت از زباني ذوالفقار آقا خبر شدت و طغیان آفت طاعون و و
در اسطنبول معلوم شد تسبیح صد دانهٔ جواهر که امام آن زهر مه

پادشاه زاده دارا شکوه که از قندهار مراجعت نموده بحضور رسیده بود
بموجب حکم سعد الله خان و اسد خان استقبال نموده ملازمت
فرمودند مورد الطاف بیغایات گردید - از عریضهٔ متصدي بندر
سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم ذو الفقار آقا نام
را که مع نامه و تحف بدرگاه والا روانه نموده بود به بندر سورت
رسیده فرمان مع حکم دوازده هزار روپیه مدد خرچ مصحوب
گرز بردار بنام ذو الفقار و متصدی سورت صادر فرمودند و پنجهزار
روپیه از نزد سرافراز خان فوجدار ندربار و سلطان پور و دوازده هزار
روپیه از دیوان برهانپور و از آجین پنجهزار و از خزانهٔ اکبرآباد دوازده
هزار روپیه تنخواه نمودند و حکم فرمودند که سواي آن صوبه داران از خود
رعایت نمایند - محمد جعفر را که در محاصرهٔ قندهار تردد نمایان
ازو بظهور آمده بود بالتماس پادشاه زاده دارا شکوه مخاطب
به برق انداز خان ساختند - پادشاه زاده محمد مراد بخش از صوبهٔ
مالوه بحضور رسیده بصوبه داري احمد آباد و اضافه سه هزاری سه
هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاري ده هزار سوار پنجهزار
دو اسپه و سه اسپه باشد و یک کرور دام انعام مفتخر ساخته چهار لک
روپیه نقد مرحمت فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم از جلوس مطابق
سنه هزار و شصت و پنج هجري

غرهٔ جمادي الاخری جشن سال بیست و نهم بدستور هر سال
زینت یافت و هریک از امرا و صلحا فرا خور قسمت کامیاب
گردید - بعده که ذو الفقار آقا ایلچي روم نزدیک رسید حکم شد که

بسیار بحال مردم عقب و اطراف فوج میرسید تا آنکه بملتان رسیدند و در آنجا چند روز آرام گرفته اوائل محرم الحرام داخل دار السلطنت لاهور شدند *

الحال بگذارش احوال حضور مي پردازد که محمد صالح پسر خالهٔ شاه عباس را هزاری دوصد سوار منصب عطا نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس مطابق
سنه هزار و شصت و چهار هجري

از عرضه داشت محمد اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند مبشر گشته مسمی بمحمد اعظم ساختند - محمد ابراهیم آخته بیگی را بخطاب اسد خان سر فرازي بخشیدند - و اعتقاد خان را که بسبب مرض دائمي استعفاي منصب نموده بود سالیانه مقرر کرده بودند بعد حصول صحت از دار السلطنت بحضور رسیده بمنصب چهار هزاري و پانصد سوار و خدمت بخشي گری بدستور سابق مفتخر گشت - بعرض رسید که مسجد قلعهٔ اکبر آباد که ازسنگ سرخ حکم شده بود در مدت هفت سال بخرچ سه لک روپیه اواخر سال بیست و هشتم جلوس باتمام رسیده لهذا اواخر ذي حجه متوجه مستقر الخلافت شده شانزدهم محرم داخل قلعه گشته روز جمعه نماز ادا نموده ده هزار روپیه بمستحقان آنجا رساندند - اواخر محرم بعد زیارت مقابر سید علیا و بزرگان دیگر بدار الخلافت مراجعت فرمودند - بعرض رسید که غریب داس برادر رانا جگت سنگه که درحضور بود بیحکم برخاسته بوطن رفت فرمودند که از منصب و جاگیر برطرف نمایند - چهاردهم صفر داخل دولتخانهٔ دار الخلافت شدند -

جوف زیر کوه که گوله آنجا نمی رسید رسانیدند محصوران مطلع شده روغن نفط بسیار در خیکها پر نموده برابر و محاذی آن تختها فرود آوردند بعد آن بزدن تیر آن خیکها را چنان سوراخ نمودند که روغنها بران چوبها پاشیده شد و لحاف و پارچهای کهنه را چرب نموده آتش زده بر سر چوبهاي در از بسته بران تخته و چوبها رسانده تختها را با ریسمانها بلی با راکبان می سوختند و نقبها از کنار خندق تا زیر دمدمه رسانده خاکهاي دمدمه را چنان می دزدیدند که تا خبردار مي‌شدند دمدمه بصورت چاه مبدل می‌گردید - درتاریخ ایران مذکور است که محراب خان در مدت ایام محاصره دروازهٔ قلعه را هرگز نه بست *

حاصل کلام بعده که مدت محاصره از پنج ماه گذشت و مصالح سرب و باروت و گوله بآخر رسید و در لشکر و صحرا غله و علف نایاب گردید و از آسمان برف باریدن آغاز نمود و زمینها تختهٔ یخ بست و آدم بسیار و چارپایهٔ بیشمار از گرسنگي و سرما تلف شدند حقیقت بحضرت اعلی رسید فرمان بدستخط خاص صادر گردید که برخاسته آیند - لهذا رستم‌خان قلعهٔ بست را که بتصرف در آمده بود ویران و مسمار ساخته ذخیرهٔ ماکولات آنجا را بمردم قسمت نموده مصالح توپخانه را با خود گرفت - اواخر ذي قعده پادشاه زاده از پای حصار کوچ نموده چون ملاحظهٔ تعاقب قزلباش و شوخي افغانان بود توپخانه را با بمردم زیاد دبیر با غیرت خان پیشتر بغزنین روانه ساخته خود چند مقام نمودند و بعد کوچ در هر منزل از شوخي قزلباش و دیگر مفسدان آن نواح مضرت

و آتش گرفته و سنگهای خورد و کلان چون تگرگ آسمان باریدن گرفت و فرصت سر بر داشتن و تردد نمودن نمي دادند و جمعي کثیر از سادات بارهه و مغلان و راجپوتان و افغانان دلاور نشان نشانهٔ هدف تیر اجل گردیدند و جمعي زخمي گشته افتان و خیزان راهي که با شکال تمام رفته بودند بسرعت تمام طي نموده مراجعت نمودند و سواي مردم غیر مشهور چندین از روشناسان مثل خواجه خان و ضیاءالدین خان بخشي احدیان و محمد شریف عرب و تیمور بیگ و لعل بیگ و محمد حسین پسر میر یوسف و محمد سعید کاشغري و دولت خان و راجه مانسنگه و غیره بیست و پنج امیر و راجپوت با نام و نسان بکار آمدند و احدي بسیار جان نثار گشتند وهمچنان در خندقها که نقبها ازانجا سربرآورده بود و درین روز بامید افتتاح کار بقصد پیکار تهور پیشگان کار طلب بامید یافتن اضافه خود را بدان رسانده بودند غرق دریای غیرت و مرحله پیمای راه عدم گشتند آن روز زیاده از دو هزار کس ره نورد بادیهٔ فنا گردیدند پادشاه زاده رستم خان را با دیگر امرا طلبیده از روی اعتراض فرمودند که ما مکرر مي فرمائیم که ما را به برادر اورنگ زیب نسبت ندهند که بی تسخیر قلعه روي باز گشت داشته باشیم همه درجواب باطاعت امر حاضر جواب گشته از سر نو در نقب دواندن و دمدمه ساختن و مورچال پیش بردن پرداختند و هر روز چندین تن نامداران از هر دو طرف بی سر مي گردیدند خصوص از مردم پادشاهي بسیار ضائع و تلف مي شدند و هنرمندان عرب وعجم و هند تختها و چوبها تعبیه نموده بریسمانهاي تدبیر بسته بران نشسته خود را به پناه و

قلعه دار با همراهان اسیر پنجهٔ قهر بهادران خواهد گشت باید که
ترحم بحال آن طائفهٔ بدسگال ننموده حوالهٔ من نمایندکه بانواع زجر
سیاست تمام نمایم و بجزاي کردار رسانم پادشاه زاده مني فرمودند
که ما پادشاهانیم ما را لذت عفو جرائم زیاده از انتقام و مکافات
اعمال مجرمان مي باشد *

القصه یورش دفعهٔ پنجم نهم شوال اواخر شب مقرر فرمودند
نردبانهاي آسمان پایه و زینهاي گردون رفعت تیار نموده و دیگر
تعبیه و مصالح یورش موجود ساخته جویاي قابو بوده یکپاس شب
مانده جوانان کار آزما و بهادران قلعه کشا آنچه شرط جد و جهد
بود بکار برده بکمند همت خود را بالای دیوار قلعه رساندند
رستم خان و لشکر خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعي
از راجپوتان مصدر تردد جان بازی گشته از بالاي دمدمها و
پائین حصار از زدن بانهاي آتش فشان و انداختن گولهاي
خانه بر انداز جان ستان غوغاي حشر انگیز بر انگیختند و از هر
طرف چندین هزار گولهٔ توپ و تفنگ و زنبورک بکومک یورش
بهادران براي سراسیمه ساختن محصوران اندرون قلعه میزدند و
دیوارهاي که هر روز بضرب گولهٔ توپ مي انداختند شب محصوران
بر مي داشتند آن شب فرصت برداشتن آن نیافتند - و عبدالله
بیگ و محمد جعفر هردو برادر چندان فریاد براي ترغیب پردلان
نمودند که از بستگي صدا قادر بر حرف زدن نبودند تا آنکه صبح
بوده از روی کار برداشت و از بالا نسبت بشب زیاده گولهٔ توپ
و تفنگ و ساچمه و پارچهٔ آتش و پل سیاه و چادر روغن نفط زده

تسخیر جن و فن تکمیر دست تمام دارد التماس مینماید که اگر یک لولي که بچنین و چنان شکل و شمائل موصوف باشد با قدري شراب دو آتشهٔ سه ساله و بعضي مصالح مطلوبهٔ دیگر عنایت فرمایند از خون بدن آن لولي و شراب چند هزار نقش نوشته بعضي جنها را که محکوم منند با لشکر آنها بتسخیر در آورده برای مغلوب و منکوب ساختن محصوران مامور می سازم درین مابین ایام که بچهل روز نخواهد کشید لشکر قاهره در یورش سعي موفوره بکار برد که جنیان نیز بمدد پردازند پادشاه زاده برای سرانجام دادن مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند - از شهرت این خبر لولیان لشکر رو پوش شدند تا آنکه بسعي تمام آنچه مطلوب و مرغوب او بود موجود نمودند تا انقضاي ایام موعود که امید مفتوح شدن قلعه بزور سر پنجهٔ مبارزان قلعه کشا داشت در خلوتخانهٔ خاص تعیش می نمود بعده که ایام وعده بسر آمد و دانست که از یورشها فائده مرتب نمي شود و بخیه برروی کار می افتد از ملاحظهٔ سرزنش و انفعال از لشکر فرار نموده خود را بپاي حصار قلعه نزدیک دروازه رسانده زر مال امان گردانده مامون گردیده بقلعه در آمد و نزد قلعه دار بودند بعد استفسار احوال وجه خوراکي او مقرر نمودند چون اجل آن محیل بمکار سر گشتهٔ روزگار رسیده بود گاه گاه بر سر دیوار و کنار برج و حصار آمده تفرج می نمود و با مردم لشکر بادشاهي تکلم میکرد و قزلباشان که از شنیدن اوصاف او متوهم بودند بر وسواس آنها افزود و اورا از پشتهٔ بالای قلعه بزیر انداختند و بسزاي اعمال رسید - و مکرر محمد جعفر بعرض می رساند که امروز فردا

نموده بعده بشغف تمام یورش نمودند و تا رسیدن بهادران قلعه کشا پاي برج حصار ندا و صدا از قلعه بر نیامد بعده که کار بکمند بستن و بالاي حصار برآمدن رسید یکبار توپخانه باقسام آلات آتشبازي بغرش در آمد و چند هزار گوله و سنگ کوه ربا از بالا باریدن گرفت و آن قدر سوار و پیاده دران یورش پاي حصار بکار آمدند که تا چند روز وارثان آنها از ملاحظهٔ باریدن تگرگ بلا از بالا قادر بر برداشتن لاش مردها نبودند و راجپوتان بتلاش بسیار شبها هیمها بر مردهای خود از دور انداخته همانجا آتش می دادند •

دیگراز ساده لوحي پادشاه زاده و بعضي هوا خواهان نوشته که روزي محمد جعفردو دعوتيي ریش سفید پشمینه پوش ردا بر دوش را نزد پادشاه زادهٔ با هوش آوردند و عرض نمودند که اینها بمراقبه رفته از احوال عالم خبر میدهند و پادشاه زاده هردو را باعزاز تمام نزد خود نشانده اقسام بوي خوش حاضر ساختند آن هردو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکي از آنها بعد از مدت سراز جیب تفکر بر آورده گفت که من سیرکنان رفتي بصفاهان وارد شدم که صداي واویلاي واقعهٔ شاه ایران بلند شده بود - درین ضمن دیگري سر بالا نموده بر زبان آورد که مرا در حالتي گذر بر اصفهان اتفاق افتاد که شاه عباس را بخاک مي سپردند چون از زبان الهام بیان هردو صاحب حال آن مژده بگوش سامعان رسید محمد جعفر و دیگر امرا بشکر این نوید گویا شدند - وازغرائب دیگر بتحریر آورده که محمد جعفر یکي از رياضي دان صاحب کمال محیل را آورده بعرض رساند که این مرد در

جمعي که دران کارخانه بودند با سقف خانه پريدند و جان سپاران تهور پيشه که چند بار در مقابل گولهاى آتش بار يورش نموده آنچه شرط انتهاي جان نثارى و جلادت بود بجا آوردند و آخر کار کاري نساختند بتحرير تفصيل آن عنان کميت خامه را معطوف داشتن تحصيل حاصل است اما رشيد خان عرف محمد بديع که دران مهم درخدمت پادشاه زاده همراه مهابت خان تعلقهٔ ديواني داشت بطريق وقائع رويداد محاصره مي نوشت وبعرض پادشاه زاده رسانده انعام گرفت و آن تاريخ را مسمى بتاريخ‌قندهار ساخته و آنچه از بعضي وقائع دران درج نموده اگرچه زبان خامه را جرأت بيان آن نيست اما اصلا ترک ذکر آن نمودن خلاف طريقهٔ مورخان صداقت بيان دانسته کلمهٔ چند مي نگارد - گويند سلطان سليمان شکوه بدستور اطفال شجاعت پيشه بازى بازي قلعه از ريگ ساخته برج و باره دران قرار داده از چوب توپها بران برج و حصار چيده جمعى را بجاي قزلباش درانجا محصور قرار داده يورش نموده بعد بلند ساختن صداى داروگير و سر دادن تفنگهاي خالي قلعه فتح نموده حکم بنواختن شاديانه فرمودند و امرا نذر گذرانده تسليمات مبارک باد بجا آوردند - بعده که بعرض پادشاه‌زاده رسيد خود سليمان شکوه را طلبيده زبان بمبارک باد کشوده خلعت عنايت نمودند و همه امرا آداب تهنيت بتقديم رساندند - محمد جعفر روزي بعرض رساند که چند روز ست صداي آدم و آثار تردد از قلعه ظاهر نمي شود و بوى گند مردها مي آيد ظاهرا بسبب طاعون و وبا قلعدار با اکثر رفقا و سپاه وديعت حيات

بپایکار و نزدیک بخندق و حصار مي رسید بضرب گولهٔ توپهاي بي در پي ضائع و باطل ميگردید خصوص محمد جعفر دمدمهٔ عالي که بخرچ یك لک روپیه بارتفاع بیست و هفت درعه و طول هفتاد و پنج درعه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالاي آن آورده شروع بزدن گولها طوی حصار نمود و از دمدمهاي دیگر نیز گولهاي توپ هوائي و بان اندرون قلعه میرسید و خرابي بسیار از جان و مال بمحصوران میرسید - از جملهٔ ضائع و کارنامه که یکي ازگوله اندازهاي حکم انداز پادشاهي نمود آنکه روبروی دولت خانهٔ پادشاه زاده از بالای قلعه توپي را مجرا بسته پیهم آتش میدادند و مکرر گولهٔ آن نزدیك کارخانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسپ ضائع می‌ساخت تا آنکه از توپ اندازان بیخطای هندوستان درمقابل آن توپي را چنان مجرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را شکست و چند روز ازان توپ اثر صدا ظاهر نشد بعده از همان مکان ناگهان گوله مي آمد و نشان توپ سواي برخاستن دود آن ظاهر نمي گردید آخر از زباني یکی از محصوران که بقید آمده بود معلوم گردید که سر آن توپ را بریده قسمي بر دمدمهٔ نو احداث گذاشته بودند که وقت آتش دادن سوای دود و صدا اصلا سر او مرئي نمیگشت و اول روز و آخر روز ازان ده دوازده گوله سر میدادند الحاصل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور نیامده و چه تعبیه و تدبیر هاي جان بازان که دران محاصره جلوه گر نگردیده تا آنکه آبهاي خندق را به تردد تمام دزدیدند و از افتادن گولهٔ هوائي دریکي از انبار باروت خانهٔ قلعه آتش در گرفت و

ایران نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان پادشاهي افتاد خادهٔ
اورا بضبط در آورده بي منصب ساخته محبوس نمودند و تسطیر
باقي سوانح که از رستم خان براي تسخیر دیگر قلعجات و تنبیه
مفسدان آن ضلع بظهور آمد و آخر فائده براي علت غائي
آن نداد قلم را رنجه نداشته بتحریر چند فقره که در محاصرهٔ
قندهار بظهور آمده مي پردازد - بعد رسیدن خبر تسخیر قلعجات
و رفتن رستم خان بدون خاطر جمعي از تسخیر باقي قلعجات
براي تنبیه مفسدان نواح بحضرت اعلی خلاف مرضي دانسته
تاکید بیاپي براي تسخیر قندهار صادر فرمودند راجه راجروپ
و محمد جعفر میر آتش و اکثر بندهاي عقیدت نشان بساختن
دمدمهٔ فلک‌اساس و دواندن‌نقب پرداختند و پادشاهزاده دارا‌شکوه
امرا را طلبیده باظهار وعده و وعید تهدید آمیز مي فرمودند که
مرا محمد اورنگ زیب تصور ننمائید که دوبار از پاي این حصار
فتح نانموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخیر نیارید یکي‌از شما را
زنده نخواهم گذاشت که روي زن وفرزند خود به بینید و محمد
جعفر در تردد بکمال اظهار فدویت و عقیدت بیشتر ازانکه درحوصلهٔ
بشریت گنجید ساعي بود والتماس مي نمود که بعد تصرف
آمدن قلعه بهر صورتي‌که باشد یک نفس و احد محصوران را زنده
نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه
طریقهٔ ترحم را کار فرمایند و جان بخشي نمایند - پادشاه زاده
مي فرمودند که ما پادشاهان را دریاي رحمت گفته اند در صورت
رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

۱۰۶۳ھ

پی در پی ضائع و باطل میگردید خصوص دمدمهٔ جعفر که بخرچ یک لک روپیه بارتفاع بیست و هفت درعه و طول هفتاد و پنج درعه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالای آن آورده شروع بزدن گولها طوی حصار نمود و از دمدمهای دیگر نیز گولهای توپ هوائی و بان اندرون قلعه میرسید و خرابی بسیار از جان و مال بمحصوران میرسید - از جملهٔ ضائع و کارنامه که یکی ازگوله اندازهای حکم انداز پادشاهی نمود آنکه روبروی دولت خانهٔ پادشاه زاده از بالای قلعه توپی را مجرا بسته پیهم آتش میدادند و مکرر گولهٔ آن نزدیک کار خانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسپ ضائع می ساخت تا آنکه از توپ اندازان بیخطای هندوستان درمقابل آن توپی را چنان مجرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را شکست و چند روز ازان توپ اثر صدا ظاهر نشد بعده از همان مکان ناگهان گوله می آمد و نشان توپ سوای برخاستن دود آن ظاهر نمی گردید آخر از زبانی یکی از محصوران که دقید آمده بود معلوم گردید که سر آن توپ را بریده قسمی بر دمدمهٔ نواحدات گذاشته بودند که وقت آتش دادن سوای دود وصدا اصلا سراو مرئی نمیگشت و اول روز و آخر روز ازان ده دوازده گوله سر میدادند اتاحمل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور نیامده و چه تعبیه و تدبیر هاي جان بازان که دران محاصرهٔ جلوه گر نگردیده تا آنکه آبهای خندق را به تردد تمام دزدیدند و از افتادن گولهٔ هوائی دریکی از انبار باروت خانهٔ قلعه آتش در گرفت و

ایران نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان پادشاهي افتاد خازه
اورا بضبط در آورده بي منصب ساخته محبوس نمودند و تسطير
باقي سوانح که از رستم خان براي تسخير ديگر قلعجات و تنبيه
مفسدان آن ضلع بظهور آمد و آخر فائده براي علت غائي
آن نداد قلم را رنجه نداشته بتحرير چند فقره که در محاصرهٔ
قندهار بظهور آمده مي پردازد - بعد رسيدن خبر تسخير قلعجات
و رفتن رستم خان بدون خاطر جمعي از تسخير باقي قلعجات
براي تنبيه مفسدان نواح حضرت اعلى خلاف مرضي دانسته
تاکيد بيا پي براي تسخير قندهار صادر فرمودند راجه راجروب
و محمد جعفر مير آتش و اکثر بندهاي عقيدت نشان بساختن
دمدمهٔ ملک‌اساس و دوانيدن‌نقب پرداختند و پادشاه‌زاده داراشکوه
امرا را طلبيده باظهار وعده و وعيد تهديد آميز مي فرمودند که
مرا محمد اورنگ زيب تصور ننمائيد که دوبار از پاي اين حصار
فتح نانموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخير نياريد يکي از شما را
زنده نخواهم گذاشت که روي زن و فرزند خود به بينيد و محمد
جعفر در تردد بکمال اظهار فدويت و عقيدت بيشتر ازانکه درحوصلهٔ
بشريت گنجد ساعي بود والتماس مي نمود که بعد تصرف
آمدن قلعه بهر صورتي‌که باشد يک نفس و احد محصوران را زنده
نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه
طريقهٔ ترحم را کار فرمايند و جان بخشي نمايند - پادشاه زاده
مي فرمودند که ما بادشاهان را درياي رحمت گفته اند در صورت
رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

سنه ۱۰۶۳

بتذکار خواهد چند کلمه از تدبیر جانبازان وسعي الحاصل کوه کنان
قلعجات آورد چون حکم اعلی حضرت بود که اول خاطر از تسخیر
تعلقهٔ قندهار جمع باید ساخت تا تزلزل تمام در دل محصوران راه
یابد رستم خان را با نجابت خان و راجهاي کار طلب جمله بیست
امیر و پانزده هزار سوار و احدي و برقنداز بسیار براي تسخیر قلعهٔ
بست تعیین فرمودند چون لشکر بپاي قلعه رسید از هر طرف تودهٔ
آتش بار نمایان بظهور آمد و گولهاي توپ و تفنگ و زنبورک
زمین و زمان را بتزلزل در آورده و آسمان رعد هیبت انواز زمین
گردید از زمین و آسمان رعد هیبت [illegible] که
درآورده تا ده روز مهدي‌قلي قلعه دار ثبات حوصله بکار برده بود
توپ کلان قلعه کشا روبروی برج دروازه سرده چند کولهٔ خانه بر انداز
بر در دیوار قلعه زدند قلعه دار بزنهار و التماس آمان در آمده کلید
قلعه را گرفته نزد رستم خان آمد و مردم پادشاهي بضبط اموال و
ادوقه تعیین شدند و رستم خان تفقد بسیار بحال مهدي قلي خان
قلعه دار مبذول داشت چون پسر مهدي قلي‌خان که حارس قلعهٔ
کرسنگ بود باوجود که رستم خان نوشته پدر او مشتمل بر ایلغه
اخذ محصور بودن و جنگ نمودن فائده ندارد چنانچه من [illegible]
را حواله نموده مامون گردیدم تو هم اطاعت نما حاصل کرده فرستاده
بامید والیها نزد خود طلب نمود او ابتدا قبول ننموده بعد جنگ
چند روز قلعه را خالي گذاشته فرار نمود [illegible]
نامه در آنجا ساخته مهدي قلي را مع مال و عیال نزد پادشاه [illegible]
در اقبال روانه نمودند . [illegible]
بعضي از امیران که ماتحت [illegible]

نمودند و خود نمائیها بروي کار آوردند و قزلباش نیز بي باکانه
از قلعه برآمده با هم آمیخته مصافحهٔ پیکار نموده خواجه خان را
باجمعي از اربکان مقتول و زخمي ساختند و چند نفر نیز از مردم قلعه
کشته شدند و آن روز رستم خان رو بروی دروازهٔ قلعه دورتر از گولهٔ رس
فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته براي ملاحظهٔ اطراف
قلعه و تجویز مورچال و دوانیدن نقب تا سه روز جلوه‌گر بود و
پادشاه زاده بعد طي منازل دشوار گذار و عبور کتلهاي تنگ و
نا هموار نزدیک بقلعه رسیده براي ساعت هفت روز از قلعه دور
فرود آمده براي ملاحظه و تجویز اسباب قلعه کشائي سوار می‌شده
بعده که نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمدند و رستم خان را با
دیگر امراي کار طلب جابجا تعین نموده مورچال قسمت نمودند
و همراه هریک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیري بتقسیم درآمد
و هریکي در تردد کندن و دوانیدن مورچال بزور بازوي خود و مدد
بیلداران چابکدست سعي موفور بظهور می آورد خصوص محمد
جعفر میر آتش که نسبت بهمه امیران صاحب داعیه بیش قدم و
زیاده از همه ساعي بود پرکلان برسر میزد روزي یکي ازهمدمان
گستاخ ازو پرسید که چنین پرکلان برسر زدن چه لطف دارد در
جواب باظهار فدویت گفت که روز یورش بهمین پر پریده خود را
بقلعه خواهم رساند - آنچه تردد در پیش بردن مورچال و کندن
نقب از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمد و جانفشانیها
که بعرصهٔ کارزار آوردند اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از راه اختصار کلام
دور مي افتد چنانچه بعد ذکر تسخیر قلعهٔ بست و غیره از توابع قندهار

جنگی مست انتخابی سوای فیلان پادشاهزاده و امرا که جمله
صد و هفتاد فیل بشمار آمدند و دیگر از بان انداز و گولنده‌انداز و غیره
سرانجام قلعه گیری که تعداد آن تفصیل حاصل است با یک کرور
روپیه خزانه که در رکاب موجود بود همراه دادند و جانسپارخان را
مع محمد ابراهیم نام پسر که بخطاب ابراهیم خان سرافرازی یافته بود و
هفت هزار سوار تعین و مقرر ساختند و فرمودند که بکابل رفته
تا انفصال مهم در امداد و معاونت ارسال رسد و دیگر لوازم قلعه
گیری کوشد *

ذکر سوانح سال بیست و هفتم از جلوس صاحبقران
ثانی مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری

میر احمد ولد سیادت خان را بخطاب میر احمد خان و
فوجداری نصیرآباد و غیره توابع خاندیس و سیف الله عرب را
بتعلقهٔ فوجداری مصطفی آباد عرف چوپرا صوبهٔ مذکور سرفراز
ساختند پادشاه زاده را براه ملتان و توپها را براه [illegible] یک هزار [illegible]
هزار بیلدار و غیره و فیلان کوه پیکر روانه ساخته خود پادشاه [illegible]
بیست روز بملتان رسیدند و چند روز برای سرانجام ضروریات توقف
در آنجا نموده و خدمتگذاری(?) را در ملتان گذاشته متوجه [illegible]
کابل گردیدند و رستم خان که بطریق هراول [illegible]
دوازده هزار سوار و چندی امرای نامدار پیش قدم [illegible]
موافق تعین ساعت از حضور [illegible]
بقصد محاصره سپاه را طرف غزنی و [illegible]
و [illegible]

ایکه میگوئي فراموشش مکن در وقت مرگ

من که مي‌میرم برایش چون فراموشش کنم

خسرو ولد ندر محمد خان را از منصب بر طرف ساخته لک روپیه سالیانه مقرر فرمودند - بخانهٔ علیمردان خان‌تشریف بردند دو لک و بیست هزار روپیه از جملهٔ پیشکش قبول نمودند - دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که مهم تسخیر قندهار بعهدهٔ غلام مقرر شود قبول نموده سه ماه و نه روز درلاهور توقف فرموده اکثر مصالح قلعه گیري که ازانجمله ده توپ کلان و سي و هفت توپ هوائي خورد و سي هزارگولهٔ خورد وکلان و چهارده هزار بان و سرب و باروت و غیره برین قیاس تیار و موجود ساختند و بنجاره را برای رسانیدن رسد استمالت فرمودند اواخر ربیع الاول که اوائل اسفندار باشد ساعت کوچ و هفتم جمادي الاخری تاریخ محاصرهٔ مقرر فرموده از خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و دیگرمرصع آلات و اسپان و فیلان با ساز طلا و مینا و نقره بقیمت چهارلک روپیه وقت رخصت عنایت فرمودند و سواي آن بیست لک روپیه از نقد و جنس مساعدت مرحمت شد و از امراي نامدار و راجهاي جلادت آثار و بهادران رزم آرما و دلاوران معرکه آرا از حضور و متعینهٔ کابل و دیگر اطراف صوبجات که اکثر در محاصرهٔ سابق رفته بودند مجموع هفتاد هزار سوار منصبدار و تابین و پنجهزار برقنداز و سه هزار احدي تیرانداز و ده هزار پیادهٔ بندوقچي و شش هزار بیلدار و تبردار و پانصد سنگ تراش و نقب کن و پانصد سقا و هفت توپ کلان و هفده توپ هوائي و سي توپ خورد و شصت فیل

جنس اقسام غله و بقولات آنچه از باران بهم رسد و هرچه از آب چاه
و کاریز پیدا شود نظر بر قیمت هر جنس و دستور بدین پیمودن
اراضی که بیگه و پرتی و سیلن و بسوه باشد نوعی نموده که تا بقای
روزگار دستور العمل عمال و زمینداران خواهد ماند - پانزدهم ذی قعده
در باغ فیض بخش لاهور نزول آمدند میرزا رستم قندهاری را
بسبب ضعف پیری و امتداد بیماری هزار روپیه سالانه مقرر کردند -
میرزا ابراهیم ادهم خواهرزادهٔ تقرب خان از ایران آمده شرف اندوز
ملازمت گردید گویند میرزا ادهم که در نجابت و شرافت ذاتی و
تحصیل علم و دیگر کمالات صوری و معنوی و طبع موزون از مشهوران
اعیان ایران گفته می شد در آغاز جوانی بهندوستان آمده بعد
ملازمت چون مرکوز خاطر بادشاه بود که اورا بمصاهرت یکی از
صبیهای خود سرافرازی بخشند تقرب خان را که خالوی او می شد
برای تربیت او مامور ساختند اما میرزا که از اصل مادهٔ سودا در
دماغ او جا گرفته بود نمی خواست که با بند تاهل گردد و ابا
نمودن از پاس ادب دور میدانست زیاده خود را بدر جنون زده
کلمات لغو و مطایبهای شوخی آمیز با خالو و دیگر امیران بمیان
آورده بمرتبهٔ خویش را در هرزه گوئی و امرد پرستی مشهور
ساخت که مکرر بادشاه فرمودند افسوس این کمال میرزا [illegible]
خود نمانده - از اشعار رنگین او سفینها پرست از زبان راوی ثقه
شنیده شده که در حالت سکرات که اشک ندامت در [illegible]
از چشمهٔ چشم او جاری بود حضار مجلس گفتند میرزا خدا را
یاد کن [illegible] وقت [illegible] • بیت •

دارد که غلام رضا نامي ملازم اله وردي خان اسپي چند براي او مي برد احدي مزاحم نشود و دستک مذکور بجنس بحضور فرستادند بعد عرض حضرت اعلی را مظنهٔ آن شد که اله وردي‌خان با پادشاه ایران و منسوبان آن خاندان رسل و رسائل دارد براي او بدین وسیله اسپان آمده اند حکم شد که غلام رضا را مقید ساخته اسپان و آنچه دارد ازو گرفته روانهٔ حضور سازند و اله وردي‌خان را که در حضور بود از منصب برطرف ساخته از کابل اخراج فرموده بدارالخلافت که خانهٔ او بود روانه ساختند - هرچندکه اله وردي‌خان قسمهاي شدید را شفیع ساخت فائده نه بخشید - و فاضل خان را که براي تحقیق امر نمودند بعرض رساند که غلام رضا نام وقتي از جملهٔ نوکران او بود بعد برطرف شدن بایران رفته باظهار دروغ خود شاید دستک حاصل نموده باشد اما این عذر مسموع نگردید *

ذکر سوانح سال بیست و ششم مطابق سنه هزار و شصت و دو هجري

بعد رسیدن سعدالله خان از قندهار وسط ماه مبارک رمضان روانهٔ دارالخلافت شدند مرشد قلي‌خان را بدیواني کل دکن و محمد صفي پسر اسلام خان را به بخشیگري و واقع نگاري دکن مامور و مرخص ساختند اگرچه هر دو نام برده بانواع خوبي و صفات موصوف بودند اما در تعلقهٔ دکن محمد صفي در اکثر مقدمات بر منصبداران سختی نموده بناي بعضي بدعتها گذاشت و مرشد قلي خان بندوبست دیواني را بدستوري که در عهد اکبر پادشاه تودرمل بناي دستور امور ملکي گذاشته بود در دکن سررشتهٔ و اهارهٔ تشخیص جمع مال بتعین تفریق

پادشاهي ترکيدند و در مقابلهٔ توپ اندازان ايشان که اکثر ايراني و قزلباش حکم انداز بودند توپ اندازان هند کاري نميتوانستند ساخت - و تسخير قلعهٔ بست و زمين داور نيز بسبب اختلاف راي سرداران باوجود ترددي که مي بايست بظهور نيامد و ديگر ترددات که از قلعه دار پخته کار بر روي کار آمد اگر بتحرير تفصيل آن پردازد بطول کلام منجر ميگردد - حاصل کلام چون اين اخبار ملالت اثر بسمع پادشاه رسيد و ايام محاصره بامتداد کشيد و مصالح توپخانه به باتمام آورد و در همين اوان معروض گرديد که ازبکان کم فرصت و واقعه طلبان نا هنجار ازکيه اطراف غزنين را تاخت و تاراج مي نمايند و جان و مال رعايا بمعرض تلف مي آرند فرمان بدستخط خاص مشتمل بر طلب پادشاهزاده و موقوف داشتن اين مهم بر وقت ديگر صادر گرديد - بعد رسيدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بحضور اخلاص چهار صوبهٔ دکن داده مرخص ساختند - و صوبهٔ احمد آباد بشايسته خان عطا نمودند - و بپادشاه زاده داراشکوه از اصل و اضافه سي هزاري بيست هزار سوار ضميمهٔ دو کرور دام انعام و صوبه کابل مرحمت نمودند - نيابت کابل بنام ... شکوه مقرر کرده از اصل هشت هزاري چهار هزار سوار نموده خيمهٔ سرخ که تا غايت آن روز بسلاطين ... حکم نبود عطا فرمودند - و از طرف دارا شکوه نيابت ملتان ... علي خان مقرر گرديد - پادشاه زاده محمد شجاع را به بنگاله مرخص ساختند ●

از وقائع بندر سورت بعرض رسيد که غلام رضا نامي از اهالي ... سوداگر عراقي رسيده دست ... والي ايران ...

مهتاب روش ساخته باقسام آلات آدم کشي برسر آن بدگاه تاخته
چندان توپ و تفنگ و بان سردادند و حقهٔ آتش و سنگ و روغن
جوشان و انواع مصالح مرد ربا از بالا ریختند که آن جماعه برسر
برج رسیده و نارسیده جان باخته به تبدیل هئیت بیاران خود
بي منت مدد قدم و کمند پیوستند و مسلمانان و راجپوتان بسیار
بکار آمدند که تعرفه نمودن دشوار مي نمود و هرکه آن طرف دیوار
و کنار برج خود را رسانده خبرش باز نیامد و هر طرف از کشتها
پشتها پدید آمد و آن قدر آدم کشته و زخمي گردیدند که بشمار در
نیامدند و ازان روز تا دوماه و هشت روز بازار بیکار بالا و پائین بمرتبهٔ
گرم بود که هرکه سر از مورچال بر مي داشت در همان دم جان
مي باخت و قزلباشان شبها بر آمده بر مورچال مي ریختند آدم
و چارپا ضائع مي نمودند و از هردوطرف آدم کشي و مردم کسی
درمیان بود روزی از گولهٔ توپ‌کلان طرف سعدالله خان چهار پنج نفر
نامي محصوران که با محمد بیگ توپچي باشي نشسته تردد مي
نمودند یکجا خوابیدند شبي بر مورچال رستم خان و سعد الله خان
جمع‌کثیر قزلباش ریخته‌کشش زیاد و شوخي‌بسیار نموده بعضي توپها
را ناقص ساخته و جمعي را اسیر کرده باز راه قلعه گرفتند و هر چند
که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون از بالای قلعه باران
آتش مي بارید در تلافي کاري نساختند - و چندانکه بهادران جانباز
و جان نثاران یکه تاز شرط تردد بجا مي آوردند و مورچال نزدیک
مي‌رساندند فائده نمي بخشید و از ضرب توپهاي کوه ربا که پیهم
مي رسید محنت و تردد سرداران ضائع مي گردید - درین ضمن توپ کلان

امیران کارزار دیدهٔ زیاده شرط تردد و جلادت و تدبیر بکار برده باتفاق راجپوتان تهور نشان بگرد آوری مصالح نقب زدن و مورچال دواندن کوشیده نشانهٔ گوله توپ و تفنگ و سنگ خود را ساختند - بعد دار و گیر و محاصرهٔ چند روز قلعه دار تغافل نموده چنان بند و بست نمود که اصلا صدای آدم و تردد محصوران ظاهر نمی گردید هرچند که لشکر هندوستان در پای حصار آمده باظهار تهوری ترددات رستمانه می نمودند ناشنیده و نادیده انگاشته از قلعه صدا بلند نمی ساختند تا آنکه مردم مورچال رستم خان و وزیر اعظم و دیگر امرا بپای حصار و نزدیک خندق رسید روزی راجه راجروپ که از صاحب ترددان مشهور بود آمده ظاهر ساخت که مکانی در مابین حصار نزدیک خندق و برجی بنظر آمده و مورچال بآنجا رسیده که قابوی یورش و بالا بر آمدن دارد و پاسبانان بروج غافل و بیخبر معلوم می‌شوند اگر ماذون سازند با جمعی از همراهان جانباز و مدد زینه و کمند خودها را همراه کرناچی بالا برسانیم لشکر مهام و مکمل چشم براه و گوش بر آواز کرنا باشد و بروقت یورش نمایند وزینه بسیار تیار نگاه دارند بعده که از بادشاه زاده و سعد الله خان اذن حاصل شد راجه وقت شب با چند نفر یکه تاز جانباز که در فن قلعه گیری از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم جرأت گذاشت و بیش قدمان جان نثار مرز عقب بالای حصار بر آمده باشارهٔ مقرری لشکر جانباز از ... و ... بکمال جانبازی بحرکت درآمدند و صدای کرنا بلند گردید محصوران که از چند گاه چشم براه و گوش بر آواز چنین ... بودند ... اطراف

ساختن دمدمه و پیش بردن مورچال ارشاد فرموده تاکید نمودند
که در ساعت مقرری که مذکور شد خود را رسانده محاصره
نماید - و جمله فوج هفتاد هزار سوار سائر سواي توپخانه که شش صد
امیر و منصبدار نامی و روشناس باشند مقرر و تعیین شدند و
برستم خان و همه امیران اضافه و خلعت و اسپ و فیل و جواهر
مرحمت نموده مرخص ساختند و حکم فرمودند که قریب کرور روپیه
درطلب وسه ماهه پیشکي بمنصبداران و تابینان امرا و توپخانه درکابل
بدهند و ارشاد نمودند که اول در تسخیر قلعهٔ بست و زمین‌داور
و غیرهٔ کوشند که باعث تزلزل دل مردم قلعه گردد - و پادشاه خود
کوچ کنان منزل بمنزل طي مسافت نموده در دو ماه و چهار روزکه
روز چهارم جمادی‌الاولی باشد شرف نزول درکابل نمودند - و سعدالله
خان کوچ بکوچ طی منازل می نمود تا آنکه اول جمادی الاولیٰ
بموجب حکم و تعیین تاریخ نزدیک قندهار بخدمت پادشاهزاده
رسیده باتفاق بمحاصرهٔ قلعه پرداختند - عبد الرحمن پسر نذرمحمد
خان را از روی کم‌توجهی تعینات بنگاله نمودند - امامقلی یوز باشي
از لشکر ایران جدا شده نزد سعد الله خان آمده روانهٔ حضور
گردیده ملازمت نمود پنجهزار روپیه مع اسپ و خلعت و انعام
مرحمت نموده در جرگهٔ بندهای پادشاهی در آوردند *

اکنون کلمهٔ چند از تردد بمحاصرهٔ قندهار و پیش بردن مورچال
و نساختن کار بندکار می آرد - بهادران کار طلب ازچار طرف در
مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدواندن نقب
و نمن مورچال نمودند خصوص سعد الله خان نسبت بهمه

خان را از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بخطاب مهابت خان و
عطاي صوبهٔ کابل معزز ساختند و نجابت خان با یک کرور روپیه
از خزانهٔ اکبرآباد بموجب حکم رسیده ملازمت نمود - پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب مطابق حکمي که بتعیین ساعت از حضور
مقرر شده براي مهم قندهار شانزدهم ربیع الاول از ملتان بر آمده بود
بعد عرض پنج لک روپیه نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهر و دو اسپ
و دو فیل با ساز طلا و نقره مع خلعت و جیغهٔ بیش بها مصحوب
محمد صفي نزد پادشاه زاده روانه فرمودند - و سواي امراي که
همراه آن درة التاج تعینات بودند بیست و یک امیر عقیدت
گزین فدویت آئین که هریکي شیربیشهٔ رزم گفته مي‌شد از حضور
با خزانهٔ نا معدود و مصالح زیاد از قیاس قلعه گیري روانه ساخته
مامور فرمودند که از راه ملتان خود را بقندهار رسانده روز یکشنبه
سویم جمادي الاخری که اواخر اردي بهشت باشد ساعت
بتجویز اختر شناسان رکاب مقرر ساخته خود را بپائین قلعه رسانده
بمحاصره پردازد - و نیز مقرر شد که سعد الله خان خود را براه کابل
در همان تاریخ رسانده با پادشاه زاده ملحق گردد و شانزدهم
ربیع الاول مطابق اوانٔ استخدار خود متوجه کابل شدند - و همان
روز که ساعت مسعود بود سعد الله خان را با پنجاه هزار سوار و
ده هزار پیادهٔ برقنداز و چند هزار بان و بیست توپ کلان قلعه
شکن و بیست توپ میدانه و بیست شتنال و ده فیل جنگي
مست و صد شتر نال و دو کرور روپیهٔ خزانه و دیگر لوازم قلعه گیري
با بیلدار بیشمار روانه ساختند و آنچه باید براي دراندن نقب و

با ساز طلا و مرصع و مروارید و عبای مروارید باف و پنج اسپ
از طرف خود بگذرانند پانزده هزار روپیه مع خلعت و اسپ
و خنجر و جیغه باو مرحمت نمودند - بعرض رسید که نذر محمد
خان که عازم بیت الله گردیده بود در راه ودیعت حیات نمود
پسران اورا خلعت ماتمي عنایت فرمودند - نامه عربي درجواب
قیصر روم که بدستیاري قلم سعد الله خان نوشته شد باجیغه و
شمشیر و پرتلهٔ مرصع بقیمت لک روپیه حوالهٔ سید محي الدین
نموده دوازده هزار روپیه نقد و اسپ مع ساز طلا وقت رخصت
دادند - قاضي احمد سعید را با دو لک روپیه نقد و جنس براي
شریف و مستحقان کعبة الله همراه سید محي الدین مرخص
ساختند - بعرض رسید که راجه بیتهلداس رخت هستي ازین
سرا بربست ده لک روپیه نقد و پنج لک روپیه را جواهر و فیلان
و دیگر اموال که ازو مانده بود بپسران او معاف فرمودند - شیورام
پسر کلان اورا اضافه و خطاب راجگي و اسپ و فیل عنایت نمودند -
رستم خان بهادر بموجب حکم که از جاگیر خود مع یک کرور روپیه
از خزانهٔ سرکار براي مهم قندهار روانه شده بود بحضور رسیده ملازمت
نمود - لطف الله و عنایت الله پسران سعد الله خان که تا حال
شرف اندوز ملازمت نگشته بودند همراه محلهٔ لشکر سعد الله خان
ملازمت نمودند - لطف الله را تسبیح مروارید و عنایت الله را سرپیچ
مرصع عنایت فرمودند - چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار
و تبردار از نوکران سعد الله خان در محله بشمار در آمدند مورد
آفرین گردید - صد و یک اسپ برستم خان مرحمت شد و لهراسپ

کبت بنام پادشاه گفته گذراند فیل ماده و دو هزار روپیه مرحمت نمودند - چون درین سال ابتدا از امساک باران وآخر از شدت باریدن آن اکثر مکانهاي گل و سبزه از طراوت و رونق اصلي افتاده بود و اشجا را ثمار کمبار و خشک گشته بودند سیر کشمیر دلپذیر پادشاه بي‌نظیر نگردید و فرمودندکه من بعد چنان باغات و مکان با صفاي دارالخلافت و دارالسلطنت گذاشته با این همه صدمات که به‌بندهاي خدا میرسد این مسافت بعیده براي حظ نفس خود طي نمودن و بایذاي خلق راضي شدن از طریقهٔ خدا پرستي دور است - و بعد از فراغ و انقضاي دو ماه غرهٔ رمضان اواخر مرداد از کشمیر کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند - و سعدالله خان مامورگردید که چند روز براي انتظام مقدمات مالي و ملکي در کشمیر مانده زود خود را بدار السلطنت رساند - در منزل آصف آباد وقت عبور از بالاي پل‌آب دریا که کهنه بسیار شده بود از سبب ازدحام مردم شکست و قریب دو صد و پنجاه آدم و جانور و مال بسیار در آب افتاد و از انجمله قریب صد نفر غرق بحرفنا گردید - بعد رسیدن نزدیک دارالسلطنت که سعد الله خان نیز بحضور رسیده حکم شد که رستم خان و دیگر امراي دور و نزدیک و راجهاي نامدار با مصالح توپخانه براي مهم قندهار بحضور برسند و بنام نامي پادشاه زاده محمد مراد بخش نیزدرین باب فرمان بدستخط خاص صادر گردید پادشاه زاده دارا شکوه و خسرو و عبد الرحمن پسران نذر محمد خان ملازمت نمودند - بلاهور که شرف نزول واقع شد سید محي الدین ایلچي بروم رسیده نامهٔ قیصر را مع دو اسپ

بهشت نشان را رونق تازه روئي دوبالا بخشيدند و هر شب و هر هفته همراه خدمهٔ محل بر کشتيهاي مزين بانواع پردهاي زربفت و ستونهاي منقش از لاجورد و قبهاي طلا و مرصع سوار شده سير و تفرج روي آب تالاب ڈل و اقسام گل باغات و دشت و کوه و در و بام آن مکان فيض بخش که همه يک لخت گل و سبزهٔ زمرد فام بود مي نمودند دامن دامن زر بانعام باغبانان و ملاحان مرحمت مي شد و مستحقي نمانده که در کشمير صاحب نصاب نگرديد - حسب التماس امير الامرا علي مردان خان بسير باغ و عمارات ساختهٔ او تشريف بردند از جملهٔ باي انداز و پيشکش علي مردان خان يک لک و سي هزار روپيه نقد و جنس بدرجهٔ قبول در آمد - ملا شاه بدخشي که ذکر او سابق بتحرير در آمده و از حق آگاهان وقت و زبان زد خاص و عام کشمير بود بديدن پادشاه آمد و روز ديگر پادشاه درويش نواز از روي نيار مع ملکهٔ زمان پادشاه بيگم که بخرچ مبلغ چهل هزار روپيه مکان انزواي آن واصل بالله ساخته بود و بيست هزار روپيه ديگر خرچ کرده عمارات ديگر متصل آن براي ديگر فقرا تيار نموده بودند تشريف بردند و پانزده هزار روپيه نذر براي بزم درويشان گذرانده زماني در خدمت آن درويش حق پرست صحبت داشته سخنان پند بگوش هوش شنيده بر خاستند - ملتفت خان را ديواني صوبهٔ خانديس و برار عنايت فرمودند ٭

ذکر سوانح سال بيست و پنجم از جلوس شاه جهان
مطابق سنه هزار و شصت و يک هجري

شاعر هندي که از صاحب طبعان مشهور و مقربان حضور بود

تاچند روز آنقدر بارید که یک هفته توقف و مقام نمودن ضرور گردید
عسرت حال مردم بفرحت مبدل شد بل از وفور رحمت الهي
آخر بسبب آنکه رعایا فرصت گشت کار ربیع نیافتند و آنچه کاشتند
از شدت باران سبز نگردید رعایاي پرگنات خالصهٔ پادشاهي دروقت
تشخیص جمع باستغاثه آمده امین متدین خدا ترس طلب نمودند
و به سعد الله خان حکم شد که چند روز متوجه شده خود بفریاد و
را نمود رعایا و احوال مالگذاران پردازد - محمد صفي پسر اسلام
خان که نزد عادل خان براي وصول باقي پیشکش سنوات و دیگر
بعضي مطالب رفته بود در تقدیم حسن خدمت کوشیده از نزد
عادل شاه جواهر آلات و زر نقد پیشکش و چهل فیل مع ساز طلا که
جمله چهل لک روپیه نقد و جنس براي پادشاه باشد و پنج لک
روپیه نقد و جنس براي ملکهٔ جهان پادشاه بیگم و پانزده لک روپیه
جواهر آلات و نقد و فیل براي دارا شکوه آورده بایک لک و پنجاه
هزار روپیه نقد و پنج فیل و قدري جواهر که بمحمد صفي تواضع
نموده بود از نظر عالي گذرانده مورد عنایات گردید و شش لک
روپیه نقد و جنس که بسعید باقر ملازم پادشاه زادهٔ ولیعهد که همراه
محمد صفي رفته بود داده بود نیز از نظر گذشت - پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب را صوبه دار مالوا ساخته مرخص نمودند و
خود تفرج کنان و شکار افگنان منازل و مراحل صعب پر از برف
شمیر را بصعوبت تمام طي نموده که آخر روز و گاه پهرشب رفته
خدمهٔ محل بمنزل میرسیدند تا آنکه آخر جمادي الاخری
براي گشتي بگلزار شهر کشمیر رسیده لاله و ریاحین آن سر زمین

نمانده با سپاه عاقبت تباه برسر پدر و بلخ آمد و نذر محمد خان محصور گردیده بدفع شر پسر نا برخوردار پرداخت بعده عرصه بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن را از راه بر گردانده نزد خود طلبید - بعده که عبد الرحمن بموجب امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کردهٔ سبحان قلي خان سر راه او گرفته مانع و بجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ در مقابلهٔ اول کشته گردید وهمراهان او بر عبد الرحمن غالب آمدند - لشکر نذر محمد خان با یادگار بیگ فرار اختیار نمود عبد الرحمن بدست قلماقان سبحان قلي گرفتار گردید اورا نز سبحان قلي آوردند و او برادر را محبوس ساخت - عبد الرحم بتقاضاي مصلحت با نگاهبانان خود ساخته وعهد و پیمان رفاقت و شریک دولت بودن بمیان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود بخدمت اعلی حضرت رسانده حضرت بادشاه متوجه احوال همراهان او گردیده عبدالرحمن را منصب چهارهزاري پانصد ه و بیست هزار روپیه نقد مع اسپ و فیل و مرصع آلات مرحمت نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زم بندهاي سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کش پسران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سال گرا غله و امساک باران عالمي را بنالش آورده بود . و شب و چندین هزار دستهاي مستمندان سوي آسمان بر داشته میشد و نا بجاني خرید و فروخت میگردید روز کوچ از لاهور از اثر د ضعفاي نالان دریاي کرم الهي بتلاطم و ابر رحمت بجنبش در

محرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانهٔ دارالخلافت شدند و همان روز پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکهن بسبب نا موافقت هوا و صورت نگرفتن بند و بست بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت فرمودند - و جملة الملک سعد الله خان که از ابتداي نوکري بمدد جوهر ذاتي و موافقت طالع هر ماه و سال برعایت اضافه و دیگر عنایات سربلندي مى یافت بمرتب هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و یازده کرور دام انعام دوازده ماهه که بعد از آصف خان خانخانان هیچ امیر بدین پایه نرسیده بود و سواي پادشاه زادها دوازده ماهه عطا نمي شد معزز و مفتخر گردید •

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت هجري

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقي دان مشهور شاه ایران گفته مي شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلى درست نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمرهٔ بندهای پادشاهي درآوردند - چون خبر تمرد و مفسدي میواتیان متواتر بعرض رسید کیسري سنگه ولد راجه جي سنگه را براي تنبیه آن جماعه بدستگال مقرر فرموده پرگنهٔ کامان پهاري را بطریق وطن عنایت نمودند - رگهناتهه داس پیشکار سعد الله خان که بجوهر استعداد کارداني منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطاي قلمدان طلا و خلعت پیشکاري باستقلال دیواني تن مفتخر ساختند - راجه

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بغزنین در کابل
توقف نماید و خود اوائل رمضان المبارک متوجه دار السلطنت
لاهور شدند همینکه منزل اول شرف نزول واقع شد خبر هزیمت
یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهی که زیاده از حد
تشویش خاطر داشتند رسید باعث تفریح طبع مبارک گردید و
حکم نواختن شادیانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم
خان و قلیج خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده
بعد از محاصرهٔ چهار ماه که قریب دو سه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور
بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانهٔ حضور شدند -
و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل
ذي القعده دارا شکوه و جملة الملک بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با
چند توپ و نشان و اسپان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده
مورد آفرین و تحسین گشت و بجاگیر مرخص فرمودند *

از واقعهٔ دار الخلافت بعرض رسید که مکرمت خان خارس
برحمت حق پیوست بجای او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص
ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشي نمودند
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داري تهته ضمیمهٔ صوبهٔ ملتان
مقرر فرموده مرخص ساختند - دوازدهم ذي الحجه از دار السلطنت
متوجه دار الخلافت شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت
نموده بود بصوبه داري کشمیر سرافرازي بخشیدند و فرمودند که
بخود بکابل رفته عبد الغني را نیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

قدم ثبات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسپ
و استر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده
مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ
از طرف پادشاهزادهٔ با نام و ننگ شاه وردی بیگ را که نامهٔ شاه ایران
آورده بار نیافته در جلال آباد مغضوب گردیده در رکاب پادشاه
همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامهٔ ناخوانده پیغام دادند
که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدردان و اخلاصمند ما بود
و از سی سال رشتهٔ اتحاد را مرعی می داشت از دنیا رحلت
نموده هرآنچه ازان خاندان عالی چشم داشتیم از راه تقاضای
سال خلاف آن بعمل آمد و طریقهٔ بزرگان خود را مراعات
نه نمودند الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهدآمد
و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته
سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد
شاه روانه سازند - آنچه از صعوبت و مکروهات و گرانی و کمیابی
غله و کاه بر لشکر در ایام محاصرهٔ قندهار گذشته و آخر فائدهٔ آن
بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام
منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره بدوام بحضرت اعلی رسیده
و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب
نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضای مصلحت
وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته
از پای قلعه برخاسته بیاید - و بپادشاه زادهٔ دارا شکوه فرمودند که

اسپان بجولان در آوردند و سرداران ایران پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند اول بواسطهٔ گوله و توپ و بان جان ستان نائرهٔ زد و خورد اشتعال گرفت و هرسه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشیرهاي آبدار آخته از اطراف فوج هند در آمده بازار دار وگیر را گرم ساختند و حملهاي مرد ربا بر روي کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هردو طرف جهان درچشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم آزماي جان‌نثار آن غبار را کحل الجواهر دیدهٔ خویش و سرمهٔ دیدهٔ خوبان تصور نموده توتیاي چشم ساخته شرط جان سپاري بجا مي آوردند

• بیت •

درآمد چهان در فغان‌کوس کین • که‌چون‌نبض‌مي‌جست‌ازجا‌زمین
ز باریدن تیغ آتش فشان • نمي شد برون از تن‌کشته جان

و فوج قزلباش از چپقلشهاي نمایان کار بر لشکر هندوستان تنگ آورده چند بار فوج مقابل خود را بر داشته نزدیک بود که چشم زخم صعب و شکست عظیم بفوج پادشاهي رسانند دریتضمن رستم خان که اسم با مسمیٰ ورستم زمان بود باتفاق ملیح خان و راجهاي تهور نشان فیلان مست را پیش رو گذاشته زنجیر برپاي فیلان سواري خود انداخته دادهي مردم‌دل باخته پرداخته مستانه وار قدم پیش نهاده شرط تردد‌ي که لائق فدویان جان نثار مي باشد بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهاي بیشمار و کوشش و کشش بسیار که مبارزان زره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل محمد سعید پسر سادات خان و خواجه خان و غیره سرداران نامي بکار آمدند و جمعي کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمي گردیدند

از یمین و یسار و از انجمله دو سه هزار سوار جدا شده بقصد
تاخت کهی آگاهي داد درین ضمن خبر رسیدن قزلباش و ریختن
برسرکهی بیخبر و مقتول و زخمي ساختن جمعي کثیر و بتاراج
بردن و اسیر نمودن چارپا و آدم بسیار انتشار یافت و معا شتربانان
و فیلبانان و استربانان فریاد کنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر
چارپا قطار قطار پیش انداخته بردند - رستم خان که از بهادران یکه تاز
و رستم زمان گفته مي شد برین خبر اطلاع یافته بي آنکه مامور
گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج کروه جریبي تاخته
بخصم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گوله تفنگ و بان و تیر
بمیان آمد بعده کار بمحاربهٔ یراق کوته رسید از هردو طرف نبردهای
صعب رو داد و مکرر بریکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد
تردد و مردانگي بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و
زخمي شدند - آخرکار فیلان و چند قطار شتر و گاو و استر و اسپ خود و
آنها را هرچه بتوانستند بدست آورده مراجعت نموده نزد پادشاه زاده
آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سي هزار
سوار قزلباش بسرداري چند امیر نامي که از انجمله نظر علي خان
حاکم اردویل و علي قلي خان و مرتضی قلي خان از سپه سالاران
مشهور ایران رسیده اند ازین طرف بار دیگر رستم خان و قلیچ خان
با جمعي دیگر از امرا و راجها و فیلان صف آرا قریب ده هزار
سوار و توپخانهٔ بیشمار مقابل آنها تاختند بعد که علامت سپاه
و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید سادات زره پوش و
افغانان مدهوش و مغلان یکه تاز و زنجیرتان رزم طلب شندوستان

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازها رساندند اما
چون محراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داری بسیار نموده
کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چندان تگرگ گولهٔ
تفنگ و گولهای زمین کوب توپ و حقهای آتش بار و بانهای
شرر فشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پای قلعه فرصت تردد
و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهای
کوه ربا ضائع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار
سر سران باتنهای لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردید -
و فائدهٔ تردد بر روی کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده
مقابل طلایهٔ لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتیل
و اسیر می گردیدند و نبردهای عظیم رومی داد گاه از مردم
لشکر بدست قزلباش می افتادند و بقلعه می بردند و گاه قضیه
برعکس خود رو می داد دریں ضمن روزی جمعی که از مردم
قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زبانی آنها مسموع گردید که
شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطلب رزم جوی خود را
بسرداری مرتضی قلی‌خان قورچی باشی که از جمله بیست امیر
و سی‌هزار سوار می شوند برای کومک محراب خان و مقابلهٔ لشکر
هندوستان تعین نموده ازانجمله سه چهار هزار سوار بطریق قراولان
هراول نزدیک رسیده اند - دریں اوان یکی از بندهای قدیم بادشاهی
که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را پابند نوکری ساخته بود
بطریق جاسوسی از انطرف تعین شده داخل فوج گشته نزد قلیج
خان که سابق از تابینان او بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش

مرصع آلات مع اسپ خاصه با ساز طلا و سي هزار روپيه نقد مرحمت نمودند و يک لک روپيه مع فيل روز رخصت متعلقان براي نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و يك لك روپيه سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد اتاليق بنذر محمد خان روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب دلبندي لذات هند برفتن نزد پدر راضي نشده درجرگهٔ بندهاى پادشاهي درآمد جمله بمتعلقان نذر محمد خان سه لک روپيه مدد خرچ سواي زيور و آنچه بيگمها رعايت نموده بودند بغايت رخصت مرحمت شد •

از واقعهٔ فوج قندهار بعرض رسيد که بهادر خان روهيله که از سرفوجان تهور پيشه بود مرحله پيماى منزل آخرت گرديد و نوکران بيش قرار و معتمد اورا پادشاه زاده و سعد الله خان درجرگهٔ بندهاي پادشاهي و خود منسلك ساختند و هفت پسر ازو مانده بودند ازان ميان دليل خان نام پسر کلان را که پانزده سال عمر داشت هزاری پانصد سوار نمودند باقي پسران را منصب و روزينه درخور عمر آنها مرحمت فرمودند ـ هفده نفر از عموزهان بهادر خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطاى منصب و خلعت ونقد سرافرازي يافتند •

الحال بتحرير باقي احوال لشكر پادشاه زاده و حقيقت محاصره مي پردازد از يك طرف جملة الملک سعد الله خان بعد قزلباشان و کشته شدن مردم بسيار موچال و نقبها تا زير خندق رسانده رستم خان و قاسم خان و بکه کار طلبان جنگ از طرف ديگر

بنابران حکم نمودند که شاه قلي را در لاهور نگاه دارند فی الواقع هرگاه رشتهٔ محبت و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگي دورنُي منافي رویهٔ اخلاص کیشان سلف است بعده فرمودند که شاه وردي بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هردو فرستادهٔ اورا باعزاز رخصت خواهم نمود دریں ضمن پریشاني شاه وردي بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادی الاولی داخل دارالملک کابل شده روز چهارم بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند از جملهٔ پیشکش یک لک روپیه جنس قبول نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و نه هجري -

غرهٔ جمادی الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سر انجام سفر صورت اتمام یافت - چون باقي ذکر فسادي که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلي خان رو داده و بعد هنگامه داروگیر تمام نذر محمد خان بسلطنت خود جاگرفت بتفصیل بتحریر در آوردن درفرصت وقت نمی گنجد ماحصل ضروري بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان نذرمحمد خان را نزد او روانه نمایند تو نوشتجات نذر محمد خان نیز مکرر براي طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرچ باظهار پریشاني رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که دو سال و ده ماه در خدمت پادشاه مانده بودند خلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

رستخیز عظیم و نائرهٔ دار وگیر پربیم بالا گردید - سعد الله خان برین معني اطلاع یافته براجه پیغام داد که اگرچه چنین جرأت بیتحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخي مردم قلعه خواهد گردید باید که دل را قوي داشته از چوبهای اشجار جنگل پناه ساخته استقامت ورزند و ما را از اطراف مستعد کومک دانند و درینجا رعد مشقت و تردد بسیار و ضائع شدن آدم بي شمار موربچال قائم نمودند •

الحال چند کلمه از رویداد حضور بقید تحریر می آید که بعد از کوچ پادشاه از حسن ابدال بعرض رسید که شاه وردي بیگ فرستادهٔ شاه عباس با نامه بکابل رسیده حکم شد که کوز ... رفته اورا بحضور بیارد در منزل باغ فرح که خبر آمدن شاه وردي بیگ چون در همان روزها شایسته خان و جعفر خان از احمد آباد آمده بود حکم فرمودند که اورا نزد شایسته خان و جعفر خان که جوار ... فرود می آمدند برده در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند که نامهٔ اورا نگرفته از زبان ما بگویند که چون مارا نظر بر ... دیرینه و موروثي شاه بود یکي از خواصان حضور را قلعه دار قندهار ساخته بودیم اگر میدانستیم که از ایشان چنان حرکت ... خواهد آمد یکی از امرای رزم دیده تجربه کار آموده را قلعه دار می نمودیم که تا جان باقي داشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت چون خلاف توقع بعمل آمد هرچه عرض داده ... و ... روانه شدن شاه قلي با نامه چون قبل از رسیدن خبر ... رسیده بود و در همان روزها خبر رسیدن شاه ... قلعه ...

طلبي نمي باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش
بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخیرهٔ قلعه و استقامت ندهند
و غلهٔ حوالی قندهار را که قابل درو شده نگذارند که بدست مردم
قلعه درآید و بتصرف خود در آرند - لهذا در لشکر منادی نمودند
که از غزنین آذوقهٔ مابین راه بر دارند و بعد مقام پانزده روز کوچ
کرده بترتیب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هراول و
برنغار و جرنغار و چنداول مقرر کرده در سه کوچ بقلعهٔ رسیدند
که از گل ساخته اند و درسرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود
در آورده باز از شنیدن رسیدن افواج قلعه را خالي گذاشته رفته بودند -
درین اوان ملک حسن نام زمیدار نواح قندهار که بحسب ضرور
بمحراب خان ملاقات نموده بود از قلعه گریخته خود را نزد سعد الله
خان رسانده ملازمت پادشاه زاده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده
هزار روپیه نقد یافت - و چهاردهم جمادی الاولی نزدیک باغ گنج علي
مقابل قلعهٔ قندهار رسیده فرود آمده بتهیهٔ فراهم آوردن آلات و
اسباب مورچال بندي و نقب کندن پرداختند - و روز سیوم راجه
بهارسنگه و غیره جمعي از بندهاي کار طلب طرفي از اطراف
قلعه را خالي دیده بي اطلاع سردار با زینهای جلادت و کمند
جرأت بطریق فدویان جانباز یکه تار در فرز و نشیب دامن کوه
و پناه حصار خود را رسانده ملجاي خود ساختند مردم - قلعه‌دار که
خبردار شدند از سر دادن تفنگ و انداختن حقهٔ آتش و سنگ و
اقسام آتشباري آن قدر گولهٔ بندوق و انواع آلات جان ستان باریدن
گرفت که جمع کثیر از بندهاي پادشاهي ضائع شدند و آوازهٔ

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را
رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب
اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظر را گذاشته از راه بالای کوهای
آسمان شکوه که دو هزار و هفت درجه ارتفاع آن به پیمودن آمد -
همه سپاه پیاده گشته اسباب مااحتاج ضروری و غیر ضروری را
گذاشته روانه شدند وقت عبور ازان کتلهای هوش ربا که شاه و گدا
افتان و خیزان بهزار دشواری طی مسافت مینمودند عجب
هنگامهٔ هرج بر خلق الله گذشت و بار برداری که داشتند اکثر
ز جاهای صعب افتادند که ازانها نام و نشان نیافتند و بسیاری از
شدت سرما از پا در آمدند که برنخاستند و نوکر و غلام و بارخانهای
نمک بحرام هر که خالی میگریخت منت عظیم برآقا میداشت
و غله و کاه همه جنس ماکولات بمرتبهٔ کمیاب گردید که دامی [illegible]
ارزان بود - بدین حال بکابل رسیدند - درانجا که رفاهیت شد بیک
روپیه شکم آدم و چارپا بقدر قوت رمق هم میسر نمی شد و چند روز
در کابل برای خرید اسپ و بار بردار که اکثر پیاده و [illegible]
بدرش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعده که اوائل ربیع الثانی
از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علاف اصلاً یافت نشد مگر بسبب
مردم خاص غله روپیه را یک آثار و کاه یک و نیم آثار [illegible]
تمام بهم می رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که [illegible]
تا قندهار بسبب تسلط قزلباش جنس خوردنی [illegible]
مطلق نایاب ست - جملة الملک سعد الله خان حقیقت [illegible]
معروض داشت - در جواب حکم رسید که در مالک [illegible]

اختیار نمودند سپردن اسلحه تن نداده شرط جان سپاري بظهور آوردند و بقیة السیف را مقید ساخته با سردار ومال و عیال نزد شاه روانه ساخت - و شاه بسبب عسرت غله و علف وتلف شدن اسپان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ده هزار سوار تفنگچي با محراب خان قلعه دار درانجا گذاشته خود روانهٔ فره و هرات شد - از ابتدای محاصره لغایت برخاستن شاه بعد از تسخیر قلعه بدو و نیم ماه نکشید *

الحال چند کامه از لشکر پادشاه زاده و وزیر اعظم بقید تحریر می آرد که چون وقت رخصت شدن بپادشاه زاده و سعد الله خان حکم شده بود که تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب که قبل از رسیدن امواج شاه از ملاحظهٔ صدمات موکب کواکب شمار از پاي حصار برخاسته برود و اگر خدا نکرده تا رسیدن شما قلعه بتصرف قزلباش در آمده باشد باید که خود را گرم و چسپان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخیرهٔ تازه نداده بمحاصرهٔ قلعه پردازند اما چون پادشاه زاده را در ملتان براي گرد آوري لشکر و سرانجام ضروري و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسیدن پادشاه زاده و بارش غیر هنگام توقف چند روزه رو داد در وسط صفر چون هر دو موج نزدیک هم رسیدند نوشتهٔ خلیل بیگ که براي صفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسید مشتمل بر اینکه برف آن قدر سر راه و درها را گرفته که اگر دیگر نبارد بعد یک ماه اقل از ین راه تردد بدشواری توان نمود - درین ضمن مکرر خبرهاي وحشت افزای محاصرهٔ قندهار و

رساندن از خبرداري و بندوبست لشكر ايران نتوانست ناچار
حقيقت بر پارچهٔ كاغذ نوشت كه از طرف قلت آذوقه و
نرسيدن رسد و شدت برف و سرما حال قزلباش بسختي ميكشد
در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمانده و لشكر بادشاهي
كوچ بكوچ متوجه قندهار است و لشكر قزلباش در فكر برخاستن
است و آن كاغذ را بر تيري بسته در احاطهٔ حصار قلعه انداخت
باوجود اطلاع بر مضمون آن آنقدر مردم قلعه دل باخته هراس كرده
بودند كه هيچ فائده نداد - تا پانزده روز گفتگوي پيام عالم و عهد
درميان بود آخر كار نهم صفر قلعه دار برآمده دو روز مهلت
برآوردن مال و فرزندان خواست روز سوم محراب خان داخل قلعهٔ دار
شاه داخل گرديد و قلعه دار سابق كه شرط عدم قبول نيابت
خلعت وقت ملازمت و رخصت براي عيب پوشي خود
آورده بود باتفاق كاكر خان و ابو الحسن و ديگر همراهان [illegible]
شاه نمود نسخهٔ دستخط بعد استفسار [illegible] رخصت خواسته
روانهٔ حضور شد - بعد كه ملازمت بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عبور لسکر واقع مي شد هنوز بادشاه از آب نگذشته بودند که گرز بردار از قندهار بطریق یلغار در کمال اضطرار بخانه جعفر خان میربخشي رسیده زباني ظاهر نمود که بعد روانگي من خبر دست یافتن قزلباش بر قندهار انتسار یافته بود و مطابق آن بلا فاصله نوشتجات مصحوب قاصدان و جلوداران سریع السیر از غزنین رسیدند - و جعفرخان بخدمت بادشاه آمده درخلوت حقیقت بعرض رساند - اگر ذکر محاصره و نقب دواندن و تردد قزلباش و سعي و جانفشاني محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب صدمات لشکر خصم نیاوردند مفصل برنگارند بطول کلام منجر میگردد - مجمل بزبان قلم میدهد که یک ماه در تردد مور چال پیش بردن و نقب دواندن و یورشهاي با جلادت نمودن و شب و روز از اندرون قلعه تگرگ گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشي و بان شرر باریدن و از قلعه بر آمده بر مورچال ریختن گذشت چنانچه قریب دو هزار آدم و چار پاي بسیار از لشکر شاه کشته و تلف گردید و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نیز نقد حیات بباد فنا دادند آخر از دل باختن شادي بیگ نام ازبک و حوصله باختن قلعه‌دار که انتظار کومک نکشیده و صدمات جان‌ربا از طرف قزلباش به محصوران رسیده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع نموده باي صلح بمیان آورده قلعه را داد - گویند یکي از جاسوسان پخته کار آزموده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیقت سختي و کمي ذخیرهٔ غله و کاه فوج خصم و تزلزل رسیدن کومک هندوستان مطلع گردیده هرچند سعي نموده بازار لشکر آمدن و خود را بقلعهٔ

سادات نبرد آزما و ازبکان بادیه پیما و نعمانی صف ربا و راجپوتان
جان فدا که جمله از سایر و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص
شدند - و احکام بنام صوبه داران و فوجداران و جاگیرداران مع [illegible]
بیلداران برای طلب حضور صادر گردید - و پادشاهزاده را بسبب
احتیاط ساعت و عدم فرصت بی آنکه لازمهٔ رخصت [illegible]
پیشتر براه ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده
بگرد آوری سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسب و [illegible]
و فیل برای پادشاهزاده از عقب همراه سعدالله خان بوده فرمودند
و دیگر امرا مامور گردیدند که براه نزدیک بهکر بود خود را بکابل و
قندهار برسانند و حکم شد که بندهای قدیم نقدی را سوای [illegible]
لغایت حال نیز نقد صد روپیه مع تنخواه برسانند و جمعی که
نو ملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر
ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان برای دادن مقرر شدند و گروه
بیلداران تعیین شدند که لشکر تا مقدور رعایت سرما و برف و [illegible]
و نشیب وفراز ننموده جریده از [illegible]
مرحله پیمای منازل مقصود گردانند - [illegible]
توپچی باشی شاه ایران از قندهار جدا شده خود را [illegible]
رسانده بود بعطای خلعت و اسب و خنجر [illegible]
نقد و منصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافت [illegible]
نذر سعدالله خان را [illegible]
و اسب و [illegible]
[illegible]

لشکرکشي است بعمل نخواهد آمد - لهذا فسخ ارادهٔ کابل نموده
قرار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در لاهور بسر برند و
نیز انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم وگرز برداران برای طلب
آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقیق حرکت نمودن شاه عباس
از پای مزار شاه خراسان‌می‌کشیدند - هنوز خبرکوچ و مقام‌درالسنه
مختلف شهرت داشت و یاران فراغت طلب در تردد سرانجام
چهارونی مذبذب خاطر بودند و عزیزان بي بضاعت در خیمه
گذراندن غنیمت از تصدیع سفر ایام زمستان دانسته شکر حرج و
مرج و کوچ ومقام بجا می آوردند که بغتتا خبر رسیدن شاه عباس
بپای حصار قندهار از عرضه داشت قلعه دار آنجا بعرض رسید -
معروض داشته بود که شاه عقل تباه بغرور افزوني سپاه سخت
جاني را کارفرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
بدمعاش و ترکان هزبر خو و تاجیکان ستیزه جو و توپخانهٔ جهان
آشوب رسیده اوائل ذي الحجه دي ماه الهي که زمین و
آسمان تختهٔ لخت برف و یخ گردیده و عالمي در زیر لحاف برف
جان ستان بپاسباني جان در مانده بود و از وفور باریدن برف و
باران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک می نمودند از
ملاحظه رسیدن کومک و موکب همایون پروای برف و یخ بند راه
ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
بفریاد محصوران رسند صلاح دولت است - بعد عرض پادشاه زادهٔ
ظفر پیکر محمد اورنگ زیب بهمراه و اتالیق سعد الله خان و صد

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که مراد شاه قلي الچي ايران آنجا رسد نگذارند که پيش بيايد - درين ضمن بعرض رسيد که علي مردان خان بموجب نوشتهٔ قلعه دار قندهار پنجهزار سوار و هزار برقنداز بسرداري کاکرخان و راجه امرسنگه و نورالحسن بخشي احديان کومک روانه نموده و پنج لک روپيه خزانه همراه آنها بي آنکه مامور گردد روانه ساخت - سويم ذي قعده بادشاه زاده محمد اورنگ زيب را با همراهان بانواع عنايات مفتخر و مرخص ساخته خود نيز متوجه لاهور شدند •

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونپور بود بعرض رسيد ملتفت خان و مير خليل و مير اسحاق پسران اورا خلعت ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبهٔ جونپور بمعتمد خان مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که بادشاه زاده محمد اورنگ زيب را از دار الخلافت بيشتر روانه سازند [illegible] مقرر گرديد که تا لاهور بل تا کابل بطريق استعجال باتفاق طي منازل نموده ملاحظهٔ تصديع ايام زمستان را از ميان [illegible] - امراي آرام طلب تا آنموده کار بظاهر خيرخواهي [illegible] بعرض رساندند که سه ماه آذر و دي و بهمن فرونشستن [illegible] مهم ندارد و شهرت [illegible] رسيدن شاه عباس [illegible] خلاف عقل است - و خبر [illegible] رسيد بخاطر بادشاه اين مصلحت [illegible] چهار ماه که برف و سرماي [illegible] نمايند و سرماي [illegible]

روزینه عطا فرمودند *

از عرضه داشت خواص خان قلعه دار قندهار و زباني منهیان بعرض رسید که شاه عباس چهارم ربیع الاولی سال بیست و یکم از جلوس با لشکر بسیار بعزم تسخیر قندهار از صفاهان برآمده هفتم شعبان بمشهد مقدس رسیده یکی از امرای خود را بپیشتر بهرات (121) روانه نمود که آنجا رسیده ده هزار سوار برقنداز که موافق معمول از تاجیکان خراسان که وقت مهم پیش قدم مي باشند و بیعلوفه رفاقت و جانفشاني مي نمایند و پنجهزار بیلدار و دیگر مصالح قلعه گیري موجود سازد و شنیده می شود که شاه اراده دارد که چون در ماه دي و بهمن فوج هندوستان از وفور برف و بند بودن راه بکومک قندهار نمي تواند رسید خود را در ایام مذکور بپای قلعه برساند - و نیز ظاهر شد که شاه قلي نام را که با نامه بخدمت حضرت اعلي روانه ساخته بود بقندهار رسیده روانۀ حضورگردید - حضرت جهانباني بعد از استماع این خبر سعد الله خان را که صاحب السیف و القلم گفته مي شد بایک صد و سي و پنج امیر نامي روشناس بسرداري پادشاه زادۀ با فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زیب براي رخصت کومک قندهار مقرر نموده حکم نمود که شصت هزار سوار و ده هزار برقنداز طومار فوج تیار نمایند که اکثر آن از سادات بارهه و ازبکیه وافغانان و راجپوتیه باشند ازمردم ایران کمتر داخل فوج هندي نمایند - و بنابسب

(121) ن - بخراسان

نذر محمد خان روانه شوند - راي رايان که از مدت ترک علائق روزگار
گشته در بنارس منزوی بود باز به جاذبهٔ الفت آلودگي دنيا که
ريشهٔ محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گريبان گير او گشته
بحضور آورد و بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و خدمت
ديواني کل دکن ضميمهٔ فوجداري بگلانه مفتخر گرديد •

ذکر سوانح سال بيست و دوم از جلوس سنه هزار و پنجاه و هشت هجري

جشن آغاز سال بيست و دوم جلوس مطابق سنه هزار و
پنجاه و هشت بدستور هرسال رونق افزاي شهر و عمارات تازه و
فيض زياده از اندازهٔ صالح و طالح صغير و کبير گرديد - پادشاه زاده
محمد مراد بخش را که از تغير شايسته خان صوبه دار دکن ساخته
بودند و بعد از فراغ جشن بانواع لطف و عنايات مختص گرديده
مرخص گشت بمنصب بيست هزاري پانزده هزار سوار سرفرازي
بخشيدند - و شه نواز خان که از مالوا بطريق عاريت بدکن رفته بود
اتاليق پادشاه زاده محمد مراد بخش مقرر گرديده بپنجهزاري پنجهزار
سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه عمل و نقاره سرافرازي يافت -
چون خبر مصالحهٔ عبد العزيز خان بنذر محمد خان رسيد بهادر
خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و عمدهٔ
ملازمان بار مرحمت نموده بديواني فرمودند که چون [illegible]
مدت ملتجي بوده طالب ملازمت ايشان [illegible]
نمايند شيخ فريد پسر قطب الدين که بعد از مامور شدن بکومک
کابل از حکم انصراف ورزيده بود ... منصب ... جاگير ...

صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد * ع *

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف برگهواره نشینان ارض این کهنه سراي انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالي ندیده * بیت *

تعالی الله چه شهراست اینکه از شان
گذشته هر بناي او ز کیوان
ز طرحش هند زیب و فر گرفته
جواني را جهان از سر گرفته
جهان را گر به از خود یاد باشد
همین شاه جهان آباد باشد
به مصر از وسعت او تا خبر شد
ز رشك از شام غم باریک تر شد
جگر از غیرتش خون شد یمن را
عقیق او گواه است این سخن را
ز خوبي هاي او هر که کند یاد
رود صد دجله اشک از چشم بغداد
ز خاکش مشک چین بو می کند وام
خطا باشد دران بردن ز چین نام

درینولا از عرضه داشت علیمردان خان بعرض رسید که عبد العزیز خان باز لشکرکشي برسر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره کرده حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهلداس و غیره بیست امیر خود را نزد علیمردان خان رسانند که موافق تجویز او بمدد

بیست دویم شهر مذکور نزدیک بقلعه رسیدند چون در
مدت هشت سال بخرج مبلغ شصت لک روپیه بنا باهتمام
غیرت خان بعده بداروغگي الله وردي خان که اتمام آن به مکرمت
خان تعلق گرفت عمارت قلعهٔ گردون اساس و مکانهاي آسمان پایه
اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس
که پادشاه در کابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست
و چهارم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و هشت مطابق بیستم فروردي
سنه بیست و یک جلوس بعد انقضاي شش ساعت زماني که
نیر اصغر پرتو افروز برج ثور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتري
و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لک روپیه نقد و
لک روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند -
بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زادها و امرا خلعت و نقد
و جواهر عطا فرمودند - و دارا شکوه را سي هزاري سي هزار سوار
نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر درین روز باضافه و عنایات
دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوي اعیان و امرا و
علما و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطاي زر و گوهر مالامال
بود از حافظان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و [illegible]
جادوفن عالم آشوب ذکور و اناث هفتاد طبق زر و گوهر [illegible]
و اکثر اهل حرفت که هریکي از کارداني [illegible]
باهتمام دامن زر سرخ و سفید [illegible]
اندوختند و [illegible] که [illegible]
[illegible]

روپیه نصف نقد و باقي خرید جنس از احمد آباد باب مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره که در آنجا مضاعف ارزد مصحوب سیداحمد سعید که سابق نذر بمکهٔ معظمه برده بود روانه آن مکان شریف نموده فرمودند پنجاه هزار روپیه را نقد و جنس بشریف مکه دهند باقي به بیچاره و مساکین و مستحقین آنجا رسانند- و قندیل را در روضهٔ منوره بیاویزند - پادشاه‌زاده محمد شجاع را یک قطعه لعل و غیره بقیمت یک لک روپیه عطا نموده بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - پادشاه زادهٔ محمد مراد بخش را از کشمیر طلبیده صوبهٔ دار دکن ساختند - حسن بیگ خویش علیمردان خان را که بپایهٔ هزار و پانصدي رسیده بود صوبه کشمیر مقرر فرمودند •

روزي‌فیل مستي در مقابل راجه بدن سنگه که رو بروی‌پادشاه ایستاده بود حمله‌نموده راجه را بایکي از همراهان‌اوکه بقصد خلاصي راجه‌خود را بمدد رسانده بود زیر دندان‌کشید راجه‌زیردندان‌آن بلای سیاه جمدهر کشیده بخرطوم او زد درین ضمن چرخي بان چرخي هارا آتش دادند راجه با رفیق خود از میان هر دو دندان فیل بلا آمت بر آمده مورد آفرین‌گردید خلعت و پنجاه هزار روپیه منجمله مطالبهٔ ذمه واجب الاداي او انعام مرحمت نمودند -بپادشاه زاده محمد اورنگ زیب که بدریاي اتک رسیدهٔ بموجب حکم توقف ورزیدهٔ بود حکم شد که بصوبهٔ ملتان که در اقطاع او مرحمت نمودهٔ بودند برود و سي‌لك روپیه در همان‌صوبه عنایت نمودند- قلعه داري اکبر آباد بباقي خان فرمودهٔ دوازدهم ربیع الاول براه دریا متوجه شاه جهان آباد که مسمي بدار الخلافت ساختهٔ بودند شدند •

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جملهٔ دریافت
صفاي باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزي صد فیل نر و ماده
از نظر میگذشتند تقرب خان بر یک ماده فیل نظر خواهش
انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوي دل اشاره
بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن
عنایت فرمایند زهي مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشي تمام
نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این
مادهٔ فیل را بتو بخشیدیم - بعرض رسید که ایک الماس ناتراشیده بوزن
صد و هشتاد رتي از کان تعلقهٔ قطب الملک برآمده - حکم شد که باو بنویسند
که الماس مذکور را بقیمت در آورده درجهٔ پیشکش مقرري بحضور
ارسال دارد - چون قبل از رسیدن حکم عبد الله قطب الملک الماس
را حوالهٔ الماس تراش نموده ده رتي ازو تراشیده بود همان روز که
حکم رسید آن سنگ نا تراشیدهٔ بیش بها را همان قسم از راه اطاعت
امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتي دیگر
ازو تراشیده شد صد رتي بي جرم شفاف خالي از عیب بر آمده
یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه
ریزهٔ تراشیدهٔ او نیز بقیمت رسید - قضا را همان روز شمامهٔ عنبر
بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر
گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شمامه را در طلاي مشبک
گرفته بانواع جواهر و ریزهٔ آن الماس مرصع نموده آن الماس صد
رتي را بالاي آن نصب نمودند که جمله دو لک و پنجاه هزار روپیه
قیمت آن قندیل بي عدیل گردید - با یک لک و پنجاه هزار

هزارة سر راه نمودار گشته پاي زد و خورد بميان آورد - و بهادر خان و ذو الفقار خان بجان بازي تمام بعد سعي و كوشش و كشش تمام خزانه را باجانهاي خود سالم ازان درها برآورده بكابل رساندند *

الحال بتحرير وقايع حضور مي بردارد - بعدة كه پادشاه بقصبه كرنال پنجاه كروهي دهلي رسيدند جعفرخان را با ديگر كارپردازان براي سرانجام ضروري رخصت دهلي نمودند - مكرمت خان با جمعي از بندهاي پادشاهي باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذي الحجه حوالي دهلي شرف نزول واقع شد - و روز ديگر سوارشده براي ملاحظه و تجويز مكانهاي قلعه نواحداث شاه جهان آباد كه از سنه دوازده جلوس براي ساختن آن غيرت خان عرف كامگار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بناي عمارات ريخته شده بود و آخر اتمام آن باهتمام مكرمت خان قرار گرفت تشريف آوردند - بعد ملاحظه تاكيد براي بعضي عمارت ضروري كه تا رسيدن نو روز جشن سال آينده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوافي و يوسف خان را براي سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجهٔ اكبر آباد شدند - از واقعهٔ بندر سورت بعرض رسيد كه علي اكبر اصفهاني حاكم بندر سورت و كهنبايت را هندوئي در اثناي گفتگوي لايعني بجمدهر گشت لهذا معز الملك ديوان مالوا را كه سابق هم تعلقهٔ بندر مذكور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسيد كه جان نثار خان تيول دار سركار مندسور از زخم جمدهر زميدار مفسد پيشه كه اورا دستگير كرده آورده بودند وقت روبرو آوردن كشته شد *

درین تهلکه هزاره با فوج سنگین آمده برسر خزانه و مردم پادشاهی ریختت و عجب هنگامهٔ قتل و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسی ازان آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت برپا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پای بار بردار که باقی مانده بود بتاراج و غارت بردند و جانور بی‌شمار زیر برف آمدند - و کار بجائی رسید که همه نبرد آزمایان و بهادران کارزار دیده ازروی سخت جانی برسر خزانه پیاده فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما یحتاج برداشته جان خود و خزانه را از چنگ آن جماعه سالم بر آوردن غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادر خان رسید فرمود که بار بردار هرکرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقار خان رسانند و افغانان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و میان هم کار بجنگ منجر گردید - و بهادر خان باشتران خاصهٔ خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقی که ماندند پدر بحال پسر نپرداخته هریکی جان خود بدر بردن ازان غنیمت میدانست - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان بر جانوران مانده بود برای خزانه برداشتن وفا نمی نمود حکم فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حوالهٔ جمعداران نمودند که براسپان بار نموده روانه شدند - درین ضمن بار

هزاره هزاران بر لشکر بادشاهزاده ریخته عجب نایرهٔ قتال و جدال بر افراختند مال و اسباب بسیار هرچه بدست آمد تاراج نمودند و حال برتمام فوج و سرداران تنگ گردید و کار بجائي رسید که بر خزانه ریختند و بهادر خان خود را رسانده و مردم زیاده پادشاهي کشته و زخمي گردیدند - و تا یکپاس شب صداي دار وگیر بلند بود و امید نجات محال مي‌نمود - ذو الفقار خان و نور الحسن (120) که همراه خزانه بودند چپقلشهاي رستمانه نمودند - و باوجود زخمي شدن هردو سردار داد مردي دادند آخر بمدد اقبال پادشاهي از آفت دست برد آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگي راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که افتاد لکدکوب آدم و چهار پا گردید و هرسوار و پیاده که از پا در آمد باز فرصت برخاستن نیافت - بهرحال اگرچه بادشاه زاده اوائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان روهیله و ذو الفقار خان و خواجه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف بسیار چنان پیهم بارید که فرصت چشم برهم زدن نمیداد چار پا و آدم بي شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذوالفقار خان بي اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید - ذو الفقار خان هرچه توانست خزانه بر شتران بقیة الهلاک بار کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود با باقي خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز مي بارید

---

(120) ن - ابو الحسن

(نذر محمد خان) بسبب وسواسهاي بيجا فسخ ارادهٔ حضور نموده عريضه مشتمل بر عذر عارضهٔ بدني نوشته همراه او ارسال داشته بود رسيده ملازمت نمود - ازانكه خرچ صوبه بلخ زياده از مداخل مكرر بعرض رسيده بود و نظر بر فساد ازبكان كه هر سال چندين هزار مسلمانان طرفين بقتل مى رسيدند ترحم بحال نذر محمد خان نموده بلخ (119) را بدستور سابق باو بخشيدند - و احكام مشتملبر برخواسته آمدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب و ديگر قلعه داران صادر فرمودند - گويند چهار كرور روپيه بخرچ مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف كشته شدند و مال رعايا مع ناموس بباد فنا رفت حساب آن خدا بهتر ميداند - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب چهار دهم شعبان از بلخ كوچ فرموده وسط رمضان چون بيكي از دهنهاي دره رسيده منزل نمودند شمشير خان كه بدكهي رفته بود هفت هشت هزار سوار ازبك چهار طرف شمشير خان فرو گرفته صداى دار وگير بلند ساخته شتر و گاو بسيار متصرف شدند و جمعي كشته و زخمي گرديدند - بهادر خان بمدد شمشير خان رسيده ازان تهلكه نجات داد - و تا رسيدن غوربند سه دفعه بآن طائفه مقابله و مقاتلهٔ صعب رو داد و هر بار جمع كثير از طرفين كشته و زخمي شدند - بعد رسيدن بغوربند تهانه آنجا قائم نموده ده لك روپيه خزانه كه آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از درهٔ غور از قوم

(119) ن - بلخ و بدخشان *

دار الخلافت کوچ فرمودند - تودرمل أمين و فوجدار سهرند را بر حسن خدمت پانصدي اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند که از اصل اضافه دو هزاري دو هزار سوار باشد - نجابت خان که در رسيدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسيدن حضور مامور گرديد که ملازمت ننموده بکابل برود - بعد عبور از آب اٹک پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - يک قطعه الماس بوزن صد رتي قيمت لک روپيه مع خلعت و اسپان عنايت فرمودند - عبد الرحمان و ديگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه زاده ملازمت نموده مورد عنايات گرديدند - نوزدهم شوال بلاهور رسيده زياده از دو سه مقام ننموده متوجه دار الخلافت شدند - چون بسهرند رسيدند از واقعهٔ دکن بعرض رسيد که اسلام خان صوبه دار دکن وديعت حيات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت اباد بود محمد اشرف که نيابت برهانپور داشت و محمد غياث (118) وديگرفرزندان موافق رتبه و پايه اضافها مرحمت فرمودند واموال نقد و جنس بوارثان معاف نمودند - وبشه نواز خان صوبه‌دار مالوا حکم رفت که تا رسيدن صوبه‌دار خود را بدولت آباد رسانده از بندوبست آنجا خبردار باشد - از عريضهٔ نذرمحمدخان بعرض رسيد که قبل از رسيدن حضور قلعهٔ ميمنه باو عطا شود - فرمودند که بعد حصول شرف ملازمت رعايت خاطر خواه به از درخواست او نموده خواهد شد - دريں اوان محمد قاسم نبيرهٔ نذر محمد خان که

---

(118) ن - محمد صفي

صوبهٔ کابل - شانزده کرور دام
صوبهٔ کشمیر پانزده کرور دام
صوبهٔ تهته - هشت کرور دام
صوبهٔ بلخ - هشت کرور دام
صوبهٔ قندهار - شش کرور دام
صوبهٔ بدخشان - چار کرور دام
ولایت بکلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

در آغاز سال بیست و یکم غرهٔ جمادی الاخری بدستور هر
سال بزم جلوس منعقد گردید و عامی از امرا و اعلی و ادنی ذکور
و اناث بفیض رسید - از شنیدن اخبار بی اعتدالی ازبکان که باراده
فاسد در طرفی از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ملک چون مور و ملخ
فراهم آمده درخرابی ملک و رعایا میکوشند پنجم شهر مذکور
پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کومکی برای تنبیه آن قوم
مرخص فرموده از عطای خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند -
درین ضمن بعرض رسید که افواج ازبکیه از راه [illegible] باطل
باز آمدند و نذر محمد خان عزم حضور نموده - [illegible]
مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب التفات [illegible]
یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش [illegible]
موقوف فرموده حکم مراجعت [illegible]
ساختند - و خود از کابل [illegible]

دویستی منصبدار تا نه هزاری جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدی بودند سوای آن نقدی توپخانه واحدی هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یک لک و هشتاد و پنجهزار تابین که تمام بدولک سوار میرسید - آنچه از روی دفتر ثبت گردیده جمع دامی بیست و یک صوبهٔ هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که بار کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل *

صوبهٔ دارا الملک دهلی - یک ارب دام

صوبهٔ دار الخلافة اکبرآباد - نود کرور دام

صوبهٔ دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبهٔ اجمیر - شصت کرور دام

صوبهٔ دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبهٔ احمد آباد - پنجاه وسه کرور دام

صوبهٔ بنگالا - پنجاه کرور دام

صوبهٔ اله آباد - چهل کرور دام

صوبهٔ بهار - چهل کرور دام

صوبهٔ مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبهٔ اوده - سی کرور دام

صوبهٔ تلنگانه - سی کرور دام

صوبهٔ ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبهٔ اوڈیسه - بیست کرور دام

ناچار عبدالعزیز خان از حوالی بلخ برخاسته بعضی جاها را تاراج و تاخت کنان منزل اول روز از ملاحظهٔ شبخون فوج هندوستان بیست کروه طی نموده از آب آموی گذشت •

اگرچه در شاه جهان نامه بتعین تعداد افواج ازبکیه و المانیان نوکر و غیر نوکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزی که پای مصالحه درمیان آمد در افزایش بودند و لشکر پادشاهی واقعی نپرداخته اما در واقعات بابری درج است که در محاربه که میان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش چهل هزار سوار نمیرسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هردو فوج بودند می گفتند که لشکر همراه عبد العزیز خان زیاده ازان فوج بنظر می آمد بهرحال آنچه تحقیق شده بزبان خامه میدهد که ازبک لک دست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهی آنچه همراه محمد مراد بخش تعین شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد اورنگ زیب هر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بودند اما بسبب دیر رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضی از جیوتلی جمعیت همراه پادشاه زاده بعضی و پنج هزار سوار موجودی نمیرسید •

چون درخاتمهٔ جلد ثانی تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر جمعیت منصبداران عمدهٔ دولت و نقدی و تالیفان و جمع دامی صوبجات بزبان خامه داده در عبارت آن کلمهٔ چند ازان بر صفحهٔ بیان می آید [illegible]

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم
او را فرزند خوانده بخطاب قلیج‌خان مخاطب ساخته ام امید وارم که
این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزی مسلمانان
از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه
من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود
عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند می
خواهم که بیگ او غلی‌خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زاده
برای بعضی پیغام بفرستم پادشاهزاده جواب داد که شهر نزدیک
رسیده در انجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و
رفت پیغام آوازهٔ مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر
هیجدهم جمادي‌الاولی درظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند -
و ازلسکر عبدالعزیزخان ازبکیه والمانیان اسپان و مادیان برای فروختن
در اردوي پادشاهي می آوردند پادشاه زاده آنهارا خالي از مادهٔ
غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکیه را از آمدن
در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند -
و قراربران یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضي امرا و مردم
زخمي در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدو مال بگوشمال
ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکیه که
مواجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن ست
و درین جنگ هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر
اسباب و مال اندوختهٔ سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبد العزیز
خان جدا و متفرق گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخارا آوردند -

طعام پخته فیلان پخته بمردم خاص و بهرکه می رسید فرا خور
قسمت می رسانیدند و نانی بیک روپیه و دو روپیه و آب بشرح
ایضا بفروخت میرسید و بکسی نمی رسید در هیچ تاریخ و
داستان محاربات پادشاهان سلف چنین کار زاری که باین
امتدادکشد و دران اغراق و مبالغهٔ سخن را دخل نباشد به نظر
نیامده و آنچه شرط سرداری و بردباری و کار فرمائی و خود
بنفس نفیس متوجه رزم گشتن از پادشاه زاده و امیر الامرا
علی مردان خان برفاقت بعضی امیران جان نثار بظهور
آمده عقل در احاطهٔ غور آن متردد است و به ثبوت پیوسته
که از یک لک و بیست هزار سوار ازبک و المانان کم نبودند و
سرداران ازبکیه بشجاعت و جلادت و حوصله نباختن در غلبهٔ خصم
که از پادشاهزاده ملاحظه نمودند انصاف داده میگفتند که اگر با این
لشکر ما چنین سردار رفاقت نماید تا روم و شام بدستور امیر تیمور از سر نو
به تسخیر میتوان آورد - القصه اگرچه عبدالعزیز خان و سرداران او
عاجز آمده دست از جنگ کشیده بودند اما ظرف فوج
هندوستان را داشتند و فی الحقیقت اسپان و سواران هر دو طرف
فوج را طاقت حرکت نمانده بود - و چون دلیل صادق شهرت داشت
که پادشاه ایران بخشیدن تقصیر و مالک و [illegible] به نذر [illegible]
[illegible] عبدالعزیز خان یکی از نوکران معتمد را نزد پادشاه زاده فرستاده
پیغام داد که شنیده می شود که مرکوز خاطر پادشاه حق شناس
عدالت اساس آن ست که ولایت [illegible] [illegible] تسلیم
نمایند درین صورت [illegible] ثانی خان که [illegible]

آن روز غلبهٔ ازبکیه بجائي رسید که سه چهار هزار سوار جلو ریز داخل اردو شده چون سیل دمان خود را بکارخانجات رسانده چندین قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي وبعضی امرا و صرافه بازار پیش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسیار مردم لشکر بدست آوردند - امیر الامرا خبر یافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي که انتهای شرط جلادت و تهوریست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثیر از طرفین چند قطار شتر کارخانجات پادشاهي و اکثر امرا را بر گرداند اما نقصان وخرابي بسیار بمردم بازار و سپاه رسید *

دیگر ازجمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبهٔ جنگ بکار برده شمهٔ می نگارد که روزی در عین گرمي کارزار و هنگامهٔ داروگیر خبر رسید که شادمان بیگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقهٔ تهانهٔ خود بکومک می آمدند قریب دو هزار سوار ازبکیه سر راه آنها در مکان قاب گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بندوقچي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند دیگر امید مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنیدن این خبر جمعي از فوج خاصه خود و امیر الامرا که بصد دوصد سوار نمي رسیدند با علامات و نشان سواري خاصهٔ بمددآن جان باختگان روانه ساخت ازبکان از دیدن و شنیدن آوازهٔ رسیدن سواري خاصهٔ پادشاه زادهٔ رو بگریز آوردند و شادمان بیگ و محمد طاهر نزد پادشاه زادهٔ جان بسلامت رسیدند - کوتاهي سخن آنکه تا هفده هیجده روز آدم واسپ از نبرد نیاسود - وحکم شده بود که نان و

علامت سرفوجي با خود نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان تعداد لشکر ازبکیه از اندازهٔ شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ در دشت و صحرا پراگنده گردید و جنگ و محاربات که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعي از هر دو فریق کشته و زخمي میگردیدند و هرگاه بر فوج پادشاهي ازبکان زور مي آوردند پادشاه زاده بفریاد و کومک میرسید - روزي عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کارزار دیده مقرر کرده از هر طرف بر افواج بادشاهي هجوم آوردند ازان جمله یادگار بیگ که میر توزک و میر شمشیر قدیم الخدمت نذر محمد خان بود از شجاعان یکه بهادر گفته مي شد با دو سه هزار سوار یکه تاز اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دودمان تیموري حریف را زخمي و دستگیر ساخت - بعده که نزد پادشاه زاده حاضر آوردند پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و بندگي پادشاهي ساخت - روز دیگر ازبکیه بهیئت مجموعي سوار شدند - و محاربهٔ جهان آشوب و کارزار عظیم بمیان آمد و دو دریاي خون بهم بپیوستند •

• بیت •

چو شد روبرو هر دو قلب سپاه • کشیدند شمشیر در رزمگاه

دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر • بگردون در آمد صداي نفیر

تقویت دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفة العین جمع کثیر از بکیه را طعمهٔ گولهٔ تفنگ و تیغ و سنان ساختند و تفرقهٔ تمام در جمعیت آنها راه یافت ـ و دران وقت پادشاه زاده از راه منصوبه بازي جمعي از سرداران راجپوتیه را برسر بنگاه ازبکیه تعین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در تفرقهٔ خاطر آنها افزود و کارزاري که بهئیت مجموعي مي‌نمودند بجنگ بگریز مبدل گردید و برخي بنگاهباني بنگاه از عرصهٔ کارزار رو تافتند و افواج پادشاهي بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم بر فوج ازبکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست و اسیري آنها در آمده بودند خلاص گردیدند ـ روز دیگر خبر رسید که قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزیز خان فوج گران بسرداري سبحان قلي براي تاخت بلخ تعین نموده بود قتلق محمد و دیگر سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده ارادهٔ تاخت بلخ دارند - پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دو سه جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم رو داد و هرگاه کار و عرصهٔ کارزار بر فوج پادشاهي تنگ میگردید پادشاه زاده و امیرالامرا خود را بکومک میرساندند ـ و مکرر کاربجائي رسید که پادشاه زاده و علیمردان‌خان بذات خود بکارزار پرداختند و بسعي بسیارلشکر و اردو از شرهجوم آن گروه شوم محفوظ ماند ـ دریذولا خبر رسید که عبدالعزیز خان خود با باقي فوج رسید، بلشکر خود پیوست وقرار داده که در لشکر او نقاره ننوازند و خود در قول نباشد و نشان و

سنه ۱۰۵۶

راجپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابلهٔ مخالفان روانه
شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج ازبکیه بآراستگي تمام اسپ
تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخي پیش
آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانباز جان بباد
فناداده باز حمله مي آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهي نیز از
صدمات تیرباران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر ازبکیه سه فوج
شده دو فوج مقابل سرداران یمین ویسار پادشاه زاده آمده صدای
دارو گیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سنگین سوم
غافل برسر هراول تاخت و آن هردو فوج نیز با هم اتفاق کرده
ده دوازده هزار کمان دار یکبار بخانهاي کمان در آمده آن واحد امان
نداده تیرباران عجب نمودند و جمع کثیر را کشته وزخمي ساختند
داروغهٔ توپخانه و دیگر بهادران شیرشکار به پیکار آن جماعهٔ خونخوار
در آویخته داد تهوري داده سینهها را سپر بلا و هدف تیر آنها
ساخته حملهای پیاپی آن جماعه را از مقابل برداشتند - درین اوان
بیگ اوغاني سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گروه هزیمت یافته
را نیز برگردانده و از سرنو بازار کارزار گرم ساختند و فوجي بر سر
هراول گذشته باقي فوج رو بروي امیر الامرا رسیده چند هزار تیر
یکبار از خانهٔ کمان بهادش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل
تهجوم و تیرباران آن قوم شوم بمدد ذو الفقار حیدر کرار ثبات قدم
ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که از ان
قدرتي [illegible] چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه
زادهٔ [illegible] شیر شکار و فوج [illegible] بمدد رسیده بادست

عبد

بلند گردید * * بیت *

شدآن لحظه هول قیامت عیان * بگردون برآمد نفیر و فغان
سپاهي چودریای جوشان بجنگ * همه تیز کرده به بیداد چنگ
همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر آورده گرز گران

بادشاه زاده که همیشه در معرکهٔ رزم آئین سر رشتهٔ بزم را از دست نداده هروقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دو فیل مست کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمي بهادران صف شکن بران گروه دوانند و از اطراف مبارزان یکه تاز تاخته از بلند ساختن شلک توپخانه غلغلهٔ عظیم و شورش سراپا بیم در دل و جان از بکان عاقبت وخیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمي گردیدن بسیاري از بکان رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمدهٔ سعید خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز رمقي درو باقي بود باشارهٔ و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر ره نورد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ دران جنگ داد جلادت دادند و بسعي بادشاه زادهٔ فتح نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین هردو فوج چندان مسافتي نبود از ملاحظهٔ باز گشت و شبخون آوردن بسیاري از سرداران بالای فیل و اسپان طلایه کنان شب را بصبح رساندند و روز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت درین است که خصم را فرصت نداده بر دنگاه آن جماعه تاخته گوشمال واقعي داده آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعین
نمود هر دو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضي
از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - سعید خان
چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و فاقهٔ چند
ازبک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند
بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و
زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسپ سواری سعید
خان بر مغاک فرو رفت و زخمي بسعید خان رسید که از زین
بر زمین میل نمود و باوجودکه دو سه زخم دیگر بآن بهادر دل شیر
نبوده رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و
در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن
تیرهاي جان ستان که پیاپی بسر و سینهٔ او میرسید از پشت
اسپ بزمین نا رسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز
بعد تردد نمایان بزخمهاي بیکران از اسپ افتاد بعده که خبر
تسلط ازبکیه بپادشاه زادهٔ تهمتن نژاد رسید • بیت •

تهمتن بشورید زین آگهي • بجنباند دیهیم شاهنشهي

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و
پیادهای توپخانهٔ جهان آشوب و فوج جاوی خاص بقصد تاختن اسپ
خواري بران ازبکان جفا پیشه و برهمزدن بساط هجوم آن مدبران بمدد
خان مغلوب متوجه گردید و شاغلهٔ کوس و کرنا بر چرخ برین
بپیچید - فوج ازبکیه بشوخي تمام جلو ریز بمقابلهٔ پادشاه زادهٔ عدو
مال رسید و نعرهٔ صف ربائي مبارزان جانباز از هرطرف

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده بودند از هرطرف فوج ازبکیه و المانیان نمودار گشته یکبارگي خود را تا اردو رسانده شوخي از حدگذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هرطرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبرد عظیم افتاد و خبر ببادشاهزاده رسید راجه سترسال و اله وردی خان بمدد ماموركرديدند و ازبکیه اطراف سعید خان را که بسبب عارضهٔ بدني درخیمهٔ خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله ومقاتلهٔ آنها پرداخت و هرطرف آتش قتال و شعلهٔ جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باختگان میرسید و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکیه و المانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله مي آوردند بعد ازان که جمعي طعمهٔ تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخي نمودار مي شدند و بچستي و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهاي پادشاهي میگردیدند بهادر خان اربکان مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومك چپقلشهای مردانه بکاربردند و بسیاري از بکان بی باک را مقتول و زخمي ساختند و هزیمت داده تا دیرهٔ سرداران رساندند و چند اسپ با اسپ خاصهٔ قتلق محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلت ضعف بدن خود بر اسپ سوار نتوانست شد بخشي او با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعي از همراهان مغلوب گشته باحاطهٔ آنها در آمد سعید خان

پادشاهي فوج گران شايسته با مصالح کارزار بسرداري بيگ اوغلي خان
که از سرداران نامي توران بود براى مقابلهٔ پادشاه زاده محمد اورنگ
زيب بطريق هراول ساخته روانه ساخت و تاکيد براى گذشتن از آب
آمون نمود و خود نيز بتهيهٔ برآمدن بالشکرگران پرداخت بهادرخان
برين خبر اطلاع يافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بافوج شايسته
بقصد استقبال و سر راه غنيم گرفتن که هرکدام اول اتفاق افتد برآمد
و کنار پل نذر محمد خان بي آنکه با ازبکيه ملاقات رو دهد ملازمت
پادشاه زاده نمود و غرهٔ جمادي الاولى پادشادزاده ببلخ رسيده اندرون
و بيرون قلعه را که به پنج کروه دورهٔ قلعه به پيمودن در آمد ملاحظه
نموده بيرون شهر فرود آمدند - درين اوان خبر رسيدن دو فوج گران
عبد العزيز خان بسرداري قتلق محمد و بيگ اوغلي خان بسرحد
بلخ انتشار يافت پادشاه زاده بعد از بندوبست ضروري که اکثر شرفا
و اعيان بلخ که بخاندان عبدالعزيز خان رشتهٔ قرابت داشتند و اولاد
خواجه پارسا و ديگر نجبا راکه بودند بانواع لطف و انعام نواخته بعضي
را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبير باخود گرفته مادهو سنگه و
راوتين را با شمشير خان براى حراست قلعهٔ بلخ گذاشته تنخواه سه
ماهه مردم را تقسيم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل
کرده باهتمام فوج بندي پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و
اميرالامرا را برنغار و سعيد خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند
و براى احتياط راهها و بستن پل برسر معبرها مردم کارديده
تعين ساخته بودند که بموضع تيمور آباد رسيدند از شنيدن آوازه
شنيده به مسافت قريب فرود آمده بودند لشکر به ترتيب فرود آمده

مالي بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسيد بسيار افسوس نمودند و بر جواني و كارداني او تاسف زياد برزبان آوردند و خليل الله خان برادر اصالت خان از شنيدن حادثهٔ جانكاه برادر عنان طاقت از دست داده التماس استعفاي منصب و ترک علائق دنيوي بميان آورد هرچند در تسلي او كوشيدند فائده نه بخشيد و منزوي گرديد اين معني نيز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زادهٔ والانژاد افزود و ديگر و اماندگان او را بانواع عنايات مُعزز ساختند *

سلخ ربيع الاول حضرت اعلى داخل دار الملک كابل گرديدند درين سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دكن بانتهاي ترقي دولت رسيده هريک بپايهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار كه بر اوردي دوازده هزار سوار باشد رسيدند و مورد ديگر عنايات گرديدند - ذوالقدر خان را كه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار بود پانصدي پانصد سوار اضافه داده پانزده لک روپيهٔ خزانه همراه او روانهٔ بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا رسيده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش كه با وجود بحالي منصب لغايت حال از مجرا ممنوع بود بموجب حكم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسليمات عفو تقصيرات نمود - از واقعهٔ دارالسلطنت بعرض رسيد كه سيد جلال بخاري صدرالصدور بروضهٔ جنان شتافت - راجه جيسنگه را اضافهٔ هزاري هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بيست لک روپيه بجهت متعينهٔ بلخ همراه داده جمعي از راجپوتان با نام و نشان بار تعين نمودهٔ روانه ساختند - چون عبد العزيز خان از شنيدن ورود موكب افواج

بشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می‌شد نشانهٔ گولهٔ تفنگ
و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای
دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخي
نمودند و جمعي از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمي ساختند
و تمام منزل جنگ کنان میرفتند از هرطرف که بر آنها حمله مي
آوردند فرار نموده باز ازطرف دیگر نمودار مي شدند وقت رسیدن
بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پاي بسیار زده آخر روز مفقودالاثر
شدند وقت شب بامیرالامرا خبر رسید که قتلق محمد با ده هزار
سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهي خواهد شد و دو فوج
پنج پنج هزار سوار ازبک هردو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن
این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعي از بهادران رزم طلب را با
سرداران کارزار دیده و فیلان هوش ربا و کوس و کرناي خروش افزا
همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعین نمودند و فوجها
هرطرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهاي کمان در آمده شمشیر
کشان جوشان و خروشان ازبک جویان و نعره زنان اسپها بجولان در
آوردند و هرطرف که اثر سیاهي آن گروه ظاهر میگردید هدف
تیر و سنان مبارزان معرکهٔ رزم و جلادت میگشتند و مردم جوق جوق
فوج پادشاهي با تیغهاي آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند
و ازبک بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر رو بهزیمت آوردند و چند
گروه فوج پادشاهي تعاقب نمود و تردد سرداران دران روز نزد پادشاه
زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند •

چون خبر واقعهٔ اصالت خان که اختیار مقدمات ملکی و

دوازده هزار سوار المانیان بسرداری محمد بیگ قلماق بقتلق محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم برای طلب شما که هرجا یابند و بهرصورت‌که دانند بخوشي وناخوشي شمارا نزد او نه برند تعین‌نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبدالعزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز‌خان استقبال نموده بکمال برادر نوازي سلوك مرعی داشته گرد غربت ازروي او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهاي پادشاهي نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده ازانجا کوچ نموده اوائل اردي بهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف‌نموده مردم آنجارا نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله بیما گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ ازکهمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهرساخته باز برای تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها درکمین انتظار شکار بودند ناگهان برو تاختند و او مردانه وار بآنها مقابله نمود عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعي از هردو طرف کشته شدند و باوجود غالب‌آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خبر بپادشاهزاده فوج کومک باو رسید و ازبکان فرار نمودند روز دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار در سه فوج نموده دراطراف کمین‌گاهي قلب دارند پادشاهزادهٔ بامیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هر اول پرداخته از دست برد مفسدان‌خبردار

نمایند وتسخیر بلخ بآساني میسراید - نذرمحمد خان ابتداء گوش
بدین مصلحت خام نداد اخر کار قرار بدان یافت که قتلق محمد
پسر خود را با فوج و جمیع سرداران هم مصلحت بطریق یلغاربارادهٔ
تسخیر باخ روانه سازد - اگر قتلق محمد بمدد و کومک هوا خواهان
اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را
برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد
روانه شدن باز رایها برگشت و همدمان گفتند دریفوقت
پسر خود را با جمعیت بامید از بکان منافق پیشه از خود جدا
ساختن از آئین خرد دورست اغلب که قتلق محمد را همان
همراهان از راه پیش برده وسیلهٔ پیش آمد ترقي خود دانسته اورا
بخوشي و ناخوشي تحفهٔ راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد
پادشازادهٔ محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذرمحمد خان نیزازین کلمات
هوش افزا نظر بر مآل کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و
خواجه عابد نام راکه همدم و همراز پدر و پسر بود برای برگردانیدن
قتلق محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتلق محمد رسید و
همراهان او برین معني اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از
نذر محمد خان رو تافته از برگشتگي طالع مردم وسواس و هراس
در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر و اندیشهٔ باطل در خاطر
... علاج دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده
... دولت و گنج بي رنج او باشند قتلق محمد این
...ت را بگوش یاد نیوش شنیده همراهان را در مراجعت
...ت مختار ساخته ...

بشما خطوط غدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود
نوشته اند و دیگر ندامت افعال گذشته و الحاح قبول التماس
حال بسیارنموده‌اند زنهار حرف و نوشتهٔ آنهارا مقرون بصدق ندانسته
فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفهٔ بدسگال
واقعی باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن
شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت
که از الوس قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعهٔ میمنه رسانده
اول بتسخیرآن پردازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده دو ماه
محاصره نمودند کاری نکشود و بار خود را رسانده کدو جهد تمام بکار
برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - باوجود رساندن چهار نقب زیر
حصار که سه نقب را محصوران پی برده فتیلهٔ باروت را دزدیدند
و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنج‌درعهٔ دیوار پرید - چون
در همان اوان فوج پادشاهی تعین نمودهٔ بهادر خان بمدد قلعه‌دار
رسید شادمان بیگ قلعه‌دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت
یورش برانها تاخت و حمله‌های نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت
بلکه نذر محمد خان باجمعی زخمی گردید - درین ضمن خبر
رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار
یافت و نذر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناکامی
از پای قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادرخان باستقبال
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گریان
مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلغار بپای تخت
بلخ برسانند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت

تومان زیادة قیمت داشت تواضع نمود و سارو خان (115) را با جمعیت شایستة همراه مقرر کردة حکم بنام حاکم خراسان براي مدد و کومك مقرري آن سر زمین نوشته دادة مرخص ساخت - نذر محمد خان بسارو خان گفت که بسبب عارضهٔ بدني مزاج من سرماي این ملک را بر نمیدارد بنابران براه مازندران که گرم سیراست خودم خواهم رفت - شما قتلق محمد پسر مرا با خود گرفته باسباب زیادتي بمشهد رفته انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - قاسم نبیرهٔ خود را همراه گرفته جریدة براه استر آباد از بسطام سر بر آوردهٔ بمشهد رسیدة بسارو خان که قبل از و رسیدة بود در خوردة گفت من براه مرو میروم بسبب کمي آب عبور ما و شما با لشکر ازان راه خالي از تصدیع نخواهد بود - شما لشکر خود را باتش (116) خراسان فراهم آوردة انتظار نوشتهٔ من کشیدة هرجا بنویسم خود را برسانید - و بعد توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیرة برآمدة چون بمرو رسید از راه بدخلقي و سودا مزاجي با علي قلي خان حاکم مرو صحبت موافقت ننمودة او را از خود آزردة ساخت و بمرو داخل ناشدة بدّا بالا روانه گردیدة چهار فرسخي مرو فرود آمد - و چندی مقام نمودن ضرور گردید - درین ضمن کفش قلیخان(117) که از امراي نامي و هواخواه او گفته میشد باصد دو صد سوار رسیدة گفت که پیش ازینکه

(115) ن - سارو خان •

(116) در بادشاهنامه هراة نوشته •

(117) در بادشاهنامه کفش قلماق نوشته •

علي بيگ مهماندار را طلبيده پيغام شكوه آميز بميان آورده گفت من براي خوردن طعام و سيرچراغان نمودن نيامده‌ام چشم اعانت و مدد تنبيه پسر غدار و ازبكان ناهنجار و برآوردن فوج هندوستان داشتم حالا كه شاه بحال من نمي پردازد ارادهٔ بيت الله دارم و ميخواهم كه شاه مرا ماذون سازد كه مشت استخوان خود را بآن مكان متبرك برسانم شاه درجواب گفت كه هنوز از شما گرد راه‌تكان نيافتهٔ و انحراف مزاج راه يافته چند روز در سير باغات و تفرج عمارات و كشتكار طبع را بحال آرند و باهم صحبت بداريم بعده موافق ادعاي خاطرشمابعمل خواهدآمد نذرمحمد خان درجواب گفت كه زياده برين صبرنميتوانم نمود و چارهٔ كار بجز اختيار نمودن سفرحجاز ندارم- پادشاه خليفه سلطان‌را براي‌تسلي و دلداري‌خان سماجت نشان فرستاد و نذرمحمد خان همان جوابهاي درشت داد - و بار ديگر خليفه سلطان فهماند كه شمارا رضامندي شاه ضرور است در صورت ارادهٔ سفربيت الله نيز برخصت شاه روانه شويد خان درجواب بيدماغانه گفت كه من در بند رضاي كسي نيستم فردا روانه مي شوم - و روز ديگر كه زياده از دو هفته از رسيدن نذر محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغي كه وقت آمدن نذرمحمد خان و شاه هم‌نمك‌گشته بودند فرود آمد - درين‌آن روز شاه خليفه سلطان را باديگر اركان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج فرستاده دلداريها نمود و روز ديگر خود تشريف آورده آنچه شرط دلداري و سلوك بود بجا آورده دوازده هزار تومان كه چهار لك روپيه باشد نقد و قدري جنس مرواريد و زربفت و غيره كه از هزار

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد
بدولتخانهٔ خود مراجعت نمود روز سویم نذر محمد خان بدیدن شاه
آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده
شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال
بمیان آورد نذر محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و ازبکان نمک
بحرام و شکوهٔ پسر بدانجام وسرگذشت خود ظاهرساخت وخواهش
کمک بمیان آورد - شاه در جواب بتسلي پیش آمد - دریں ضمن خلیفه
سلطان گفت هرگاه از بکیه با پسر شما اتفاق و با شما نفاق ورزیده
ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک
بردن چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما
کومک و نصرت از باري تعالی مطلوب است بعده شاه چوغان
نموده نذر محمد خان را باز بضیافت طلبید - نذر محمد خان بادل
گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سلطان بجاي پیکان تیر در
دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکوه آلود سیر چوغان
نموده بخانهٔ خود رفته بتمارض یا عارضهٔ واقعي خانه نشین شد - بعده
که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بي ادبانه با شاه سلوک نمود
و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتي که باید بظهور
نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان
را خوانده هدیهٔ خداست ورنه این مرد سودائي مزاج چنان سلوک
مرعي میدارد که پنداري من بدر خانهٔ او باحتیاج رفته ام - بالجمله
از وضع نا محمود او که روز بروز برخاطر شاه گراني مي نمود دل تنگ بوده
و زود مهمانداري شاه آنچه بایست نداده نذر محمد خان محمد

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشم‌داشت از طرف شاه ایران طریقهٔ استقبال و مهمان پرسي که با برادر کلان او نموده بودند در بارهٔ او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضي‌قلي‌خان ناظم‌مشهد اطلاع‌یافته جمعي از قزلباش را فرستاده درخانهٔ او کشک نشاند لهذا خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام تعلقهٔ عراق رسید شاه عباس محمد علي بیگ را که سابق بسفارت هندوستان آمده بود بمهمان داري او مع نقد و جنس روانه نمود - بعد رسیدن محمد علي بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای مازندران و وزیر و داماد شاه مي شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویهٔ مهمان نوازي یک کروه پانداز اول پارچهٔ رنگین و چهینت بعده قطني و دارائي و نیلک و مشجر و زربفت فرش‌نمودند - اگر چه در هندوستان‌ضابطه است پارچهای پای انداز را بطریق قنات بهم درخته از نظر گذرانده بتوشک خانه‌حواله مي‌نمایند‌اما درایران پاي‌انداز را بطریق‌واقعي نموده بشاطرباشي‌و عمله وفعلهٔ سواري‌انعام‌میفرمایند - نذرمحمدخان فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازهٔ شهر رسید شاه خود استقبال نموده باعزازي که مخصوص خاندان آن دودمان برگزیدهٔ سلسلهٔ صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقهٔ مسافر پرستي بجا مي آرند درخورده بباغ متصل شهر که براي او قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانهٔ خود رفت و نذرمحمد خان را مکاني که براي او مقرر کرده شده بود فرود آوردند

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامید نداشتند و هر روز جمعی از هردو طرف کشته می شدند تا آنکه سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظهٔ رسیدن فوج دیگر بمدد بلابه و مداحي پیش آمده پیغام صلح بمیان آوردند - درین ضمن باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ درمیان نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبي که بشهر می آمد بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهادران رزم آزموده کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند - تاآنکه از اطراف کومك بادشاهي رسید و مفسدان بدمآل رو بفرار آوردند •

دیگر از جملهٔ سوانحي که درغور بر شاه بیگ خان دوباره رو داده وبتحریک خواجه کلان و قاضي تیمور که از اعیان غوربودند و با مخالفان بانامه و بیغام همداستان شده فوج برسر شاه بیگ خان طلبیدند و بنتیجهٔ آنها برروي کار افتاد و آخر همهٔ آنها بمکافات روبکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهاي بادشاهي رسیده اگر بذکرآن پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد لهذا بتحریر باقي احوال نذرمحمد خان عنان خامه را معطوف میسازد •

چون نذر محمد خان همراه قتلق بسر وچندي از ازبکان و غلامان رو بایران آورد قاسم بسر خسرو نبیرهٔ نذرمحمد خان با چند امیر مثل یادگار قلي و عاشور قلي و غیره دوازده نفر سوار و سه صد سوار در راه بدو پیوستند بهمراهي آنها به بلدهٔ حاکم نشین مرو رسیده هفتهٔ آنجا توقف ورزیده ازآنجا خود را بمشهد مقدس رسانده

مبارزان شیر شکار مقابل کارزار خصم بدکردار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازي بروي کار آوردند و جمعي از هردو طرف کشته و زخمي شدند - آخر کار المانیان ره نورد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جملهٔ کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظر بیگ از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت پادشاه زاده آمده در جرگهٔ بندهاي پادشاهي داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود مي پرداخت درآن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازهٔ بلخ آویختند - همچنان درحوالي بدخشان جمعي از المانیان خود را رسانده مواشي و چارپاي بسیار رعایا و سپاه از چرا گاه گرفته راهي گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و تردد رستمانه بران‌گروه غالب آمده بسیاري‌را بقتل رسانده مواشي را برگرداند *

دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیچ خان‌قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز نائرهٔ کارزار اشتعال داشت و کار بجائي رسید که نزدیک بود که قلعهٔ بدخشان بتصرف آنها درآید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیچ خان داد جانبازي دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضي راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیچ خان که براي خوید بیرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون بردن نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامتداد کشید - تفصیل آن خالي از طول کلام ملالت اثر نیست

اهلیه رفاقت نتوانست نمود در لاهور گذاشتند - بعرض رسید که حکیم
تقرب خان نود سال از مرحلهٔ عمر طی نموده جان بجان آفرین
سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان
ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازهٔ بلخ
فساد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین
کهچواهه تهانه دار نواح آن قلع آخر شب رسیدند اوگر سین بتهیهٔ
سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن
کومک بمقابله و مقاتلهٔ آن جماعه پرداخت و تا سه روز کارزار صعب
روی داد و جمعی از راجپوتان و بندهای بادشاهی بکار آمدند و از
آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستادهٔ بهادر
خان بکومک رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ
رسانده تا خبردار شدن فوج تعین نموده بهادر خان اسپ و شتر
و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم پهر
فوج تعین کردهٔ بهادر خان بسرداری نیک نام خان که با دو هزار
سوار تعاقب نموده بود رسیده بعد مقابله جمعی [illegible]
تیغ و تیر و سنان گشته باقی رو بفرار آوردند - نیک نام خان که
غنائم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب ماندگی اسپان و
چارپایان که از غنیم بدست آمده بود و حائل شدن [illegible]
شب بعد [illegible] آن جماعه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] چون [illegible] نموده و [illegible]
[illegible] و نیم پهر شب گذشته بود [illegible]

وبال است و همیشه شیوهٔ این طائفهٔ ضلالت پیشه خونریزی و فتنه
انگیزي و راه بیداد سپردن و اندوختهٔ هر که بدست آید بطریق
سفاکي و بیباکي بدستور قطاع الطریق بدست آوردن و وجه
معاش مخصوص اران کسب حلال بهمرساندن است - و براي یغماي
یابوي نیم مرده چندین بهادر خون آشام برهمدیگر سبقت نموده
برقتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایهٔ اعتبار و فخر خود میدانند در
جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیر باز گشت
زدن رسانده رو بگریز آوردن از جملهٔ صفات شجاعت مي شمارند و
در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طی مي
نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه
چندین نفر اعیان شان گذر فراغت مي توانند نمود - بهترین غذاي شان
خون اسپ و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچهٔ گوشت نو
گرفته یاچار پاي نیم مرده بدست آید بدان تنعم مي نمایند و اسپان
آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو
که بغنیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه کروه مي دوند و ازآب
آمو که دریاي خون خوار آدم رباست بسرعت هرچه تمامتر گذشتن
کار بازیچهٔ سرسري دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور
نموده تاخت آورده اند - باقي اوصاف شان در شاه جهان نامه مفصل
درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر صفر المظفر بهمعناني ظفر و
و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند -
سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه دار دارالسلطنت ساختند و
پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضهٔ

اضافه دادند - سعد الله خان دو لک روپیه را جواهر و لک روپیه را دیگر اجناس گذراند از جملهٔ آن جواهر لک روپیه قبول افتاد - میرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار عنایت فرمودند •

محار باتي که میان منصوبان پادشاهي و ازبکیه گذشته چون شرح آن طول کلام دارد مجملي بتحریر آن مي پردازد - مکرر حقیقت فساد عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسید که براي تسخیر بلخ از مور و ملخ زیاد لشکر فراهم آورده و ازبکیه و المانیان که سیوم و چهارم حصه ان علوفه دار بتي لوت (۱۱۹) خونخوار مردم آزاراز اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانیان دد سیرت بر سر قلعه داران تازه بدتسخیر درآمده وقت بیوقت تاخته و غافل ریخته جمع کثیر را بقتل آورده نزدیک بود که قلعهارا باز بتصرف در آرند - سعادت خان خبر یافته بگوشمال آن جماعهٔ بدسگال خود را رسانده و دیگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه شقاوت پژوه بحال رعایا بل بامرای آن ضلع رسیده از ملاحظهٔ اطناب سخن بتحریر آن نمي پردازد - اما کلمهٔ چند از حسب و نسب و اصل و اطوار آن قوم بدسگال مي نگارد - گویند المانیان فرقهٔ اند از قزاقان ازبکیه که خورک و پوشاک و زیست و کردار آن طائفه وحشیان باطوار آدم ندیدهاند جمعي اند از نسناس صورتان حق ناشناس که دائم کار آن جماعهٔ دد نژاد بدنهاد ندیختن مال و ...

---

(۱۱۹) ن - و المانیان علوفه دار و لوت مار خونخوار الخ

خسرو عنایت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب دوازده هزاري ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمي هفت هزار سوار بحال نمودند - شکر النسا بیگم عمهٔ حضرت از اکبرآباد براي تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو انعام نمودند - پادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت نمود و بعطاي ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافهٔ بمنصب دوازده هزاري ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و خلعت و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاص بازین طلا و مینا مع دویست اسپ از طویلهٔ دویم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته - وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز بگذارند و در ماه اردي بهشت از آنجا روانهٔ بلخ گردد - بعرض رسید که راجه راي سنگه و غیره جمعي بیحکم از بلخ بر خاسته آمده‌اند حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاه زاده باخود ببرد - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب و محبوس بود بالتماس پادشاه زاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند که پادشاه زاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه براي مدد خرچ سپاه بلخ روانهٔ پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از رسیدن پادشاه زاده با جمعیت شایسته از کتلها بگذرانند - بتعداد امرائي که همراه پادشاه زاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند نپرداخته بتحریر دیگر مدعامي پردازد - سي هزار روپیه بمستحقان قحط دیده رساندند - پادشاه زاده محمد شجاع را تا رسیده هزار سوار

و اطفال و مال و منال اندوختهٔ مدة العمر گذاشته و سبحانقلي و
قتلق پسران را که دران وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگران را
بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدودی چند
از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاوهٔ دودمان
اصلاب طیبین و سلالهٔ اسلاف طاهرین چنانچه همین برادرش را
باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند خان مشقت دیدهٔ تعب
کشیده را نیز که خواهان این سعادت است باحترام تمام دستوری طوف
اماکن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کارساز بنده نواز که تدبیرات
این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - الله تعالی
چنانچه این فتح نمایان را که کارنامهٔ پادشاهان روزگار است بدین
نیازمند مبارک گردانید فتح سمرقند و بخارا را نیز نصیب گرداند
آمین رب العالمین •

بعد رخصت ایشان بیگ کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت
شدند - مبلغ ده لک روپیه روانهٔ غوربند نمودند - اوائل رمضان
از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرمانی که از ملازمان عمدهٔ
جانی خان قورچی باشی ایران بود بعد از قتل جانی خان باستان
آمده ملازمت نمود - بعطای شش هزار روپیه و خلعت و منصب
سرافرازی یافت - مبلغ بیست لک روپیه بکابل [illegible]
خان که بموجب حکم [illegible]
شوال [illegible] دارالسلطنت نزول واقع شد [illegible]
و بیست و پنج هزار روپیه [illegible]
نمودند - و [illegible]

إندازان چالاک و چست مع مبارزان نصرت شعار جلادت کیش و مجاهدان فیروزي آثار سبقت اندیش که جانبازي در راه خدیو حقیقي و خداوند مجازي سرمایهٔ حصول سعادت نشاتین دانند و معرکهٔ رزم را در تقدیم خدمت ولي نعمت محفل بزم شناشند راهي را که چون صراط باریک بنیاد ودقیق بود خبرنکرده و انتظار نبرده برف را بجمدهر وخنجر کندیدند و بدست و سپر و دامن برداشتند و داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذرمحمد خان التجا بایي درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و لشکر ظفرائر قلعهٔ قندز را که حاکم نشین بود و قلعهٔ کهمرد را سر سواري مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد پادشاهزادهٔ عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه بلخ گردید از یکه تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا نیاورده از جمیع اطراف رهٔ سپرد وادي فرار گشته آنروي آب آمون رفتند - نذر محمد خان که نه راي ستیز و نه طاقت محصون گردیدن داشت درحیني که پادشاه زاده با عساکر فیروزی اثر بنواحي بلخ رسید پسران خود را برسم پذیرهٔ آن نو باوهٔ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل برخواهش طواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بآئین پسندیده سلوک نموده به تسلي و دلدهي و دلداري کوشیده آنها را رخصت انصراف پیش پدر داد - اما فرداي آن که حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید خان از استیلاي وهم و توهمات بیجا تمام عیال

قرة العین رسانند و بضعهٔ بتول زهرا و فلذهٔ بطحا که صحبت
ایشان اجر تبلیغ اوامر و نواهی و مزد ابلاغ احکام الهی است جمعی
کثیر و غفیر بقتل رسیدند تا بدیگران چه رسد - ازانجا که باقتضای
حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین
نصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال
بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود ارزانی
داشته و داد دهی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان در ذمهٔ
همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویت
و عزیمت حقیقت سریرت ششم شهر صفر ختم الله بالخیر و
الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس بهمعنانی فتح و
همرکابی نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دولت و قبهٔ
دار الملک جاه و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر
ربیع الثانی بمبارکی و نصرت قرین فتح و فیروزی گردیده دار الملک
مسطور از پرتو ماهچهٔ اعلام لامعه فروغ تازه یافت - ازانجا که اشتغال
بیگران در خور این دولت روز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور
این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانهٔ سنگین و خزانهٔ خارج
از قیاس و تخمین بسرداری فرزند سعادتمند کامگار مؤید منصور
بختیار قرة باصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت نور حدیقهٔ شوکت
ثمرهٔ دوحهٔ جلادت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرموده
با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و تنگنای مضایق و
سنگلاخی کریوه و عقبات دشوار گذار بود در کمتر وقتی مرحلهٔ آن
قطع کرده در عبور آن کتل صعب که از ... چنانچه ... و کوه

خان را از تغییر شایسته خان صوبهٔ مالوا داده سرکار جونپور از تغییر شه نواز خان بمیرزا حسن صفوی عطا فرمودند - سعد الله خان از بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافهٔ هزار سوار که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید •

نهم شعبان از دار الملک کابل بدار السلطنت لاهور متوجه شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند - به سعد الله خان فرمودند که نامهٔ اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ و بدخشان بشاه عباس بر نگارد - و یک قبضهٔ شمشیر مرصع مع پرتلهٔ گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جملهٔ مرصع آلات و جواهرخانهٔ او همان ضرورةً قابل ارسال بود و آنهم اصل از جملهٔ فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شگون نشان ولایت تازه مفتوح گشته مصحوب ارسلان بیگ روانهٔ ایران ساختند - فقرهٔ چند منجملهٔ مضمون آن نامه بنگارش می آید •

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید که فرقهٔ طاغیهٔ خاطیهٔ ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا برآورده پا از جادهٔ انقیاد والی خود بیرون نهاده کار برو تنگ ساخته مصدر اداهای ناهنجار و بی اعتدالی دور از کار گشته اند - و ضعفای آن اماکن و غربای آن مساکن پا مال حوادث و دستخوش وقائع گردیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

تا رسیدن جان نثار خان درانجا مانده حقیقت بحضور مرقوم سازد و
موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضهٔ میر عزیز مصلحت
شاه ایران پسند رای صائب افتاده و حکم مراجعت میر عزیز صادر
گردید - بیست و پنج لک روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه‌دار غزنین روانه
ساختند که بابیست و پانج لک روپیهٔ سابق بسپاه رساند - پادشاهزاده
محمد مراد بخش بعد رسیدن حضور از داخل شدن محل و
ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پشاور بوده
اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بندهای پادشاهی متعلقان
نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن [illegible]
پسر و رستم خان پسر خسرو را بملازمت مشرف فرمودند - بهرام را عطای
خلعت و چارقب زردوزی و جیغه و خنجر مرصع و [illegible]
اسپ خاصه و فیل و منصب پانجهزاری هزار سوار و یک لک [illegible]
مفتخر ساختند - عبد الرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نوازش
بسبب صغر سن صد روپیه یومیهٔ هر یک مقرر فرمودند و [illegible]
تربیت به پادشاهزاده دارا شکوه سپردند و زوجه [illegible]
را بیگم صاحب نزد خود طلبیده [illegible]
آنها رفته هر یک را خلعت و زیور عطا فرمودند [illegible]
و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند [illegible]
[illegible] شما را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعده بعرض رسید که نذرمحمد خان بایران روآورده میر عزیز نام را
که سابق نزد نذرمحمد خان بسفارت رفته بود مع نامهٔ شفقت آمیز
مملو از نصائح انشا کردهٔ سعد الله خان نزد آن رہ نورد بادیهٔ نا کامي
روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگرچه ارادهٔ لشکر فرستادن ما بآن
دیار بجز آن نبود که از بکان فتنه جو و المانیان زشت خو را که در
همه اکناف و اطراف بلاد عالم از رویهٔ ناهنجاري و جور و خون خواري
و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقي مي جویند تنبیه نموده آن
دیار موروثي آن فرازندهٔ مسند عزوتمکین را با وجود ظهور تقصیرات
بروي بحال داشته فوجي براي امداد و اعانت او در بدخشان
گذاشته پاي تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش
باخته برهنمائي بدخواهان و محض وهم مرحله پیماي آن سمت گشته
و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکي ازمعتمدان
خود را روانه نماید آن حجله نشینان سراچه عصمت را باحتیاط
سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حالت
هر یکي مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاهدارد - بعد ازانکه میر
عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفاهان
رسیده خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلچي که نزد شاه میرفت
باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا
مزاجي چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر
عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع
آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه جنون و آشفته دماغي
که علاوهٔ حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

حکم کار فرما گردید - و در اجرای سکهٔ روپیه و اشرفی و برانداختن
رواج خانی که از مس مغشوش مسکوک می ساختند و بنوعی نقره
داده و ستد می نمودند بموجب حکم تاکید نمودند [illegible] بسیار بکار
برد - و همگی بیست و پانجروز در آنجا مانده آنچه از آن مجموعهٔ
کمالات و کاردانی موافق ارشاد حضور پرداخت ملک و نگه آوری
رعایای متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام
منجر میگردد - و راجه روپ سنگه را که پادشاهزاده در قندز گذاشته بود
و جمعی از قوم ازبکان که بالمانیان زبانی نه بودند چارهٔ گذشتن از آب
آمون که سدراه آن طائفهٔ بدمعاش همان آب است بر راجه هجوم
آوردند و راجه در مقابل آنها قدم ثابت نموده باوجود بودن اندک
مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن شوخی که میان آنها
صعب اتفاق افتاد هربار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر
الامرا که بموجب حکم خود را رسانده بتادیب آن گروه بد ذات
پرداخت کارنامهای رستمانه از راجه بظهور آمده - و در نواحی [illegible]
خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثانی خوانده - و [illegible]
فساد المانیان خون خوار مردم آزار [illegible]
[illegible] چون [illegible] آنچه [illegible]
بدنهاد دون [illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
آمده - و [illegible]
[illegible]

زبر دستان مامون سازد - و بهادر خان داود زئي را براي تاديب زبر دستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را براي پرداخت و نسق مالي در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان‌ما ارشاد نماید که نظر بر آباد ساختن ملک و پرداخت رعایا هردو باتفاق بي‌نفاق در سرانجام کار ها کوشند و اگر نجابت خان که في‌الحقیقت وارث ملك است خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته باشد باختیار او واگذارد - و رستم خان را باندجو-(113) و قلیچ را ببدخشان مقرر سازد و از بندهاي معتبر برکان لعل برگمارد - و برعایا آنچه تقاوي مطلوب باشد داده در آبادي ملک و یران کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احدیان پیشگي رساند سرگرم جان‌فشاني‌سازد - و دیگرمصالح و ارشاد براي جاري‌ساختن سکهٔ روپیه و سرانداختن رواج‌شاهي و غیره‌نمودند - وفرمودند‌که حقیقت را پیهم برنگارد - و منصور حاجي همان روز که آمده ملازمت‌نمود بمنصب دو هزاري هزار سوار و به صدارت بلخ سرافراز گردید - بامیرالامرا حکم رفت که بعد رسیدن علامي سعدالله خان ببلخ خود را بقندز براي تنبیه از بکان‌رسانده بعدگوشمال دادن‌آن بدسگالان‌بکابل‌تعلقهٔ‌صوبهٔ خود مراجعت نماید - و بیست و پنج لك روپیه براي سپاه متعینهٔ بلخ روانه نمودند - و سعد الله خان خودرا به پانزده روز به بلخ رسانده - اول پادشاه زاده را پیغام نصیحت آمیز رسانید چون مفید نیفتاد بامرا حکم رساند که بنشانه و بمیراي‌پادشاه‌زاده‌نروند - ودر همه باب موافق

---

(113) ن - اندخو •

سنه ۱۰۵۶

[صوبه]داری این ملک نو مفتوح و فوج بدیگری مقرر شود بنده را طلب
حضور نمایند - بعد عرض بر خاطر پادشاه گرانی نمود - در جواب فرمان
صادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هر گاه از فضل
واهب بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخیر در آید بآن نور
چشم عنایت خواهم نمود - الحال که از عنایت ایزد متعال آرزوی
دیرینهٔ این خاندان بر آمده هنوز که نسق قلعجات و آبادی ملک
ویران گشته و تسلی رعایای دل شکسته و تعیین حکام و اهتمام
تهانه بندی صورت نگرفته این ارادهٔ بیجا باعث زیاده افسرده ساختن
دلهای تباه رعایا و سپاه و همه سکنهٔ آنجا خواهد گردید - خصوص
چغتهٔ اخلاص آثار که از مدت قرنها بدعا از خدا این آرزوی دل می
خواستند نهایت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درین است
که چند گاه بعیش و عشرت در آنجا فرمان فرمائی نماید - باوجود
رسیدن این جواب عنایت آمیز عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن
آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسیدن جواب استعفا
خلیل الله خان را بلخ سپرده پیشخانه را بیرون زدن فرمود - از ظهور
این نافرمانی نهایت باعث مزید گرانی خاطر پادشاه گردید - و
پادشاه زاده را بتغییر منصب و جاگیر معاتب ساختند - و سعدالله
خان را فرمودند که بتعجیل تمام خود را رسانیده اگر تواند پادشاه زاده
را به پیغام نصیحت آمیز معقول ساخته از اراده غلط بسلطنت هدایت
باز آرد - و در صورتیکه دانند حرف شنو نیست اصلاً بدلیل او نرفته
[illegible] و در تسلی و جذب قلوب
امرا [illegible] او [illegible]
[illegible] را استقامت نموده [illegible]

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترک رفاقت نمودند - و آن سرگشتهٔ بادیهٔ حیرت باچند نفر که رفیق شفیق روزبیکسی او مانده بودند مع غلامان که مجموع بهزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان معطوف داشت - و بعضی مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان وقت آشوب سبحانقلی خان را از نذر محمد خان جدا ساخته باخودگرفته جانب بخارا گریختند و فوج بادشاهی تاآخر روز تعاقب نموده شب در هشترخان(112) فرودآمدند و اسپ و شتر وگوسفند بسیار مع اقمشه که ازنگان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته بودند و باز در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردید می انداختند فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور بمراجعت نمودن گشتند - دریں آوان چون بادشاه زاده خلیل الله خان را نیز با فوج گران بسرداری کل افواج سابق و حال بادشاهی برای تعاقب نذر محمد خان تعین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن نذر محمد خان و ارادهٔ معاودت فوج سابق که دریں ضمن از تسلط و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای آن ملک و رهنمونی بعضی هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل بادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

---

(112) ن ـ شیرخان ٭

دیگر هم چند انکه راه رفتند نشان از جاده وآب نیافتند اسپان مانده
شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن
خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از
همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظهٔ انتشار و نمودار گردیدن
ازبکیه شب و روز آرام خورد و خواب برآنها حرام گشته بود
و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود
بکمال حرج و تصدیع دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت
مجموعي بادیه نوردی مینمودند - تا آنکه باثر آبادي رسیده خبر
شنیدند که قریب ده هزار ازبك با نذر محمد خان فراهم آمده بودند
چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظهٔ تاراج رفتن مال و عیال
که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن
فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد
خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار
هزار سوار بموافقت دیوان بیگي و اتالیق و ابراهیم بکاول و محمد امین
کتاب دار باو مانده اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند -
دوره که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بفوج
نذر محمد خان رسیدند - ازبکیه یکبارگي نمودار شده بخانهٔ کمان
در آمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بسر
دادن بان وتفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گولهٔ
جانستان تزلزل تمام در فوج ازبکیه راه یافت - و بعد کشته شدن جمعي
از هردو طرف نذر محمد خان شکست خورد - بعضي از آنها که دست تنگ
بکوه و جنگل تیره از کثرت جراحت می نمودند قتیل و اسیر گردیدند -

و درهمان ایام بزم‌جهان‌افروز شمس‌الدین بذي مختار از نزد پادشاه‌زاده محمد مرادبخش با کلید و مژدهٔ فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق‌ایلغار رسیده باعث عیش دوبالا گردید - منصور حاجي که سابق ازطرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلی مورد عنایات گردیده مرخص شده بود ودرینولا حراست یکی از قلعهای سرحد باو تعلق داشت عرضداشت مبارکباد باظهار رسوخیت و طلب قلعه‌دار و ارادهٔ ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبر دار باشد بعده حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجي بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام پادشاهزادهٔ و امیرالامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسي بهرهٔ داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافهٔ پانصدي مفتخر گردید •

کلمهٔ چند از حادثات آوارگي نذر محمد خان و جمعي که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعده که بهادر خان و اصالت خان مع جمعي از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهرساختن جوهر جلادت خود بي اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جویان و پاشنه کوبان طي مسافت دشت پروحشت مي‌نمودند - اما ازانکه روزی‌که بر آمدند هفده هیجده کروه زمین ریگ بوم طی نموده جائي افتادند که در شب تار راه گم‌کردند و اسپان را علف و جو میسر نیامد و روز

ملک خود و ولایت نواح او رسیده مکافات آنرا دید و کشید • ع •

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت ماوراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلي خان برادر کلان نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاده با حاصل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعي در آبادي ملک نموده در افزوني محصول نسبت بما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق روبهٔ سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسهٔ هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد زود بباد فنا در داد بعمل آورد

• بیت •

اگر بایدت شوکت سروري • دل زیر دستان بدست آوري
اگر بایدت دولت و عزو نار • باحسان دل دوستان جمع ساز

وجه تسمیهٔ ماوراء النهر که از توران جدا مي نویسند آنست که مابین هردو ولایت آب کلان باسم جیحون که آموی نیز نامند درمیان است دو امیر عمدهٔ آن ملک که دیوان بیگي یعني وزیر و اتالیق که بمعني وکیل مطلق باشد میباشند مواجب آنها از ممالک خاني که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمي شود و نوکران عمدهٔ دیگر بدین قیاس •

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجري

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش

هجري بنوروز بهشت [illegible] موافق سوم ماه صفر [illegible]

دویم که مردم معتمد برای گرد آوري مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعین شدند - و خزانه و جواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر درآمد - غرۀ جمادي الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد *

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و دنائت طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطۀ سررشته دار جواهرخانه و توشک خانه و کارخانجات و مکاید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از ان جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدري که توانست با خود برد *

القصه بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیرۀ ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر بر سر از واج و دیگر و استهای او تعین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهي که بخاني نیز زبان زد است و روپیه را چهار شاهي داد و ستد مي شود بضبط مي آمد از انجمله شصت لک شاهي حاصل بلخ باقي از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدي پسران نذر محمد خان بجاي رسیده بود که از قلعۀ بلخ برآمدن متعذر مینمود - تا بضبط ملک و لشکرکشي چه رسد اما آنچه از تعدي وظلم او بحال رعایای

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامهٔ
مکلف بران پوشیده سبحان قلي و قتلق محمد پسران را با چندي
از بکان و غلامان پخته کار با خود قسمي که شهرت نیابد گرفته وقت
ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادي راه فرار اختیار
نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عریضهٔ مبارک باد و روانه‌نمودن
بخدمت پادشاه مصحوب شمس الدین بني مختار مشغول گردید
و همه امرا و لشکر در فرح و شادي آنکه بی استعمال تیغ و سنان
پای تخت بلخ مفتوح گردید مستغرق بودند - و رستم خان و قلیج
خان به نسق ضروري شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان با مردم
جزو متفرقه بدان شهرت با سرانجام ضیافت برآمد - وقتي که مردم
پادشاهي خبردار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یک پهر
زیاده فاصله گذشته بود پادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و
خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه بتسخیر درآمده
سوار شدن خود و تعین امراي کلان مصلحت ندانسته بهادر خان
را با اصالت خان و گروهي از نوکران رو شناس خود بطریق
استعجال بتاکید تمام براي تعاقب او رخصت نمودند - و زیاده بیست
سنگه و غیره سه سردار راجپوت از راه کارطلبي و اظهار دولتخواهي بي آنکه
مامور گردند پیش قدم بهادر خان و همراهان دیگر گردیدند - درین
آشوب و هنگامهٔ [illegible] که امراي پادشاهي اخذ اموال آن سرگشته
بادیهٔ حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - بالا [illegible]
بار مال [illegible] و تاراج رفت چه از تاراج [illegible] لشکر و چه از [illegible]
آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند [illegible]

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت
بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر
جمادی‌الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاه‌زاده با امیرالامرا
و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم
خان را با قلیچ خان مامور نمود که بقلعهٔ بلخ رفته متعرض حال و
احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری
زیردستان و پرداخت حال پر ملال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر
گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که
مشتاق صحبت گرامی دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر
دانند آگاهی دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان هم‌دیگر باشیم و صحبت
داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت
زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معهذا چشم آن داشت که پادشاه
زاده یکسر بخانهٔ او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال ننموده
تهیهٔ ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و برون
فرود آمدن و تعیین نمودن امر ابرای بندوبست زیاده از سابق بر
ملال خاطر پرملال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذرآمیز داد -
از انکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عار
فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم برخود داده زن و فرزند
را در قلعه باد و پسر باسم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر
گذاشته شهرت بر آمدن خود بباغ مراد بقصد سرانجام ضیافت داده
راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بهاداشت
بر کمر بسته قدری جواهر و مرصع آلات و اشرفی باظهار پیشکش

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر آن بی‌ایمان
خونخوار ضرر جانی و مالی باو رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه
زاده التماس زود رسیدن نمود - بعد که پادشاه زاده نزدیک آستانهٔ
شاه مردان(111) رسید نذر محمد خان جوجک بیگ نام ازبک معتمد
را نزد پادشاه زاده فرستاده التماس دو سه روز مهلت در رسیدن آورد چون
پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعهٔ فراهم آوردن لشکر دانستند
آن روز پانزده کروه راه طی نموده دو گهری باقی رسیده فرود آمدند
و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض
داشت و بهرام خان و سبحان قلی خان پسران نذر محمد خان با جمعی
از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبالی آمده از
آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعد که نزدیک خیمهٔ
امامت خان رسیدند بپادشاه زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع
مسافت دور و دیر رسیدن سواری [illegible] بطریق [illegible] فرش کرده
خیمه نصب نشده بود [illegible] در منزل امامت خان توقف ورزیدند [illegible]
بعد که پادشاه زاده طلبیده امیرالامرا تا سر دوست خانه پیشوا رفته
اندرون آورده بر صوفی که متصل مسند گذاشته بودند اشارهٔ
نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(111) [illegible]

که نزد شاه ایران بطریق یرغمال بود نوشتیم بلاتوقف روانه نمود * ع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

معهذا بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب آرد باعانت او کوشیده دست شرظالمان و شریک دولتان او از و کو تاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم - الحال هم هیچ نرفته اگر برهنموني طالع قدر عنایات سابق و لاحق ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده بربن ندامت نخواهد کشید و ملک بر ومسلم خواهد ماند والسلام *

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشي کابل نزد نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه منزلی سر زمین بلخ است و دوازده کروه نام آب وعلف پیدا نیست رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهاي کم بضاعت شکم پرور هلاک شدند - و نذرمحمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چاپلوسي باحترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورد و گفت که الحال دانستم که از دست جور پیشگان حق‌ناشناس‌ناسپاس رهائي خواهم یافت و تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاه‌زادهٔ والاقدر نموده خود را بخدمت پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیري آن‌کعبه و قبلهٔ مقصود زاد و راحلهٔ کعبة الله حاصل نموده روانهٔ بیت الله گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زباني بالمشافهٔ پادشاه زادهٔ داشت - ومحمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذرمحمد خان مشغوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

غفلت در خرابي ملك و ملل و رعاياي سرحد كابل ظهور آمد
تا دور آخرت بر صفحهٔ روزگار ثبت خواهد ماند - بعده كه از خواب
غفلت بهوش آمده خواست كه از ارسال رسل و رسائل عذر آميز
التماس عفو جرائم بميان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود
با وجود اين همه اظهار ندامت وخجالت و ادعاي اطاعت آنچه در
اعلام نموديم در اجراي آن اغماض صريح نمود - چنانچه درباب وقاص
حاجي كه بپناه بحضرت ما آورده درجرگهٔ بندهاي بادشاهي در آمده
بود بعد رسيدن حاجي منصور سفير بزباني پيغام نموديم كه فرزندان
و ناموس وقاص حاجي را بلا آفت جاني و مالي روانهٔ حضور
سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چنان كار و عرصهٔ
زندگاني بر عيال او تنگ نمود كه منكوحهٔ او با دختر خود را مسموم
ساخت - و وقاص حاجي از شنيدن آن بيمار گشته بر بستر غم و
غصه همدوش مرگ گرديد - سبحان الله از بزرگي و نجابت ذاتي
و بويهٔ خردمندان تا طريقهٔ گمراهان بود الي ابن تفاوت دارد [illegible]
امامي كه مير خليل الله يزدي با بسر خود مير محمد باقر شاه عباس
آزرده گشته بطريق فرار نزد جنت مكاني آمد و سرمن [illegible]
امالت خان و خليل الله خان نبيرهاي خود [illegible] حسب [illegible]
و تفرقهٔ روزگار با خود نتوانست آورد جنت مكاني [illegible]
عالم وشاه عباس نوشت [illegible] مصالحوس [illegible]
[illegible] آنها را [illegible] انجام [illegible]
و [illegible] ندامت [illegible]
و [illegible]

دو فیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و در حویلی خان دوران کل ما یحتاج کار خانجات از فرش و ظروف مهیا ساخته فرود آوردند *

حاصل کلام فوج پادشاهی کوچ بکوچ طی مراحل مینمودند تا از مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعهٔ کهمرد رسیده بعضی قلاع آن حدود را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و خارشان یک دو مکان حرکت مذبوحی نموده آخر قرار برفرار دادند - خلیل بیگ را در قلعهٔ کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار بعد از حصار بعد دست و پا زدن بسیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله خان و قلیچ خان بعد بتصرف در آوردن قلعها حقیقت بحضور معروض داشتند و ازبکانی که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان خود را بقندز رسانده انواع تعدی بحال مال و عیال رعایای مالگذار باقی مانده می رساندند - از دبدبهٔ رسیدن مواکب کواکب شمار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قندز چندین هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچهٔ ستر هم بربدن بعضی نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم یک لک خانی و چهار صد درعه پارچهٔ نیمه تنه بآن جماعه مرحمت فرمودند - دریں ضمن نامهٔ حضرت اعلی که بطریق پند و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودند که بعد دریافت مضمون نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفی نماند اولا ابتداء تقصیر عمده که ازو سر زده آنست که در ایام شورش سلطنت جنت مکانی تعدی و بیرحمی که ازان مست بادهٔ

مردم همراه و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر
و مخصوصان او برای ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا
پیش رفته بالای اسپ ملاقات نمود بعده که بحضور بادشاه زاده
رسید محمد مراد بخش دو سه قدم استقبال کرده در بغل شفقت
آمیز گرفت و دست اورا گرفته برکنار مسند خود جا داد و باظهار انواع
لطف و دلجوئی و خوش خوئی اشک ملالت و عرق کربت از
چشم و جبین او پاک نمود و یک قبضهٔ جمدهر مرصع و یک
تقوز پارچه و نه اسپ و یک فیل با حوضهٔ نقره از طرف خود و پنجاه
هزار روپیه از طرف بادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسپ و
هفت تقوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمان
پرستی روانهٔ حضور ساختند - چون نزدیک حضرت اعلی رسید مرحمت
خان را برای مهمانداری و آوردن او تعین میفرمودند و همراه او فرمان
عنایت عنوان با چهار اسپ خاصه مع زین طلا و مینا و یک [illegible]
و چهار فیل با ساز طلا و نقره و بیست تقوز پارچه ارسال داشتند و
مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رسانیدن [illegible] التفات
آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نموده [illegible]
دولت خانه شد [illegible]
خسرو بعد از تقدیم آداب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اصالت خان که همراه هراول بودند از اسپان فرودآمده بدرهٔ درآمده مردم‌خود را فرمودندکه راهها را چنانچه باید صاف نمایند وهرلحظه بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلي از آنها کار گرفته در پاک و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار برای دلدهي دیگران در برداشتن برف از سپر و دامن زیاده کار میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند. روز دیگر بهادر خان مع راجها و جمعي دیگر از بهادران ازان کریوه فرودآمدند - وبتفاوت‌هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غرهٔ جمادی الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد زیرکتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات دران هفته نتوانست گذشت - دریں‌اوان خبر مسرت افزا رسید که خسرو خان پسر دویم نذرمحمد خان‌که در بدخشان و قندوز می‌بود بسبب تاخت و تاراج از بکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر و گوسفند و غله وتمام ما یعرف خانه برعرض و ناموس‌مردم آنجا دست تعدي دراز نموده جامع مسجد را سوختند و جمعي از سادات نامي‌را بقتل‌آوردند ونذرمحمد خان‌که‌بحال خود درمانده بود خبر خسرونتوانست‌گرفت ناچار بطریق‌فرارو ایلغار با دوسه هزار خانه‌دار برآمده که خود را نزد پادشاه‌زاده رساند دریں ضمن محمد صدیق نام نوکرعمدهٔ خسرو خان مع عریضه‌که مشتمل‌بر ارادهٔ ملازمت‌خود فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال رفته برحقیقت مطلع شده در صورتي که ادعاي او واقعي باشد

و مکرر بسعد الله خان فرمودند که اگر احدی از بندهای
بادشاهی بعلت عدم خرج و بار برداری عقب بماند مدد خواست
روز جزا و این زمان بعد از آن [illegible] نقد خزانه بود و [illegible]
[illegible] برای آوردن [illegible] و رسانیدن از تنخواه از خزانه تعین نمودند ۰
و باخبار نویسان تاکید فرمودند که روداد بی کم و کاست
می نوشته باشند - میرزا محمد مشهدی که از سادات مشهور و خاندان
ذوالاحترام و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت
گردیده مورد عنایات گردید - بکابل شرف نزول [illegible] چند روز در
حویلی امیرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمیر دولت خانه بقلعه
تشریف آوردند ۰

الحال عنان کمیت تیز جلو خامه را بذکر استخبار بدخشان
معطوف می سازد که چون [illegible] بلخ [illegible]
قالب آن مرزبان است رسید [illegible] خبر آوردند که [illegible]
کوه بلند کتل بعضی جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضی جا
تا کمر برف داشته هزار بیلدار و تبردار و سنگتراش مع [illegible]
[illegible] تعین نمودند و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اندرز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ و فیل و منصب هزاري دوصد سوار عطا فرمودند - و حکم‌شدکه امرا تایساق بلخ پنجم حصهٔ تابین بداغ رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و احدیان و پیادها سه ماهه پیشکي از سرکار بدهند و جمعي که جاگیردارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احیانا منصبدار جاگیر نیافته باشد چهار ماهه موافق جاگیراز تاریخ داغ پیشگي باو بدهند - و تاکید فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما زرنقد مساعدت به بندهاي بادشاهي رسانده فارغ سازد •

متلا شیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران و هجوم غنیم هفت اقلیم خلل عظیم برخیزد بیچاره منصبداران و جاگیر داران که بنام بي نشان‌گفته‌می‌شوند و از صد نفر یک دو صاحب طالع شاید پارچهٔ نان از منصب و جا گیر می یافته باشند کار باقي همه بفقر و فاقه و گدائي و خفت مي‌گذرد و آنها که نام نقدي برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه برحقیقت حال و فقر و فاقهٔ آنها اطلاع واقعي یافته ونظر برچنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجملهٔ طلب آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال و خیال فاسد است‌که از عهده برآوردن تمنای چندین سالهٔ‌سوخته دلان گدا پیشه که نام منصبداري برخود گذاشته اندتوانند برآمد •

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور بکابل

پنجدهم صفر وسط نیروزی از دارالسلطنت لاهور رایت
ظفر اثر بطرف دارالملک کابل بر افراشتند - جعفر خان را بصوبه دار
پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج [illegible]
پیشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبر سن روانهٔ کشمیر ساختند -
داراشکوه را بعلت عارضهٔ بدنی مع [illegible] در لاهور [illegible]
گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
فرمان صادر شد که با عساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد - پادشاه
زاده بعد ورود حکم باتفاق امیر الامرا [illegible]
نموده و چند منزل که طی نمودند امیر الامرا [illegible]
راه پر برف و دشوار بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (۱۱۱) [illegible]

(۱۱۱) [illegible]

قلیچ خان و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غوربند را بتصرف در آورند - بعده بتسخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعداز مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند*
چون بعرض رسید که در ملک پنجاب از کمي آب و گرد آمدن افواج گراني غله بمرتبهٔ شده که مردم فرزندان خود را مي فروشند بلکه ذبح نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگرخام و پخته در ده جا یعني دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند و هرکه هر جا فرزند خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدراو بدها نند*
اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفي رشتهٔ محبت گسیخته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان‌نثار خان را با نامهٔ تهنیت و تعزیت و تذري جواهر و مرصع بقیمت یك لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچهٔ کشمیر و بنگالا و احمد آباد و غیره بقیمت دو لک روپیه نزد زبدهٔ دود مان مصطفوي شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت این معني که رو آوردن علي مردان خان بدین درگاه براي حبّ دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پیشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکلیف مرخص ساختن محمد علي پسر کلان علیمردان‌خان که در ابتدای شروع تهمت حامدان حسب الطلب شاه صفي فرستاده بود درج نمودند*

رسالهٔ راجه روپ بسر او را بمزید عنایات سرافرازی و حرمت [illegible]
جولی ساخته جای پدر او بدو مفوض داشتند *

آخر ذی الحجه اول اسفندار ماه الهی بادشاه زاده محمد
مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیادهٔ تفنگچی و تیرانداز
و باندار و توپخانهٔ بیشمار بقصد تسخیر بلخ و بدخشان مرخص
ساختند و وقت رخصت اضافهٔ دو هزاری هزار سوار که از اصل
و اضافه دوازده هزاری ده هزار سوار باشد و یک لک اشرفی و [illegible] مرصع
مع مروارید [illegible] و دیگر عنایات مرحمت فرمودند و امرای
نامدار کارزار دیده کار طلب رزم جو را همراه [illegible]
مقرر نمودند و جمله [illegible] سواران [illegible] همراه [illegible] خان [illegible]
فوج و هفت [illegible] سوار همراه [illegible] خان و [illegible]
عبد الله خان و شیخ فرید و قطب الدین خان [illegible]
خان و [illegible] خان که همراه هر یک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشهور بارهه بود ازین جهان بروضهٔ جنان انتقال نمود - باعث ملال خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات ساختند مگر سید منصور نبیرهٔ سید خان جهان که بسبب نزاعي که با بني اعمام داشت متوهم گشته بی حکم راه فرار اختیار نمود و این معني خلاف مرضي پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیارند *

غرهٔ ذي قعدهٔ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضهٔ جاوداني رحلت فرمود گویند بعد از واقعهٔ جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر رغبت نه نمود و درمجالس شادي باختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر باکراه خاطر و در مدت باقي حیات درغم و الم جدائي رفیق آخرت بسر برده در مقبرهٔ که در لاهور پهلوي جنت مکاني براي خویش ساخته بودند مدفون گردید - درخانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع فرزند متولد شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از اصل و اضافه شش هزاري دوهزار سوار سرافرازي دادند - شایسته خان الماس صد و شانزده سرخ(109)فرستاده بود از نظرگذشت شانزده سرخ معیوب را تراشیده صد سرخ بی عیب که ماند دو لک روپیه قیمت آن نمودند - ایلچي نذر محمد خان با نامه و قطعهٔ لعل و سي اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سي هزار روپیه شد رسیده ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلچي مرحمت فرمودند *

درین آوان بعرض رسید که راجه جگت سنگه مرحلهٔ عمر بپایان

---

(109) ن - رتي

بهلاکت رسید ناچار راجه آن روز و شب را جمع همراهان در
سخت جائی بسر برده طی مسافت مینمود . درینولا [illegible]
امیر الامرا با جمعیت خود بمدد رسیده [illegible]
بمقابله راجپوتان گردید . درین ضمن از [illegible] که از شنیدن مراجعت و
کشیدن سختی راجه فراهم آمده [illegible] قدم بمقصد پیکار [illegible]
بودند هجوم آوردند و هنگامه قتال و جدال گرم ساخته [illegible]
بسر خود را با فیروزی همراه ساخته پا قائم نموده آنچه شرط [illegible]
و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگی داد . و بعد [illegible]
از راجپوتان بکار آمدند [illegible] را شکست داده [illegible]
و خود را بقلعه [illegible] خویش رسانده [illegible]
باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود .

اوائل شعبان بادشاه جهان ستان از کشمیر عزیمت [illegible]
نموده [illegible] و شکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ساختند .

[illegible]

دو هزار سوار برقنداز و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - دریں ضمن خبر رسیدن فوج ازبکیه بسرداري کفش قلیخان تعین کردهٔ نذر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف جلو ریزمي آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زدوخوردي که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرصهٔ ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار ازبکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از بکیه فوج راجه را طرف درهٔ تلب کشیده برگشته بزدن تیر بار کشتي پا استوار نمودند - راجه هم پاي استوار کم نیاورده باقي فوج خود را طلبیده هم نبرد ازبکان گردید بمرتبه نائرهٔ کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هردوطرف کشته و زخمي گردیدند - باوجود نسبت نار بکان را چبوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکیه را از مقابل بر داشته هزیمت دادند و راجه خود را بفتح و نصرت بقلعهٔ نو احداث رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کومک طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیاراز نزد امیرالامرا بسرداري علي بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - دریں اوان از بکیه برتهانهٔ که راجه بردهنهٔ کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسي ماند که کشته و زخمي نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلافي شوخي آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که اسپ و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

که عرض لشکر او از روی تقدیر بقید اسم نویسی بطریق موجودات
بگیرند بعد ملاحظهٔ موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار
بندوقچی زیاد آمد مواجب آن از راه قدردانی نقد از خزانهٔ
سرکار دهانیدند - خوشا بادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران
جان نثار کار طلب آن عهد - بهرحال راجه بخدمت ماموره روانه
گردیده چون از کتل هندرتش گذشت فوج خود را دو حصه
ساخته جمعیت نصف همراه پهار سنگه پسر خود داده روانه نموده
چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسید کلانتران و
کدخدایان آن سرزمین که سوخته بیداد ازبکان خونخوار جفاکار
مردم آزار بودند برآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات
به راجه صلاح دادند که اگر قلعهٔ بطریق حصار درین سرحد ساخته
شود از سایان چنان خدمت بظهور آید که باعث سرخروئی راجه و
و سایان گردد - و بمضمونی آنچه مذکور شد در دل راجه نقش پذیر گردیده از
راجه از شیخان صاحبوی گفته میشد که مدت که [illegible]
حصار خشت و سنگ درست [illegible] است و [illegible]
[illegible] بسیار بهم رسیده و [illegible] است [illegible]
و زمینداران آن ضلع [illegible]
[illegible] بانی حصار قلعهٔ چوبی [illegible]
سنگ و گل [illegible]
راجه [illegible]
[illegible]
[illegible]

خود و اسپان توانند بر داشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار
سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بنواح بدخشان
تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند -
درین صورت اغلب که بعضي الوسهای آن ولایت نیز رجوع
آورده رفیق‌گردند و سرداري آنرا اصالت خان ازراه کارطلبي بعهدهٔ
خود گرفت - فرمود که لذوقهٔ هفت هشت روزه که در صورت ضرور
بکار دو هفته آید بر داشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت
و هشت روز بمنزل پنجشیر وگل بهار رسیدند وآن‌قدر اسپ وگاو وگوسفند
غنیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر
گردید - و بهادران یکه تاز جان بار و مبار زان رزم جوهر طرف تاختة
خرابي بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن ونمودار گشتن ازبکیه
مراجعت نمودند - بعده‌که حقیقت‌گرفتن قلعه و باز از دست دادن
وچنان یلغاروتاخت‌نمودن اصالت‌خان بعرض رسید خلاف مرضي
پادشاه بظهورآمد - درین ماده پارهٔ نصیحت شفقت‌آمیز بامیرالامرا
و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که امسال سنگ
تراشان و بیل داران وتبرداران برای هموار ساختن راههای‌قلب و دره
روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاري
تمام بامصالح توپخانه دران نواح و در ها بسر برده سرراه از ازبکیه
داشته باشند - چون‌راجه جگت‌سنگه باظهار تهوري وکار طلبي‌بعرض
رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرصهٔ ظهور آرد
و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد ازوطن طلبیده درخواست
محله نمودند بمیان حضرت ادعای اورا پسند نمودهٔ حکم فرمودند

قلیج محمد خان در سر کتلهای هندوستان بقصد سد راه لشکر
امیر الامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند
و گفتند که از دره‌ها زیاده از یک دو سوار پهلوی هم نمی توانند
گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هرجا که گذشتند
تهانه قائم باید گذاشت و هنوز امرای کومکی نرسیده‌اند
در چنین جاها نمی‌توان ساخت - آخر مصلحت چنان قرار یافت که
بفکر تسخیر قلعه نپرداخته برای تسخیر بدخشان آمده است باید
[illegible]

بحال خود در مانده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت و از نا کرده کاري و عدم تجربه در استحکام برج و باره و گرد آوري ذخيرهٔ قلعهٔ تازه بتسخير درآمده نپرداخته و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبيرهٔ مبارز خان را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت و تاراج اطراف و گرد آوري ذخيره گرديد - امير الامرا که در انتظار امراي کومکي روز ميشمرد بعد رسيدن خبر تسخير قلعه از راه دور بيني اصالت خان را پيشتر روانه ساخت که خود را بغوربند رسانده از آمدن ازبکيه براي خلاصي قلعه گوش بر آواز باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقيقت بر نگارد - و بعد از روانه ساختن اصالت خان خود نيز از غلبهٔ وسواس خام کاري خليل بيگ و فرهاد انتظار کومك نکشيده روانه شده بطريق ايلغار باصالت خان پيوست - همان روز خبر رسيد که فوج ازبکيه آخر شب غافل داخل قلعهٔ کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب غفلت بود از آوازهٔ رسيدن از بکان از خواب برجسته خود را به پناه چاه خالي غله رساند جمع کثير را کشته و زخمي ساخته باز راه صحرا گرفتند - امير الامرا از شنيدن اين خبر اصالت خان را با فوج شايسته بمدد قلعه بتعجيل تمام روانه ساخت و خود نيز پاشنه‌کوب روانه شد - دو سه منزل قطع نانموده خبر شنيد که قلعه بتصرف ازبکيه در آمد و قلعه دار زخمي گشته با بعضي همراهان عريان و پيادهٔ بحال تباه خود را بفوج پادشاهي رساند امير الامرا خواست که فوجها بدرها تعين و روانه نمايد - دربن ضمن خبر رسيدن فوجهاي

و اضافهٔ هزاری پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری هزار و پانصد
سوار باشد بلند آوازه ساختند - بعد ازآنکه اصالت خان نزد امیر الامرا
علیمردان خان رسید برای سرانجام گرد آوری لشکر و آذوقه و تعیین
امرا بجهت هموار نمودن راهها پرداخت - و امرای دیگر نیز بتدریج
بکابل رسیدند - درین ضمن تهانه دار غوربند باسم خلیل بیگ
آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامهٔ نفاق و
لشکرکشی و ازبک کشی میان پدر و پسران یعنی عبد العزیز
خان و سبحان قلیخان و نذر محمد خان بمیان آمده - و حوالی قلعهٔ
کهمرد که قلعهٔ سرحدی است بکمک جمعی که همراه سبحان قلیخان
که از طرف عبد العزیز خان برای تسخیر حصار شادمان آمده بودند
بودند قلعهٔ مذکور خالیست اگر لشکری همراه من کنند بمدد
اقبال زوال بادشاه عدو مال به تسخیر می آرم - علیمردان خان
سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرکردگی
غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که اگر صورت
صدق خبر مذکور به تسخیر قلعه پرداخته مقاومت بقدم همت [illegible]
و ثبات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کشمیری نو مسلم که وقت شب باو رساند بساط حیات در نوردید پنج پهر بعد زخمی شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع وصیت‌نامه‌بخط خود در مادهٔ فرزندان‌بخدمت بادشاه نوشت - اگرچه خان‌دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبهٔ سخت و ناهموار بود که آخر تیر آه مظلومان کار اورا ساخت اما چون در کار بادشاهی و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته می شد بادشاه از خبر واقعهٔ او ملول گشته پسران اورا موافق وصیت سرافراز تقسیم ترکه و عطای منصب ساختند - سوای زری که بفرزندان تقسیم نمودند شصت لک روپیه در سرکار بضبط در آمد - سید محمد و سید محمود هر دو پسر کلان را هزاری هزار سوار و عبد النبی پسر خرد را به پانصدی سرافرازی دادند - و شایسته خان را از اله آباد تغییر نموده بصوبه داری مالوا مقرر فرمودند ٭

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و پنج هجری

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج‌هجری زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید - اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرافرازی یافت - سیادت خان برادر او را باو تعین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطنی و استعداد ظاهری او دلنشین بادشاه جوهر شناس قدردان گردیده بود از تغییر اسلام خان بپایهٔ وزارت‌کل و عطای خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

منجمله مطالبهٔ ذمهٔ او معاف فرمودند هر روز و هر هفته در باغی
و مکانی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند [illegible] که در
تیول پادشاه بیگم مقرر و اسم باسمی بود بیگم تهیهٔ ضیافت
گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلی نقد و جواهر
پیشکش گذرانید - منصب مراد بخش را باضافهٔ دو هزاری ذات از
اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار ساختند - خان دوران را
بعنایات متفرقه ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - چونکه از
عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان [illegible] طالب
کومک قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباش اشتهار یافته -
راجه جگت سنگه و بهادر خان و قلیج خان و نجابت خان و راجه
رای سنگه و راجه بهار سنگه و میرزا خان نبیرهٔ عبدالرحیم خان خانان
و شمس الدین [illegible] را با جمعی کثیر امرا مرخص ساختند -
و دوازده هزار بندوقچی همراه داده مبلغ بدست [illegible] بخزانهٔ
دار السلطنت حکم فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شادی غسل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر درباغ فیض بخش لاهور نزول فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدي از بکان و اختلال تمام راه یافتن میان پدر و پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذرمحمد خان بعرض رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن تورهٔ سرانجام آن مهم بعهده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزمودهٔ واقف کار آن سر زمین کوشد - و از عقب او اصالت خان میر بخشي را براي معاونت و سزاولي آن کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایدار رخت هستي بر بست - پسران او را بعنایت اضافه و خلعت ماتمي نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از بسیاري برف دست و پاي اکثر مردم برباد فنا رفت طي مي نمودند چنانچه طغرای مشهدي گفته * بیت *

زبیم برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان دروی برودت پا فشرده * که آتش در درون سنگ مرده

غرهٔ ربیع الاول داخل دولتخانهٔ کشمیر گردیدند - چون از زباني سکنهٔ آن دیار حسن سلوک ظفرخان بعرض رسید للک روپیه

وحکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند و چهار
لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مستحقان حرمین که
بقصد شفای بیماری نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانهٔ مکهٔ معظمه
ساختند - و از چراغان عالم افروز که هنرمندان همه جا بر سطح رواق های
مختلف بآئین بادشاهی آن پرداخته بودند و آتشبازی اقسام و آرایش
گوناگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و خصوصیات آن بزم بهشت مشاکل چگونه بزبان آید که [illegible]
میداند •

و اعلیحضرت قبل ازین بقصد سیر و شکار کشمیر [illegible]
متوجه دار السلطنت لاهور گردیدند - با وجود آن همه عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد غسل هزار اشرفي و پنجهزار روپيه بمستحقان رساندند - و عارف چيله را كه مرهم او مفيد افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت و اسپ بدو بخشيدند - بعده كه آن ملكهٔ دوران براي تسليم بحضور آمد حضرت اعلى طبق پر از لعل و مرواريد و زر سرخ و سفيد بقيمت لک روپيه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بيگم نثار فرمودند - بعده از طرف پادشاه زاده و ديگر بيگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند - و صداي رود و سرود بر فلك برين رسيد - و سمرني صد و سي دانهٔ مرواريد بقيمت پنج لك روپيه از دست خود بدست بيگم بستند و روز ديگر گوشواره كه دو گوهر آبدار و در الماس بقيمت لک روپيه داشت عنايت فرمودند - يک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنايت تازه و لطف زياده ازاندازه مبذول ميگرديد - سواي آن يازده لك روپيه محصول بندرسورت كه در جاگير بيگم مقرر بود انعام مرحمت نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بپادشاه زادها و امرا بصرف آمد و سواي آنچه بانعام حكما در آمد و بمكهٔ متبركه و مدينهٔ منورة و اطراف روانه نمودند بيست لک روپيه بانعام در آمد - و بموجب التماس نواب قدسيه تقصير پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر بعفو و انواع لطف مبدل گرديد - و منصب پانزده هزاري ده هزار سوار بدستور سابق جاگير بحال فرموده بديگر عنايات معزز ساختند - و حكيم داؤد را منصب دو هزاري دوصد سوار و اسپ و فيل و يک مهر و يک روپيه هر يک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجهٔ بيگم مرحمت نمودند حكيم مومنا كه سي هزار روپيه ساليانه داشت بمنصب هزاري صد سوار و عنايات ديگر سرافرازي يافت ديگر همه مقربان و امرا

سرانجي که از لعل دوازده تنگ و بيست و چهارده دانه مرواريد بقيمت چهار لک روپيه داشتند نموده . باز آنرا هم تسبيح خاص گوشن قرار داده تا دم واپسين از خود جدا نساختند •

چون مذکور جواهر [illegible] قلم آمد چند کلمه از جواهر خانه عهد اعلی حضرت بتحرير مي آيد . روزيکه برتخت جلوس نمودند قريب ده کرور روپيه را جواهر و مرصع آلات موجود بود [illegible] تفاوت [illegible] دو کرور روپيه را جواهر [illegible] در آمد و بانجاه لک روپيه در [illegible] و [illegible] صرف شد و بقيه [illegible] کرور روپيه را جواهر در جواهر خانه [illegible] که در توشکخانه داخل [illegible] خاص [illegible] در تسبيح [illegible] و بيست [illegible] دانه مرواريد و [illegible] و هشت دانه ياقوت [illegible] قيمت [illegible] بيست لک روپيه مي شود [illegible] داخل است •

[illegible]

ذکر سوانح سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار هجري

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایهٔ فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانهٔ دارا شکوه فرزند بعرصهٔ وجود در آمده مسمی بسپهر شکوه ساختند دو لک روپیه رونماي عنایت فرمودند - از واقعهٔ ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه‌فرود آمد و از تنگنا سراي فاني نجات یافت - خان دوران را از دکن، براي مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جیسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رساند‌ه از بند و بست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدي نذرمحمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتن بتصرف او درآمده بکمال پریشاني و بي ساماني راه بیت الله اختیار نموده یک لک روپیه براي مدد خرج راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - ازانکه قبل از رسیدن زر مذکور امام قلیخان در مدینهٔ منوره مرحله پیماي سفر آخرت گردید از جملهٔ لک روپیه یکدانه مروارید امرودي بوزن چهل و سه سرخ بقیمت سي هزار روپیه مع اسپان براي پادشاه آوردند - قیمت آن مروارید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان درآمد و بعرض رساندند که اگر هموزن آن مروارید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تا حال چنین مروارید که بجواهر خانهٔ سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاههٔ دفتر ظاهر نمي شود - آنرا داخل

بزنها ناموس نمودن مادهٔ مزید نسیان دانسته یکدو راجپوت معتمد
کار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امیدوار
و جمعی که مرتکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بی
تقصیرید چرا خود را طعمهٔ تیر و سنان می سازید آنجهت بیشتر
شجاعت نشان که در عالم پاس نمک خواری بعد وقوعهٔ تا جنگ
ای سوار نمودن خالی از طریقهٔ آرام بیستان نیست در جواب آن [illegible]
شمشیر و جمدهر بی ادبانه پیش آمدند و کار بکار [illegible] انجامید
کشید سید خانجهان و رشید خان انصاری و سید عبدالرسول بارهه
و دیگر بنده های بادشاهی با توپخانه تعین شدند و نائرهٔ جنگ و جدال
اشتعال گرفت و سید عبد الرسول خان که از جوانان [illegible] بود
باجمعی از سادات بارهه و دیگر بنده ها بکار آمدند و سید غلام محمد [illegible]
از سرداران و شجاعان مشهور کشته می شد [illegible] بنام [illegible]
منصب روشناس [illegible] شده [illegible] نمودند و [illegible]
زخمها بکوته [illegible] کار [illegible] گوته [illegible] جنگ [illegible] و [illegible]
که آفتاب [illegible] سوخته اختران [illegible] نموده و [illegible]
[illegible] و هدف تیر و سنان و گولهٔ تفنگ [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] جنگ سید غلام محمد [illegible] سرداران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرمان بیکچی از امرای مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امرسنگه
خود را بجلدي بصلابت خان رسانده غافل جمدهر بسینه اش رساند
که تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نکشیده جان بجان آفرین سپرد -
خلیل‌الله خان و ارجن ولد راجه بیتهل داس که نزدیک بودند خود را
بامرسنگه رسانده برو حمله آوردند و امرسنگه بمقابلهٔ آنها با قائم نموده
داد مردانگي داده باوجود زخمي شدن بجاي خود قائم ماند تا
آنکه گرز برداران و دیگر بند هاي پادشاهي رسیده بمدد همدیگر کار
آن راجپوت جاهل را ساختند - و ارجن و غیره چندنفر زخمي گردیدند -
بعد وقوع این حادثه میر خان میر تزک و ملوک چند مشرف
دولتخانه لاش امرسنگه را برداشته بیرون آوردند - درین ضمن قریب
پانزده نفر راجپوت از جملهٔ خدمتکاران و مشعلچي امرسنگه
خود را رسانده بشمشیر و جمدهر بر میر خان و ملوک چند و هر
که مقابل آنها آمد بجنگ در پیوستند باوجود گرز بردار و منصبدار
بسیار بمقابله و دفع شر آنجماعة پرداختند وتردد نمایان از آنها بظهور
آمد ملوک چند با چند گرز بردار و پنج شش منصبدار روشناس
کشته شدند و میر خان با جمعي زخمي گردید گویند تا کار آن چند
نفر راجپوت ساخته شود رستخیز عظیم اندرون و بیرون دربار برپاشد
و از مشعلچي تنها چند بندهٔ کار آمدني پادشاهي ضائع گردیدند
چون صداى این هنگامهٔ وحشت افزا بلند گردید بعضي راجپوتان
حوصله باخته همان وقت شب راه گریز اختیار نمودند و بسیاري از
نوکران هواخواه امرسنگه صبح ناشده برسر خانهٔ ارجن هجوم آورده
آواز دارگیر بلند ساختند و کاربجائي رسید که حضرت ابتداء فوج

خاصه در آمد و عمده هاى ذى شأن دولت [illegible]
سوار و دو كرور دام [illegible] كه از اصل و اضافه هفت هزارى هفت هزار
سوار [illegible] سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت فرمودند و
[illegible]
[illegible] بيگم صاحبه [illegible]
[illegible] قسمت [illegible]
[illegible] مجلس بهشت [illegible]
[illegible] مرحمت [illegible]
[illegible] مبارك و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرحمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آتش سوزان نکند باسپند • آنچه کند دود دل دردمند
گویند بادشاه محبت بافراطي که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت
با هیچ فرزند دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو پهر شب با دل
سوزان و چشم گریان بر سجاده نشسته بدرگاه شافی برحق برای
حصول صحت بیگم زار زار مینالید و در مدت پنج شش ماه که
علاج نمودند از دوا و مرهم حکما فائدهٔ که می بایست حاصل نگردید
آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمي ساخته مالید بسیار مفید
گردید و حق سبحانه پارهٔ صحت و امید حیات بخشید - و باوجود
موقوف داشتن جشن صحت کامل برآینده بمجرد علم آنکه از زبان
حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالي که ازان عالمي بفیض
رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرها
اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن
عارضهٔ بیگم سبکبار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده
محمد مراد بخش نیز از ملتان براي عیادت همشیره رسید هر دو
پادشاهزادهٔ مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خودرا برای احوال
پرسي آن ملکهٔ دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب براهنمائي بدراهان از عقل معذور بعضي اداهای
خلاف مرضي سرزده بود آثار قهر وکم توجهي و غضب ولي نعمت را
که بعد از غضب الهي هیچ غضبي بآن نمیرسد در حق خود
مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیش بیني قبل ازانکه
از طرف پدر اثرکم لطفی بعرصهٔ ظهور آید خود ارادهٔ انزوا نموده
شمشیر از کمر وا کرده چند روز منزوی گردید و جاگیر بضبط

برای علاج مقید نساختند خصوص حاکم [illegible] که [illegible] از [illegible]
شاه عباس قرار اختیار نموده خود را بحضور رسانده بود مبلغ [illegible]
و هشت هزار روپیه تصدق بمستحقان رسانده دعای [illegible] شفا
حاصل نمودند . سوای آن هر شب هزار روپیه [illegible] ایام [illegible]
[illegible] بفقرا میرسانیدند - و از جمله [illegible] سوخته بودند [illegible]
زیاده آتش گرفته بود در علاج بیچ آن در گذشتند - و [illegible]
علاج پذیر شدند - و الم جراحت ایام [illegible] شدت [illegible] و [illegible]
اعراض [illegible] آن [illegible] بهم [illegible] - و [illegible]
عزیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تا [illegible] در همان ایام [illegible] [illegible] شرافت [illegible]
خاندان [illegible] شرافت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] شده و [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] شده بود [illegible]
الم جراحت [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و با او طعام نمي خورند و داخل غلام محسوب مي نمايند لهذا وطن او را بديوي سنگ نبيرهٔ عم او مرحمت نموده بخطاب راجگي و منصب هزاري هزار سوار مفتخر گردانيدند - وعبدالله خان فيروزجنگ را كه ساليانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بحال فرمودند - صفي قلي خان سپاه منصور كه درجرگهٔ امراي ايران بود از ايران آمده ملازمت نمود - بمنصب هزاري پانصد سوار و عطاي خلعت و اسپ وفيل وپانزده هزار روپيه سرافرازي يافت - چون در دارالخلافت اثر طغيان تپ و وبا وطاعون ظاهر شد اوائل ذي حجه طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطريق سير و شكار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و بسبب شدت وبا بعد توقف هفتهٔ در دارالخلافت باز متوجه سموگده گشتند و بعد انقضاي محرم بدار الخلافت رسيدند *

ذكر سوختن پادشاه بيگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بيگم مخاطب بپادشاه بيگم از شعلهٔ آتش شمع دامن نواب قدسيه پادشاه بيگم و هردو دست و شكم وسينه را سوزاند و چهار كنيزخاصه كه براي خاموش نمودن پروانه وار خود را بران آتش زدند بآنها نيز آتش در گرفت و اكثر اعضاي هر چهار خواص سوخت وجع بسيار از اثر جراحت در ذات قدسيه بهم رسيد و الم آن بر ذات حضرت اعلى كه محبت زياده بآن قدسيه صفات داشتند موثر گرديد - ازانكه سرانجام شادي سال گره نواب قدسيه تيار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم غنا بعنا و كدورت غم و الم مبدل گرديد. و حكيم مومنا و ديگر حكما

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس معلی
سنه هزار و هشتاد و سه هجری

غره جمادی الاخری سنه هزار و هشتاد و سه هجری جشن آغاز سال هفدهم جلوس تجلی آرایش آرام زیب و بهارت پذیرفت [illegible] عبدالصمد [illegible] رخصت [illegible] باغ هزار روپیه انعام [illegible] فیل و اسپان [illegible] منصب [illegible] معظم ساختند *

[illegible]

صدارت کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهرشعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدارالخلافت اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادرظفرجنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوي را چهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را برحسن ترده خدمت دیواني سهرند هزاري هزار سوار سرفرازي بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دارالخلافت اکبرآباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایات ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودي سفیر شریف مکه باتحف وکلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسپ و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافهٔ پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدي سه صد سوار باشد و عنایت خلعت واسپ و فیل از حلقهٔ خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمت خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سواي آنچه از دکاکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دولک روپیه زیاده مي شد براي خرچ روضهٔ آن مغفوره مقرر فرمودند - از خوبي نضا و صفائي آن عمارت چه بزبان قلم دهد هرکه دیده میداند *

پادشاه زاده خلاف دأب نمک خواران بعرض رسیده بود [illegible]
منصب فرمودند و بوکلاء شکر پور تجویز سی و چهار لک دام برای
وجه معاش او مقرر کردند - رحمی بوسعت خلق و طینت عطا بخشی
و جرم پوشی خاندان امیر تیمور که با وجود ظهور جرایم [illegible]
که نزد پادشاهان هفت اقلیم سوای قتل [illegible] نمیتواند شد
چنین و قتل تبدیل مییابد - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمیر
بعرض رسید که از [illegible] یک لک و پنجاه هزار روپیه متعلقه
حضرت که [illegible] و مکانها [illegible] ایام قحط [illegible]
شده و نوروز مبدل گردیده اما اگر سی هزار روپیه [illegible]
خرید گاو و تخم زرعی برزگران [illegible]
مساعدت و آبادی محال و ریان خواهد شد [illegible] •
رای [illegible] بخدمت [illegible]
ساختند و بخدمت [illegible] •
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] •
[illegible]

مقرری میدانند شادي مي نمائیم - مدعیان ما را متهم باین مي
سازند که خم در زمین مدفون ساخته آرد پر نموده بدان فعل تبیه
که شهرت داده‌اند مرتکب میگردیم - بهر حال سررشتهٔ سخن بطول
انجامید - حاصل کلام ازین مقال شرعا سیادت خضر خان ثابت
نمیگردد - و بهادر شاه بن عالمگیر که بتجویز نصلاي مزاج گو سیادت
خود داخل خطبه نمود بر عالمي هویدا است که عالمگیر پادشا
بسیادت خود قائل نبود - و برجهانیان ظاهر است که از طرف
والده که دختر راجه کشتوار است نیز سیادت ثابت نمي شود
العلم عندالله - اما وجه موجه‌که برای سیادت طرف جدهٔ مادری بهاد
شاه شهرت یافته و در ذکر سلطنت بهادر شاه انشاالله تعالی بزبان قا
خواهد داد سیادت دیگر هیچ پادشاه هندوستان باثبات نرسیده •

ذکر سوانح سال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجري

جشن آغاز سال شانزدهم اوائل جمادی الاخری موافق سنه هز
و پنجاه و دو بدستور زیب و زینت هرسال ترتیب یافت و از ادنی
و اعلی هریکي فراخور قسمت و حالت فیض یاب‌گردید و پادشاهزا
دارا شکوه و محمد مراد بخش از کابل و غزنین مراجعت نموده آمد
ملازمت نمودند - دارا شکوه را بخطاب شاه بلند اقبال که خود در اي
شاه زادگي داشتند بلند آوازه ساختند - ومحمد مراد بخش را صو
ملتان در اقطاع و صوبه‌داري مقرر کرده مرخص فرمودند - الهوردی‌خ
که در هرزه گوئي ضرب المثل بود بلکه تاحال فرزندان و سلسلهٔ
بدین صفت موصوفند - ازو وقت کامه و کلام در خدمت و رکا

تا این مسئله ثابت [illegible] بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید [illegible]
موافق اعتقاد مشایخ باشد که آنچه از زبان زنده دودمان مصطفوی
برآمده باشد کلمه لغو نباشد اما نزد متکلمین شیعه و قدما [illegible]
این کلمه و کلام ثابت نمی شود لهذا این مقوله [illegible]
اصول و جواب علمای اسماعیلیه که [illegible] کش و [illegible] در [illegible]
آنها شهرت دارند و [illegible] فضلای امامیه [illegible]
[illegible] جماعتی نام [illegible] و [illegible] در [illegible] صحبت
[illegible] سبب شهرت اسماعیلیه و [illegible]
استفسار نمود و کتاب فقه و علم کلام آنها را ملاحظه [illegible]
دارند - اگرچه این [illegible] در همه مسائل [illegible]
موافقاند الا آنکه [illegible]
[illegible]

مهر بستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازي تمام شهر و بازارها بجلوهٔ و رونق در آمد *

برسخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانهٔ پادشاه حقیقي است که از ابتداي سلطنت شهاب الدین سام عرف معز الدین غوري که باني رواج اسلام و تسخیر هندوستان گردید لغایت آخر فرمانروائي محمد شاه عرف معزالدین که چند هزار (؟) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دوصوبهٔ هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند درصورتیکه اکثر تاریخ معتبر پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدقت طبع ملاحظه نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نشده و نگذشته با وجود که دو صبیهٔ شد نواز خان صفوی در خانهٔ عالمگیر پادشاه و محمد مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک سریر آراي ملک پر وسعت هندوستان نگردید که باختلاف روایت هم ازطرف مادر سیادت او سکه زدگردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان سلف دهلي خضر خان بن ملک داؤد که في الحقیقت بحسب ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر درآمده افغان ثابت مي شود - بعضي مورخان به حجت آنکه روز ضیافت برگزیدهٔ خاندان نبي و ولي سید جلال بخاري که مهمان پدر خضرخان وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضرخان که خورد ساله بوددادهٔ مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمده

لشکر و توپخانهٔ جهان آشوب متوجهٔ تسخیر بلاد خراسان گردد رسید
در جواب نوشتند که بر سر پدر مردهٔ خود حالی که هنوز سلطنت
او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویهٔ سلاطین نیک سیرت نیست
خود را مع لشکر نزد حضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار
آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم ٭

درین اوان بعرض رسید که میرزا رستم قندهاری صفوی که در مدت
پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فانی [illegible]
جاودانی شتافت اگرچه از دودمان و فرمانفرمایان [illegible] میشد [illegible]
نمایان ازو بظهور آمده بود بمقتضی [illegible] خلاف [illegible]
سرمی زد که اکثر [illegible] مزاج پادشاه میگردید ٭

چون مهم جنابت [illegible]
[illegible]

شدکه سه صد سوار تابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سواي تنخواه‌جاگیرکه دارندبراي‌سرانجام‌سفرطریق مساعدت بامرا وبندهاي پادشاهي عموما رسانند - و باحدیان توپخانه که نقدی‌اند سه ماهه پیشگي دهند - و پادشاه زاده محمد مرادبخش رانیز همراه برادر کلان مرخص ساخته سفارش نمودند که اگر نظر بر شورش قزلباش به معاش فوج بلخ و بخارا بحرکت آید براي تنبیه ازبکیه موافق صلاح دارا شکوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگربتقاضای وقت محمد مراد بخش را پادشازادهٔ کلان نزد خود نگاهدارد علي مردان خان را براي دفع فوج توران از کابل رخصت نمایند - و کومکیان کابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمایند - خان دوران بهادر نصرت جنگ که از مالوا خود را رسانده بود نیز همراه پادشاه زادها تعین فرمودند - و حکم صادر شد که هر دو پادشاه زاده بغزنین رسیده توقف ورزیده سي هزار سوار مع توپخانه پیشتر همراه خان دوران و سعید خان بهادر ظفرجنگ وغیره روانه سازند - درصورتي که ازطرف شاه ایران رستم خان بر سرقندهارآید همان فوج براي مقابل او کانیست و در صورت آنکه خبر رسیدن شاه بخراسان و گذشتن از سرحد هرات تحقیق برسد پادشاه زادها خود را بقندهار رسانند •

درین ضمن خبر واقعهٔ شاه بطریق افواه بعرض رسید و بتفاوت هفته خبر مذکور بثبوت پیوست که بعد انقضاي مدت چهارده سال فرمان فرمائي ایران نزدیک مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد - وبجاي او شاه عباس ثاني جلوس نمود - و معا عرضه داشت دارا شکوه مشتمل بر خبرواقعهٔ شاه و اظهار آنکه اگر حکم شود با

تفصیلات او درگذشتند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بموجب
حکم از دکن آمده ملازمت نموده یک لک و بیست هزار
روپیه نقد و جواهر و فیلان نذر گذرانند - دو لک روپیه نقد مع
دیگر عنایات بار عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را
که ده هزاری هشت هزار سوار بود دو هزاری افزوده مرحمت
نمودند •

چون بعرض رسید که شاه صفی رستم خان گرجی را با لشکر
و توپخانهٔ گران برای تسخیر قلعهٔ قندهار بولهٔ خراسان ساخته
خود تهیهٔ روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل
و قندهار رایت ظفرآیت برافرازند - پادشاه زاده دارا شکوه التماس
نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت دار السلطنت لاهور
بعیش و کامرانی بسر برده مهم قندهار [illegible]
شاه صفی [illegible] التماس او بدرجهٔ قبول
درآمده و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را با بیست و [illegible]
و هشت هزار سوار توپخانه و احدی و پیادهٔ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیست هزار روپیه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند *

بار دیگر که افواج پادشاهي بسرداري سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصرهٔ دیگر مکانهاي قلب جگت سنگه پرداختند ازسرنو محاربهاي عظیم بمیان آمد و جمعي از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمدهٔ یمین الدوله که تازه در جرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و جان بازي و تردد هاي مردانه و یورشهای رستمانه از هردو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبهٔ اسلام بپیغام اطاعت و نداست از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفو بر جرائم او کشیدند و بمژدهٔ جان بخشي و امان بحال ماندن عرض و ناموس مبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گذیها را مسمار و به زمین هموار نمایند - راي مکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدي صد سوار و خدمت دفترتن از تغییر جسونت رای سرفرازي دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طي منازل راه کشمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبهٔ اودیسه ضمیمهٔ بنگالا و شهنواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقرر فرمودند و محمد زمان طهراني را نائب اودیسه ازطرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند بادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشي از سر

هر دو حصار را گذشته مع مال و عیال راه جنگل بی سروپایان
اختیار نموده و شادیانه از هر طرف و کنار افواج بنوازش آمده و
بعد عرض سید خان جهان و بهادر خان و راجه جی سنگهه و غیره
همه سرفوجان در خور پایه مورد عنایات گردیدند ـ چون قلعهٔ تاراگره
بنا کردهٔ جگت سنگه اصل تعلق ببرتهی راج زمیندار آن حدود داشت
که جگت سنگه پدر او را کشته آن مکان را بغصب متصرف
شده بود و از تسخیر قلعهٔ مذکور هنوز خاطرجمعی حاصل نکرده بودند
باز وقت صادر نمودن حکم انصرام باقی مهم آن مدعای ببرتهی راج
فرمودند که بوطن رفته سرانجام خود نموده باستیصال آن بد مآل
پرداخته گرهی مذکور را بتصرف خود درآورد ۰

چون فصل خریف کشمیر جنت‌نظیر گذشت از کثرت بارندگی
و طغیان سیلاب زراعتها را آفت تمام رسیده و انبار غلهای چند
ساله نیز ضایع و نابود شد قحط عظیم در آن ولایت افتاده قریب
سی هزار نفر از ضعفا و مساکین آن دیار بدار السلطنت آمده
تلاش معیشت حتی در باب [illegible] در بغل [illegible]
دیده بالجمله [illegible] حکم فرمودند که دو سه جا لنگر مطبخ پخته
و خام برای آن ضعیفان جاری سازند و سی هزار روپیه در تسعیر
ارزاق بر مستحقان عطا فرمودند ـ و به تربیت خان [illegible]
[illegible] در [illegible] حکم صادر فرمودند ـ چون تربیت خان
[illegible] ضعیفان [illegible]
[illegible] کشمیر [illegible]
[illegible]

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده یك برج با قدري ديوار پراندند اما چون عقب آن ديوار ديگر براى احتياط هيمن روز برداشته بودند و مصالح توپخانه بسيار داشتند وقت يورش سواي آنكه جمع كثير از مردم پادشاهي بكار آمدند فائدۀ مترتب نشد و همچنان بر قلعۀ ديگر كه ملجاى دويم آن كافر بود ترددهاى نمايان از مبارزان كارطلب بعرصۀ ظهور آمد بغير از آنكه جمعي از مسلمانان بدرجۀ شهادت رسيدند كارى نساختند و بعده كه مهم و محاصره بامتداد كشيد آن غدار بدكردار ملاحظه نمود كه چند هزار كفار بدارالبوار پيوستند پيغام صلح باظهار عجز بميان آورده پسر خود را نزد بادشاهزاده براى قبول عفو جرائم گذشته و اظهار اطاعت آينده فرستاد و چند روز بدين شهرت دست بهادران قلعه كشا را از تردد كوتاه ساخته درين فرصت ذخيره و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسيلۀ زياده طلبي و درخواست مطالب بيجا بادشاه زاده را بيدماغ ساخت و از سرنو صداى دار وگير بقصد تسخير و استيصال حصار آن بدكردار بلند گرديد و مجددا يورشهاي رستمانه و سعيهاى زياده از اندازۀ بيان بظهور آوردند - اگر بتحرير تفصيل امتداد آن مهم پردازد بطول كلام ملالت انجام منجر مي گردد - از جمله ايام محاصره پنجروز چنان جنگ صعب بميان آمد كه گولۀ توپ وتفنگ و تير تگرگ‌وار بلا فرصت از آسمان مي باريد و از زمين شعله آتش مي جوشيد و قريب دو سه هزاركس سواى مردم آن ناكس بدرجه شهادت رسيدند و زخمي گرديدند كفار بيشمار بزير تيغ بيدريغ درآمدند آخر مغلوب هراس گشته

بسته کمین که ساخته سد راه گردیده بودند همه جا [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام سعید خان جرار مع همراهان جنگ [illegible]
کافر افگندن اشجار بری نموده میگذشت تا بپای حصار آن
تیره روزگار رسید و افواج قاهره بیرون دست و تاراج هر طرف [illegible]
نموده زن و مرد بسیار و مواشی بیشمار باسیری و غارت در آمده
و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
دیگر سعید خان بهادر ظفر جنگ خود را بدامن کوه آسمانی شکوه
رساند - و از جانب دیگر فوج سادات خان مع [illegible]
[illegible] بدر در آمده فوج سعید خان [illegible]
جنگل و تراکم اشجار خار دار [illegible]
دشوار گذار که [illegible]
[illegible] آن [illegible]
کرده بودند و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر سوانح سال پانزدهم ازجلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک هجري نبوي

غرهٔ جمادي‌الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیماي سفر آخرت‌گردید و از نقد و جنس سواي حویلي‌که بران هم‌بیست لک روپیه بخرج درآمده بود دوکرور و پنجاه هزار روپیه که ازانجمله سي لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و قید تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود- بیست و پنج‌لک روپیه بفرزندان او از انجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و درعطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق‌شایسته خان زیاده عنایت مبذول‌گردید - وتا مدت درصوبهٔبهار ایام بهار جواني بعیش و کامراني در زمان حیات پدرو بعد آن بانصرام رساند •

والحال ذکرباقي مهم جگت سنگه بدکردار بتذکار مي آرد - بعد ازآنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصرة پرداختند خصوص سید خان‌جهان که بسرکلان آن نابکار سر راه او از تنگ نای کوتل گرفته کار بر مردم پادشاهي تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هزیمت اختیار نموده و باز بعد از بدست آمدن کتل چون تا مکان آن محیل مکار چند هزار بندوقچي در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوارگذار مورچال

بدان آمد باطاعت در آمده سه لک روپیه و عمده اسپ پیشکش
قبول کرده تعهد برطرف نمودن سکه نهشته داد - معتقد خان
صوبه‌دار اوریسه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع [illegible]
و دیگر تحف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش
گذرانید - چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه [illegible] و
تدبیر با راجه روپ پسر خود که بفوجداری دامن کوه کانگره مقرر بود
و از بعضی تقصیرات سر میزد و اظهار شورت [illegible]
گشته بخدمت بادشاه التماس نمود که اگر فوجداری کانگره [illegible]
مقرر شود تعهد می‌نماید که هم چهار لک روپیه [illegible]
جمع مقرری ذمه زمیندار زمین‌ساز و هم راجه روپ را [illegible]
رسانم بعد که ملتمس او بدرجه قبول در آمد [illegible]
راه کوته اندیشی روپ سرکشی اختیار نموده [illegible]
کشید - و قلعه تاراگده را که از قلاع [illegible]
کرده ملجا و ماوای خود ساخت - شهزاده [illegible]
و استمالت تعهد عیب پوشی خود [illegible]
و [illegible] ضروری پرداخت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دارا شکوه گردید و بدان قرب وليعهدي و اختيار سلطنت برو حسد برده کاوشهاي بيجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن نيت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلي و دکن را که آخراز برهم زني هم چشمان رخنه درمراتب آنها راه يافت و بسياري را کار بباد دادن جان و مال و بی آب روئي عيال منجر گرديد و تا دم باقي حيات که در سنه هزار وشصت و پنج مرحله پيمای سفر آخرت با هزاران توشهٔ نيکنامی گشت ضرر جاني و چشم زخم آبرو نرسيد - چنانچه باقي احوال او در ذکر سال بيستم جلوس بعد از ارتحال او بروضهٔ جنان بزبان قلم داده خواهدشد *

چون نشيمن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند درعهد عرش آشياني نزديک حمام واقع شده بود بغسل خانه زبان زد خاص و عام گرديد - و درين سال فرمودند بديوان خاص موسوم نمايند - عليمردان خان را صوبه داري کابل از تغييرسعيد خان وسعيد خان را صوبهٔ کشمير بجای عليمردان خان مقرر فرمودند از جعفر خان چون تقصير خلاف مرضي بظهور آمده بود از منصب بر طرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسيدكه شاهقليخان بکشميرنا رسيده مرحله پيمای سفر آخرت گرديد لهذا بجای او تربيت خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاهزاده محمد مرادبخش را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسيده بدانچه مامور گردد بعمل آرد - از واقع احمدآباد بعرض رسيد که زميدارجامکه سر با طاعت صوبه دار و احکام پادشاهي فرود نمي آرد و سکهٔ محمودي ميزد بعده اعظم خان برو لشکر کشي نموده و آدم کشي از طرفين

ارسلان آقا را پانزده هزار روپیه و یک سر [illegible] و [illegible]
زین مع خلعت داده مرخص ساختند [illegible]
سعد الله لاهوري موسوم بود و [illegible] و [illegible]
[illegible] و حفظ قرآن و حسن تقریر و تحریر آراستگي داشت و
سابق شرف اندوز ملازمت گردیده بود چون [illegible]
باستعداد ذاتي او معرفت اندوخته بود [illegible]
نظم نگردیده بود [illegible]
که کوکب بخت [illegible]
هزار و [illegible] شرف ملازمت
رسیده بعطاي روپیه مناسب و خلعت و اسپ [illegible]
دو سه هفته [illegible] منصب [illegible]
یکسال [illegible]
[illegible]

در مقام برای آرام و رسیدن مردم نمودند و باز باران فرصت نمیداد و خرابي بسیار بمردم رساند - گویند از سیلاب وطغیان آن سال چهار هزار خانه کنارهٔ دل و دیهات کنار کشمیر و چهار صد و سي و هشت دیه و پرگنات بهمبر و غیره از بیخ و بن کنده و بي نام و نشان گردید و اثر زراعت خریف آن فصل نماند و باثر قحط منجر گشت و عمارات بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز تردد بازار و وانمودن دکانها میسر نیامد پیران کهن سال آنجا بعرض رسانیدند که چنان طغیان و آفت آب یاد نداریم و از بزرگان خود نشنیده ایم *

درین ضمن از واقعهٔ کابل معروض گردید که جمعي از افغانان یوسف زئي برسر سید دلاورخان فوجدار ریخته مع سه پسران و جماعه داران و جمع کثیر مقتول ساختند - و هرچه یافتند بتاراج بردند بنابران فرحت خاطر پادشاه بکدورت مبدل گردید - تودرمل افضل خاني را خلعت دیواني وامیني و فوجداري سرکار سهرند و خطاب راي مرحمت نمودند و حکم تهیهٔ کوچ لاهور فرمودند *

ذکر سوانح و جشن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه هجري نبوي

غرهٔ جمادي الاخرى جشن آغاز سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گردید و جمع کثیر از بندهای حضور و ارباب طرب و سکنهٔ آنجا کامیاب فیض گردیدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذکور کوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غرهٔ شعبان المعظم در دولتخانهٔ لاهور داخل شدند یمین الدوله که بسبب عارضهٔ بدني در لاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت -

فرستادهٔ قیصر روم را بدان شکوه عطا نمودند - درین ایام چون مسافت میان
و سیوراناق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوار گذار و ناهموار و در سه
منزلی کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردیده با وجود کتل احتیاط
در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر در آن سرزمین
هنگام و غیر هنگام می بارد متوجه آن طرف شدند - و از ملاحظهٔ
تنگی راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروری بر ندارند و زیاده از
یک مقام اراده نبود بنابران اکثر مردم از سپاه و اهل اسباب خیمه
و سایه بر نداشتند و آذوقهٔ خوردنی نیز زیاده از دو روزه با خود
نگرفتند - بعده که بالای کتل بر آمدند نزول باران بمرتبهٔ شد و
باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسپان مع سواران لرزیدن گرفتند و
آنچه آذوقهٔ خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن
یافتند و نه احتیاطی که بایست در نگاه داشتن آن بعمل آمده و سه
چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از دامن آسمان
و کوهها فرود می آمد و از زمین شوراب جوش سنگ آب [illegible]
در نظرها از بسیاری آب نایاب گردید و بادشاه [illegible]
بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله توجه نموده [illegible]
در راه کتل و طغیان آب بمرتبهٔ اهل راه اسب و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرحت افزا شنیده و دیده مي‌شد چنانچه ملا طغرا گوید * بیت *
سرو و حسن اینجا همعنانند * گل و مل هردو جنس یک دکانند
ترنم‌ریز هر سو خوش خرامی * بپای نغمهٔ در هر مقامي
بمطرب ني چنان دل‌بسته دارد * که یک دم بي لب او بر نیارد
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
زمین‌گل‌آسمان‌گل بحرو برگل * نمانده در عدم گوئي دگر گل
درین ایام فرحت افزا خبر نشاط فزاي دستگیر شدن پرتهي راج
ولد جهجار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثري از
کفار فجار آن دیار از حسن تردد جانفشاني باقي خان متعین
عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتهي راج را بقلعهٔ گوالیار
محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران
مهم سعي ننمود و از کوتاهي او چنپت زنده بدر رفت و بهادر خان
انصرام باقي استیصال آن طائفهٔ بد سگال بعهدهٔ خود از روي تعهد
گرفت عبدالله خان‌را بحضور طلب‌فرمودند - چون بعرض رسیدکه ملکه
بانو همشیرهٔ حقیقي مغفورهٔ مرحومه ممتاز محل اهلیهٔ سیف خان
ازین جهان رحلت نمود برای تسلي فرزندان او بخانهٔ سیف خان
تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شافي و ابوالقاسم
خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار هاي باغ و بام
عمارات و کنار هاي نهر و تالاب را چراغان نموده ایلچي روم را
با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان
عمارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشائیان از مشاهدهٔ
آن‌در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

قانونی را قرار الخاقان نبودند ـ و سلطان محمد میرزا بخت و [illegible]
دانسته فرمود که از چهار طرف اوزبکیه [illegible]
قلعه گشا و توپخانهٔ عالم آشوب [illegible]
دروال باقی محصوران را بشکست [illegible]
از صدمات گولهٔ توپ [illegible] یک طرف [illegible]
حصار در آمدند ـ محصوران [illegible]
در آمدند ـ امیر سلطان محمد میرزا [illegible]
حتی جمعی که خود را بمزار حضرت [illegible]
فیض آثار امام اعظم ابو حنیفهٔ کوفی [illegible]
در آمده بودند همه را از دم تیغ بیدریغ گذرانیده [illegible]
تمام آن حصار [illegible] و تعجب [illegible]
خان را که [illegible]
بانواع سیاست [illegible]
ظاهر است که [illegible]
در خطا پوشی [illegible]
نسبت [illegible]
[illegible]

موصل نگذشته بود که خبر وصول لشکر تازهٔ ایران به بغداد شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپاي قلعهٔ بغداد رسید بعد از ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید ندید بمحاصره پرداخت و هنگامهٔ داروگیر گرم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهاي نمایان و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه بر آمده بر لشکر سلطان محمد مراد تاخته کوشش وکشش بسیار نموده بمرتبه دست و پا زدند که بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع کثیر کشته گردید - و ازمردم ایران نیز بسیار زیر تیغ آمدند - قیصر روم که دشت و بوم اطراف بغداد را لشکر فرو گرفته بود و توپخانه که در اصل احداث کردهٔ همان ست از حد حساب و تعداد زیاد داشت بعد از کشته شدن وزیر اعظم با امراي نامي خود بغضب در آمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی از محصوران همراه بکتاش خان که سابق بقید رومي در آمده شکنجهٔ عذاب آنها کشیده جان برگردیده بودند همت باخته سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نموني نمودند - چون با دیگران مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف رویهٔ قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان او از قتل بغداد و اسیر شدن ترساندند هوش باخته گردیده و وقت شب بی اطلاع خلیفهٔ سلطان و دیگر امرا از قلعه برآمده بوساطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصر را ملازمت نمود - از انتشار این خبر با وجود تقید خلیفهٔ سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف

اوزدائه و جمعی از ملاحظهٔ جان خود را از [illegible] بام زیر انداختند [illegible] شاه جهان [illegible]

دست و پا [illegible] و [illegible] شده است و از جمله [illegible]

محل سوختند و آنچه [illegible] بیرون گذشت و [illegible]

کارخانجات سوخت از احاطهٔ حساب بیرون است و بعد عرض [illegible]

که [illegible] از جواهر و دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] خوش [illegible] خوب [illegible] [illegible]

شکر فضل ایزد متعال [illegible]

و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] و تصدق [illegible]

[illegible] [illegible] .

[illegible]

[illegible]

اورنگ زیب بر مزدهٔ تولد فرزند که ما بین راه در متهرا نو نهال
گلش سلطنت بوجود آمد مطلع شدهٔ مسمی به محمد سلطان
ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن
رسیده ملازمت نمود هزار اشرفي و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر
و غیره بقیمت شش لک روپیه گذراند و دو لک روپیهٔ جنس
به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود •

ذکر حادثهٔ سوختن خانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعهٔ بنگاله بعرض رسید که از آفات بلیهٔ ناگهاني اندرون
قلعهٔ ارک آتش در گرفت و از صرصر قهر الهي که از عذاب عاد
خبر میداد تمام عمارات و خانهاي احاطهٔ قلعه سوخته آتش
به بنگلهاي محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود
چندین هزار سقا و آدم جلد دست براي خاموش نمودن دست
و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد -
و بمرتبه نشان غضب الهي شعله ور گردید که اطراف غسل خانه
و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمهٔ محل و جواهر
خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و واویلاي عورات
بهم زباني شعلهاي آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده
مثل هوش باختگان سراسیمه وار براي چارهٔ کار بر آوردن خادمان
محل هر طرف میدوید - چون آتش سر راه دروازها گرفته بود
از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمي آمد
آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یک جانب بام زینها گذاشته
عفیفه ها را برقعه و چادر پوشانده ریسمانها برکمر بسته فرود

شاه جهان [illegible]

چون چراغان شب برات بطرح تازه تجویز کرده بودند علیمر[دان]
خان که از چوب مشبک [illegible] نموده بودند جهان افروز گرد[ید]
پادشاه سپهرگاه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حکیم
[illegible] آتشبازان گردید . علی مردان خان عرض نمود که بعضی
واقف کاران و مصالح کنان کاریز(؟) قنات ایران با خود دارم که هر گاه
شود از آب راوی نهری سر آورده بشهر و زراعات و باغات آورده شود
تا باعث رونق دو بالای شهر و موجب محصول بالائی لوازم گردد .
حضرت [illegible] شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه ازین [illegible]
آن مبلغ نمودند [illegible] معنوی الدین(؟) از معتقدان واقف کار کرده
[illegible] جناب [illegible] سلطنت [illegible] و از جبال و [illegible]
[illegible] داشت شروع [illegible] نمودند . باقی ذکر
آن [illegible] بعد [illegible] خواهد در آمد .
از غرائب سوانح این سال [illegible]
[illegible]

[illegible] و [illegible] سعادت و [illegible]
[illegible] شرف [illegible] سعادت و [illegible]
[illegible] مقامت و [illegible]
[illegible] داشته [illegible]

گردیدند و جمعي باطاعت وانقیاد در آمده احرام حضور بسته اند - حکم شد خان دوران از همانجا روانهٔ مالوا تعلقهٔ صوبهٔ خود گردد و سعید خان آن جماعهٔ افاغنه را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثاني متوجه لاهور شدند •

ذکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل ونه هجري متضمن بر اوردن
نهر لاهور بتجویز علي مردان خان

غرهٔ جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل ونه موافق تهیهٔ سفر منعقد گردید - و بیست و یکم شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافهٔ هزاري هزار سوار یافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار سر افرازي یافت - اسلام خان از بنگالا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت وزارت و عطاي قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس که بیست و پنج فیل با ساز نقرهٔ سوای آن بود پیشکش اسلام خان از نظر گذشت - اهلیهٔ یمین الدوله ازین جهان بروضهٔ جنان رحلت نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او پرداخته ازانجا برخاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند - لک روپیه نقد و جنس گذراند - خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع با شدهاي مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند بخانهٔ محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند..

هزار سوار باشد مع دو لک روپیه خرج ساچق مرحمت نمودند - و پادشاه
زاده محمد اورنگ زیب را نیز به منصب محمد شجاع فرمودند - چون
خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم
برآوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوه را با سپاه دریا موج
و فیلان کوه شکوه و توپخانهٔ جهان آشوب پیشتر روانه ساخته فرمودند
که از اتک گذشته تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفی توقف نماید - وقت
رخصت ده لک روپیه و دویست اسپ و یک لک روپیه را مرصع
آلات و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بهادر نصرت جنگ
و فدائی خان و ذوالفقار خان و راجه رای سنگه و راجه جسونت سنگه
و دیگر امرای صاحب فوج را خلعت و اسپ و فیل و مرصع آلات
و نقد و نقاره مرحمت نموده همراه بادشاه زاده مقرر ساختند و خود
نیز از پی قصد رایت ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان
خان را [illegible] رخصت نمودند - و از [illegible] مذکور آب
[illegible] گذشته وسط [illegible] نزدیک باغ حسن ابدال نزول نمودند ۰

اوائل محرم [۱۰۶۳] به پشاور رسیده از آنجا گذشته [illegible]
[illegible] آخر [illegible] کابل
شرف نزول فرمودند - چون قوم افغان هزاره نواح کابل [illegible]
[illegible] بودند [illegible] خان
[illegible] پادشاه زاده را فرمودند که
[illegible] توقف نماید - [illegible]
[illegible]
[illegible]

طلب بنام اسلام خان صوبه‌دار بنگالا براي وزارت صادر نمودند - وحکم شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت راي که پیشکاري دفتر خالصه و تن بار مفوض بود کار وزارت جاري سازد - و جعفر خان سیاههٔ تنخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصب ده هزاري ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازي دادند - پادشاه زادهٔ محمد شجاع از کابل آمده مع راجه جگت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه بمنزل خان‌دوران تشریف بردند - و سه‌لک روپیه را جواهر و دیگر جنس پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد چنپت بدنهاد پر تهیراج نام‌کودک را که از فرزندان گم‌نام مفقودالاثران بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدي بمال مسافران و رعایاي پرگنات دراز نموده - و باقي خان فوجدار آن سرزمین باوجود تردد نمایان‌که در تنبیه و گوشمال اوبکار برده از عهدهٔ او نتوانست برآمد - حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پتنه براي استیصال آن مادهٔ فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر نموده صوبهٔ پتنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیهٔ میرزا رستم قندهاري صفوي که که در عقد پادشاه زادهٔ محمد شجاع بود برحمت حق پیوست نسبت صبیهٔ اعظم خان بمحمد شجاع مقرر کرده بحضور خود نکاح خواندهٔ پادشاه زاده را بطریق استعجال روانه بنگالا فرمودند - و از عقب صبیه را با پسران اعظم‌خان روانهٔ بنگالا ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل‌آرند - پادشاه‌زاده‌محمدشجاع را وقت رخصت اضافهٔ سه هزاري‌که از اصل و اضافهٔ پانزده هزاري

۱۰۴۱ ...ب رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان وتربیت خان
بخشی و تن بخشی را حکم فرمودند که تا دروازهٔ دولتخانه رفته
...آوردند - هزار مهر نثار گذرانید و بعطای خلعت و خنجر و
...[illegible] و دو فیل و دو اسپ مع ساز طلا و مینا و نقره
شمشیر مرصع و جیغه ... واضافهٔ هزاری هزار
...تا چهار قب طلاکه قیمت جمله لک روپیه می شد ... مرحمت نمودند -
...معزز ساختند - و حویلی از سرکار برای ماندن ... و خلعت
و ده نفر معتقدان علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت
... و منصب در خور حالت هریک عطا فرمودند - یادگار
بیگ که از ایلچی ... رخصت شده در لاهور توقف ورزیده بود
مرحمت نموده ... و بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند -
و ... جمله دولت و پنجاه هزار روپیه برای شاه صفی حوالهٔ
بهادر بیگ نمودند - علیمردان خان را صوبهٔ کشمیر بطریق اقطاع و
... مرحمت نمودند و بعطای خلعت و مرصع آلات و پنجاه
... را ... و ... کار احمد آباد و کشمیر و ...
هزار روپیه ... کرده فرمودند که ...
مع ... و سقف ... طلا ... نمایند - و ...
... هندوستان است ... آن ... - مرحمت
... و ده نفر ... با علیمردان خان
... بیگ ... قرابت ... هزار روپیه ...
... [illegible]

چهار دیواری کشیده خود را مغلوب و محصور ان کافر ساخته یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته مفقود الاثر گردید کامای مفسد اطلاع یافته خود را با جمعي بقصد تسخیر و تاراج باقي محصوران آن حصار نواحداث رساند هنوز کاری نساخته بودندکه خبر رسیدن آن قلعه‌کشاي رزم خو که خود را با مبارزان جنگ جو بگدهي کاما رسانده بکمند جرأت بالا بر آمده مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم صفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور بر افراشتند - سیف خان را برای حراست اکبر اباد مقرر کردند - اوائل ربیع الاول متصل دهلي شرف نزول فرمودند یک هفته مقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجري

غرۀ جمادی الاخری مابین راه جشن سال دوازدهم جلوس موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادي الاخری داخل قلعۀ لاهور شدند - صفدرخان که حجابت ایران بآئین شایسته نموده بود چنانچه شاه صفي بدیدن او بخانه اش آمده و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران مراجعت نموده شرف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربي و عراقي مع دیگر تحف ایران فرستادۀ شاه که قیمت جمله پنج لک روپیه می شد پیشکش گذراند - ازانجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

مقبره آن غدار مي زد و قبل از آنکه در كوه داخل شود وقت شب
بود و تنها سياهپوش شده پا بدامن كوه ميگذاشت و خود را بلباس
جانسپاران تا مكاني كه آن مفسد كوه نشين با همخوابه خود در
خواب غفلت بود رسانده بصداي بسيار مهيب بدستور همان
ايام او را خبردار و بيدار مي ساخت و او سراسيمه وار از خواب
جسته از خانه بيرون آمده دربي تحقيق حريف خود مي شد
سيد عبد الوهاب او را بزباني ملائم بكلام در آمده چون ملقب بسيد
عبد الوهاب بداي در آن تمام زبان زد بود ميگفت بخود ترس را راه
مده عبد الوهاب بداي بديدن تو آمده ام و ترا باسم سوگند [illegible]
است ميدهم و تو چرا بعوض آنكه در آيد و شمشير خود را
دكمه از غلاف بر آورده و بر گردانيده بدست او مي داد و ميگفت
در اين كار [illegible] و آن سرگروه مفسدان سواي آنكه خود را در
زير اين سايه انداخته عجز و فروتني پيش آيد جرأت ديگر نتوانست
نمود سواي آنكه اطاعت قبول نمايد. گويند كه ما نام [illegible]
آنها [illegible] از خجسته بنياد دولت‌آباد [illegible] است و نزديك هزار سال
[illegible] شده و ديگر حصار بغايت مستحكم از وي بسته -
[illegible] حضرت اعلى قلع القلاعي مي نمود چنانچه از جمله
سرکشان [illegible] آمده [illegible] و چندين [illegible]
[illegible] بعد از آن
[illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible]

درآمد و محمد طاهر را قلعه‌دار ملهیر ساختند - مگر قلعه‌دار بساول که تعلق به رودما نام بني عم بهرجي داشت چند گاه دیگر حرکت مذبوح نموده دستگیر گردید - و چون پرگنات بگلانه بسبب آفت قحط و انواج کشي و مردم کشي علی الاتصال چند سال پایمال آفات گردیده بود بجمع چهار لک روپیه مقرر کرده فرمودند آنرا ملک مي نوشته باشند - و چندگاه پرگنهٔ سلطان پور در انعام بهرجي مقرر بود بعده که او فوت شد بیرم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده عوض پرگنهٔ سلطان‌پور پرگنه پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازي بخشیدند - بعد عرض عبد الوهاب را مورد عنایات ساختند و خواستند که بخطاب دلاور خان بلند آوازه سازند قبول ننمود - گویند سید عبد الوهاب از سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جاروب کشي مزار حضرت امام رضا علیه السلام نموده بعده درصوبهٔ خاندیس بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنهٔ بیاول و رانویر را وطن اختیار نمودند - بعد ازانکه سید عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در جرگهٔ نوکران بادشاهي در آمد ترددهاي نمایان که ازو بظهور آمده از رستم‌زمان محسوب میتوان نمود - کارنامها که ازو بروایت ثقه از پیران کهن سال راست گفتار مسموع گشته اگر برنگارد محمول بر اغراق است اما کلمهٔ چند از احوال او نگاشته مي آید - در ایامیکه فوجداري محال بیاول و رانویر باز مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه‌نشین محاربه و فوج کشي بمیان مي آمد آن شیر نبرد کوه نورد خیمه زیر دامن کوه بقصد

بر خلاف دستور به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و آنچه لازم
ملازم قلعه گیری است اصلا نپرداخته مطعون زبانها گردید - بعده که
کار محاصره بسه ماه کشید شبی سید عبدالوهاب با چهار پنج سید
دیگر جانبدار و یک نشان بردار و نفیری نواز و یک سقا از لشکر
سی اقتاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههای دشوارگذار
در شبهای تار سه روز و سه شب دران غارها بسر برده روز چهارم
ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صدای نفیر غلغلهٔ
وحشت افزا و زلزلهٔ هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و
جوانان قلعه‌کشا از مشاهدهٔ آن دلیرانه قدم بالای کوه گذاشته فوج فوج
بهم رسیده عبد الوهاب پیوسته خود را بدروازهٔ قلعه رساندند -
ناگاه حاکم‌نشین آن قلعه در کمر کوه که قریب دو کروه مسافت رفعت
دارد که باصطلاح هند بازی گویند واقع شده و اصل قلعه باز فراز آن
بالای تیغ کوه است - سورجی راجه آنجا حوصله باخته با متابعان
و همرهان خود را بالای قلعهٔ دویم رسانده و باندک تردد جان یاران
حصار بازی را بتصرف در آورده شروع بنواختن شادیانهٔ فتح نمودند -
بعد از محاصره سه روز دیگر مرزبان مع دیگر محصوران تنگ آمده
وکلا خود را برای التماس امان و درخواست برکنهٔ سلطان پور
بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض
بادشاه التماس او بیگ زیب نظر بیحکمه برگنهٔ سلطان پور دران ایام
بسبب ویرانی بنابر از گرانی حتی قحط بسیار کم حاصل شده بود
التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - و قلعه در تاریخ شوال سنه مذکور
مفتوح گردیده و بر ادراک فرصت سالیر و تیرا هشت قلعه تا تسخیر

معمول باغراق میگردد اما مسود اوراق که دو سال درآنجا بود خوشهٔ انگور فخری هشت اثار و ترنج نیز همین وزن و انبه یك نیم‌اثار بوزن در آورده و برنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بتحفگي شهرت دارد و انبهٔ آنجا در وفور و کلانی و امتداد کشیدن فصل زبان زد خاص و عام دکن است *

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن پنجهزار سوار و پیادهٔ بیشمار مع مصالح قلعه گیری بسرداري محمد طاهر که بخطاب وزیرخان و صوبه داري برهانپور سرافرازي یافت و مالوجي تعین نمود - درهمان روزها چون سید عبدالوهاب خاندیسي که ازشجاعان مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان‌دوران بر سر ملاقات‌که دست برسرنگذاشته سلام علیک گفته در خورد برهم‌خوردگي تمام بمیان آمد وگفتگو بطول‌کشید و نقاره زنان از مجلس خان‌دوران سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغاربدار السلطنت رساند - ازانکه حقیقت او ار روي واقعهٔ برهان‌پور و نوشتهٔ خان‌دوران معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان‌دوران بسبب سرداري و طرف داري سید عبدالوهاب از راه خانه زاد پروري و قدرداني منظور داشته وقت ملازمت ابتداء فرمودند که چرا با خان‌دوران بدسلوکي نموده بي رخصت سردار آمدهٔ باز از راه لطف مامور نمودند که در تلافي آن خود را باستعجال به بگلانه رسانده باتفاق فوج پادشاه زاده در تسخیر قلعهٔ ملهیر کوشد و خلعت داده مرخص ساختند - و میرمورچالي آن‌مهم از تغیرمحمد طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - وسید عبد الوهاب بر سرکار رسیده

ساخته بود حوالی دارالخلافت رسید میرخان میر تزک را باستقبال
فرستاده طلبیدند بعد ملازمت نامهٔ شاه مشتمل بر فتح قلعهٔ ایروان
[illegible] سوار و سه چهار تفنگ کلان که وقت یورش باقی همه لشکر
[illegible] نوشتهٔ اجل جان و حوصلهٔ اقامت را الوداع گفته بودند - و
خود شاه با وجود آن [illegible] سپاه یورش نموده مفتوح ساخت نوشته
بود با تحف و هدایای شاه ایران گذرانید - سه دفعه مجموع نود هزار
روپیه نقد مع خنجر مرصع و دیگر عنایات مرحمت نمودند - خبر
موت راجه گج سنگه که از راجهای عمدهٔ هندوستان بود و قرابت
نسبتی با پادشاه داشت بعرض رسید - پسر او جسونت را خلعت
ماتمی مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزاری چهار هزار سوار
ساختند - خبر تولد [illegible] در خانهٔ دارا شکوه معروض گردید مسمی
به سپهر شکوه فرمودند - خبر فتح ملک [illegible] که پادشاهزاده محمد
[illegible] بتسخیر آن مامور شده بود از واقعهٔ دکن بعرض
رسید و این [illegible] چنانچه بتحریر آمده ملکیست مختصر مشتمل بر
[illegible] قلعهای مشهور
[illegible] و از مدت هزار و چهار صد سال
[illegible] آن ولایت بود و مبلغ
[illegible] داشت و [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]

اما از آنکه دران ملک پنجماه بارش بشدت تمام میباشد و در اواخر برشکال باشکال تمام تردد بیادهای آن ضلع که چون وحوش آن سرزمین در آب و خشکي تردد نمودن مساوي میدانند میسر نمي آید تا بسواران و پیادهاي غیر واقف چه رسد - وسحر و جادو و اثر سمیات آب و هوا و غذاي آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیدهٔ آن دیارمیگردد خصوص اواخر برسات که درهمه سر زمین کوهها از شست و شوي یافتن اشجار زهر دار و هواي مسموم موجب آفت جاي مسافرین ومترددین میگردد اگرهمه عبور از یک دو روزه راه باشد میشود - باوجود مفتوح ساختن و بهتسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود فوج اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - القصه آنچه ترددات نمایان از سرداران و افواج پادشاهي دران دیار خون خوار بظهور آمد اگر بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهي سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشمال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیادهٔ پادشاهي و آدم بي شمار آن وحشي نژادان که زیاده از یاجوج و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان مع همراهان مورد عنایات گردید - آخرکار درآنجا استقامت نتوانست ورزید - و طلبیدن اسلام خان براي وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان مشتمل برعطاي منصب پنجهزاري پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ ایلچي ایران که شاه صفي قبل از برهم خوردن رابطهٔ وداد روانه

شدن خصوص در یورش قلات است که محراب خان قلات [illegible] شد

[illegible] نموده [illegible] نمودند قریب صد نفر را کشتند و صد نفر کس را

زخمی ساخته متفرق نمودند و در قلعه از جنگ [illegible] نموده [illegible]

اختیار نمودند اگر بتفصیل نوشته آید [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] آمده [illegible] [illegible] الحاصل [illegible]

است . حاصل کلام در مدت چهار ماه [illegible] بتصرف [illegible]

[illegible] در آمد و محراب خان قلات است که [illegible] و [illegible]

[illegible] خان [illegible] نموده .

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ساختند .

[illegible] خان [illegible] موقوف [illegible]

[illegible] موقوف [illegible] .

[illegible]

و دیگر امرا و راجهاي کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج قزلباش شتافت - و بعد زد و خورد و زخمي و کشته شدن جمعي از هر دو طرف شکست برقزلباش افتاد - و سیاوش توشك خانه و خیمهٔ خود را آتش زده باقي همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید خان علیمردان خان را همراه خانه‌زاد خان پسر خود روانهٔ درگاه معلي ساخت و خود همراه قلیج خان و دیگر بندهاي پادشاهي براي تسخیر قلعجات بست و غیره توابع قندهار توقف ورزیده قلعه را حوالهٔ قلیج‌خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج قزلباش که شاه صفي بعد از شنیدن خبر هزیمت سیاوش تعین نموده انتشار یافت وسعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته کومك درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که سیاوش وقت فرار براي کومک قلعه‌داران دیگر اطراف قندهار تعین نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان‌خان بعد رسیدن بکابل که پادشاه زاده محمد شجاع خان‌دوران خان را مع دیگر امرا باستقبال فرستاده بکمال اعزاز و استقلال طلبید براهنموني خانه زاد خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت چهار قب مع مرصع آلات و اسپان مع ساز طلا و مینا و دو فیل باساز نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - وسعید خان و قلیج خان براي تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج تعین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوبان قلیج‌خان و ملازمان عمدهٔ سعید خان که یک‌دو قلعه‌در یورش سر سواري و بعضي در محاصرهٔ سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي

سلطنت - و وقتی آنجا رسید با سوارش همدستان گشته بود ازان
رسانده - چون عرضه داشت [illegible] خان همراه عریضه و سلام
[illegible] رسیده در جواب بنام [illegible] و حکم [illegible]
بود خود را رسانیدن [illegible] شد - و یک روپیه مع خلعت و خنجر و
شمشیر و جواهر مرصع و [illegible] [illegible] خان و [illegible]
یک روپیه [illegible] [illegible] خان و
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قندهار رساند وخفیه پیغام نمودکه بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع مال و عیال روانهٔ حضور سازد یا سر او را بریده بصفاهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانهٔ قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي مردان خان از رسیدن خود بطریق کومک و رساندن پیغام زباني نوشت علیمردان خان از شنیدن اخبار وحشت افزا متوهم گشته بدنامی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش نوشت که آمدن تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام بمیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه‌دار کابل و عوض خان قاقشال که در غزنین بود و قلیج خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل براظهار رجوع و عقیدت خود وطلب کومک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه‌داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بجنس بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هریکي برای اظهار مجرایي خود مع جمعیت روانهٔ قندهار شدند - عوض خان که از غزنین بسبب قرب جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان نموده نه اشرفي و نه روپیهٔ مسکوک اسم صاحب قران ثاني مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانهٔ بارگاه

[illegible] ۲ [illegible]

(۲۰۶)

شده [illegible] [illegible] [illegible] بلاد صوبه داری کابل بوده و [illegible]

خان یوسف ابوالحسن که سابق نیابت [illegible] صحبت آمیز [illegible]

[illegible] خان را [illegible] و داد و رسل و رسائل [illegible] نموده [illegible] آثار

[illegible]

[illegible] جلوس [illegible]

[illegible]

اعلی که دفعهٔ ثانی بدکن رفته بودند رویداد بمیان آمد قلعه را بشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گردید - و شاه درسنه هفده جلوس جنت مکانی مطابق سال هزار و سي و دوهجری گنجعلی خان را بحراست قلعهٔ قندهار مقرر نموده بصفاهان مراجعت نمود بعد ودیعت حیات گنجعلی خان علی‌مردان خان خلف او قلعه‌دار و ناظم آن ولایت گردیده - بعده که حضرت اعلی سریر آرای هندوستان شدند خارخار تسخیر قندهار در دل آن پادشاه ذی‌وقار خطور مینمود - وبسبب پیش‌آمدن مهم‌بندیله و خان جهان لودي و مکرر تشریف بردن بدکن کمر عزیمت بدان صوب نتوانستند بست - بعد مراجعت از دکن دفعهٔ ثانی بسعید خان‌صوبه دار کابل‌حکم صادر شد که چون ارادهٔ روانه نمودن یکي از پادشاه زادها براي تسخیر قلعهٔ قندهار مرکوز خاطر است بایدکه یکي از بندهاي پادشاهي را که‌کار آزموده سخن فهم باشد بدست آویز ضروری آن ضلع سمت قندهار روانه نماید که خفیه خود را نزد علی مردان خان رسانده تا مقدور او را برجوع آوردن باین درگاه بامیدهاي ترقي مرتبه و جاه رهبري و استمالت نماید - سعید خان ذوالقدر خان را بدین کار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و مومی الیه خود را بعلی‌مردان‌خان رسانده بچندین وجه فهمانیده از فیض بیشمار و وعده ووعید بسیار استمالت بمیان آورد - علیمردان‌خان بعد تقدیم ضیافت بجواب رعایت پاس نمك وحق بندگی موروثي آن طرف را زباني عذر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف برفرستادن همراه یکي از معتمدان خود نمود - و علی بیگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر

[illegible] در آورده [illegible] نموده [illegible]
[illegible] شدند - ازین مقوله حکایت در شاه جهان نامه بسیار درج نموده
که از کوتاهی قلم تحریر آن نمی پردازد ●

دیگر ملا [illegible] صاحب کمالات [illegible] خراسانی است
که در عنفوان جوانی از وطن بهندوستان آمده [illegible]
[illegible] زیارت حرمین [illegible] بعد از مراجعت
[illegible] علم عقلی و نقلی
[illegible]
گردیدند و چون [illegible] در خدمت بادشاه و بادشاهزاده [illegible]
[illegible]
جهان شناختند ●

دیگر شیخ عبد الحق دهلوی که در کمالات صوری و معنوی
و استحصال علوم عقلی و نقلی خصوص تفسیر و حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شیخ ناصر که اصل اسمش ناصر محمد است پیر ایشان مسمی بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال بوده درگجرات اقامت داشتند - درسیاحت مدت سیر نموده در ایام پادشاهزادگي چند گاه در رکاب بسر برده اند - دران روز ها هم در صیف و شتا جبه و جامهٔ پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز خالي از پنبه نبود مي پوشیدند - و مدام اسلحه پوش مي بودند - بعده که منزوي گردیدند باوجود امداد یومیه و اسپ و نیل که از پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا رفته کاه و هیمه آورده فروخته وجه قوت خود مینمودند - و گاه بود که بخوردن بیخ کاه و برگ اشجارقناعت مي نمودند - امور عجیبه و غریبه بسیار ازان برگزیده اطوار مشاهده مي شد مثل ساختن ماهي از چوب و در آب بشنا آوردن و مروارید از قطرهٔ آب ساختن و اشرفي و روپیه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تکسیر و تسخیر و علم ریاضي ضمیمهٔ ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس جشن که ارباب طرب در نغمه سرائي بودند بوجد در آمده دران حالت آب براي خوردن طلبیده دمي خورده بدیگران دادند هرکه ازان تبرکا یک دو قرت خورد عسل وآب نبات گلاب آمیز بذائقهٔ او معلوم گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکرماجیت باوجود بیگانه بودن از آئین دین بعرض رساند که من روزي شیخ را در ایام جواني که اصلا موي سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موي سیاه ریش ایشان بسفیدي مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز ادامي نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقائعي محمد اسلم بعرض رساندند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

• بيت •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] •

[illegible]

[illegible]

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ مبشر شده ام *

سید جلال گرامي خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و براکثر علوم عقلي و نقلي استحضار تمام داشت و بموزونی طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معاني دلنشین برزبان معرفت بیان شان جاري میگردید موصوف بود چنانچه این شعر از زادهٔ طبع ایشان است * شعر * درنخوت و کبر لا علاجم چکنم * با آنکه اسیر احتیاجم چکنم میرم زنیاز و ناز دلبر نکشم * من عاشق معشوق مزاجم چکنم تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا درهندکه نشو و نماي این طبقهٔ عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو ظهور شان دربلدهٔ آچه از آفتاب زیاده اشتهار دارد وسید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیرهٔ مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقت پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبهٔ تیوه سه کروهي احمد آباد سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند *

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالمند که بیرون شهر احمد آباد مزار ایشان است و اوصاف سلسلهٔ او در ذکر سلاطین احمد آباد مسطور خواهد گردید *

میان میرکه شناور بحر حقیقت و غواص لجهٔ معرفت بود وطن گرامي ایشان سیهوان از تعلقهٔ ملتان است ـ در ایام شروع شباب بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدي را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

سنه ۱۰۴۰ ... خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر آن
... خدمت ... ولدا حاصل ... [illegible]
... آدم ... [illegible]
... ظفرخان حاکم کشمیر ... [illegible]
سال ... حکم ... تسخیر حضرت ...
... تحصیل حاصل است ... [illegible]
در آمده متصدیان پادشاهی ... باقی ... تاراج رفت •
سرکار آنجا مضبوط ... آوردند ... تا آخر سال ...
چون ... [illegible]
جلوس ... سنه [۱۰۴۰] سنه ... [illegible]
... [illegible] ... است •
... [illegible] ... است
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

زحمت خلق الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میرجمله میربخشي که در عهد جنت مکاني از نزد قطب الملک بایران رفته باز مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرهٔ امرای عظام درآمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان بآن جهان انتقال نمود - ومعتمد خان را که بخشي دویم بود بجاي او مقرر فرمودند *

ولایت بگلانه که مشتمل است بر سي و دو پرگنهٔ سیر حاصل و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد بتفاوت شصت کروه عرفي واقع شده و زمیندار آنجا بهرجي نام از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزادهٔ نامدار محمد اورنگ زیب وقت رخصت دکهن براي تسخیر آن که ملهیر و غیره نه قلعهٔ نامي پاي نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع عنایت معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتي است مشتمل بر بیست و یک پرگنهٔ کم حاصل که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل سرحد کشمیر واقع است و سي و هفت قلعه باو تعلق دارد و از لک روپیه چیزي زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم نمي رسید و اکثر زمین آنجا سنگ لاخ و ناکاره واقع شده وجوي آب دارد که از ریگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای کم عیار سواي محصول مذکور واصل خزانهٔ حاکم آنجا میگردید و از انگور و خربزهٔ شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

[illegible] داخل گردیده [illegible] رسید - عبدالله خان فیروز جنگ [illegible]
[illegible] که با [illegible] رفته به تنبیه آن [illegible]
[illegible] جنگ باتفاق دیگر [illegible] خود را [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسانیده محصور ساخت - و [illegible] استحکام حصار
[illegible] بیش آمد و [illegible]
[illegible] طرف [illegible] می شدند - [illegible]
[illegible] که از [illegible]
[illegible] شش ماه [illegible] گردید و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکم شد که [illegible]
[illegible] برآورده [illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible] •

[illegible]

بعبارت آرائي نگردد - پادشاه خود براه دریا بر کشتي نشسته بمنزل شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زیب و روشني دو بالا بخشیدند و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بکابین چهار لک روپیه بسته گردید - و از صداي نغمه سرایان سحر پرداز و دست افشاني رقاصان خوش آواز که دران بزم دلکش سامعه افروز عالمي گردید جهان جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید * بیت *

دل‌افروز جشني شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
سرا پردهاي مکلل کلاه * کشیدند بر دورهٔ جشن گاه
بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه‌جشني بر آراستند

و همه بندهاي قدیم و جدید خلعتهاي فاخره از هر دو طرف یافته تسلیمات مبارکباد و عطاي خلعت و دیگر عنایات بجا آوردند *

چون بعرض رسید که پرتهي راج نام طفلي از اولاد جهجار نکوهیده کردار که در معرکهٔ کارزار وقت فرار گریزانده بودند مادهٔ فساد گردیده جمعیت فراهم آورده آوارهٔ نواح وطن گشته دست تعدي در خرابي بعضي دهات و آزار زیر دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودندکه به تنبیه و قطع شجر حیات و قلع ریشهٔ فساد آن بد نهاد پرداخته بصوبه‌داري خود بمالوا برود - و شایسته خان را از انتقال خان‌زمان بصوبه‌داري دکهن و تعلقهٔ نظام الملکي مقرر نموده فرمودند که خود را تا رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسانده بنسق آن ضلع پردازد *

دیگر از وقائع این سال بگوشمال رسیدن پرتاب سنگه زمیندار طرف شرقي است که از اطاعت سر پیچیده درجرگهٔ راهزنان خسران

[illegible] سال [illegible] قوم با شمشیر و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] آلاوج [illegible]
[illegible]
[illegible] *
[illegible] سال [illegible]
[illegible] شاه [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
شاه [illegible] و [illegible]
و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] *
[illegible] *
[illegible] و [illegible] *
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]

نظر نمایند جاي ایراد ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچي رفته بود کمال خطا ازو بظهور آمد نزد دانشمندان فعلي که اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن از آئین خرد مندي دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنان در همان روز ها روزي بتقریب ذکر یکي از دیوانیان صوبجات که حقیقت سختي او در حق خلق الله باظهار امانت وجزرسي بعرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضي مقدمات دیني بي مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علي مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض در اجراي احکام شرع متین بود در بعضي امور که نظر بر فساد زمان اغماض نمودن ضرور بود نفرمودند این معني مادهٔ شورش گردید وکار بمقابله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غرهٔ ذي الحجه پادشاه زاده محمد اورنگ زیب براي کدخدائي از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملک لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملک سابق محبوس گردید *

از واقعهٔ دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سراي فاني بآن جهان رخت اقامت کشید *

دولتی [illegible] نوبت [illegible] ایلك و شوكت [illegible]

مرجع آفاق و [illegible] سلجوقی [illegible]

[illegible] پادشاه زاده محمد [illegible]

[illegible] خراسانی [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خان‌زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعهٔ اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامی باسم گجموتي دارد که در اخفاي آن وقت بودن عبد اللطیف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل را بسعي و تجسس تمام مع مبلغ بیست و پنجهزار هون دیگر بدست آورده بر سر زمیندار دیوگره آمده در خرابي ملك او و بتصرف در آوردن مکانهای قلب و تسخیر قلعهٔ حاکم نشین آن ضلع کوشیده باوجود رسیدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعي بهر دو داده قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک روپیه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر ومقرر نمودن چهار لك روپیه پیشکش هرساله قلعهٔ اورا باو سپرده طرف کالي بهیتّه که کنار دریاي نربدا تعلقه صوبهٔ خاندیس واقع است آمده از زمیدار انجا نیز مبلغ نقد وجنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت •

هیجدهم شعبان داخل قلعهٔ اکبر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمهٔ جشن وزن شمسي سال چهل و ششم فرمودند واکثر امراي رکاب و بندهاي دور و نزدیك باضافهاي نمایان سرافرازي حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مغنیان حور مثال و رامشگران پري رخسار به ترنم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند دربن جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقرر فرمودند •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

* بيت *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اکابر دین صریحا دران مذکور شود مزین بنام نامي و لقب گرامي
بندگان حضرت خاقاني درجمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده
باشد و هرگز پیرامون روشي که سابق میخواندند نگردد و پیوسته برزر
سرخ و سفید سکهٔ مبارك که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند
میزده باشد و نیزقبول نمودم که دو لک هون را که هشت لك
روپیه مي شود از جملهٔ چهار لک هون بابت نظام الملك
سال بسال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصهٔ شریفه واصل سازم و
هشت لک روپیه از جملهٔ سي و دو لك روپیه که تا آخر سنه
هشت بطریق بالمقطع برین نیازمند درگاه منقطع شده بود و باقي
مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد
ازین همیشه با اولیاي دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و
بامخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و درحضور مولانا شیخ
عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف
آنچه تعهد کرده ام از من سر نزند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن
گردم اولیاي دولت قاهره در انتزاع ملك من محق خواهند بود و
طریقهٔ عهد اولیاي دولت که صوبه داري دکهن باشد آنکه چون همچشمان
بسبب پیش قدمي این نیازمند در قبول اطاعت وبندگي درگاه
جهان مطاع بامن کمر عداوت بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت
رایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بیني دست تطاول
بملک نیازمند درازنمایند ایشان در دفع شر آنها ممد و معاون
من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه دار عادل خانیه بتعدی ازین
عاجز مبلغي بگیرند آن مبلغ درین هشت لك روپیه پیشکش

[illegible] * غزل *

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible]

[illegible] عبد اللطیف [illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الملک [illegible] گذشت *

[illegible]

[illegible]

نيز هيچ بندهٔ اين درگاه را در ملك خود راه ندهد و نوكر ننمايد - و ظاهراست كه چون ساهو جاي ديگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد ماهم ماذون ميسازيم كه نوكر نمايد اما باين شرط كه قلاع ترمك وغيره كه در تصرف او مانده حوالهٔ بندهاي پادشاهي نمايد - درين صورت سواي مصالح توپخانه مزاحم حال و مال و احوال عيال ساهو و همراهان او نخواهيم گرديد. واگر ساهو از راه برگشته طالعي بسركشي پيش آيد تا مقدور سعي نموده بسزا رساند يا از تعلقهٔ حدود خود اخراج نمايد وهيچ يك از نوكران نظام الملك را نزد خود راه ندهد و اگر نوكرنمودن ضرور داند نام نظام الملكي بر انها اطلاق ننمايد و زود مكرمت خان را مع عهد نامه و پيشكش روانهٔ درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد كرديم كه اين قرار همچو سد سكندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجهٔ خاص مزين ساختيم و فرموديم كه خلاصهٔ اين امان نامه را بر لوح طلا كه در ثبات حكم لوح محفوظ خواهد داشت كنده منقش گردانيده نزدآن عدالت پناه روانه سازند بايد كه بحكم آيهٔ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ٭ شكر اين عطيه را بدل و زبان بجا آورد ٭

عرضه داشت عادل شاه

عرضه‌داشتي كه عادل شاه درجواب ارسال داشته اگرچه مضمون آن قابل تحرير نيست اما غزلي كه در آخر آن درج نموده پنداري كه عندليب گلشن شيراز حافظ قبل ازين بسه صد و چند سال اين غزل را محض براي عادل شاه گفته بود وخالي از

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطهٔ اخلاص
وخدمات عادلخان مرحوم نمی‌خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
و ایالت دستگاه اصلابي عنایتي بظهور آید و خرابي بملک آن
حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوته اندیش که بداندیش
آن امارت مرتبت بودند براهنمائي که ندامت انتهاي آن باشد
باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابي ملک و مال آن
عدالت پناه راضي شویم بهرحال چون ازان راه‌خطا بشاهراه
هدایت برگشت و در هرباب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت
نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
رسیده بدان زبدهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک نظام‌الملک
هم قلعهٔ شولاپور و غیره محال مع متعلقهٔ آن‌که ما از عادل خان
مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعهٔ پرینده
و پرگنات نواح آن و بعضی محال کوکن که بنظام الملک متعلق
بود باقلعجات آن حدود و پرگنهٔ چاکنه که مجموع پنجاه پرگنه بجمع
بیست لک هون مي شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
و مقرر نمودیم که تا وقتي که آن‌عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
حشمت دستگاه بشروطي که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
که بمنزلهٔ عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی
هرگز ضرري از ما وفرزندان برخوردار کامگار نامدار عالی مقدار و
از اولیاي دولت قاهرهٔ ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
و این معني نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیشکش که نقد و جنس بعد

خانی آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقایع حاجی که سابق از قول دربار سعید خان
تحیابت آمده سیاه‌تلی مستلح گردیده با وزرای معاودت نموده بود
از قلعه سعید خان آمده شده باهوای دل آزرده دیر گشته باصید
ننگی این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده منصب
هزاری هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد سرافرازی
یافت - چون عادل خان از خواب غفلت بیدار گشته ملتمس
طالب شده مبارک بادشاه و امانی نامه و پنجهٔ مبارک تقو
تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و ... نامه
و قبضهٔ شمشیر مرصع مصحوب سید حسن ... [illegible]
و قاضی ابوسعید فرستاده عادل خان ... [illegible]

[illegible]

درین ضمن خبر رسید که جمعي درنشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشي بسیار دارند جمعي را بر انها تعین نموده که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه ازان جملة دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسید - بعده تهانه درکولاپور گذاشته متوجه بیجاپور گردیده کنار دریاي کشنا گنگا رسید - ساهوي مفسد پیشه بافوج خود وبیجاپور بغلبهٔ تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز مي نمود - خان زمان شاه بیگ خان را باجمعي از راجپوتیه بر بهیر خود جاي محفوظ گذاشته برهبري جاسوسان نصف شب سوارشده برسربهیر دکهنیها روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهاي قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گرفت و عجب دار و گیر و رستخیز عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیها فرار نمودند و پارهٔ اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرچ جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخي مي نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبهٔ آباد پرداخت - بعده معمورهٔ راي باغ را بیچراغ ساخت و سواي نام باغ آبادي دران ضلع نگذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهنوره رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بربقهٔ اطاعت در آمده دست از خرابي ملک او برداشته خود را بحضور رساند *

درینولا بعرض رسید کهقلعهٔ انکي تنکي و غیرهٔ چهار قلعهٔ سر بفلک کشیدهٔ توابع دولت آباد ازسعي فوج منصوب کردهٔ خان

محصوران را علف تیغ گردانیده مال بسیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده ، قصبهٔ دیوگانو را نیز بتصرف در آورد - چون ازانجا کوچ نمود فوج بیجا پور بمقابل رسید و محاربهٔ صعب بمیان آمد و بر چنداول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دار و گیر گرم گردید و از صدمهٔ سم ستوران و نعرهای زهره شگاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید تردد رستمانه بظهور آمد • بیت •

دلیران جنگي دران رستخیز • سنان بهر خون ریز کردند تیز

تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمي گردید وقت غروب افتاب از هم جدا شدند دران جنگ رندوله خان که سردار با نام و ننگ دکنیها بود زخم کاري برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف بکار آمدند و جمعي از مبارزان بگلگونهٔ زخم سرخ روئي حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته و زخمي افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهارا سیون رسیده براي تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که رندوله خان باوجود التیام نگرفتن زخم باز مقابل لشکر پادشاهي نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابله شتافت تمام روز معرکهٔ کار زار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهاي نمایان نمود جمعي از طرفین کشته و زخمي شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز بدهارا سیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جاي محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتاخت و تاراج

[illegible] تعاقب نموده [illegible] دولت‌آباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] • شعر •

[illegible]
[illegible]
[illegible] •
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکهنیها راه فرار اختیار نمودند
و لشکر پادشاهي ازانجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران را با بهیرو
جمعي از مردم کارآزما روانهٔ نانده‌بر ساخته بعزم تاخت و تاراج نواح
بیجا پور با فوج جهان آشوب سواري نمودند هرجا میرسیدند معموري
را آنجا بویراني مبدل مي ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلو ریز
رسیده شوخي نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعي از مردم خود
را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر
پادشاهي از گلبرگه گذشته بقصبهٔ هیرا پورکه از معمورهاي پر از مال
تجارت بود رسیده در طرفة العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس
اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز
دویم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته
فوج دکهن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل
مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تاز جان باز
مقابل برآمدند و ازطرفین دادمردانگي دادند وهرساعت فوج غنیم
زیاده مي شد و کار بمحاربهٔ صعب کشیده و سرهاي سران بسیار
بخاک و خون آغشته گردید و هرلمحه عرصهٔ دار و گیرگرم ترمیشد
ونعرهٔ هاي و هوي مردان با صداي کوس‌غلغله انگن سطح زمین و
زمان گشت و رستخیز عظیم روداد و از طرفین تردد نمایان وکار
زار رستمانه بعرصهٔ ظهور آمد • بیت •

چو لشکر بلشکر درآمیختند • قیامت زگیتي بر انگیختند
نفیر از دلیران برامد بارج • ز هرگوشه‌میرفت خون موج‌موج

آخر بعد ازکوشش وکشش بسیارفوج دکهن‌راه فرار اختیار نمود و نوج

وکهتر و راجدهیر و هنونت و دهرب وغیره بیست و پنج قلعه که
از قلعهاي قاسب و ملجاي خویشان و منسوبان نظام الملک بود
بعد از تردد نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بندهاي
پادشاهي درآمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محال
تعلقهٔ آن قلعجات خود متوجه شد و مبلغ دو کرور و شصت لک دام
سیر حاصل مثل پرگنهٔ سنگمنیر و گلشن آباد و چاندور و انگوله
و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار درآورده و پسر و قبائل ساهو
با جمعي دیگر از وابستهاي نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک
پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعي بقلعهٔ قاسب میان دریا رساند
شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بي پایان ساختند -
و ترددي که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد
رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر که قلعهٔ
سرحد متنازع فیه بود بست - درین ضمن حکم رسید که تاخت
و تاراج نمودن ملک بیجاپور را بر تسخیر نمودن قلعجات مقدم دارد و
نیز خبر تعین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان برین کار
انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتي را کنار
آب بهنورا گذاشته بامردم خوش اسپهٔ یکه تاز غافل بطریق ایلغار
جلوریز بر قصبهٔ کلیاني که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب
دو هزار آدم صغیر و کبیر آنجا را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخت و
زن و مرد خورد و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال
و اقسام اقمشهٔ تجارت و اثاث البیت خانهٔ هندوان و مسلمانان
و مواشي بدست سپاه درآمد و بجادثه غارت رفت قلم را

بعضی ازانها گرفتار گردیده بحضور رسیدند فرمودند که بعد از شرف اسلام در آورند و بعضی را بقتل رسانیدند ٭

حقیقت معزت خان که نوه عادل خان مرحوم گردیده بود آمده بعد رسیدن بیجاپور حاکم آنجا استقبال نموده معزت خان را باعزاز تمام در آورده اگرچه در ظاهر آنچه لازمهٔ اظهار اطاعت و تقدیم خدمت کوشیده اما از اطوار او چنان ظاهر گردید که در خفیه به همه ممالک اندیشه خلاف ظاهر از دست نمیدادند معزت خان حقیقت را بعرض حضور رسانیده داشت و چنانچه تفصیل در آینده فوج ... و خزانه ... ملک بیجاپور ... نموده و آنچه انجام کار او شده بجای خامه خواهد داد ٭

در سنه ... از سوانح قطب الملک دکهنی ... آمد که بعد رسیدن ... [illegible]

[illegible]

اطاعت ببیجاپوري بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دار
خان و رستم خان و غیره بندهاي جان نثار پادشاهي با فوج ده
هزار سوار براي خرابي و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکومک
خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام
صادر شد که از هر طرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک
بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامي عادل
خان گفته مي شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در
صورتي که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت
رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور بر نگارند - از
عرضه‌داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعهٔ نلدرک به تسخیر و
پرگنات نواح آن بتصرف بندهاي پادشاهي درآمد - ملا تقي فرستادهٔ
حیدرآبادي مطابق حکم روز جشن نو روز با قدري جواهر و پنج
فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت
هزار روپیه مي شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده
ملازمت نمود - مجموع در جشن نو روز بیست لک روپیه پیشکش
پادشاه زادها و امرا و قطب الملک و راجهٔ چانده از نظر گذشت •

چهارم ذي‌قعده میر ابوالحسن و قاضي ابوسعید از نزد عادل خان
مع قدري جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال
عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده
ملازمت نمودند - نرسنگه دیو پسر بکرماجیت از بقیة السیف همراهان
جهجار که بامید جان بدر بردن براهنمائي و رفاقت بهادر نام
افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوري مي رفت هردو دستگیر

ساخته داخل پرستاران مشکوي گردانیدند - و خان دوران را خطاب بهادري مع خلعت و چار قسپ طلا دوزي و شمشیر و خنجر مرصع و اضافهٔ دو هزار سوار که اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنج هزار سوار باشد عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعنایات بادشاهانه و اضافهای نمایان سرفرازي یافتند و بعد نزدیک رسیدن برهان پور داخل شهر ناشده درکراره که از مکانهاي با صفا و شکار گاه مشهور دار السرور است نزول اجلال فرمودند دو روز سیر و شکار آنجا نموده بیست دویم شعبان متوجه دولت آباد شدند - درمدت بیست و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کروه کنار حوض قتلو شرف نزول فرمودند خان زمان صوبهٔ دار بالا گهات آمده شرف ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین بوجود مقید بودن نظام الملک درگوالیار براي هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان طفل مجهول النسب را از قبیلهٔ نظام الملک بهمرسانده دستاویز معرکه آرائي ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محالات و قلاع دورو نزدیک آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف درآورده مادهٔ شوریدگي ملک و تفرقهٔ مال و حال رعایا گشته بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن عهد که اکثر موجودي بودند براي تادیب و تنبیه مفسد مذکور مقرر و مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمدد طالع باعانت فوج پادشاهي و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت وتاراج درآرند و از

[illegible] خوانده می شود [illegible] ایالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایالت [illegible]
[illegible] ایالت و شوکت [illegible]
[illegible] ایالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایالت [illegible] و شوکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که بنام قطب الملک صادرگردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت
پناه - ارادت وعقیدت دستگاه - خلاصهٔ اماجدکرام - سلالهٔ اکارم‌عظام - نقاوهٔ
خاندان‌عزوعلا - عضادهٔ دودمان‌مجد واعتلا - زبدهٔ مخلصان‌صلاح‌اندیش -
خلاصهٔ متخصصان‌سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر
آداب خیرخواهی - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ دولت
و رفعت - سزاوار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایة الملک المنان -
قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که
چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین مبین حضرت
سید آنام صلي الله علیه و علی آله واصحابه وسلم و مروج و مروج
مذهب اهل سنت و جماعتیم برما واجب است که هرجا حکم
اشرف ما جاري باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را
جاري سازیم و آثاربدعت وضلالت را محو فرمائیم وبعرض‌ما رسیده
که در ملک آن قطب فلک شوکت سب اصحاب کبارکه آیات
قرآن مجید دلالت صریح برفضل ایشان میکند و اخبار و آثار
صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معهذا قرابت قریبه
با حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وآله وسلم‌دارند مینمایند وآن
ایالت پناه درمنع آن نمي‌کوشد وبسزاي اعمال نمیرساند - بنابران
از روي ارشاد حکم میفرمائیم که ازملک خویش این امرقبیح و
فعل شنیع را برطرف گرداند و اگربدبختي از بي سعادتي مرتکب
این امرشود بسیاست رساند والا برما لازم است که در تسخیرآن
ملک سعي نمائیم و مال و اهل آن ولایت را برخود حلال دانیم
وخون آنها را هدرشناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانرواي

[illegible]
[illegible]
سلطانی [illegible]
[illegible] و دست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مدفون جهجار ست - اسحاق بیگ را براي تحقیق آن تعین فرمودند هرجاکه‌خانهٔ سنگ بنظرمي آمدباشارهٔ چشم‌تمام حشم‌دست بدست مسمار میساختند - عمارات آن سر زمین رابي آنکه احتیاج بگل و چونه افتد از سنگهای مربع و طولاني که پنداری که سنگ تراشان بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهي بیشمار دران سر زمین افتاده مي سازند - اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش محفوظ مي باشد اما وقت خراب و مسمار ساختن محتاج بکلنگ و بیل‌نمیگردد - از جملهٔ تعلقهٔ جهجار یك پرگنهٔ چهپره که نهصد دیم و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصهٔ مقرري ساختند - و بند هاي پادشاهي که براي تفحص خزانهٔ مدفون رفته بودند از چاهها و جاهاي‌غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از سعي مردم پادشاهي و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سواي زري که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده بود بر آمد - و روانهٔ قلعهٔ اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - وباتفاق از راه سرونج متوجه دکهن‌گردیدند - چون‌از اداهاي خارج عادل شاه غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوهٔ آن گردید و نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده مي‌شود و نام شاه ایران درخطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول براي‌اثبات حجت یکي‌از بندهاي پادشاهي‌زبان‌دان‌سخن‌فهم براي ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور بادهٔ غفلت روانه ساخته از فرمان و پیغام وعده وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت‌خان‌را با فرمان

[illegible] قسم آن بد صالح آورده گویندها را صحیح ساختند

بلکه و نسب داده مرخص ساخت و [illegible] را مع [illegible] [illegible]

مصحوب [illegible] بیگ قسم دیوانه حضور گردانیدند • بیت •

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

در سوانح شهور [illegible] [illegible] واقع شده بود که [illegible]

مع [illegible] داشت از نظر گذشت • و فرموده اند که [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] آن مع [illegible] را [illegible]

و [illegible] وقت [illegible] بدست [illegible] پادشاهی آمده

[illegible] شده [illegible] یک [illegible] داخل [illegible]

و [illegible] آن [illegible] وقت [illegible] یک [illegible] و یک

لک [illegible] را [illegible] و [illegible] جنس مع [illegible] [illegible]

[illegible] داشت • و [illegible] یک لک [illegible] و [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] جداگانه [illegible]

[illegible] •

ذکر جشن و وقایع سال [illegible] از جلوس معلی مطابق سنه

هزار و چهل و دو هجری •

ابتدای [illegible] از سال [illegible] از جلوس معلی مطابق سنه هزار

و چهل و دو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا آنکه کار بمشت و گریبان رسید - جهجهار را فرصت وفا ننمود که
بدستور کفار غیرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پردازد درعالم اضطراب
دو جمدهر بزن کلان رانی پاربتی نام زده و یکان یکان شمشیر بدیگر
زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه
با پسر خورد سال بکرماجیت بدست مردم پادشاهي آمدند -
و جهجهار یك دو مقابله بافوج نموده جنگ ناگزیر از ننگ نام نموده
عم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمي ساخته و از خود
جمعي بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته
خواست جان خود را با چند فیل که از عیال خورد سال و
مرصع آلات و اشرفي دران بودند بتعلقهٔ گلکنده رساند - خان دوران
محمود بیگ خواني را براي گرد آوري فیلان و مال و عیال که مابین
راه گذاشته میرفت گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقي
فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهي آمد و اثري از
جهجهار و بکرماجیت پسر او نیافتند ناچار برسر تالابي رسیده چون
جان در اسپان نمانده بود و آدمها جان بلب رسیده طاقت
حرکت نداشتند آنجا فرود آمده خواستند تاخبر تحقیق رسیدن جهجهار
آرام گیرند - درین ضمن خبر کشته شدن جهجهار مع بکرماجیت
رسید و در همان آن گونڈهاي آن سرزمین که در جنگل وقت فرار
با جهجهار و بکرماجیت دو چارگشته بر احوال پرملال آنها اطلاع یافته
با هردو هم نبرد گشته کشتند - و سرهاي پدر و پسر را بطریق نذر و
پیشکش نزد سرداران پادشاهي آوردند - و بروایتي خبر کشته شدن
هردو آورده خان دوران را در ان مکان بردند و خان دوران سرهر دو

آوردند که چاه پر از زر مسکوک و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خودرا بر سر چاه رساند و براي پیدا کردن چاهھاي دیگر بجست و جو پرداخت در سه چاه دیگر که براي غله مي سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر بسیار در لك و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاهھاي دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در انجا مانده به بند وبست آنجا وتحقیق خزانهٔ چاهھاي دیگر پردازد - وخان‌دوران وعبد الله خان با باقي امرا بتعاقب ججهار خود را رسانده قتیل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که ججهار خود را بشاه پور که گدهي قائم بود وسابق همان مکان حاکم نشین بود رسانده در فکر بر آمدن طرف گوندوانه و دیو گده که از برارست بنابران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودي خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهي معا به ججهار رسید ودل و حوصله باخته توپهاي قلعه را شکسته و نا برد ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتس زده هرچه توانست از جواهر وزر نقد وظروف طلا و نقره و عیال واطفال بر افیال و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیوگده وقت شب برآمد عبدالله‌خان و خان‌دوران‌خبر یافته خود را اندرون قلعهٔ شاه پور و جورا گده که متصل هم بودند رسانده بقیة‌النار را بضبط خود درآورده اذان محمدي خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حوالهٔ مردم معتبر نموده جمعي از راجپوتیه درانجا گذاشت -

يكي از راجپوتان آنجا گذاشته طرف قلعهٔ دهاموني كه مكان بسيار قلب و بناكردهٔ پدر او بود روانه گرديد - بهادران قلعه كشا بران اطلاع يافته شاديانهٔ آثار فتح نواخته تزلزل تمام بگوش دل باختگان آن مرز و بوم انداختند - و به تردد دو سه شبان روز قلعه رامفتوح ساختند و هزار پاي صداي اذان دين محمدي بگوش كافران آن ديار رساندند و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه ديبي سنگه سپرده كليد قلعه راحضور ارسال داشتند - و باسرانجام جنگل بري طرف دهاموني روانه گشتند - و در مومت دو روز بآن مكان رسيده شروع به پيش بردن مورچال وكدن نقب نمودند - هرچند كه سنگ لاخ آن سرزمين بمرتبهٔ صلب واقع شده كه سواي آهن فولاد دران سنگ ناخن گير نميگرديد - اما بهادران كوه كن چنان كمر همت بستند كه در اندك فرصت كار بر محصوران تنگ آوردند - و معهذا مخذولان در تردد انداختن گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتش و بان و سنگ صد من و دو صد من كمي ننموده مردم بسيار شهيد شدند و شب و روز باران آتش برفوج پادشاهي ميباريد - آخر شبي بدستياري زينه - آسمان پايه وكمندهاي هوش ربا مبارزان جان بازقرار بر يورش دادند - جهجهار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار ميانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بناي صلح بگوش سرداران نرسيده بود كه بهادران رضيله و نظر بهادر بهادري را كارفرموده از طرف جنوبي بكمند جانبازي خود را بقلعه رساندند و دروازهٔ قلعه را آتش زدند - جهجهارسنگه سراسيمه وار از حصار برآمده درشب تار راه ادبار پيش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانيد - اگرچه

[illegible] سفارت [illegible] نوبت [illegible]

[illegible] تاريخ توجه [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب قران ثاني [illegible]

پادشاه جوان [illegible] سفر [illegible]

[illegible]

و ارشاد فرمودند که اگرمحال سرکار سانوا را (107) که سي لک روپيه جمع دارد بعهدهٔ بندهاي پادشاهي نمايد وبکرماجيت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان زمان بدکهن بدستور سابق برود قلم عفو بر جريدهٔ اعمال اوکشيده گردد - سندر کب راي که نزد آن‌تبه‌کار رسيد بعد از سوال و جواب غدر آميز آن فتنه انگيز دانست که مطلب او تا سر انجام يافتن استحکام مکانهاي قلب دفعيه است - بغرور جنگل پر از تراکم اشجار خاردار و گذر هاي دشوار گذار قدم براه اطاعت نمي‌گذارد - بي حصول مطلب برخاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزيد احتياط باوجود تعين امراي نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را که براي دکهن مستعد ساخته بودند بسرداری تمام فوج بمهم آن کافر فاجر مقرر فرموده بتاکيد مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع ديگر عنايات عطا فرمودند و شايسته خان و رستم خان دکهني و ديگر امرا همراه پادشاه زاده‌تعين شدند - دوازده لک روپيه نقد و جنس پيشکش زميندارن بنگاله فرستادهٔ صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکيم مسيح الزمان عرف حکيم مظفرکه از کعبة الله معاودت نموده بود متصدي بندر سورت به نيابت بيگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائردر جاگير وانعام نواب قدسيه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزاري پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربيع الثاني سنه هزار و چهل و پنج هجری متوجه دکهن گرديدند - ميرک حسين

---

(107) ن - سانورا *

بعرصهٔ داشتهاي سراپا غدر گذرانده دام و درم ديگر نرساند و كار و عرصه بر مردم بمرتبهٔ تنگ گرديد كه گردهٔ نان بقرص آفتاب ايام برشگال و زمستان دم همچشمي ميزد - و شب و روز باران فرصت چشم وا نمودن نمي داد - و از هر طرف سيلاب دوان براي وبال جانوران و آدمهاي فاقه كشيده ميرسيد و هرجاكه تهانهٔ بادشاهي گذاشته شده بود مخذولان گاه بيگاه چون بلاي ناگهان ريخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه برمي آوردند - تا آنكه نجابت خان باهم مصلحتان جان خود بسلامت از انجا برآوردن غنيمت دانسته بفكر تدبير برآمدن ازان تهلكه افتاد - درين ضمن خبر رسيد كه گوجر نام را كه در قلعه گذاشته پيش آمده بود با جمع كثير كشته گرديد و سوار و پيادهٔ بيشمار همه جا سر راهها را بند نموده اند - حاصل كلام ملالت انجام نجابت خان تمام لشكر و توپخانه و اسباب تزك و كارخانجات بباد فنا داده خود بهزار دشواري و تغيير وضع با معدود چند جان بر گرديده از انجا نجات يافته - و عيال و ناموس مردم كه از ملاحظهٔ تيغ خونفشان مفسدان رو بغار و انبوهي اشجار گذاشته بودند بدست تبه‌كاران آن ديار افتادند - بعد از عرض نجابت خان را بی منصب نمودند و از تغير او ميرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گرديد و حكم شد كه وجه پيشكش مقرري را از نجابت خان باز يافت نمايند •

ذكر مهم جهجار سنگه بنديله

چون جهجار سنگه بنديله را بعد وقوع تقصيرات قلم عفو بر جرائم او كشيده همراه خان خانان روانهٔ دكن نموده بودند و آن بد بنياد بعد از چند گاه از خان‌خانان رخصت وطن در خواسته بكرماجيت نام

رساند گر فلک خود را بپایش • دهد خورشید و مه را او نمایش
دهد شاه جهان را بوسه برپای • ازان شد پایهٔ قدرش فلک سای
چو تاریخش زبان پرسید از دل • بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)
چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نموده
از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال باصول
گونا گون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان
تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمی
مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیرهٔ
اندوختند و مهر و ماه برای نظارهٔ جشن آن خسرو خورشید کلاه
سر از دریچهٔ مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند
و بدین ترانه مترنم گردیدند • بیت •
جشنی بهزار دل فروزی • اختر همه در سپند سوزی
ایام بدل نشاط افروز • همچون شب عید و صبح نوروز
و فلک بهزاران زبان میگفت • بیت •
همین بس وصف این فردوس آئین • که باشد جلوه گاه خسرو دین
بذوق جشن نو روزی نقاره • گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دمساز • سرود زیر و بم شد هرطرف ساز
آنچه بپادشاه زادها و یمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرانچه
نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نداشته
بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نوزده روز
دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحر و کان
داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

موافق پایه و نصیبهٔ خود بفیض رسید - پنجم جمادي الاخری داخل دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگده و ندربار و بعضي محال سرکارهاندیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و تپتي بود حکم شد که داخل صوبهٔ خاندیس نمایند و سابق براي صوبهٔ خاندیس و برار یک صوبه دار مقرر مي‌شد فرمودند دو صوبه‌دار نمایند و صوبهٔ بالا گهات نظام الملکي تازه مفتوح گشته را که تا سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام بود بر خان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبهٔ برهان پور را که بعضي از محال پایان گهات برار داخل نمودند بعهدهٔ خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکهن آمده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت بمنصب ده هزاري چهار هزار سوار مع لازمهٔ منصب عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشتهٔ دکهن متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بدکهن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبهٔ دکهن رسانده در تنبیه و استیصال نظام شاهیه کوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلاي دکهنیان بلا فاصله خبر رسیدن خان‌دوران از مالوا به برهانپور و تعین نمودن افواج براي گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب و مغلوب ساختن و از پاي قلعه برخیزاندن آن گروه معروض گردیده

هفتم شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دارالملک دهلي فرمودند و سر سواري بدیدن زبدهٔ حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

[illegible] خود [illegible] .

چون [illegible] لشکر پادشاه زاده [illegible] شجاع [illegible]

[illegible]

[illegible] .

[illegible]

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ صعب بمیان آمد اگرچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتیل گردیدند و مراری پندت زخمي شده از اسپ افتاد باز دکهنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که هرد و سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران اکثر حرفهای سبک اینکه من خان خانان را از جنگ اجل رهائي داده جان و آبروي بباد رفتهٔ اورا بخشیدم برزبان مي آورد و روز بروز زیاده مادهٔ نزاع میگردید و سپاه نیز از سختی سلوک خان خانان شاکي بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان مي نمود خبر بمخالفان مي رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعي در تسخیر قلعه ناذده نمي بخشید هرچند کوچهٔ سلامت و نقب پیش مي بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابي آن میکوشیدند با وجود پراندن یک طرف بارهٔ برج که بارهٔ باروت از اندرون قلعه دزدیده بودند فائدهٔ مترتب نشد و از کمي کاه و هیمه کار بر لشکر تنگ گردید چار پاي سواري و بار بردار از بي علفي و تاخت غنیم بسیار تلف شدند لهذا بادشاه زاده بمصلحت خان خانان از پاي قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت محاصرهٔ هفت ماه که اوائل ماه ذي حجه دست از محاصره برداشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیک رسیدن برهان پور دو بار غنیم نزدیک قصبهٔ بیر نمودار گردید و دست و پاي نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

سرگرم [illegible] و [illegible] شوخی می نمودند و اکثر بر آنکه پادشاه
[illegible] تنگ آوردند تا آنکه برای [illegible] مصلحت نمودند [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] شده [illegible]
[illegible] و حسد [illegible]
[illegible] پادشاهی که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] وقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر داشته بر اسپان بسته بمده خان خانان عنان تافت و خان خانان تقویت یافته ازان تهلکه جانبر گردید و از دست برد مبارزان صف شکن و حملهٔ شیردلان فیل افگن خصم رو بفرار آورد درین ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده رو بمعرکه آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته زبان بآفرین خان دوران کشاد و هر روز فوج دکهنی بشوخی تمام پیش آمده بر مورچال و کهي میریختند و مردم پادشاهی بکارمی آمدند و کهي‌گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهي بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهي را محاصره نموده از هر دو طرف جنگ کنان می آمدند یکبار بان آتش بار بر شتر پراز کاه رسیده بمدد باد رو برو درگرفت و از شعلهٔ آن بشتران دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعلهٔ آتش گشته سوختند و شور و غلغله عظیم برخاست غنیم فرصت غنیمت دانسته بربازي جانور و آدم کهي دست یافت و غالب آمده نگذشتند که پرکاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید و کار بجائي رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان‌خانان شنیده متصل هم مردم دوانده مانع آمده پیغام داد که هرجا رسیده اند فیل سواره استاده باشند تا خبر مابندهاي جان‌نشان برسد غنیم از شنیدن سواري پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها پارهٔ شتران را کشته و بعضي را ریسمانهای بار آنها بریده با خود گرفته فرار نمود چند فیل و شترهاي هیمه و جانوران نیم سوخته را

بدست آورده با جمعي از واقعه طلبان مادهٔ فساد ساخته نواح ظفر
نگر را تاخته خواص‌خان را با سه هزار سوار براي تنبيه او تعين نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملک چمار گونده را که وطن بهوسله
گفته مي شود تاخت و غارت نمايد درين اوان شهرت يافت که
رندوله خان بامراري و غيره چهار سردار عمده و فوج سنگين از طرف
شاه بمدد قلعهٔ پرينده رسيدند و خان زمان که نزديک قلعه رسيده
بود از شنيدن خبر فوج دکهنيها يک کروهي قلعه کنار نالهٔ کم‌آب
لنگر اقامت نموده به‌بستن مور چال و کندن نقب مردم تعين
فرموده خود بفوج بندي براي مقابله پرداخت و قبل از رسيدن
کومک بيجاپوري مردم قلعه‌کاه بيگاه برآمده بر مور چال ريخته دست
برد نمايان مي نمودند درين ضمن روزي گولي تفنگ برچشم
سيدي فرجام بد سر انجام قلعه‌دار در وقت نگاه کردن از سوراخهاي
حصار رسيد کار او را تمام ساخت و قلعه‌دار لاحق ديگر فرستادهٔ عادل
شاه نارسيده بقلعه‌دار سابق پيوست - بعده که پادشاهزاده بپرگنهٔ بير
رسيد خان دوران از مالوا بمدد رسيده با جمعيت شايسته رفيق و هم
مصلحت کار گرديد اوائل رمضان پادشاهزاده سه کروهي قلعه رسيده
دائره نمود هنوز خيمها برپا نه نموده بودند که فوج غنيم از
اطراف نمودار شده بشوخي و ردن کهي پيش آمدند و روز ديگر
که غلبهٔ فوج خصم برکهي رسيد خان خانان از شنيدن مغلوب
گرديدن لهراسپ پسر خود با حکيم خوشحال که همراه کهي بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گرديده چون بميدان رسيد جمعيت
غنيم بمقابل آمد و بعد ترده سرداران فوج پادشاهي دکهنيها جنگ

میربخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبهٔ مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفاقت نماید و بنام زمیداران برار و بالاگهات حکم رساندن مصالح قلعه‌گیری صادر فرمودند ●

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و دو هجری

جشن آغاز سال هفتم بدستور هرسال ترتیب یافت مخلدار خان دکهنی نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار هزاری دوهزار سوار و عطاي اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست هزار روپیه سرفرازي یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه الهي متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیرکنان و شکار افگنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر بوتهٔ زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها راقطع‌نمایند وبصاحب مال از وجه قیمت او مضاعف بدهانند و براي تحقیق و جریب‌نمودن زراعت که بحسب ضرور بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگي راهها پایمال واقع شود امین خدا ترس حق رس ضابط مقرر کردند که اراضي پیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران عهد مطابق حکم بعمل مي آمد بحرف و صوت نمي گذشت بیست و سویم شهر مذکور بدارالملک دهلي رسیده بعد زیارت بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیما گشتند چون ششم رجب بدارالسلطنت لاهور شرف نزول فرمودند و یمین الدوله آصفخان که بخرج بیست لک روپیه عمارت عالي طیار ساخته بود بالتماس

ذخیره کاري توانند ساخت و هنوز که مردم پادشاهي از راه و بیراه واقف نشده اند تردد تزویر آمیز آنها پیش رود جلو ریز تا نظام پور رسیدند و مورچالها بسته بمحاصره پرداختند خان‌خان از شنیدن این خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعگیان مرحله پیما گردید و خان دوران انتظار کومک خان‌خانان نکشیده و نظر بر قلت جمعیت خود نه نموده از قلعه بر آمده مقابله نمود و حملهاي رستمانه و ترددهاي مردانه بکار برده خصم را از گرد قلعه بر داشت اما دکنیها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاه‌گاه شوخي مي نمودند تا آنکه خان‌خانان بارسد غله رسید و ده هزار گاو ذخیرهٔ همه اشیا بالاي قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گردید و خان دوران نیز بموجب رسیدن حکم مرتضی‌خان را قلعه‌دار مستقل‌ساخته خود را بصوبه داري خویش بمالوا رساند - درین ایام بعرض رسید که بعضي قلاع تعلقهٔ بکلانه و کنار ساحل که فرنگیان داشتند از ملاحظهٔ آمد آمد قلعه کشایان دست و پا باخته قلعها را خالي نمودند و سیدي فولاد و سیدي مفتاح نظام الملکي که با سه هزار سوار و پیاده در آن ضلع بودند راه فرار اختیار نمودند و راجه بهاري که حارس نواح بکلانه از طرف بادشاهي بود تعاقب نموده فیل و عیال سیدي فولاد را با چهار صد زن و مرد فرنگي با تصویرهاي اصنام که در کلیسهاي نصاري مي باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگیان بعضي بشرف اسلام در آمدند و باقي علف تیغ گردیدند فتح خان مع نظام الملک و اموال و انیال که از قلعهٔ دولت آباد همراه محبوسان رسیده بود حکم شد که اموال درسرکار بضبط در آرند و

[illegible]

فتح خان بود مع دیگر وابستها بقید بندهاي پادشاهي در آمد - گویند از جملهٔ نه قلعهٔ دولت آباد پنج قلعه بر روي زمین نمودار و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد درعهٔ شاه جهاني که مراد از یك کروه و عشر جریبي باشد دوره دارد و ارتفاع آن‌صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دهاراگیر و دیو گیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکهن به تسخیر در آورد ساکنان دهلي آباد کردهٔ خود را ویران مطلق نموده به پاي این قلعه آورده آباد ساخته مسمي بدولت آباد ساخت - از انکه شهر و عمارتي که بجبر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمي باشد و از زود ویران و خراب میگردد در اندك مدت رخنه و فساد در ملك نو بتسخیر آمدهٔ سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهاي قدیم موروثي از ظلم و سفاکي او از دست رفت جمعي را که از دهلي به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذبهٔ حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمني نیز بعد از جلوس خود آن مکان آباد شدهٔ تظلم را قابل سکناي خود ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پاي تخت خود نمود وشهر دولت آباد ویرانهٔ محض گردید و سواي قصبهٔ کهرکي آبادي نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاري گشت و بهمان نام در دفتر سلاطین دکهن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت حضرت اعلي بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داري پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خواني بتفاوت مسافت

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده از هم جدا شده لشکر بادشاهي از ملاحظهٔ غدر فوج دکهن جلوی اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون خسرو زرین کلاه غلغله افگن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند - و خان زمان پارهٔ تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحهٔ بسیار بدست آورد و خان خانان بفتح و فیروزي داخل حصار مفتوحه گردید - چون نقبها زیر حصار قلعهٔ دویم تیار و پراز باروت شده بود مي‌خواستند آتش دهند بارجود بعضي مردم احشام که بدام عبرت گرفتار بودند باتفاق فتح خان پیغام امان جان بمهلت یک شب بمیان آوردند - خان خانان قبول ننموده نقب را آتش داد یک برج مع پانزده درعهٔ دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل بارش‌گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ بان‌که از بالاي مهاکوت میزدند زده بحصار در آمدند - و خان‌خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطهٔ قلعهٔ دویم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعهٔ سیوم همان روز نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دوم مراري پندت و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکي بار دیگر بقصد پیکار سوار شده فوج فوج نمودار گشتند همینکه خان‌زمان با بهادران خون‌آشام برای مقاتلهٔ آنها معرکه آرا گردید حرکت مذبوح براي دفع بدنامي نموده بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگي تمام لجام اسپان برگردانیدند - درین ضمن حبش دار خان‌قلعه دار ترمک نظام الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده مي بود پیغام سپردن قلعه

میگردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار می آمدند - بعده که
خان زمان بخزانه و ذخیره نزدیك رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده
هزار سوار بیبا پوری و نظام الملکي دیگر با فوج دکهن ملحق گردیده
و از هرطرف مدد برای غنیم میرسیده و لشکر عظیم مثل مور وملخ
که تعداد آن نزدیک لک سوار و پیاده مي شد فراهم آمدند و
اطراف فوج پادشاهي را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صدای دار و
گیر بفلک برین رساندند و ولوله رستخیز عجیب بر پا گردید -
خان خانان از شنیدن غلبهٔ دکهنیها فوج دیگر برای مدد تعین نمود
و از هر طرف عرصهٔ کارزار بریکدیگر تنگ ساختند و سرهای
بیشمار بر زمین غلطان گردید و زمینهای آن دشت از خون
مبارزان رزم برست لاله زار گشت • بیت •

دو لشکر بهم در خروش آمدند • دو دریای خونی بجوش آمدند
تو گفتي هوا لاله بارد همي • ز پولاد ها ژاله بارد همی

اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهي خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید
اما نقصان مالي و ضرر جاني بسیار بحال مردم عائد گردید •

درین اوان خبر رساندند که مرارې پنڈت که از نوکران عمده و
وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با
لشکر سابق ملحق گردیده چند کروه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده
مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانهٔ دشمن سوز در برابر
فوج دکهن برآمده از سر دادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کار زار
گرم ساختند - و دکهنیها با هیئت مجموعي از هر طرف با بهالهاي
جان ستان فوج فوج نعره زنان جلو انداز رسیده چپقلشهاي مردانه و

دیگر بمرتبهٔ استحکام برج و باره داشت که کمند وهم بر اطراف او بند گردد خیال محال مینمود اما چون از عدم ذخیرهٔ خوردنی و مایحتاج دیگر بمرتبهٔ کار بر قلعه نشینان تنگ بود که اکثري پوست بي گوشت و استخوان چارپایان حلال و حرام را قوت لا یموت خود مي ساختند - خان‌خانان بمدد اقبال بادشاه کمر همت بر تسخیر آن بسته بود القصه درین هنگامهٔ دار و گیر سیاهي سه چهار هزار سوار غنیم براي شورش انداختن و فوج باشاهي را بخود مشغول ساختن نمودار گردید - و هزار سرباره (106) غله مع دو سه هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز با لباس سیاه در شب تار بر شیر حاجي رسیده غلها را نزدیک دریچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو بگریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعي را حائل آب و آتش و تیر و سنان ساخته و بعضي را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود را براي آوردن غله رساندند - و خان‌خانان که پیشتر برین تدبیر و ارادهٔ دکهنیها مطلع شده جمعي از سوار و پیاده را بیرون خندق تعین نموده در کمین داشته بود میان هر دو گروه نائرهٔ قتال و پیکار شعله ور گردید و مردم بادشاهي غالب آمده ذخیرهٔ مفت بدست آوردند - و بعده که بهادران جان نثار از سر نو بفکر دواندن نقب و فراهم آوردن اسباب قلعه گیري پرداختند و از عسرت و کسالهٔ فاقه حال بر احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان راه یافت و اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بالاي قلعهٔ سیوم

---

(106) در بادشاه نامه - سرباری •

بهلول رو بفرار آورد و شادیانهٔ نصرت طرف خان‌خانان بنوازش درآمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتیل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهي بلا فرصت برسرمهیر مخالفان تاختند و درانجا نیز سیارهٔ صعب بمیان آمد و غنیمت وافرمع انبار غله که براي رساندن بالاي قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح‌خان که مورچال لشکررا از فوج خالي شنید فرصت وقت را ازدست نداده از قلعه برآمده برمورچالي که نقب آن تا پای حصار قلعه رسانده بودند ریخت و شور و غلغلهٔ عظیم پر بیم بلند گردید و خان‌خانان از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکه تاز خود را رساند و از هر جانب مبارزان رزم جوي آتش خوي جلوریز رسیدند و از صدای نفیر و کرناي زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و هاي و هوي جوانان جان نثار افسون فراربران دکهنیهاي حیله ساز دمیدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پارهٔ اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهي برلشکر نرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زدن از پشت اسپ فرود آوردن نمیدادند تا بآوردن کاه و هیمه چه رسد خان‌خانان خان‌زمان را بافوج گران بجهت آوردن کهي روانه ساخت و دو هزار سوار براي قراولي ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر بیجا پور از شنیدن این خبرچون گرد باد برفوج پادشاهي تاختند و با فوج قراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد وکشش چندي از هر طرف کهي بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

خان‌خانان نیز با فوج براي بند نمودن راه رسد غله و ذخیرهٔ قلعه
مقرر کرده خان‌زمان را با پنجهزار سوار براي مقابلهٔ فوج بیجاپور
تعین نمود و دیگر سرداران را براي دوانیدن نقب و پیش بردن
مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیري کار
فرما گردید اگرچه قلعهٔ گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه
بپایه ازسنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین
کشیده نه آنچنان‌قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان‌درآید
یا از تردد مصالح محاصرهٔ قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن
تسخیر آن باحاطهٔ قبول عقل در آید اما ازانکه خالي شدن قلعه
از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید
مفتوح گردیدن و تقویت دلهاي بهادران قلعه گیر گردیده بود
امراي جان نثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علي
الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن مي خواستند که برمعاونت
چرخ خونخوار سبقت جویند و یاقوت حبشي که اول غلام نظام
الملک بود بعده بقصد نوکري پادشاهي رجوع آورده در زمرهٔ
بندهاي این درگاه در آمده خدمت مي نمود خواست که سیاه
روئي‌خود را برعایت بازگشت جانب حق‌نمک قدیم بسرخ روئي
مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود
افتاد و نتیجهٔ او بر روي کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهي روز
ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید
سیاه روئي او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان
گریز پا از لشکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جنگهاي

ساخت حضرت اعلی بعضي محال نظام الملک را که بساهو نظر بر تقاضاي وقت عطا فرموده بودند باز بار بدستور سابق مرحمت و بحال نمودند - و ساهوی واژ گون بخت آزردهٔ خاطر گشته نزد عادل‌خان به بیجا پور رفته باعث فتنه وفساد تازه گردیده درخواست مدد برای تسخیر دولت آباد نمود و لشکر گران و مصالح قلعه‌گیری از عادل‌شاه گرفته روانهٔ دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب اقتضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخیرهٔ در قلعه نمانده بود و فتح‌خان میدانست که امرای نظام الملک بسبب خونریزی و سختي سلوك او با او وقت محاصرهٔ رفاقت بالاتفاق نخواهند نمود از شنیدن خبررسیدن لشکر بیجاپور متوهم خاطرگشته عریضه بخدمت خان‌خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور بسلسله جنباني ساهوي سیاه رو و ارادهٔ سپردن قلعهٔ دولت آباد به بندهای پادشاهي و طلب نمودن خان‌خانان نوشته روانه نمود - خان‌خانان برین مژدهٔ خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان‌زمان را با جمعي از بندهاي درگاه روانهٔ دولت آباد ساخت و از عقب خود نیز مرحله پیما گردید - خان زمان چون در منزل دولت آباد رسید خبررسیدن فوج ساهو برسر راه باراده باطل حائل گردیدن شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان برای مقابل شدن سرداران بیجاپور تعین نمود - و خود هم ترتیب فوج نموده برای پیکار آن‌فوج مستعدگردید بقصبهٔ پهولمری(105) نارسیده

(105) ن - پهولري •

[illegible]

[illegible]

زادهٔ نیل افگن و شیرشکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را نزدیکتر بفیلان آورده از مستي بادهٔ جواني وشجاعت از هر دو فیل مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکه یکي ازان هر دو فیل کوه ربا برپادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار با حوصله از جاي خود نجنبید و به مقابل آن بلاي سیاه استاد

• بیت •

بمردي ز جا یک سرمو نشد • ز پیش چنان پیل یک سو نشد
ز تمکین‌سرشته زبس پیکرش • نه جنبید جز نبض از پیکرش

با وجود آنکه هنوز مرحلهٔ عمر او بحد تکلیف شرعي نرسیده بود بتایید فضل حافظ حقیقي بازوي جلادت موروثي را کار فرموده بضرب برچهٔ فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیشاني آن دیو نژاد فلک هیکل را مجروح ساخت • بیت •

بتکلیف نطرت دلیري نمود • به سني که تکلیف بردي نبود
دریں سن اگر بودي افراسیاب • همي گشتي از دیدن فیل آب

از مشاهدهٔ آن حال نظارگیان ملکوت مهر از لب سکوت بر داشته بهزاران آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل براي دفع چشم زخم او خوانده بر دمیدند - و آن عفریت نژاد ددنهاد از خوردن زخم زیاده خشمناک گشته باوجود سرداںچرخي و دیگر آتشبازي و انداختن گرز و زدن کجلک و دیگر اقسام حربه پادشاه زاده را مع اسپ بیدریغ زیردندان درآورد و آن نونهال گلشن کامراني بمدد همت تهوري وشجاعت موروثي از اسپ جدا شده باز همان لحظه

در آمد هفت لک روپیه جهار آورد و از آرایش بزم نشاط و چراغان وآتش بازي و جوش و خروش اهل‌نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجیده خاطر گشته بحضور رسیده بعطاي منصب و خطاب قزلباش خان و بیست هزار روپیه نقد سرافرازي یافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدي و خطاب اسد خان مفتخر گردید •

از واقعهٔ صوبهٔ بهار بعرض رسید که هفتاد و شش بتخانهٔ نواحداث مسمار و مصالح بناء مساجد شد •

چون در ایام تشویش انتقال سلطنت جنت مکاني نذر محمد خان چنانچه بذکر درآمده با ازبکان بیبدك بتاخت و تاراج کابل واطراف آمده در استیصال و خرابي ملک و مال ورعایا تقصیر ننموده بود حضرت اعلی باوجود قادربودن بر تلافي و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارک برعکس بعمل نیاوردند- بعده که نذر محمد خان وقاص حاجي را مع نامهٔ عذر آمیز بامید عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربیت خان را با نامهٔ سراپا لطف و یاد بود لک روپیه و تحف هندوستان همراه دادند -کدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبیهٔ رستم میرزا صفوی بمیان آمد و لکها بارباب طرب و مستحقان بي بضاعت رسید - و از خرج مبلغها که بصرف چراغان و آرایش بندي تمام شهرو آتش بازي درآمد چه شرح دهد کهتحصیل حاصل است •

درین سال محمدعلي بیگ که از نزد غفران پناه شاه عباس با سوغات قیمت سه لک روپیه آمده بود رخصت فرموده جمله یك

بي‌اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت رخصت خفيه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول كلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشكر كشي از راه خشكي و دريا به پيكار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب پنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دوطرف مامون گرديدند - و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي كه بجبر نصراني گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار كس از رعاياي بيگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشكر پادشاهي دران محاصره و كار زار بدرجهٔ شهادت رسيدند •

لشكرخان از صوبهٔ كابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لك روپيه مع چند اسپ پيشكش گذراند - و صوبه‌داري دهلي متقرر گرديد •

ديگر از فتوحات غيبي عهد آن شهنشاه كشوركشا تسخير قلعهٔ كالنه است كه با هفت پرگنهٔ نظام الملكي كه شش لك روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسركار كالنه صوبهٔ خانديس در دفتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مجملي از تفصيل آن مي نگارد كه بعد ظهور ظلم و تعدي فتح خان

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختیار نمودن جدائي از رکاب قبول ننمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه داري دکهن مامور فرمودند - و بنام آصف خان حکم رفت که خان زمان را در دکهن برسرکار گذاشته خود را قبل از رسیدن مهابت خان بحضور رساند - نصیر خان را صوبهٔ مالوا مقرر نمودند و به پنجاه کوچ و هشت مقام کنار اکبرباد رسیدند - یمین الدوله از دکهن آنجا رسیده با پسران و همراهان ملازمت نمود - برای ساعت هشت مقام نموده غرهٔ ذي الحجه داخل دارالخلافت شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را که بسبب کبرسن التماس صوبداري بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلی رسیده بعد ملازمت روانهٔ دکهن گردید - در مجلس فاتحهٔ انقضای سال مهد علیا لک روپیه بمستحقان ذکور و اناث بطریق بالمضاعفه رساندند و هرسال همین مبلغ را برای ارباب استحقاق بنام آن مغفورهٔ مرحومه مقرر فرمودند *

درینولا مژدهٔ فتح هوگلی بندر شرقي که از تصرف فرنگیان ضبط بندهای پادشاهی در آمد بعرض رسید - تفصیل این اجمال بطریق اختصار آنکه فرنگیان در هوگلی که از راج محل بنگاله بیست کروه واقع است بسبیل تجارت مسکني داشتند - در ایام سابق پارچهٔ زمین برای نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نموده - درآنجا حصار پخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خانهٔ که کلیسا گویند بنا نهاده بمرور ایام قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن دیار و ایذاي مستوران پرداختند - و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند - از جملهٔ

نائرهٔ قتل و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام
محاصره بامتداد کشید • و درمدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که
دکهنیها از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار
ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت می دادند رو داد - چون
رسد غله نمي رسید و اثر گرانی باقي بود و هرجا که درآن نواح
غله و خرمن کاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هرچه توانستند
بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقهٔ جان دار
نگذاشته بودند و گاه گاه مشت کاه که برای اسپان میسر می آمد
اسپان از ملاحظهٔ آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن
قانع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یک قدم
اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که
دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجاپور رسانده هم چارپا و
آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابي و غارت ملک پرداخته
در تلافي حیله سازي دکهنیها پردازد - لهذا ازانجا کوچ نموده راه کنار
دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که اکنون بمرتضی آباد موسوم
گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و تاراج کنان مرحله پیما
گشتند - هرجا زمین کشته و زراعت بنظر مي آمد در چشم برهم
زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو بقلبه
رانی آن مي پرداختند و خانها و قصبه و بازار آباد را بمرتبهٔ ویران
مي نمودند که قابل نگشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن
و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی
تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقهٔ بیجاپور را

دادند - چون آصف خان بپای قلعهٔ بیجاپور رسید و بترده قلعه گیری پرداخت افواج عادل شاهي از اطراف بطریق قزاقان گریز پا نمودار شده خود را بر فوج پادشاهي می زدند - هرگاه بهادران قلعه کشا بر آنها حمله مي آوردند رو بفرار می نهادند •

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاري که از امراي معتبر محیل بیجاپور بود خفیه پیغام اظهار اخلاص و فدویت خود نسبت به بندهاي پادشاهي و تسلي آنکه درین زودی قابوي یافته یکي از دروازه ها وا نموده لشکر اندرون خواهم گروت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را شب جریده فرستاد که نزد یمین الدوله آمده قسم هاي مغلظه خورده عهد موافقت و وا نمودن دروازه برقابوي وقت نموده رفت و هر روز و هفته بعذرهاي مختلف مي گذارند و بوي صدق ان مقال و راستي آن پیام بمشام منتظران موعود نمي رسید - و سواي آن مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران رازدار عادل شاه بود پیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعیه گذشت آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان در تنگ آوردن محصوران ودواندن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق کوشیده - بعده مصطفي خان علانیه نزد یمین الدوله آمده پیغام اظهار ندامت و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابي و ویراني ملک که از دست اندازي و پایمالي و غارت لشکر ظفر پیکر بحتی در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق بي نفاق همه امرا کنکاش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و سیدی بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو ودیانت راو و غیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفرساخت و جمعي را محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این عذاب برای رضا جزئي آن جناب بامید نتیجهٔ آن نموده ام بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده سالهٔ اورا برای مصلحت قایم مقام پدرتا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض اگرچه در باطن از نملک حرامي آن ظالم بد مال بسیار بخاطر نگراني نموده اما بتقاضاي امور ملکي که از نظام الملک نیز دخیرهٔ بیدماغي داشتند در جواب نوشتند که ماهم باقي ملک نزدیک تسخیر رسیده را نظر بریتیمي و مظلومي پسر او بحال داشتم اما جواهر بیش قیمت و فیلان نامي نظام الملک را با پسرخود روانهٔ حضور سازد و خلعت معه کپورهٔ مرصع که اسلحهٔ مخصوص دکهني هاست ویازده اسپ برای او روانه نمودند و مکرر احکام معه سزاولان شدید رو شناس برای آوردن جواهر وفیلان نظام الملک تعین فرمودند •

ذکرتعین افواج برای خرابی ملک بیجا پور و فتوح قلعجات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشي با نظام الملک بر قلعهٔ شولاپور مصالحه نموده خلاف مرضي بادشاه عهد و پیمان را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

برنم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن روي احدي خوش نمي آيد - زهي سعادتمند زني و خوشحال مردي که در ايام حيات باهم چنان‌نرد محبت بازند که ايام فراق وجدائي بر آنها چنين کار نمايد - في الواقع هيچ نعمت دنيا به از همدم و رفيق صاحب غم خصوص چنان غمگساري که درآخرت نيز مسرت افزاي همديگر خواهند بود نيست - در خانه داري بيست و يکسال چهارده فرزند تولد شد ازانجمله هفت گل گلشن سلطنت باقي ماددند چهار پسر و سه دختر يک کرور روپيه در خزانهٔ مغفوره بر آمد آنرا با اجناس ديگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بيگم و نصف بچهار پادشاه زاده تقسيم نمودند •

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت گرديدند - درينولا بعرض رسيد که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن درثاني محبوس گرديدن خود موافق دستورنمک حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته از روي دغا و تدبير گرفته محبوس خود ساخت و حقيقت اين حسن خدمت بخدمت حضرت اعلي معروض داشت و خود را يکي از بندهاي مطيع عقيدت کيش و غلامان خيرانديش آن درگاه وانمود - دريں اوان معروض گرديد که خواجه ابوالحسن با لشکر پادشاهي براي اقتضاي ايام برشگال در دامن کوهي نزديک ناله که آب بسيار کم داشت چنانچه بخرج لشکر وفا نمي نمود فرود آمده بود - نهم شهريورماه الهي از بارش سه روزه که پيهم واقع شد بمرتبهٔ آب ناله طغيان نمود که لشکر را فرصت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه درخور پایه منصب وخلعت یافتند - بعده که اعظم‌خان بقصد بسر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت ارادهٔ عادلخان روانه گردید باوجود پیغام‌مصالحه بمیان‌آمدن از طرف رندوله خان و دیگر امرای بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزی بر سر کهی که سر سر دیهی رفته بودند میان راجپوتان ومقدمان‌دیه جنگ در گرفت و هر ساعت شعلهٔ آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو طرف میرسید و نایرهٔ جدال و قتال افروخته تر میگردید جمع کثیر از طرفین‌کشته وزخمی‌گردیدند دربن‌ضمن‌قریب هفت هزارسوار غنیم بسرداری رندوله خان و غیره سه چهار امیر نامی ناگهانی رسیدند و مردم بقیة السیف کهی را درمیان گرفته بزد و خورد پرداختند و بمرتبهٔ غلبهٔ دکهنی ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسپان پیاده شده داد مردانگی داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادرخان و یوسف خان با جمعی از راجپوتان بعد جنگهای رستمانه زخم کاری برداشته علم جان افشانی در معرکهٔ کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته و زخمی گردیدند حاصل کلام احدی ازان ورطه سالم‌نجات نیافت و اکثر مردم زخمی دمی را که دکهنی ها می‌شناختند برداشته دست بدست بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن این هنگامه جلو ریز خود را رساند و فوج دکهنی ها راه خود گرفتند اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان برای تیمارداری و محافظت زخمیان باقی مانده امر نموده مراجعت‌کرد -

[illegible]

[illegible]

تزلزل عظیم در لشکر افتاد • بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیز • زمین لاله خیز آسمان لاله ریز

نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار بر نداشته باوجود هجوم چنان خصم و باریدن تگرگ گولهٔ آتش که از بالا و پائین میرسید حملهاي صف ربا و نبرد هاي مرد ازما نموده مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دیده که دران گرمي هنگامه کارزار که غرش رعد توپ و بارش گولهٔ آتشین هوش تهمتنان روز گار میبرد از جمله نقب هاي باروت فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود آتش دهند. درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج رندوله خان یلمار نموده بود رسیده و بحضور اعظم خان نقب ها را آتش زدند و جمعي زیر دیوار آمدند وبرخي همراه برج با مصالح آن پریدند. باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران بمرتبهٔ سد راه گردیدند و بممانعت دفع حملهٔ یورش پیش آمده چنان شرط قلعداري بجا آوردند که جاي تحسین و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده وتمام شب مردم قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند و مردم پادشاهي دربر نمودن نقب هاي دیگر از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دودمهٔ آفتاب جهان تاب براي تسخیر ربع مسکون نور افشان گردیده سراز برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

جان نثار بهرسیدن گرفت - محمد علی رسول ایران با نامهٔ شاه صفي ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشي وجيغهٔ مرصع و خنجرالماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیالهٔ ارگچه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغاني شاه ایران سه نفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهروافر و فیلان کوه پیکر فرستادهٔ قطب الملک بعرض رسید •

از وقایع صوبهٔ اله باد معروض گردید که ابدال نام کافربد فرجام که قلعه و حصار متعدد درجنگل پر از اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاري وقطاع الطریقی مي نمود بسعي و تردد قلیج خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجهٔ شهادت رسیدن جمعي از بندهاي بادشاهي قلعها مفتوح گردیدند وقریب هزار کافر زیرتیغ غازیان اسلام درآمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده ازهزار نفرصغیر وکبیرزن و مرد را آن شقي جوهرنموده خود قابو یافته آوارهٔ دشت ناکامي گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام درآمد وجا هاي قلب توابع آن را آتش زدند وآن کفر آباد را باسلام آباد موسوم گردانیدند و بتخانها را مسجد ساختند •

دیگراز فتوحات آن سال تسخیر قلعهٔ ستوندهٔ است که از سعي سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشهٔ آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - نصیرخان

برای مدافعه لشکر پادشاهي هم عهد و پیمان گردیدند - بعده که بر
مقرب خان و بهلول خان نظام شاهیه از صدمات افواج قاهره عرصه
تنگ گردید بقصد مرار خطي برندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد
سابق ولاحق بچاپلوسي نوشتند - دریں ضمن نوشته اعظم خان نیز
رسید مبني بریں که مخالفان ارادۀ آوارگي به بالاگهات دارند
طریقه هواخواهي دریں است که مطابق قرار سرراه بر انها گرفته
امیدوار نتایج باشند - رندوله خان که از سبب صلح و صلاح هردو
عمدۀ دکهن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعیه آمیز نوشت
و در معاونت نظام الملک کوشیدن گرفت عازم خان حقیقت را
بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و
سید دلیر خان را با سائر احدیان که همراه خواجه ابو الحسن
بودند و خواص خان و رشید خان نزد اعظم خان روانه ساختند
و اعظم خان بعد رسیدن کومک بتاخت و تاراج قصبۀ پریندۀ
تعلقه عادل شاه پرداخت و بازار ها را آتش دادہ عمارت ها را
سوختہ بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت دیوار حصار
از ضرب گوله و صدمۀ فیلان کوه هیکل بتزلزل در آوردہ کار بر محصوران
تنگ آورد و احاطۀ اول قلعه را مفتوح ساخت دریں ضمن محصوران
توپ کلانرا پر از آهن پاره و پل سیاه نموده جانب لشکر آتش
دادند و چند نفر کارآمدني و چارپا ازان هلاک شدند و برای باقي
مردم لشکر که از گرسنگی ناته و لاغري چارپایان بجان آمده بودند و
في الحقیقت قوة حرکت و تردد درانها نمانده بود و از کهي سوای
دام و بشاني بیدانبود دستاویز بس با شدن بدست آمد و محصوران

[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنصف قیمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست مردم آمدن از جواهر وافر باعظم خان رساندند فرمود که از جنس جواهر و مصالح توپ خانه و چارپاي قیمتي و جاهاي غله هرجا که باشد بضبط سرکار درآورند باقي را به سپاه و تاراجیان واگذارند و جدهٔ مادري نظام الملک با جمعي از خویشان آن خاندان و جمع کثیر اسیر گردیدند ازان جمله چند مرد و زن با نام و نشان را نگاهداشته با عریضهٔ فتح نامه بحضور روانه ساخت باقي اسیرانرا ازاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهي معزز و مفتخر گشته براي تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهي که قلعهٔ قندهارك را محاصره داشتند روانه گردید •

درین ضمن خبر رسید که رندوله خان که از امرای با نام و نشانست باشارهٔ عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و درخواست قلعهٔ قندهارك نزدیک رسیده اعظم خان مقام نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشي باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و اداي پیام محبت التیام از کلمه وکلام او ظاهر شد که چون رندوله خان با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود براي حراست ملک عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده بود که بعد اعانت فوج بادشاهي که دراستیصال نظام الملک کوشد از جملهٔ قلاع نظام الملک پنج قلعه با بعضي تعلقه طرف کوکن باو عنایت نمایند معهذا عادل شاهیه درباطن نمی خواستند که استیصال نظام الملک متکفل شود و در معاونت فوج

مردهٔ خشک شدهٔ آدمي بدست هرکه افتاد بآب ترنموده بروغن
بيه چشم و شعلهٔ آتش دل خود کباب ساخته تناول مي نمود - اهل
بازار با خادمان مزار و قبرستان همداستان شده بر سر بيع و شراء
گوشت مردهٔ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت
ميرسانددند و تنبيه مي يافتند گويند - روزي ضعيفهٔ موية کنان و
موکنان قضيه نزد قاضي آورد که فرزند و جگر پارهٔ خويش را از
غلبهٔ آتش جوع خود بملاحظهٔ شدت اضطرار همسايه که هميشه
همکاسه بوديم خود بذبح و اکل آن راضي نشده بهمسايه تواضع
نموده مذبوح ساختم، و پختن ان ماذون ساخته گفتم مرا هم بقدر
فرو نشاندن اتش جوع لقمه خواهي داد ان بيمروت دور از انصاف
مرا از پارچهٔ استخوان و ريزه گوشت جگر گوشهٔ ام متمتع نساخت
و از علت کم يابي کاه انسان چه نويسم که اگربوابي خلال ريزهٔ کاه
مطلوب ميگرديد بوزن شمشمهٔ طلا بتلاش بهم ميرسيد - چنانچه
شاعري گراني و کميابي شاف رالدين حسن ادا بيان نموده •بيت•
بهوش باش که بزندان که فروش ترا • بجاي کاه مبادا کهزعفران دهند
و از جنس بقولات چه شرح نمايم که هم وزن زمرد و زبرجد بجد و
کد تمام دست بهم ميداد - شهرها از بدرون رفتن متوطنان مورثي
و بهلاک شدن شهر شا که هر روز از هر محله و بازار خالي ميگرديد
بويرانه منجر گرديدند - و در هرکوچه و محله بجاي اب باران غم
مي باريد - و بسال غم چدغچيد تاريخ قحط ان سال بذکر در امده
موسوم گرديد - بادشاه حق اگاه براي جاري نمودن لنگر در هرشهر
و قصبه هاي مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

[illegible]

دکان خبازان و طبلهٔ عطاران بجز کاوزبان از خوردنی و دوا که گاه گاه
اهل دول را میسر می آمد دیگر چیزی که آرایش تختهٔ نان بایان
تواند شد دیده و شنیده نمی شد • بیت •

نشان از ابر باران آنچنان رفت • که گفتی برج آبی ز آسمان رفت
شوا گر قطرهٔ ابری جلوه میداد • بدی بی آب همچون کاغذی باد
اگر یک قطره آبی آتشین بود • چو آب آبله پرده نشین بود

بجز زبان خشک که بکام گرسنه چشمان چسپیده بود سوخته نانی
در تنور یافت نمیگردید و غیر از چشمهٔ چشم گرسنه چشمان که از
آتش جوع در جوش بود یکی در باز نمودار نبود - الحاصل آفت
قحط سالی بکمال شدت منجر گردید - و فریاد و فغان بی نوایان و
جوش و خروش بی بضاعتان بفلک بربن رسید و شمار موتی از
احاطهٔ حصر و عدد در گذشت - و طریقهٔ کفن و دفن از السنهٔ دکهن
مرفوع القلم گردید - و عزا و نوحه بمزدهٔ نجات یافتن از بلیهٔ جوع
بشادی و مبارک باد مبدل گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت
چون احرام کعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بی
بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته رو به دیار
شرقی و شمالی گذاشتند اما از کم قوتی و بی مایگی سوای کچکول
گدائی توشهٔ راه و راحله بر نمیداشتند و اکثری از ضعف و ناتوانی
بمنزل اول نا رسیده بخدا میرسیدند - ودر هر گوشه و کنار شهر و صحرا
سوای کله و استخوان آدم بجای تخم غله و دیگر حبوبات کاشته
نمی یافتند • بیت •

ز بس در کوچه فرش مرده افتاد • نشان از کوچهٔ تابوت میداد

بهم و تفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعهٔ تهنیت بدیهه گفته بنظر گذراند • قطعه •

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود
این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا ســـر بیدا هم رفت
گویا ســـر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبروا یا اولی الابصار ورد زبان و سامعه افروز صاحب سروران پند نیوش گردد •

ذکر قحط سال دکهن که بسال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی‌اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطاپوش جرم نیوش می نمایند و هردم و هر لحظه در عالم جوانی بعد از ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می آید و از بیسران سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سیاست و بلیات مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای کردار اورا درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور آمدن محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت جذبهٔ قهر الهی بوسیلهٔ نزول بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می سازد چنانچه ابتدا در سال هزار و سی و نه از وفور رحمت که بزحمت روان نعمت بنده های عاصی مبدل گردید آفت آب زدگی برگ سبز زراعت و بیخ نباتات را چنان تباه ساخت که

دیگر که بپایی رسید باز بعد از افتادن خود داری نموده نشسته تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربهٔ حریف کوتاهی و پهلو خالی ننموده تا رسیدن سید مظفرخان بدست یاری حربهٔ جان ستان بعالم بقا شتافت - گویند شاه قلی نام گرز بردار سر اورا از تن جدا ساخت - از جملهٔ افغانان که همراهی آو از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعی که آمده باو ملحق شدند سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند سی نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان بسلامت بدر بردند دیگر همه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان و گولهٔ تفنگ سوزان گردیدند و تا دم واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاری بجا آوردند • بیت •

نیا سود لشکر زخون ریختن • ز دشمن بدشمن درا ریختن

سر سروران زیر گرز گران • چو سندان نزدیک اهنگران

و دران روز نبیرهٔ سید مظفرخان با بیست و هفت نفر جان باز شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال و خط زخم نمایان گلگونهٔ غیرت آرایش چهره ساخته علم شهرت بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگوی سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضی سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را آشنا ساخت و سر خان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران و خواجه کامگار مؤلف جهانگیر نامه روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخت و جان جهان نام بسر خان جهان که زنده خود را کنار کشیده نزد زن

چو برق از رگ ابر بهر مصاف • برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار • که شد تیغ ها جفت مقراض وار
شیرزاد خویش خان عالم دران گرمي هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار
راه کار ولي نعمت نمود و دوارکا داس راجپوت نیز بهم چشمي او
بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستي بباد فنا داد بعده که
خانجهان اکثر همرهان را زخمي و پاي برکاب سفر آخرت دید خصوص
محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغاني و جانبازي حرکت
مذبوح میفمود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم براه دم
واپسین اجل بود طعمهٔ تیغ سادات گردید - پسر دریم خانجهان از
گولي تفنگ زخمي شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان
نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس
ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همرهان زخمي
که تاب سواري نداشتند دراتجا گذاشته مرحله پیماي بادیهٔ حیراني
گردید بلکه بعضي اسباب کار آمدني و چارپایه معیوب عمدا
میگذاشت که بهادران غنیمت درست براي بدست آوردن آن
دمي و نفسي مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را
غنیمت و فضل الهي میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - دست
زنجیر فیل بدست شیران نیل گیر و باقي فیلان و اسپان خوب و
توپ و علم بتصرف امرسنگ زمیندار بهاندین آمده با فیلان دیگر
بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند
بقصبهٔ کالنجر رسید قلعداران انجا سر راه برو گرفته اکثر رفقاي او را
زیر تیغ آورد - و حسن خان پسر خانجهان با جمعي اسیر گردید و

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقهٔ بکرماجیت پسر
جهجار بندیله واقع شد بکرماجیت شرط ضیافت و اعانت و بدرقه
همراه دادن بجا آورده مغضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این
دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در
تلافي تقصیر گذشته انتظار صید جستهٔ سابق میکشید بعد شنیدن
خبر نزدیک رسیدن آن‌سرگشتهٔ وادی حیراني که هیچکس را چنین
روز ندامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت
و تاراج و دستگیر ساختن آن صید انگار خود را نزدیک آن برگشته
روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن ارادهٔ او ازان سرحد تند و
جلد معه عیال که پاسند وبال جان او بود گذشت و دریا خان که
نیم کروه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم‌شدند
و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت
طرفین گولهٔ تفنگ قضا بر پیشانی دریا خان خورد و کشتی حیات
دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن
سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر
او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان
آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آفت بدر برد - همراهان
دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضي ناموس خود
کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریاي خون و
هلاک گردیدند و قریب دو صد بندیله کشته شدند و بکرماجیت سر
دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوي ان بعطاي
خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

نتوانستند ورزید و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملک روانه گردیدند اعظم خان از شنیدن آن‌که سابق ارادهٔ تسخیر وتصرف ملک نظام الملک در خاطر او بود باوجود گراني غله و کم يابي که از کمي باران آن سال که تفصيل قصهٔ پر ملال آن بزبان خامهٔ سوخته زبان‌داده خواهد شد متوجه دولت آباد گرديد - نظام‌الملک مال و عيال خود و سپاه ورعايا را اندرون قلعهٔ دولت آباد جا داده فوج سنگين براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تعين نمود و برسرکتل که جاي قلب و براي دکهني‌ها مورچال خاطرخواه بود مقابله و مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسيار و کشته شدن آدم بيشمار هر دو طرف دکهني‌ها هزيمت خوردند وجمعي قتيل و اسير گرديدند - بعده که فوج پادشاهي داخل ملک نظام الملک شد اعظم خان شروع به تنخواه نمودن پرگنات و محالات بامرا نموده گماشتهاي جاگيرداران و منصوبان دکهني را از هرجا خارج نمودن فرمود - و قلعهٔ منصور گده که احداث کردهٔ منصور نام يکي از غلامان نظام الملک بود و ديگر قلاع را که اگر بذکر تفصيل محاصره و تردد قلعه کشائي و جانبازي بندهاي پادشاهي باوجود ظهور آمدن شرط قلعداري محصوران مفتوح گرديدند پردازد از سررشتهٔ انتظام اختصار نويسي گسسته مي گردد - و بضرب گولهٔ توپ و تفنگ و قوت سر پنجهٔ اقبال تيموريه بتسخير در آوردند و محصوران بعضي مقتول و مغلول جمعي بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون گشتند - خانجهان لودي از ملاحظه مغلوب گرديدن نظام الملک و صدمات فوج دريا موج پادشاهي و اثر بلاي قحط و وبا که

کروه راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از بیخوری و بی خوابی و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت نماند برای آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج بادشاهی را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و ناموس پیشتر مرحله پیمای گردید قریب سه صد نفر افغانان درین مابین مقتول و زخمی گردیده از خان جهان جدا شدند و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعی برای تعاقب خانجهان تعین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خانجهان بدین مرتبه تنگ شد که فیلی که بران عیال او سوار بود راه نمی رفت عورات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواری ناموس او با عیل و ناموس دیگر افغانان و جمعی از افغانان که پابند قبیله عقب ماندند بدست مردم بادشاهی افتادند و اسیر گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجاهای قلب و تنگنای غار هردو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجاکه رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود خانه برای فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگی و کسل تردد در سپاه اثر کرده بود که بعضی درین تر آب لنگر اقامت انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبی آشامیدن برانها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندی از تشنگی هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بنگاه مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض بادشاه حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت اضافه و

چپقلشهاي رستمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان ديدكه سيلاب بلاي آسماني از سر كوه نيزگذشت فيل سواری عيال خودرا از روي اضطرار باجمعي از افغانان طرف سيوگانو كه فراز كوه درراه واقع است روانه ساخت و خود در غول ايستاده بهادر خان برادر زادهٔ خود را كه اشجع روزگار گفته مي شد و در شجاعت با بهادرخان همسنگ زور بود بمقابل او فرستاده و بهادر خان‌كه افغانان همراهي و بغارت پرداخته بودند و با معدود چند رسيده بود نظر بر قلت جمعيت از اسپ پياده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردي هم اسم كمر همت بست و بكار آتش بار پرداخت و زد و خوردي كه دران هنگامه از بهادر خان و ديگر همراهان او بظهور آمد اگر بتحرير تفصيل آن پردازد محضر ابطال داستان رستم دستان مي تواند گرديد ـ آخر بكوشش بسيار كه چندين راكب و مركوب را از همديگر جدا نمودند دو زخم تير و يك زخم شمشير بر رو و پهلو خورده محضر سرخرويي را بمهر رسانده و نر هرسنگ جهاله و غيره ملا فاصله رسيده داد مبارزت داده با جمعي از راجپوتان نقد جانرا نثار كار ولي‌نعمت نموده‌گوي نيكنامي از ميدان جلادت ربودند و بعد كشته شدن راجپوتان كه عجب آشوبي در عرصهٔ كارزار بظهور آمد برسر ديگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر نشر قيامت آشكار ساختند

• بيت •

بسا زهرهٔ شير مردان گداخت • صدا برلب كوهساران نواخت

عرصهٔ كارزار برامیران بادشاهي تنگ آمد سپهدار خان و خواص خان و مرحمت خان پشتهٔ كوه را پناه ساخته بضرب تير بمدافعت خصم

کروه سي کروه رفته در گرد اوري غله کوشند - درين تردد غلهٔ فراوان با دیگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درین ضمن خبر رسیدن فوج نظام الملک انتشار یافت خواجه ابو الحسن با بهادران یکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکهنیان که محلدار خان و غیره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد بکار آمدن و کشته شدن جمع کثیر از هردو طرف فوج دکهن را هزیمت داده غنیمت بسیار آوردند - چون خبر ناموافقت سرداران که هرکدام نظر برپایهٔ مراتب و اعتبار بهم دیگر سر فرود نمی آوردند باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخي خصم مي‌گردید بعرض رسید - یمین الدوله آصف خان را سر لشکري هرسه فوج دکهن فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص ساخته بودند بفرداپور نا رسیده بسبب عارضهٔ بدنی با تفاق سید مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درین ضمن بعرض رسید که از اعظم خان و دیگر امرا تردد نمایان در تنبیه خان جهان لودي بظهور آمد مجملي از تفصیل آن بتحریر می آرد - گویند اعظم خان که درایام برشکال در پرگنهٔ بیرو مقرب خان دکهني در جالنه بسر برده در انتظار تابو و فرصت وقت بودند از شنیدن مقرر شدن سر فوجي یمین الدوله رگ غیرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای خود با فوج دریا موج بقصد گوشمال عدر بد سگال روانه شده بطریق ایلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل درحالتي که خان جهان لودي و دریا خان درموضع راجوری اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت مي نمودند رسیده

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانهٔ سند کهیرکه وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل تسلي نامهٔ نظام الملک براي معاودت او رسید اعتماد بران ننموده از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانهٔ درگاه والا گردید و بوساطت اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و پتنگ راو نبیرهٔ او سه هزاری هزار و پانصد سوار و عطاي یک لک و سي‌هزار روپیه و بحالي جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودي از راه تدبیر سرا پا خطا بامیدنجات خود که پادشاه را سراسیمهٔ اخبار موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا بافغانان وراس الروس آن جماعهٔ که درکوهستان و جبال کابل و حسن‌ابدال همیشه سرکشي مي‌نمودند فرستاده اشاره بربر افراشتن علم بغي نمود و ندانست کوه از وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا ننماید - چون نوشتجات فسادآمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان خلیلي ومهمندي و داوٗد زئي و یوسف زئي و لودی و رهیله وغیره از هرطرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن شیوهٔ بغی و سرکشی و طریقهٔ غارت و آدم کشي که جوهر ذاتي آن بد نهادان دون نژاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و دیگر بلاد مادهٔ فساد گردیدند - بندهاي عقیدت سرشت بادشاهی کمرهمت بر دفع آن قوم نفته پژوه بسته چند گاه بسبب غلبهٔ آن تبه کاران محصور گردیده در دفعیهٔ مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر شوخي زیاد آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابلهٔ آن نسناس صورتان بدمآل برآمده از میمنت اقبال لایزال بادشاه عدو

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نواز خان و غیره برای تسخیر
قلعه و اطراف ناسک ترملک مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم
احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بمدد
ابوالحسن برساند - و راجهٔ بگلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر
آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز
ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق
نیفتاد عبد الله خان بجای شایسته خان بسرداری مقرر گردید و
و شایسته خان طلب حضور شد - دریں‌آوان بعرض رسید که قریب
دوازده هزار سوار دکهنی‌ها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق
قزاقی یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضی مردم
کار طلب بکار آمدند و بیشترزخمی گردیدند چون بهادران لشکر
پادشاهی نیز تردد نمایان بظهور آرده جمع کثیر آنهارا زیر تیغ آوردند
آخرکار راه فرار اختیار نمودند واز مردم‌نامی پادشاهی امام قلی‌خان
پسر جان‌سپار خان وپسرشجاعت خان و راجه سترسال [100] برادر
زادهٔ راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعی منصبداران و خانه زادان
کم‌منصب بعد تردد مردانه داخل پیش قدمان جان نثار گردیدند
و راجه گردهرداس و غیره پنج‌نفر راجپوت زخم‌کاری برداشته ازخانهٔ
زین به زمین میل نموده صفحهٔ کارزار را گلگون ساختند بعد عرض
مراتب بندهای جان‌نثار را طلبیده فرزندان و خویشان آنها را اضافه
و خلعت و اسپ عنایت فرمودند و زخمهای ندویان کار طلب

---

[100] ن - چترسال

آن بدعتهای بدنام از میان. آن انام کم شد اما گم نشد - چنانچه تا
حال آثارآن بدعتهای مذموم دران قوم باقیست •

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودي خود را نزد
نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابوالحسن و دیگر امرا
که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلانه رسیده باعانت زمیداران
آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیزخود واحکام
جهان مطاع دکهنیي های معذورالعقل که همیشه تیشه ندامت
و بد مالي برپاي نخل خیال محال اندیشي خویش زده ثمرۀ
ناکامي چیده اند براي بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطاني آگاهی
میدهند فائدۀ مترتب نمیگردد - و با وجود ذخیرۀ سرکشیهاي
سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید
غافل گردیده بذخیرۀ چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی
چنانچه باید نمي‌نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی‌شعله
افروز گردید و در ساعت محمود وطالع مسعود یعني غرۀ ربیع‌الاخری
سنه هزار و سی و نه با عام عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب
سر زمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ ازآب نربدا گذشته همینکه
داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسرداري ارادت خان و
شایسته خان معه اعظم خان و راجه گجسنگه که مجموع باهر سه
سردار پنجاه هزار سوار مي شد تعین فرمودند و باز ارادت خان را
بر کل لشکر وامیران هر سه فوج حاکم ساختند - واوایل‌ماه جمادي
الاخري داخل برهانپور گردیده آن شهررا بدارالسرور موسوم کردند
خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودي مامور بود

و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بمنزلهٔ برادر میدانستند
این نیازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار
میخواند بمقتضاي این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوي را
بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر
دوستي‌گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت
بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالي نسبت بآن
فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مآل
بحري بیگ را از روي استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام
احوال فرستاده بودند او را بزودي رخصت نمودهٔ ما نیز سید
صحیح النسب و معتمد پسندیده حسب میربرکه را برسبیل
استعجال براي استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوي
باتفاق روانه آن صوب فرمودیم که بعد از اداي مراسم تهنیت
و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال
خجسته مال خود کماینبغی آگاه سازند. و هرگونه امري که باعث
مزید اقتدار و هرنوع کاري که بموجب زیادتي استقرآن شاه والا
جاه در امور سلطنت آن دیار باشد این نیازمند را اشاره نمایند
که از قوه بفعل آورده بعالمیان نسبت دوستي بآن فرزند ظاهر
سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام
مرغوبات که دربن بلاد بهم میرسند گلشن محبت و چمن مودت
را نضرت و خضرت بخشند ایام سلطنت قرین کامراني و موجب
سعادت دوجهاني باد •

از واقعهٔ صوبهٔ کابل و عرضداشت لشکرخان ناظم بعرض رسید

این نعمت عظمی الهي زبده هیچ زباني و عنواني بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لایح گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت بر سریر دولت صفوت نشسته امید از کرم واهب بي‌منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را بران صفوهٔ دودمان صفوي و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوي و درستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلي که ممد و معاون رابطهٔ لم‌یزلیست میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده بمودای الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیه گرانی از سابق بلاحق این موانست عظمی بارث مي رسید لهذا میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکاني انارالله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي حد برادري بود - و میان این نیازمند درگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود مي دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثي که رشک علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان مي گشت - وپیوسته در خاطر دوستي گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهي رساند بآن رضوان دستگاه دقیقهٔ از دقایق

چنبل عبور نموده تخته هاي کشتي را که قبل از رسیدن لشکر پادشاهي آن طرف آب برده بودند شکسته راه راست گذاشته مرحله پیمای دشت حیرانی گردید باقي همه بهیر صغیر و کبیر معه مال و عیال بزوال وبال تاراج و اسیر گشتن و کشته گردیدن درآمدند - بعد اتمام جنگ و کشته شدن جوانان با نام و ننگ و گذشتن خان جهان از آب نداني خان و خواجه ابوالحسن و معتمد خان و رای راو و خان زمان و راجه جی سنگه و غیره امرا و فوج عقب مانده پیهم رسیده باهم ملحق شدند چون بیدار خوابي شب و ماندگی راه و ضرور گردیدن فکر تکفین و تدفین بندهای پیش قدم جان نثار و خبر گرفتن راهی که خان جهان اختیار نمود و موجود نیافتن کشتي همه علاوهٔ سبب توقف ورزیدن کنار آب گردید و جمعي که زخمهاي کاري داشتند نیز مانع قصد عبور گردیدند ناچار باقي روز و تمام شب کنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر برده در تلاش کشتي‌ها و مدفون ساختن کشته ها و تداوي زخم سپاه نیم جان شب را بپایان رساندند روز دیگر بعد دو پهر عبور میسر آمد و میان خان جهان و امیران پادشاهي که از آب گذشته تعاقب نمودند هفت پهر تفاوت حایل گردید و همه جا سراغ جویان از راه گرالیار و چندیري تعاقب کنان مرحله پیمای گردیدند تا انکه از گوندوانهٔ برار هر دو فوج سربر آوردند چون خان جهان از راه بندیل کهند گذشته برد راجه و راجپوتان آنجا در همه باب شرط خدمت و رفاقت روز بیکسي بجا آورده تا گوندوانه رساندند و بعد رسیدن سرحد گوندوانه راه تعلقهٔ نظام الملک که خان جهان

و مرحمت خان بخشي احديان و سيد مظفر خان بارهه ابتدا
دست و بارو به تيراندازی کشودند و از هردو طرف باران نيسان
تير بشدت درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم‌خو يکه تازيهای
مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمي همديگر بعرصهٔ ظهور
آوردند و خدمت پرستخان که تيرروی ترکش و از بندهای جان
نثار مقرب بود بزخم تيری که بر پيشاني او رسيد باوجود سرخروئي
حاصل نمودن از جوي خوني که بر چهرهٔ عقيدت آئين اودوان
گرديد وزخم کاری بود تا دم واپسين تردد هاي نمايان بظهور آورده
نقد جان را نثار راه مرشد و قبلهٔ برحق نمود چون شعلهٔ پيکار دران
بزم کارزار بلند گرديد و از افغانان رزم جو چپقلشهای مردانه بروی
کار آمد و هريکي از مبارزان هر دو طرف مرگ را بچشم خود
مشاهده نمودند بلکه سر را بباد فنا دادن مطاع بي اعتبار زيرپا
افتاده ديدند راجه بيتهلداس و پرتهيراج با جمعي از راجپوتان
و ديگر تهور پيشگان بدستور قدويت کيشان هندوستان از اسپان
فرود آمده دوان کوته انديشان شجاعت نشان حملهای نمايان آورده
زخمي گشتند و خواص خان بهتي و مرحمت خان شرط تهوری
بجاآورده باعث قطع شجر حيات چند نفر افغانان با نام و نشان
گرديدند آخر کار زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاده صفحهٔ
زمين را گلنار ساختند و سيد محمد نبيرهٔ سيد مظفر خان بارهه که
جوان نونهال گلشن شجاعت بود بانوزده سيد بارهه که هريکي
خود را از بهادران جلادت نشان ميگرفت در نظر جد نامدار
نقد هستي در راه ولينعمت بيادنيستي درداد و باظهار شجاعت

نموده فرمودند که تعین چوکي بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث خفت ارست دربن ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند فیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم غضب سلطانی که نمونهٔ قهرالهي است و خطاهای او زیاده از اندازهٔ قبول عقل در عالم خطا بخشي وجرم پوشي بود شبي از شب‌ها بعد انقضاي دو ساعت نجومي با سایر متعلقان صغیر و کبیر که بعضي را برفیلان و برخي را براسپان برقع پوش سوار نموده جریده خانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان و داماد و دوصد سه‌صد پیاده و شاگرد پیشهٔ هوا خواه قدیمي از آگره نقاره و طبل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیراني گردید پهرشب بعرض اعلی حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان بارهه و نصیر خان و غیره قریب بیست امیرنامي و راجهاي نامدار براي تعاقت او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهاي شدید براي براوردن تعین نموده از دیوان برنخواستند بعده که عمل پارده گهري شب که مراد از فرصت چهار گهري از ابتداي وقت عرض رسیدن تا رساندن خبر و بر آمدن امیران از دروازهٔ شهر باشد بر آمدن محمد رضا بهادر میر آتش و غیره هفت هشت امیر و دو سه راجه معروض گردیده و براي برآمدن دیگران تاکید و تهدید و وعدهٔ وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند •

دکهن بدار الخلافة که فرمان طلب مشتملبر اظهار عنایات و عفو تقصیرات مصحوب جان نثارخان بدستخط خاص صادر گردید و تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعني و لغو برزبان آورد و در تقدیم آداب فرمان‌گرفتن نیز مقصر گردید و علاوهٔ آن تنگ ظرفي دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضي محالات را تاخت و تاراج نموده بمحاصرهٔ ماندو پرداخت بعد رسیدن خبر و مژدهٔ جلوس حضرت اعلی بر تخت دار الخلافة که بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات عریضهٔ متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که از راه تیره بختي و ضلالت ازو صادر شده بود بحضور ارسال داشت هرچند که حضرت صاحب قراني مي دانستند که از راه ناچاري که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا بخشي و جرم پوشي صوبهٔ برهانپور و برار بر او چندگاه بحال داشته بعدهٔکه مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند اورا بصوبداري مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکومک مهم‌جهجار سنگهبندیله مامور گردید بعد از فراغ فتح‌بحضور رسید اصلا حرف کم التفاتي بر زبان نیاوردند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر بینان کینه خواه این معني بسیار غریب نمود اما ازانکه گفته اند الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازهٔ تحمل سابق ترسان و لرزان مي بود و لشکري نام پسر مخلص خان که با پسران آن بد سرانجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطایبه بل

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سي و نه

جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمي از خاص و عام ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی صغیر و کبیر آن سر زمین کشودند • بیت •

دهان شیشهٔ می باز کردند • بقلقل عیش را آغاز کردند

چون مهابت خان خان خانان که صوبه دکهن باو مقرر نمود بصوبه داري دارالملك دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داري دکن منرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خانسامان مرحمت نمودند و خانسامانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر حبشي که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصورخان سرفرازي یافت •

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعهٔ که میان بلخ و کابل واقع است وبتصرف ازبکان درآمده بود بندهٔ های پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامهٔ تهنیت جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیدهٔ بود بمد ملازمت بست هزار روپیه و جیغه و خلعت مرحمت نمودند - چون اکثر پادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازي که تا شش هزار فیل فراهم آوردهٔ بود در آرزوی بهمرساندن فیل سپید که ازان بجز نام نشان نمي دادند عمر بپایان رساندند ونیافتند دربن ایام بمدد طالع صاحب قراني خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر بیگو و آچمي رفته بود آنجا چهارهٔ فیلي که هنوز رنگ آن مایل

آبروي دو بلا بخشيد • • نظم •

از دولت وزن شاه فرخنده سير • زر گشت عزيز و آبرو يافت گهر
در پلهٔ ميزان چو در آمد گوئي • خورشيد نشست در افق تا بکمر

آنچه از زينت و آرايش محفل فردوس‌مشاكل و پيرايش بزم داد و دهش در مادهٔ امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده خامهٔ مقطوع اللسان در تحرير تفصيل آن قاصر است - بعد فراغ متوجه سير و شكار سمت قلعهٔ گواليار گشته چون حوالي قلعه شرف نزول رايات ظفر آيات گرديد اندرون قلعه تشريف برده تفرج مكانهاي آنجا نمودند- همين‌كه برمكان محبوسان عبور واقع‌شد بر احوال زندانيان ترحم نموده چند نفري كه حبس دائمي آنها شرعا و عرفا واجب و لازم بود نگاهداشته باقي جمع كثير كه از مدت مديد دران عذاب شديد گرفتار بودند حكم خلاص آن جماعه فرموده آزاد ساختند •

از واقعهٔ كشمير بعرض رسيد كه از جملهٔ غرائب مخلوقات ليل و نهار روزگار بحكم خالق ارض و سما در خانهٔ حسن محمد نام صبيهٔ تولد يافت روز هفتم بزبان آمده بفصاحت بيان مواددين خود بطريق پند و اندرز گفت كه بليهٔ عظيم برمردم اين شهر نازل شدني است مردم شهر را از روي تاكيد بگوييد كه براه خدا خير و تصدق بسيار نمايند - دويم آنكه در خانهٔ باقر نام كشميري فرزندي متولد شده كه اصلا راه بول و غايط ندارد •

و فوجهاي صحرا نورد شير نبرد كه براي استيصال ججهار بندیله تعين شده بودند بعد رسيدن نزديك قلعهٔ احداث

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحیم مغفور روانه ساختند و بیست هزار روپیه براي مجاوران روضهٔ حضرت صاحبقران فرستادند •

ذکر فراري شدن و بغي ورزیدن نرسنگه دیو
بندیله از حضور و مهم نمودن بر او

چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه (98) بندیله از ایام شاهزادگي حضرت جنت مکاني تا زمان حال در جرگهٔ ملازمان رکاب سعادت اندوز بود و ججهار سنگه در آواخر عهد جنت مکاني بسبب برهم خوردن بعضي نسق سلطنت رویهٔ بغي اختیار نموده در ملک پادشاهي دست درازي کرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام مي نمود و خزانهٔ وافر اندوخته رعایاي خود را نیز پایمال ظلم و تعدي مي ساخت درین ایام که در فکر استیصال آن بدمآل بودند خبر بجهنم واصل گردیدن او رسید - نرسنگه دیو از شنیدن این خبر بحکم آنکه • بیت •

بد گهر با کسي وفا نکند • اصل بد در خطا خطا نکند

نظر بر رویهٔ بزرگان بد کردار خود و ملجا و ماواي پر از اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذار و پشت گرمي خزانهٔ بیشمار در اواخر سال جلوس نیم‌شب معه همراهان دسکل از دار الخلافت اکبرآباد بر آمده راه دیار اختیار نمود - و بمجرد فرار نمودن طریقهٔ مفسدان مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازي ملک

---

(97) در پادشاهنامه محمد صدیق نوشته •

(98) - ن - ججهار •

اند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه
باشد قریب سه ارب دام از صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد -
و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و دولک روپیه رسیده بود باز
در عهد خلد منزل رو به تنزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر
که مطابق آن تنخواه مي شود و دیگر هم بر دامهاي سیر حاصل
و پرگنات ویران صوبهٔ احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما
آنچه بسبب ویران و خراب شدن ملک بوصول در مي آید بتحریر
آن زبان خامه را آشنا ننمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر
سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضي رویداد شمهٔ از احوال
ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار ناچار بزبان قلم خواهد داد •

چون در ازمنهٔ سابق که پادشاهان سلف دیوان عام مي نمودند
براي استادن بندهای پادشاهي سایهٔ سرکه مانع آفتاب و باران
تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالي مشتمل بر چهل ستون
که وقت نشستن دیوان عام براي تابش آفتاب و زحمت
نزول رحمت بکار امیران آید در قلعهٔ دار الخلافت آگره و در
دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و
عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کرباس عرش آساس خاص و
عوام حضور طالبای کلیم در صفت آن گفته • بیت •

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفي ز زینه (95) پایهٔ اوست

---

(95) ز رتبت

جماعه کوشیده گاه غالب و گاه مغلوب می‌گردیدند - آنچه از تعدي آن جماعه بر مسلمانان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدي آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهدي مخاطب بلشکر خان را براي تنبیه آن‌جماعه روانهٔ کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقي منصوبان پادشاه زادها و خدمهٔ محل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند •

بر دانشمندان‌نکته سنج ظاهرباد که سهرند را سابق سرهند مي نوشتندو في‌الواقع تا سهرند در سلطنت غزنویه بود یعني بتصرف سلاطین غزنوي بود اسم سرهند اسم با مسمي گفته مي شد بعده که فرما روایان ممالک محروسهٔ هندوستان سر اطاعت و فرمان بري درگاه آسمان توامان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نمانده و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت هند درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهرند مي نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نورزیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکرخان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضي زاهد روانهٔ کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحاي غارت زده برسانند - و باوجود مژدهٔ فتح و فرار ازبکان ناهنجار از شنیدن تعدي که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بسیار اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه حق آگاه ظاهرگردید - گویند دو سه برابر

کشردند - و رامشگران ماه سیما از صداي چنگ و مردنگ بهم آوازي
بزم بربط و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهرهٔ چنگي را
چون تار طنبور گوشمال دادند • بیت •

ز رقص شاهدان لاله رخسار • نم از بهر اصول آمد بگلزار
ز آتش‌گاه مینا شعله سر زد • خرد چون دود از محفل بدر زد

از بیستي تا هفت هزاري بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل
و جواهر سرافرازي یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور
قسمت کامیاب گشتند و لشکر خان را صوبه دار کابل فرمودند -
پنجاه لك روپیه بمهد علیا و بیست لك روپیه نقد و جواهر و
زیور به بیگم صاحب یعني جهان آرا بیگم و پنج لك روپیه بشاه
زادها مرحمت شد - جمله درین جشن عالم‌افروز یك‌کرور و شصت
لک روپیه‌ازان جمله سي‌لک بامرا باقي بخدمهٔ محل و شاه زادها
بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور
گفته مي شد ازجانب امام قلی‌خان والي توران آمده پنجاه هزار
روپیه سواي عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ
در مکافات اعمال نکوهیده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتي
گشته بود خواجهٔ مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات
بی پایان گشت و منصب پنج هزاري و پنج هزارسوار و پنجاه
هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکهن که خود را
شم چشم عنبرند مآل مي گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف
اندوز ملازمت گردیده بعطای منصب سه هزاري و خلعت و
اسپ و فیل ونقاره سرافرازي یافت - مهابت خان خان خانان از

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هرجا ضرور داند بتحریر و اظهار
اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام
نامي را به اعلی حضرت و صاحب قران ثاني و آنچه بزبان خامهٔ
فصاحت بیان بي اختیار جاري گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم
خواهد ساخت - قاسم خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید و صوبهٔ بهار
از تغییر میرزا رستم صفوي بخان عالم و صوبهٔ کابل بلشکر خان مفوض
فرمودند - و صوبهٔ پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف
خان مسلم داشتند و صوبهٔ برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان
لودي مغضوب بحال فرمودند و صوبهٔ مالوا بمظفر خان و کشمیر
باعتقاد خان و صوبهٔ اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان
بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات
صوبه داري و قلعه داري و فوجداری و عمال جا بجا هرکه بودند براي
بحالي و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در
لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد
مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت
حضرت اعلی آوردند - و اعلی حضرت از راه شفقت بي اختیار
بر خاسته هر یکي را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش
لطف داشتند و هرکدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که
بعد از گذرانیدن بیست هزار اشرفي و یک خوان جواهر و
در هزار روپیه قدمبوس حاصل نمود - سر اورا برداشته بهردو دست
به سینهٔ مبارک ضم ساخته بآغوش نوازش در بر گرفتند و بعطاي
خلعت و اسپ و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک پرتلهٔ

زهره مثال و نغمه پردازي مغنيان حور تمثال که چون طاوسان بهشت عنبر سرشت بجلوهٔ خراميدن درآمدند زمين و زمان لبريز عيش و نشاط گرديد *

وزان جشن فرح بخش و طرب خيز
همانان شد زمين از عيش لب ريز
نه تنها ساز عشرت شد طرب ساز
که برگ عيش عالم شد خدا ساز
جهـــان امـــروز داد خورمي داد
ز مادر گوئي آن دم خورمي زاد

بعد تقديم اداب تسليم و نثار اميران بشبستان محل خورمي تشريف بردند - ابتداء نواب قدسيه ارجمند بانو بيگم مخاطب به ممتاز محل خوانهاي سيم و زر وطبقهاي پراز لعل و گوهر برسم مبارک باد بر فرق همايون افشانده عالمي را از نزول و نثار آن کامياب ساخت - بعده جهان آرا بيگم و همه پردگيان سرادقات سلطنت شرط نثار و تهنيت بجا آورده صفحهٔ ايوان فلک رسعت را بحر و کان زر و گوهر ساختند - دولک اشرفي و دو (شش) لک روپيه بمهد عليا ممتاز محل و يک لک روپيه بنواب قدسيه جهان آرا بيگم و بروشن آرا بيگم و ثريا بانو بيگم مرحمت نرمودند - و ساليانهٔ مهد عليا دو (ده) لک روپيه و درماهٔ جهان آرا بيگم صبيهٔ کلان هفتاد هزار روپيه حکم نموده مخاطب به پادشاه بيگم ساختند و ديگر حجله آرايان گلشن سلطنت را پنجاه پنجاه هزار روپيه مقرر نرمودند - و چهار (چهار و نيم) لک روپيه براي پادشاه زادهاي جوان بخت دارا شکوه و شجاع و اورنگ

و سلطنت خواهد بود فرستادند • بیت •

سر وارث ملک تا بر تن است • تن ملک را فتنه بر آهن است

بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل آورده به بهست و دویم جمادي‌الاولی نام بردها را آوارهٔ صحراي عدم ساخته ریشهٔ حیات مخالفان دولت‌را بر انداخته خطبهٔ نام نامي صاحب قران ثاني شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاه زادگي در رکاب عالي شرط جان فشانیها بجا آورده بود بسعادت زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن موکب جاه و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس الله سره العزیز تشریف آرزاني فرموده مبلغ خطیر بخادمان و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین آنجا بنا نمایند و نگار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و معماران نارتوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محالات صوبهٔ اجمیر بموجب درخواست مهابت خان بجاگیر او مرحمت و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگاهباني زراعت و حفظ مال و ناموس رعایا و زیردستان و تنبیه زبر دستان قدغن خدا ترس حق شناس تعین فرمودند •

اواخر جمادي الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخي و فیروزي شرف نزول واقع شد و عالمي از مشاهدهٔ جمال کامیاب گردید •

[illegible]

رهيله وآقا افضل ديوان دكهن كه برادر او ديوان شهريار بود و بر احوال شهريار برگشته طالع و نورجهان بيگم اطلاع نيافته بود بجواب ناصواب پرداخته درجواب فرمان عرضه داشت نيز نانموده جان نثارخان‌را آزرده خاطرساخته روانه نمود • بيت •

چو تيره شود مرد را روزگار
همان او كند كش نيايد بكار

و بدان نافرماني وعدم اطاعت فرمان اكتفا ننموده فرزندان خودرا در برهان پور همراه سكندر خان لوحاني گذاشته باجمعيت خود و بندهاي پادشاهي مثل راجه گج‌سنگه وغيره كه دررفاقت آن بي سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماندو آمده اكثر قصبه و محالات مالوا را بتاخت وتاراج آورده بعضي جا عاملان و منصوبان خود گذاشته طبل مخالفت و بغي را بلند آوازه ساخته به برهانپور مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگذربابا پياري رسيدند عرضه داشت شير خان عرف ناهرخان مشتمل بر اظهار اطاعت و فدويت خود و ارادهٔ ناسد سيف خان بنابر ملاحظهٔ تقصيرسابق و از راه خجالت سلوكي كه با عبد الله خان نموده بود رسيد لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفويض صوبه داري احمد آباد بنام او كه بعد نائب گذاشتن و بنسق آنجا پرداختن سيف خان را نظربند ساخته بحضور بيارد صادر فرمودند - و خود بگذربابا پياري از آب نربدا عبورنموده در منزل سنور شرف نزول فرموده براي جشن وزن مبارك حكم مقام نمودند و چون همشيرهٔ كلان نواب قدسيه مهدنز محل درخانهٔ سيف خان بود و خاطر

درخانهٔ صادق‌خان بود شهریار نیز با نورجهان همرازگفته‌مي‌شد اصف خان‌چوکي بدر خانهٔ هر دوهمشیره‌فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه و قاصد بندنموده بود - شهریار غافل از بازي روزگار بوده درلاهور بعد از شنیدن خبر واقعهٔ جنت مکانی خود را چون سلطنت بازي میر و وزیر اطفال بادشاه موسوم ساخته از ناموافقت تقدیر غافل گردیده بتصرف خزانهٔ لاهور دست سخاوت و بخشش دراز نموده از جملهٔ نود لک روپیه‌که موجود بود هفتادلک روپیه براي جذب قلوب‌امرا بصیغهٔ انعام‌وعلوفهٔ‌پیشگي‌نوملازمان ومساعده‌در هفتهٔ اول‌که بدو هفته ایام‌فرمان‌روائي او نکشیدبخشید - پسر دانیال را که با اوبود براي‌مقابل‌فوج‌داوربخش وآصف‌خان سرفوج‌ساخته تعین نمود - و ازان طرف‌آصف‌خان داوربخش را با کوکبه و دبدبهٔ‌شاهي و تجمل بادشاهي بر فیل نشانده خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با سادات باره‌هراول نمود و از آب لاهور گذشته مقابله و مقاتله روےداد - هنوزصداي‌دار وگیر بلندنگردیدکه فوج‌شهر یار فرار اختیارنمود - بعضي خود را بقلعهٔ لاهور رسانددند وجمعي بفوج داور بخش پیوستند و شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مژدهٔ فتح بود برخبر برگشتگي طالع خود مطلع شد - از سراسیمگي سر از پاي خویش نشناخته راه قلعهٔ ارک اختیار نموده محصور گردید - و فوج‌داور بخش بگرد حصار آمده بمحاصره - پرداختند و روز دیگر همین‌که علم‌زرافشان خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان‌گردید اکثر مردم درون و بیرون قلعه از دور و نزدیك امان طلبیده نزد آصف خان آمده ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پر و بال کنده

ده لک روپیه پیشکش و نذر که هرسال در سرکار پادشاه و نور محل می رسانده باشد صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - بعد رسیدن بکشمیر مرض دائمی رو بشدت آورد و صحت بدن بانحراف مزاج مبدل گردید روز بروز برکسل طبع می افزود و علاج حکمای حاذق سودنمی بخشید و مرض بامتداد کشید و از سواري فیل و اسپ که بسیار رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هربن مو ظاهر گردید ، هرچند که خود را بسیر سبزه و گل مشغول می نمودند دل رغبت نمي نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتی افیون که رفیق سالها بود طبع نفرت کشید و سواي چند پیالهٔ شراب هیچ چیز خواهش نمي شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی عیار که بدو سه مرض مبتلا گردیده موي ریش و بروت بباد داده بود بتقاضاي مصلحت ظاهرهوا خواهان بدخواه باوجود منع نورجهان بیگم براي رفتن لاهور بقصد علاج سماجت زیاده نموده مرخص گردید - و داوربخش پسر خسرو را که نورمحل حوالهٔ شهریار نموده بود و از بي رشدي و بي جوهري بارسنگین دانسته از خود جدا نموده درحضور گذاشت باردت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف لاهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیالهٔ شراب خواستند بر لب نهاده که از گلو فرو نرفته برگرداندند - تا رسیدن بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفر سنه هزار و سي و هفت [۱۰۳۷] هجري بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دان کز مي عشرت تهي ست
باده از جام نگون جستن نشان ابلهي ست

بکارزار و آراستن صفوف نموده هرساعت با امرای یمین و یسار دلبری و ترغیب نموده تهوری مي نمود و از هرکه اثر شجاعت و جلادت و تردد ظاهر مي‌گردید کزا مرصع و طلا فراخور زیاده از رتبه بدو رسانده موقوف بر امید نسیه نمي گذاشت - و همراه از شیرینیها سبدها پر کرده داشت که باگرهاي نقره موافق دستور دکهن براي جذب قلوب پیاده هاي توپ خانه پیهم مي رساند و باعث دلگرمي سپاه میگردید تا آنکه فوج عادلشاه را از پیش رو برداشت و بحملهای مردانهٔ آن زن مرد امکن چند هزار مرد مقتول و اسیر گردیدند - و زن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت نظام‌الملک رسیده بیشتر از پیشتر معزز و محبوب گشت - الحاصل خان جهان لودي از زني بازی مي خورده چنان ملکی را بقلیلي که بخرج انعام یکروزه پادشاهان هندوستان وفا ننماید از دست داده خود را نزد ولي نعمت و عالمي مطعون ساخت ٭

دربن آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان مخاطب ساختند - دربن سال خان خانان ولد بیرم خان که از نامداران بي همتای روزگار بود بعد انقضاي هفتاد و دو سال از مرحلهٔ عمر ودیعت حیات نمود وباعث ملال خاطر عاطرگردید ٭

سابق مقرر بود که پادشاه صورت خود را بر پارچهٔ طلائي مدور بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیري که بران آفتاب سوار باشد سکه زده با امراي مقرب خاص مي بخشیدند که بر چیره بسته باعث افتخار خود و زیب دستار مي داشتند - و بعضي درگردن انداخته برروي سینه بجاي حرز جان‌نگاه میداشتند٭

بود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشي که یکي از نوکران عمدهٔ نظام الملکي بود و زني داشت مکاره که بعاشقي بعقد درآورده در استرضاي او بمرتبهٔ مي کوشید که کار او بدبوسي کشیده - و آن فاجره بانظام الملک بمرتبه رشتهٔ الفت را استحکام داده بود که بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقي ذکر رشادت او بزبان خامه خواهد داد - آن ملعونه باخان جهان برفاقت شوهر ساخته درارسال هدایا وتحف و نامه و پیام مودت التیام چنان بناي دوستي و پدر خواندگي قائم نمود که از اثر افسانه و افسون بازار رزم و فوج کشي به بزم ویکجهتي تبدیل یافت - و چهار پنج لک هون و دو سه لک روپیه جواهر بخان جهان داده ملک از دست رفتهٔ نظام الملکي که بعد از کشته شدن چندین هزار آدم و خرج کرورها بتصرف عرش آشیاني وجنت مکاني آمده بود خرید - وآن افغان نمک حرام نظر برفساد ایام طمع نموده فروخت - و عوض محصول یک دو محال محنت چندین سال دو پادشاه و دو سه شاهزاده هاے نامدار و امرای ذوالاقتدار و کرورها که در تسخیر آن دیار صرف گشته بود رایگان از دست داد - همه حکام حکم خان جهان را رسپردن ملک بفرستادهای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت ورزیدند الاخنجر خان قلعهدار احمد نگر حکم و نوشتهٔ خان جهان را رد نموده جواب داد که بدین حکم بادشاه کلید قلعه بسرمن وابسته است اما پرگنات تعلقهٔ مال محال نواح احمدنگر بتصرف منصوبان نظام الملک در آمده - گویند آن مکاره تباه کارچون زنهای مردم عمده را که بحسن صورت و زشتي سیرت شهرت داشتند براي تسخیر دل نظام الملک

نگاران بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه‌داری لاهور
بآصف خان و وزارت بدستور سابق بخواجه ابو الحسن عنایت
فرمودند - و افضل خان را خانسامان مقرر نمودند - و میر جمله را
بخدمت میر بخشي سر افرازی بخشیدند درین ضمن بعرض رسید
که مهابت خان از طرف شرقي متوجه جنوبي گشته تا از کجا
سر بر آرد - چون خبر رساندند که بیست لك روپیه از محصول
جاگیر مع فیلان و دیگر اموال مهابت خان از طرف بنگاله مي آید
نزدیك دهلي رسیده صفدر خان را با دیگر جمعي از امرا و هزار
احدی برای آوردن زر مذکور تعین فرمودند - درمنزل شاه آباد مردم
بادشاهي بخزانه رسیدند - مردم مهابت خان خزانه را بشاه آباد در
آوردند - و بجنگ استقبال نمودند - صفدر خان سرای را سوخته جمعي
را کشته و زخمي ساخته خزانه را بدست آورده روانه حضور نمود
بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعي دیگر برای تنبیه
و تادیب مهابت خان مامور و تعین فرمودند •

درین سال ملال مآل بعرض رسید که سلطان پرویز که تعاقب
شاه جهان مي نمود ازین کلفت سرای فاني بدار القرار جاوداني
رحلت نمود - و عرضه داشت خان خانان مشتمل بر قبول
تعاقب و تنبیه مهابت خان رسید و بمعرض پذیرائي درآمد -
درین ضمن عرضه داشت مهابت خان مبني بر التماس عفو
تقصیرات و تعاقب نمودن شاه جهان بعرض رسید - از واقعهٔ
دکهن نیز معروض گردید که یاقوت حبشي که بعد از واقعهٔ عنبر
علم شهرت برافراخته بود با منصوبان بادشاهي شرط اطاعت و دولت

[illegible]

و جنت مکانی را از ملاحظهٔ شر آنها مامون نمودند - و در همان گرمی و جلدی نیلبانی که همراه آن سپاه مصلح و مکمل چشم براه قابو بود خود را بالاے فیل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در تلافی کوشند میانه تدبیر طرف راست اطراف فیل آمده باتفاق جانبازان جدید [illegible] پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشادند -
مهابت خان [illegible] کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست [illegible] رفته و جان درپی تلافی برباد دادن شرط عقل [illegible] تمام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو [illegible] نشاني بستند - مهابت خان دران حالت [illegible] کشیده چنان بدرزد که سایهٔ او هم خبردار [illegible] مهابت خان متفرق گشته فرار اختیار [illegible] و جدل بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از [illegible] دران حالت جنت مکانی ازمریم [illegible] و مصلحت پرسیدند و نورمحل [illegible] بگذارند هرجا خواهد رود بلکه [illegible] باظهار لطف و اخلاص [illegible] و بجا گردید که خود را [illegible] شما پیشتر از آب بگذرید -
[illegible] آمد و ذخیرهٔ پادشاهی [illegible] نموده شادیانهٔ شادکامی [illegible] را نزد مهابت خان

رسانده بتلافی کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رساندند - و افاغنهٔ هنگامه جو زیاده از شمار فراهم آمده رفیق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضی از هواخواهان مهابت خان نظر برانکه قابوی وقت از دست رفته و منصوبه بازی برگشته جلوی اسپ مهابت خان را گرفته باظهار خیرخواهی مانع آمدند - مهابت خان نیز نیرنگ بازی روز کار وروی گرمی بازار کار زار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهای موحش رنگ رو باخته، صرفه در مقابل شدن ازدحام ندانسته تقاضای وقت را از دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانهٔ پادشاهی رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خواص را با جمعی از مردم بیگم برای دفع و منع نائرهٔ فساد تعین نمود - و روز دیگر سر دیوان ظاهر ساخت که مادهٔ فساد قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائرهٔ جدال مردم خود را بکومک فرستاده اند هردو را بخفت تمام سروپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهای آنها ضبط وتاراج در آرد اما در تسلط او خلل پذیرفت وهرچند خواست از احدیان تلافی و تدارک آن واکشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه در یک دو ماه رسالهٔ آنها را بر طرف فرمودند •

دریتولا از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار نظام الملک درسن هشتاد سالگی درگذشت - شاه جهان از شنیدن واقعهٔ او وفساد مهابت خان و غلبهٔ سلطان پرویز بحضور از بی تقصیری خود والتماس عفو جرایم کرده ناکرده معروض

پیش و عقب حوضه که از بوي عرق انگوزه و گنده‌دهان کافران مزاج عنبر سرشت جنت مکاني منغص میگردید گاه گاه براي تبدیل و تخفیف بودن هردو بدسرشت مي فرمودند - تا آنکه بیک نفر راجپوت که عقب حوضه بنشیند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه کابل گردیدند و بشکار و مزار بزرگان گاه‌گاهي تشریف مي بردند و همه‌جا و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائي اختیار نمي نمود تا آنکه اوائل خورداد داخل حویلي کابل شدند و همراه آن بدامل بفاتحهٔ فردوس مکاني و بني اعمام و تفرج باغات و عمارات و شکار سواري مي فرمودند - درین اوان ایلچي توران با نامه و هداياي نذر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه هزار روپیه بعرض رساندند •

درین ضمن بمدد روح پرفتوح صاحب قراني و تمهید نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل این اجمال آنکه چون در همان نزدیکي ایام رسالهٔ نواحداث احدیان بتجویز نورجهان بعرصه آمده بود مردم جلادت پیشهٔ انتخابی تازه نگاه داشته ازان جمله جمعي را تعینات قراولان براي محافظت شکارگاه از دست اندازي افغانان بدسگال نموده بودند - روزي بعضي از راجپوتان ناهموار که از غرور مهابت خان احدي را وجود نمي دانستند در چراگاه شکار اسپان و چارپایان بار بردار خود سرداده بودند - احدیان و قراولان مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو بنزاع فسادآمیز منجر گردید - یک دو احدي کشته و زخمي گردیدند و همه احدیان و قراولان اتفاق نموده بردیوان استغاثه نمودند -

فوج راجپوتیه براي محاصرهٔ بطریق ایلغار روانه ساخته بعده خود از بندوبست حضور که نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدم و رفیق شبهاي الم ساخت نصف جمعیت را درخدمت جنت مکاني نگاهداشته با باقي فوج خود را بآصف خان رساند و باندک تردد‌ي جمعي‌که آصف خان باعتماد آنها پناه بدانجا برده بود با مهابت خان رفیق‌گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر او و خلیل الله پسر میر میران بدست آورده به بیحرمتي تمام پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان عبدالخالق خواني را بامحمد تقي بخشي شاه جهان که در برهان پور بدست آورده باخود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد که هردو فاضل و مصاحب آصف خان وصلاح شعار بودند حوالهٔ راجپوتان نمود که بتیغ بیدریغ شهید ساختند - ازانجمله ملا محمد که از فضلا و علماي مشهور و حافظ قرآن بود و اگربدر میرفت کسي را بار کاري نبود اما ازانکه اورا مظلوم از جهان رفتن و آن ظالم را شریک خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنکه مهابت خان را بآن مرد ملا چه کار قرار اختیار ننموده گرفتار پنجهٔ اجل‌گردید - گویند اول در فکر کشتن او نبود فرمود که زنجیر درپاي او اندازند و وقت زنجیر نمودن‌طوق و زنجیر دربار خود بخود باوجود خوب قائم نمودن ازپاي او برآمد و چون مدام آن بزرگ درتلاوت قران و خواندن اوراد مشغول بود و دران حالت نیزلبهاي او در حرکت یافت آخوند را بدعوت و دعاي سحر و افسون خواندن معاتب ساخته حکم قتل نمود - هرچند قاضي رکاب و بعضي

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوری از آب بر آمد و ازان تهلکه نجات یافت و از عماری صدا و فریاد واویلا بلندگردید - و خواجه ابوالحسن که اسپ او از تیرباران رو برو در آب بیتابی می نمود و دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او رفت از زین سرنگون گردید چون دران حالت قاش زین را گرفته بود آفت بدو نرسید و از مدد ملاح. نورمحل ازان گرداب بلا بر آمده بساحل نجات رسید - و فدائی خان بتفاوت دو تیرپرتاب از آصف خان و خواجه ابوالحسن نترده و پامردی تمام بر آمد - و ابو طالب پسر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از جان بازان پائین تر از فدائی خان عبور نمودند - و فدائی خان با جمعی دلاوران و ملازمان پادشاهی و نوکران جلادت پیشهٔ خود مقابل فوج خصم پرداخته چندی را بضرب شمشیر و تیر و سنان انداخته زخمی ساخته بقی راجپوتان را از پیش رو برداشته ترده رستمانه بکار برده جنگ کنان خود را تاخیمهٔ پادشاه رساند - فوج مهابت خان بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صدای دار وگیر بلند گردید - همراهان فدائی خان دست و بازو به تیر اندازی کشادند و چپقلشها در دفع اعدا بکار بردند - چون تیرهای فدائی خان اندرون خیمه روبری نشیمن پادشاه می رسید مهابت خان خود را حائل مقابل و بلاگردان جنت مکانی ساخته بود - دربنولا مهابت خان بعرض رساند که جرأت و بی ادبی پاجی را مشاهده نمایند که رو بروی ولی نعمت تیر میزند و ملاحظهٔ مآل اندیشی اصلا ندارد - بعده پادشاه مکرر پیغام سعی جنگ نکردن بفدائی خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

قدربانهٔ‌شناوری کرده مقابل دولتخانه بر آمدند - وجمعي که اجل آنها دامن گیر گردید بآب فرو رفتند - وبعضي را که صدمهٔ تلاطم دریا بپایان برد با نیم جان بر آمده بفوج نتوانستند پیوست - از جمله فوج قریب هفتاد نفر جلادت پیشه پیش قدمي نموده خود را مقابل فوج مهابت خان رسانده چندي را انداخته ازان میان بعضي کشته و زخمي گردیده بارجود بکار بردن حمله رستمانه استقامت نتوانستند ورزید - وتا پیوستن فدائي خان برگردیدند فدائي خان هم چون دانست که کاري پیش نمي رود - رفتن همان بود و بر گشتن همان روز دیگر که اواخر جمادي الاخرى آن سال باشد آصف خان باتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار نموده و نور جهان دو ترکش ودو کمان و بندوق با فتیله روشن نزد خود گذاشته بدلاسا و رغبت همرهان پرداخته از راه پا یابي که تحقیق نموده بودند و بعضي جا کودالها داشت داخل دریا شدند - و همه جان نثاران مستعد کارزار گردیده نقد هاي جان‌را بر کف اخلاص گذاشته از سر و جان گذشته در رکاب بیگم خود را بآب زدند - وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود و دو سه غار و آب عمیق داشت عجب حرج و مرج برلشکر گذشت و سلسلهٔ انتظام فوج از هم گسیخت - و هر فوجي طرفي و هر امیري جائي بعد تصدیعهٔ صدمات زیاد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه ابو الحسن و ارادت خان که از عماري نور محل جدا شدند همین‌که‌کنار دریا رسیدند فوج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان جنگي مقابل آمده سد راه گردیده بآب درآمده شروع بتیر باران و

مصلحت و سراسیمگی که نمي دانست چه کند و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید بادشاه را باز سوار نموده ازانکه خیمهٔ بادشاهي بتاراج برده بودند و خیمهٔ شهر یار بربا بود همان جا برده باعزاز فرود آورده به تسلي و دلبري تمام کوشیده دست بسته استاد - و مردم او اطراف مرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه ندویت با عدم تعلقه به چپقلش و سعي تمام خود را نزد جنت مکاني رسانده بود باشارهٔ آن مست بادهٔ ناکامي از دست کافران شهید گردید - اگرچه آن غدار مکار بآن همه کارداني و کامیابي سررشتهٔ هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگان هردم و هر لحظه همدم فکر و خیال تازه مي گردید - اما جنت مکاني را چندان دل و حوصلهٔ تدبیر بجا بود که هرچه مي گفتند و مي فرمودند خالي از راي صواب نبود - و بالهام غیبي و فکر صائب خود را موافق کردار و اطوار آن بد کردار رنقاشای روزگار را مي نمودند - و فرمودند که خوب کردي مرا از دست آن رافضي بد کیش باختیار خویش گرفتي - و دست آن بد خواه دولت را کوتاه ساختي - و او هم هردم باظهار عقیدت و ندویت دم میزد و معذرت مي خواست و تخت طلبیده بدستور مقرري بران نشانده شراب معتاد حاضر آورده خود سرمم بند هاي عقیدت کیش خدمت مي نمود - نور محل بعد رسیدن نزد برادر و امیران بعد آنانکه قیل و قال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت چنان یافت که فردا همین که خور سر از افق برآرد مهد علیا نورجهان بیگم را برفیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از نیام بر آورده بران بدنام ناکام تاخته ولي نعمت را خلاص نمایم -

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فروگرفته بودند و هرساعت
می افزودند دست خواصان و عهده داران از تردد خدماتی که
بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن غدار به چاپلوسی و
تملق زبانی باظهار رسوخیت زیاده می پرداخت - و عرض نمود
که وقت سواری و شکارشده - طشت و آفتابه برای روی شستن
بیارند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ روشستن قصدنمودند
که خود را بوسیلهٔ تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او
مشورت تدبیرکار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود
که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب
بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگرظاهر نشود - ناچار بتکلیف و
سماجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند -
و نور محل از نیرنگی روز کار خبردار گشته رنگ رو و هوش
باخته افوس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان تردد
دیگر بخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت
و سواری که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سرایان را فرمود همراه
سواری نباشند بهر وجه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد
باتی نهاد راجپوتان مانع رفتن آن روی آب باحدی نمی شدند
رساند - و بآصف خان و دیگر امرای هوش و عقل بباد داده شروع
به تشنیع و تندی و زجر نموده - برادر بی خبر را زیاده سرزنش نموده
و گفت - ولی بر عقل و نمک خوردن شما که چنان ولی نعمت را
چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده بیایید - و بفکر تدارك و
تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه واگرفته تسلی

[illegible]

خدمت بادشاه سوای نورمحل و صادق خان بخشي و میر منصور بدخشي و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران و خواجه سرایان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر خان و عرب دست غیب و نصیح خان دیگري نماند - و آصف خان که با همه دانائي با چنان مار زهردار پنجه گرفته با زهر مار را تکر ننمود مار بازی را بازیچهٔ سرسري دانسته ولي نعمت را تنها گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت مشغول پرداخت غرائب داشت - مهابت خان که چشم بر راه و گوش برآواز چنین قابو بود بر بی خبري میر وزیر و خطاي تدبیر مطلع گشته لشکررا خفیه آخر شب اشاره فرمود که بی صدا و نداي شهرت مسلح و آماده شوند و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار که با خود داشت سوار شده قریب دوهزار سوار بر پل تعین نموده فرمود که از آن طرف نگذارند که سوار و پیاده بیاید - و ازین طرف هرکه رود مانع نگردند و خود با چهار پنج هزار سوار بخیمهٔ بادشاه روانه گردید و نشان اسباب تجمل را همراه فوجي که بر سر پل تعین نموده بود بشهرت عبور از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاکید نمود که در صورت یورش فوج اران طرف پل را آتش دهند و نگذارند که کومک تواند رسید - و خود نزدیک دولتخانه رسیده فرمود که اطراف خیمهٔ را فرو گیرند - و خود با جمعي از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه گذاشت - خواصان و خواجه سرایان ازین دار خبردار گشته سرا سیمه وار رو بخوابگاه بادشاهي آوردند - و جنت مکاني را که اکثر از خمار شب اول روز در آرام خواب مي بودند بمالش پا بیدار ساختند -

[illegible]

[illegible]

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت یک دو ماه مهابت خان نیز با لشکر آراسته باردو رسید - درین ضمن چندین هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن‌دیار و وکلای جاگیرداران و امرای‌نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده باغوای آصف خان بفریاد داد‌داد وقت سواری و معتاد آرام پادشاهرا بی‌آرام می‌ساختند - بعد عرض رسیدن بمهابت خان حکم شد که اول بدلاسای و ادای حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبهٔ پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش افروختهٔ او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت‌مکانی بمرتبهٔ در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثهٔ ستم رسید بمیان می آمد نور جهان را یارای طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودندکه تمام مدار سلطنت از تو الا در مقدمهٔ غور مظلومان مرا معذور دار - و درهمان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دخترخود را خلاف ضابطهٔ آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بودآصف خان تبع غرور اورا درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نا برخوردار را گرفته بحضور آورده گرگ خاردار فرموده بخفت و خواری تمام با سرهنه بزندان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب جهار هرچه باو داده‌تحقیق نموده بضبط در آرند - و محصلان شدید

دربن روز شا ميرزا دكهني پسر ميرزا رستم صفوي را مخاطب بشاه نواز خان ساخته بر مراتب منصب افزوده عنايات ديگر پادشاهي مبذول حال او فرمودند - دربن اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه زاده دانيال از شاه جهان جدا شده بحضور رسيدند - بعدظهور عنايات ديگر نسبت همسري بهار بانو بيگم صبيهٔ خود به طهمورث و هوشمند بانو صبيهٔ خسرو با هوشنگ مقرر نموده سربلندي بخشيدند - چون فساد انگيزان طرف كابل خصوص سركشي و مفسدي حداد بد نهاد مكرر بعرض مي رسيد و خواهش دريافت آب و هواي آن طرف داشتنده در وسط اسفندار بقصد سير و شكار و گوشمال مفسدان آن كوه سار عنان توجه بآن طرف معطوف فرمودند - دركوچ دريم و سيوم افتخار خان با احمد بيگ پسر حداد بد نهاد كه سرمايهٔ فساد و شورش كابل گشته بود و اگربالتفصيل ابتداي بغي ورزيدن و انتهاي قتل رسيدن او كه مآل كار باغي پيشگان بد عاقبت است پردازد از سررشتهٔ سخن دور مي افتد رسيد - و شكر ابن عطيهٔ آلهي بجا آوردند و سر اورا باگره فرستاده حكم فرمودند كه همه جا تشهير كنان برده برسر دروازهٔ شهر بياويزند •

ذكر سوانح سال بيست و يكم از جلوس جهانگيري مطابق بيست و دوم جمادي الاخري سنه هزار و سي و پنج هجري

سيه كميت خامهٔ تيز رفتار بتذكار فتنهٔ تازه كه دربن سال بعرصهٔ ظهور آمده و در قرنهاي مديد چنان ماجراي شگرف بر سلاطين سلف نگذشته بجولان مي آرد - چون بعرض رسيد كه مهابت خان از سلطان پرويز جدا شده صاحب صوبهٔ بنگاله گشته

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بسیار از برف و سرمای بي هنگام و وزیدن باد گزنده که حکم زمهریر بهم رسانده بود تلف شدند - از اختلاف هوای بالای کوه و پائین آن مکان منزل بهمبر عجیب نقل مي نمایند - که در عین تیر ماه الهي که زمین و آسمان کوره آهنگر میگردد و پائین کوتل گرمي و شدت حدت هوا موافق موسم تابستان است که مسافر را برهنه خوابیدن در عذاب گرما میدارد و همینکه بالای کوه برآمدند از سرما بي لحاف خواب نمي توان نمود - چنانچه درتعریف آن منزل طغرا مي نویسد - تا بمنزل بهمبر نرسیده معني آیت لایستوي اصحاب النار و اصحاب الجنة نفهمیده - بعد ورود رایت ظفر آیات به لاهور از نوشتهٔ واقعه نگار برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از سمت بنگاله بعد هزیمت و نزدیک رسیدن بسرحد برار یاقوت حبشي و ملک عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکرگران رسیدند و برهانپور را محاصره نمود - و سربلند راي بقتال و جدال و دفع شر آن جماعهٔ بدسگال پرداخت - وبعد رسیدن شاه جهان که جلو ریز رسیده باتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعهٔ ارک برهانپور یورش نموده و هر بار با صوبهدار و دیگر مردم پادشاهي مقابله و مقاتلهٔ عظیم روي داد - و بعده که نزدیک میدان قلعهٔ ارک صدای دار و گیر بلند گردید از شاه قلي خان و سربلند راي و غیره تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

گردید و باقي سپاه دل بکار زار میداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده مي خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان‌تهوری‌را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز بر آمده خود را نه توپ خانهٔ آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد رستمانه‌که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوص‌راجه بهیم بدست خودشمشیر زنان مع همراهان جانبار یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تاغول سلطان پرویز رساند - و درین مابین‌هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا در آورده تارسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامي را از خانهٔ زین بزمین سر نگون ساخت - و نزدیک بود که‌فوج چهل هزار سوار بادشاهي‌برهم خورد - مهابت خان فرمود که فیل مست مقابل او آوردند راجه بهیم و شیر خان با جمعي از راجپوتان بران بلاي سیاه حمله آورده بضرب هاي شمشیر و برچهٔي خرطوم او را انداختند وفیل را خوابانیدند - و هر بار که بر قلب گاه لشکر حملهٔ رستمانه مي آورد بي اختیار صداي آفرین از هر دو لشکر بلند آوازه مي گردید - تا آخرکار مهابت خان خود باچندي‌از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم باوجود بر داشتن زخمهای کاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعدتردد بهادرانه از اسپ افتاد - بعده که بقصد بریدن سر او نزدیک او رسیدند باز بمدد جوهر غیرت بر خاسته حریف خود را دریافته‌کار او ساخته تادم وابسین شمشیر از دست نینداخت - و شیر خان نیز با جمعي از راجپوتان دیگر شرط قدرت و جان بازي بتقدیم رساند - بارباز ار کارزار چنان گرم گردید که دو سه تیر سپیدهٔ

زدن آوردند شاعری بود لطیفه گو پانصدی منصب داشت همین که خواستند او را کبره زنند بفریاد آمده گفت که شنیده بودم ملک عنبر عدالت پیشه و منصف است اما غلط بوده والا کجا شرط عدالت است جمعی که دولت دو هزاری سه هزاری داشته باشند جرمانه آنها صد کبره باشد منکه پانصدی باشم بهمان جرمانه بمعاتب گردم - عنبر را این سخن خوش آمد وکبره زدن موقوف نموده ٭ بعده بتاخت و تاراج ملک عادل خان پرداخته قلعهٔ شعله پور (شولاپور) که از ابتدا همان قلعه مایهٔ نزاع ملکی گردیده بود تاراج نموده احشام آنجا را زیر تیغ آورده از مندوبست آن طرف خاطر جمعی حاصل کرده متوجه تاخت ملک پادشاهی گشتند و تا ملکه پور ونواح برهانپور آثار آبادی نگذاشت - چون این خبر ملال اثر بعرض خدیو زمان رسید باعث کمال کدورت خاطر عاطر گردید - بعد از فراغ سیر الله زار کشمیر عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند ٭

باز بذکر سلطان پرویز و مهابت خان عنان خامه را معطوف میسازد - بعده که شاهزاده پرویز روانه بنگاله می شد چون از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت شاه جهان خاطر جمع نبود و صبیهٔ بیرهٔ او که درعقد شاه زاده دانیال آمده بود و در مقدمات مالی و ملکی از جملهٔ نساء صاحب رای و با تدبیر گفته می شد فرمود که خان خانان را با همه تبعه و لحقهٔ فرزندان او نزدیک خیمهٔ خاص نظربند نگهدارند - ازان میان میان فهیم غلام صاحب مدار خان خانان که در شجاعت و رای صیانت و اخفای کار وبار زبان زد خاص و عام بود

بدست اران جا هم بحادثهٔ تاراج رفت چنانچه عنقریب بلحاظ
تحریر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید که داراب خان پسر خان
خانان که لغایت آن روز در قید بود شاه جهان اورا از قید
بر آورده بعد قسمهای شدید که ازو گرفت صوبه دار بنگاله ساخت
زن و فرزندان اورا و خان خانان را نزد خود نگاه داشت - و راجه
بهیم را طرف پتنه برای بند و بست روانه ساخت و خود نیز
بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پتنه شد - مخلص خان و غیره
از طرف سلطان پرویز در پتنه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم
استقامت نورزیده بی آنکه کار بکارزار انتد ملک و خزانه را حوالهٔ
راجه بهیم نمودند - بعده که شاه جهان وارد پتنه گردید همه
منصبداران و حکام آنطرف رجوع آورده مطیع و منقاد گردیدند
و سید مبارک قلعه دار رهتاس هراس خورده کلید قلعه را باخود
گرفته آمده ملازمت نمود •

. کلمهٔ چند از وسعت و خصوصیات قلعهٔ مذکور موافق نگاشته
میر محمد امین عرف میرزا امینا مولف ده سالهٔ شاه جهان
نامه بزبان قلم می دهد - قلعهٔ رهتاس سمت غربی بهار پتنه
بر فراز کوهی که سر به بنگاله کشیده واقع شده درش از پائین
شانزده کروه و محیط قلعه دوازده کروه جریبی است چهارده دروازه
دارد که بعد تسخیر شیر شاه چهار دروازه مفتوح می باشد و مابقی
در دروازه قریه آباد است و سه چشمهٔ سرشار دران قلعه مدام جاری
و سه تالاب چشمه خیز دارد که همیشه مالامال از آب زلال
- از کشمش و زراعت مواضع اندرون قلعه چندان غله حاصل

رسانده عادل خان را زیاده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار یافت که ملا محمد لاري که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار بیجا پور گفته مي شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده تا خاطر جمعي از فساد شاه جهان در برهانپور مقرري بماند - و نوشتهٔ ملک عنبر مصحوب علي شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر تا رفع فساد بند و بست دکهن حوالهٔ غلام نمایند تعهد میدهم که اگر فتور در مقدمهٔ ملکي رو دهد جواب آن بعهدهٔ خود لازم دانم - مهابت خان نسق دکهن باختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهانه نشاند - چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاري بیرونها مقام نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس اقمشه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایةً بعمل آمد همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهانده و حکومت برهانپور به پسر مکندراي مقرر نموده جادو راي را با آدي رام و جمعي دیگر کومک همراه پسر مکند راي تعین نموده بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاري و پسر جادو راي و برادر آدي رام را بطریق یرغمال که به هندوي اول گویند پسر مکند راي را به تبعیت ملا محمد شفارش نمود - نام بردها را دربرهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیماي سمت ملک شرقي گردید - بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بملک بنگاله جنگهائي که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل مي شد و مرد معتبر

سنه ۱۰۳۳ در فرستادن هدایا و تحف و
گلکنده رسید قطب الملک خدمتکاري از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله
گزراندن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله محمد جعفر
مردم عمده که ترک رفاقت شاه جهان نموده بودند نزدیک تعلقهٔ تلنگانه مع فرزندان
پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن و برگرداندن او سید جعفر نام را با
جدا شد و براي تسلي نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با
جمعی تعین نمود بعده که هردو بهم دیگر رسیدند و افسون سید
جعفر براي برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هردو کار
بقتال انجامید و از هرکدام تردد بهادرانه بظهور آمد و هردو از دست
همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیري مطابق بیست
و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سي و سه هجري

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست
بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراغ بند و بست دکهن خود را
بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودي را در آگره
گذاشتند و فرمودند هرطرف که کار افتد گوش برآواز و چشم براه
حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به
تهیهٔ روانه شدن سمت شرقي پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که
مهابت خان چند روز براي نسق دکهن در برهان پور مانده زود
خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان
قاضي عبدالعزیز شاهي را که در قید داشت مردکار دانسته از قید
برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضي حجابت
را بسیار بآئین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسپان دریا تاز سوار شده از دو سه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ برخود جنبیدن وبقصد مقابل و سد راه گردیدن فراهم آمدن دو سه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رساندند - و سر رشتهٔ اختیار تردد بدست بیرم بیگ نماند - و راه برهانپور اختیار نمود - وخان‌خانان نظر برقابوی وقت قسم کلام الله را از خوردنی هر روزه تصور نموده ناخورده انگاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر اگاهي یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهي و پادشاهي ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را ببرهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکاني بر هزیمت شاه جهان اطلاع یافته پارهٔ مطمئن خاطر گشته چون از گرماي دار الخلافت و نا موافقت هواي اطراف دهلي خاطر نفرت داشت و بمزاج آب وهواي کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقهٔ خاطر اوائل آذر ماه الهي عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهي شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

سنه ۱۰۳۳ در فرستادن هدایا و تحف و
گلکنده رسید قطب الملک خدمتگاری
گزراندن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله
مردم عمده که ترک رفاقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر
پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقهٔ تلنگانه مع فرزندان
جدا شد و برای تسلی نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با
جمعی تعین نمود بعده که هردو بهم دیگر رسیدند . و افسون سید
جعفر برای برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هردو کار
بقتال انجامید و از هرکدام تردد بهادرانه بظهور آمد و هردو از دست
همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیری مطابق بیست
و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سی و سه هجری
بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست
بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراغ بند وبست دکهن خود را
بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودی را در آگره
گذاشتند و فرمودند هرطرف که کار افتد گوش برآواز و چشم براه
حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به
تهیهٔ روانه شدن سمت شرقی پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که
مهابت خان چند روز برای نسق دکهن در برهان پور مانده زود
خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان
قاضی عبدالعزیز شاهی را که در قید داشت مرد کار دانسته از قید
برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضی حجابت
را بسیار بآئین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسپان دریا تاز سوار شده از دو سه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ برخود جنبیدن وبقصد مقابل و سد راه گردیدن فراهم آمدن دو سه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رسانیدند - و سر رشته اختیار ترده بدست بیرم بیگ نمانده - و راه برهان پور اختیار نموده - وخان خانان نظر بر تابوي رقت قسم کلام الله را از خوردني هر روزه تصور نموده ناخورده انگشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر اگاهي یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهي و پادشاهي ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را ببرهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکاني بر هزیمت شاه جهان اطلاع یافته پارهٔ مطمئن خاطر گشته چون از گرماي دار الخلافت و نا موافقت هواي اطراف دهلي خاطر نفرت داشت و بمزاج آب وهواي کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقهٔ خاطر اوائل آذر ماه الهي عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهي شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

و همه مسلمانان
باعث امنیت خلق الله باشد کوشیدن بر خود
واجب میدانم - اگر خاطر نشان شاهزادهٔ بلند اقبال نموده یکی از
معتقدان هوا خواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات
باهم درمیان آورده دردفع نائرهٔ فساد و عناد که پای قتال و جدال
از میان برخیزد نیما بین پدر و پسر زیاده از سابق آمیزش بمیان
آید و نور محل هم نادم گشته راضی گردد و جاگیرات شاه جوان
بخت باضافهٔ آن بحال نمایند بهتر خواهد بود - و ازین معنی کلمات
صلح آمیز بکفالت قسم و پیمان کلام ایزد منان بسیار دران بذکر
در آورد - و چنان تدبیر و تدویر بکار برد که آن خط بدست شاه جهان
افتاد و بمطالعهٔ خاص درآمد - شاه جهان که خواهان اصلاح کار و رفع
فتنه بود ادعای مهابت خان را موافق خواهش خود دانسته
برای حجابت و وکالت این کار به از خان‌خانان دیگری را ندانسته
او را استمالت نموده قسم کلام الهی را کفیل بمیان آورده هردو پسر
او را نزد خود نگاهداشته نزد مهابت خان روانه نموده مقرر فرمودند
که خان‌خانان این طرف آب مانده بنای عهد و قرار استوار سازد - بعده
که خان‌خانان نزدیک بآب گذر اکبر پور رسید و میان مردم خبر صلح
انتشار یافت مردم بیرم بیگ که بر معبرها برای محافظت مقرر
بودند از شنیدن خبر مصالح خاطر جمعی حاصل نموده دربندوبست
گذرها سهل انکاری نمودند - وبعد فرود آمدن خان‌خانان و بمیان
آمدن رسل و رسائل صلح مهابت خان وقت آخر شب فرمود که
یک طرف آب جمعی از مردم بازار و سواران ناکاره بامشعل و صدای
تفنگ و آواز دار و گیر آثار تردد عبور بظهور آرند - و فوج بیرم بیگ

راجه گوبال سنگه را بقلعه داري آنجا مقرر ساختند - درينولا نوشتهٔ خان خانان که بمهابت خان نوشته در آن این بیت درج نموده بود • بیت •

صد کس بنظر نگاه میدارندم • ور نه بپریدمي زبيِ آرامی
بدست يكي از ملازمان شاهي افتاده از نظر شاجهان گذشت - بعد مطالعه خان خانان را طلبيده بدست او دادند - چون سواي عرق خجالت که برچهرهٔ حال او پيدا گشت جواب ديگر نداشت فرمودند که با پسران متصل دولتخانه نظربند باشند و موافق فال قول او که گفته اند • ع •

مزن فال بد کارد حال بد

همان صد نفر برو نگهبان مقرر ساختند - و بعضي خدمهٔ محل را باسباب زيادتي در قلعه آسير گذاشته درسد حوالي برهان پور دائره فرمودند - چون سلطان پرويز و مهابت خان کنار آب رسيده کشتي موجود نيافتند و دريا در طغيان و گذرها بند بنظر آمدند مهابت خان به بحر فکر و تدبير فرو رفته از راه منصوبه بازي بخان خانان باوجود اطلاع بدنام و نظربند گشتن او خطي نوشت که ازان سوي ساختگي نيايد - و منجر بظن بد نسبت بخان خانان نگردد - و دران درج نمود که برعالمي ظاهر و هويداست که شاهزاده جهان و جهانيان را سواي اطاعت پدر و رفع فساد مطلب ديگر منظور نيست و مدعيان دولت که برهمکار گشته گرمي هنگامهٔ بازار خود درين در هم اندازي دانسته اند بجزاي اعمال خواهند رسيد من اگرچه درآمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک که

سنه ۱۰۳۲ خان حقيقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفي خان را که هفت صدي بود سه هزاري نموده مخاطب بسيف خان فرمودند - و ناهر خان را نيز از نهصدي سه هزاري نمودند - زهي خواهش الهي که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آوزهٔ نام او شير در بيشه آرام نمي گرفت - از صفي خان که چندان سرو سامان نداشت و عدم و وجود او نزد عبدالله خان مساوي بود چنان هزيمت فاحش يابد و باعث مزيد آبرو و ترقي صفي خان گردد - و اغلب که اين از اثر شامت آن باشد که باوجود از نمك پروردها و پيش آوردهاي جنت مکاني بودن و بر وقت کار زار بفوج شاه جهان پيوستن چنين نتيجه بخشيد - القصه بعده که شاه جهان از ماندو گذشته خبر تعين شدن و روانه گرديدن سلطان پرويز و کشته شدن بکرماجيت شنيد رستم خان را که از نمك پروردهاي قديم شاه جهان گفته مي شد - و از سه بيستي بپايهٔ پنجهزاري رسانده بود با جمعي از امرا سد راه هراول فوج پادهي تعين نمود - رستم خان قبل از رسيدن افواج سلطان پرويز در نامه و پيام با مهابت خان ساخته بدو پيوست - و شاه جهان باقي فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رساندند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتيها جمع ساخته پر از کاه و هيمه نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقيد ساخته با خود گرفت - و بيرم بيگ بخشي را برسر آب که ايام برشکال رسيده بود باجمعي از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزديك برهان پور که رسيدند قلعه آسير را بتدبير و منصوبهٔ سلطاني بتصرف آورده

خود در خدمت ولي نعمت ناهر خان نام و دیگر مردم نامي متعینهٔ احمد آباد خفیه با خود رفیق و همراه ساخته بشهرت روانه شدن نزد شاه زاده از احمد آباد برآمده بفراهم آوردن جمعیت پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از قدویان شاه جهان بود بربن اراده مطلع گشته کهتر داس را اطلاع داده با هم اتفاق نموده خزانهٔ ده لک روپیه اشرفي و پرتلهٔ مرصع با خود گرفته قادر بر همراه گرفتن تخت نگشته تاخبر یافتن صفي خان نزد شاه جهان روانه گردید - صفي‌خان بمدد تدبیر و دیگر امرا غافل بشهر در آمده وفادار نائب عبد الله خان را بدست آورده تخت مرصع را شکسته طلاي آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر یافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت وبنظر نیاوردن صفي خان محتاج بکومك و فراهم آوردن لشکر نگشته بطریق ایلغار تاخته خود را تا بروده چهل کروهي احمد آباد رساند و ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند • ع •

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

صفي خان باتفاق ناهرخان با جمعي که داشت از احمد آباد در آمده تا بروده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد شکست که سرفوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کارزار نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفي خان تا سلطان پور تعاقب نموده بخفت تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد - و عبد الله خان خود را بحال تباه نزد شاه جهان رساند - و صفي

در احمد آباد بر سر جاگیر بود برادران غافل برو تاخته بقتل رسانیدند - فرمودند قاتلان‌را بی‌جاگیر ساخته محبوس‌سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را به هراولي و اتاليقي مهابت خان و جمعي دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغییر شاه جهان صوبهٔ احمد آباد باتاليقي‌خان‌اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان‌را صوبه‌دار بنگاله نمودند - اعتبارخان‌که در اهتمام برج و بارهٔ قلعهٔ آگره پرداخته بود بوسیلهٔ نور محل از اصل و اضافه شش هزاري نمودند - درین سال والدهٔ ماجدهٔ جنت مکاني ازین تنگنای سرای فاني بروضهٔ جاوداني‌شتافت - درینولا بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفي خان دیوان احمد آباد محاربهٔ غریب رو داد و عبد الله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داري احمد آباد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نمود بعد رسیدن وفادار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان باحمد آباد که حکم روانه نمودن کهتر داس منصوب کردهٔ بکرماجیت مع خزانهٔ احمد آباد و تخت مرصع و پرتلهٔ الماس که حسب فرمودهٔ شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفي خان دیوان احمد آباد منصوب کردهٔ پادشاه که همزلف شاه جهان می شد و بنام او بر شاه جهان درباب روانه نمودن تخت و پرتلهٔ مع خزانه حکم‌فرستاده بودند نظر بر بغي ورزیدن‌شاه‌جهان و ودیعت

پیوست - بکرماجیت که هراول بود بخوشوقتي آنکه این مژده را خود بداراب خان رساند عنان را معطوف داشته عبد الله خان را بجاي خود قائم نمود - درین آن گولي تفنگ از غیب بدو رسید و از اسپ افتاد - باوجود آنکه بسبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبد الله خان بلشکر شاه جهان انتظام هردو فوج از هم گسیخت باز از سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحملهٔ اول بظهور آمد - و از مردم لشکر پادشاهي زبردست خان شیر حمله باجمعي از سادات بکارآمدند - و سید هاشم پارهٔ زخم برداشته دستگیر گردید - و زود هر دو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند - چون مهابت خان قبل از رسیدن خبر مراجعت شاه جهان از راه تدبیر و تذویر از قاضي عبد العزیز بشاه جهان نویسانیده بود مشتمل بر اینکه پادشاه مي فرمودند که مهابت خان را مقرر نموده همین که خبر معاودت شاه زاده بدکهن برسد محال جاگیر بدستور سابق بحال مینمائیم - و شقه بمهر خاص فرمان دستور نیز بدین مضمون صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد فساد نبود و پیش از ورود نوشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هرچند اعتماد بر گفته و نوشتهٔ مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر مي دانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طي مسافت مراجعت کوشیده درجواب اظهار اطاعت امر معروض داشت - و بموجب تکلیف نور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلي متوجه اجمیر گردیدند - و درین اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید - درینولا معروض گردید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که

و دیگران تنخواه نمایند - و عبدالله خان
ولی‌عهد تغییر نموده بشهریار
نیز با جمعی از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حکم
بحضور رسید - و فوج برای مقابلهٔ شاه باغی بسرداری عبدالله خان
بطریق هراول سلطان پرویز تعین فرمودند - و تا رسیدن پادشاه
به دهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعید خان با راجهای
نامدار و امرای ذو الاقتدار دیگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند -
بعده خبر تعین فوج به شاه جهان رسید خواست از فوج جدا شده
جریده خود را بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پردهٔ حجاب
از میان بردارد - باز بسبب برخاستن غبار فساد زیاد چند هزار
سوار بسرداری داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم برای
احتیاط سراه عبد الله خان گذاشته خود متوجه دکهن گردید *

ذکر سال هیجدهم از جلوس و جشن نو روز جهان افروز
مطابق بیستم جمادی‌الاولی سنه هزار سی و دو هجری

چون تهیهٔ بزم جشن سال هیزدهم جلوس سنه هزار و سی و
دو [۱۰۳۲] هجری برزم مبدل گشت و بعرض رسید که شاه جهان
از شنیدن مقید گردیدن قاضی عبد العزیز و تعین افواج فوج برای
مقابل عبد الله خان گذاشته خود براه غیر شارع روانهٔ دکهن گردید -
به تجویز بیگم عبد الله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکر خان و
و نوازش خان و دیگر امرا که مجموع بیست و پنج هزار سوار طومار
فوج بندی شد تعین فرمودند - بعده که فوجها در سرحد مالوا مقابل
بهم رسیدند همین که صف کارزار بیاراست هنوز صدای داروگیر بلند
نشده بود که عبد الله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهان

گذشته و نوشتهٔ آصف خان نیز با عریضهٔ داروغهٔ خزانه و دیوان معروض گردید - که دریں هنگامهٔ اخبار فساد افزا برآوردن خزانه از قلعهٔ آگره مصلحت نیست - و ذکر بغي ورزیدن شاه جهان که در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هرکوچه و بازار و محافل آشکارا انتشار یافت - و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاه جهان باتفاق قاضي عبد العزیز در جواب آورد و زباني التماس نمود مضمون آنکه آرزوی غلام بي تقصیر همین است که غبار ملالي که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم برخاطر عاطر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پردهٔ ادب و آزرم از میان برداشته نگردد - و جاگیر های مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض حال و بي تقصیري خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضی عبدالعزیز فرستادهٔ شاه جهان را بار عرض نداده حوالهٔ مهابت خان نمودند - دریں هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابت خان معرض رساندند که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائي خان میر تزک و ذوالقدر خان معروف معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات درمیان دارند - اگرچه مهابت خان سزای قتل هر پنج نفر مصلحت داد اما فدائي خان و ذو القدر خان قسم کلام الله را شفیع بي تقصیري خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند - دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جنت مکاني کوچ بکوچ متوجه دار الخلافت گردیدند - و خان جهان و دیگر امیر از جا بجا بموجب طلب بحضور رسیدند - حکم شد که باقي محال جاگیر از شاه زادهٔ

دور از عقل تعلل ساختگي برای استیصال من باشد درقبول این مهم
و آبروی مي‌نمود - و درجواب نوشت که اگر برای برهم زدن دولت
میرود کمر بسته اند
ٔاه جهان که احتمال خلل عظیم در سلطنت
تا من جرأت باید که آصف خان را از حضور خود جدا نمایند
درآمدن نمایم - این معني را نیز قبول نموده آصف خان را فرمودند
که باگره رفته آنچه از خزانهٔ طلا و نقرهٔ غیر مسکوك باشد و جنس
جواهر تفریق نموده بحضور بیارد - و بمهابت خان حکم ناطق بتاکید
پیهم صادر شد که پسر را در کابل گذاشته بحضور بیاید - و سلطان
پرویز را بسزاولي محمد شریف وکیل برای مقابلهٔ شاه جهان فرستادن
طلب حضور نمودند - و درین ایام که مزاج پادشاه از غلبهٔ آزار
ضیق النفس بحال نبود مکرر حکم برای مراجعت شاه جهان
بدکهن رفت - بعذر و التماس آنکه بدون رسیدن حضور و دیدن قدم
مبارک خفتي که مدعیان صاحب غرض بمن رسانده اند برخود گوار
نمي توانم نمود معاودت نمي نمود - و نور محل باتفاق واقعه طلبان
هنگامه جو دلیل اثبات بغي و سرکشي شاه جهان بعرض مي‌رساند -
وملال بر ملال خاطر پادشاه مي‌افزود - لهذا موسوی خان را که درسخن
شناسي و زبان فهمی بي نظیر بود نزد آن گوهر درج سلطنت
روانه ساختند و پیغامهای مشفقانهٔ نصیحت آمیز نمودند وفرمودند -
ارادهٔ ظاهري و باطني شاه زاده را واقف گشته زود مراجعت نماید -
درین ضمن مهابت خان بحضور رسیده ملازمت نمود - در همین
اوان عرضه داشت اعتبار خان که از منصوبان نور محل در آگره
بود رسید - مشتمل برینکه شاه جهان با مصالح بغي از ماندو

شهریار بی‌عیار و بیگم بودند اینکه در پیش‌آوردن رتبهٔ جاه و اعتبار
شهریار در ارتفاع غبار ملال و نزاع کوشند - چون آصف خان را
بسبب دامادی شاهزادهٔ ذوالاقتدار طرفدار شاه جهان پنداشتند
در افروختن نائرهٔ فساد از آتش زنهٔ عناد اهل غرض میان خواهر
و برادر نیز مادهٔ ملال خاطر بهم رسید - و آصف خان از راه عقل و
دانائی مهر سکوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه درایان
نداده وقت تذکار این‌کلمات خود را کنار می‌کشید - و افضل خان
بعد رسیدن حضور و رساندن‌عرضه داشت و پیغام هرچند سعی نمود
فائده مرتب نگردید - و بدون نیل مقصود بر گردید - و ازینکه حکم
مراجعت دکهن بنام شاهزاده صادر شده بود او در جواب التماس
نمود که یک بار بحضور رسیده بعرض حال و بی تقصیری خود
پرداخته بار بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد - این معنی نیز
بر بغی و عدم اطاعت خاطرنشان پادشاه نمودند - و بعضی مفسدان
هنگامه طلب مصلحت کار درین دانستند که چون مهابت خان
و آصف خان را با هم سوی مزاج است و دشمن دانا و سپاهی
مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبیده همراه شاه زادهٔ پرویز
مقرر نموده برای مقابلهٔ شاه جهان تعین باید نمود - و فرمان و نشان
بیگم بجهت طلب مهابت خان پیهم صادرگردید - و مهابت خان‌را
پایهٔ عناد از عقل و دانائی نور محل تعجب بر تعجب می‌افزود که
چگونه با این همه جوهر شعور و غور در امور ملکی سررشتهٔ عاقبت
اندیشی را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند گردیده
میخواهد عالمی‌را بشورش آرد - بلکه بگمان آنکه شاید این همه تمهید و

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خویش را خسر الدنیا والآخرة سازد اما بران پادشاه جهان و جهانیان و همه عقلا و حکما ظاهر است که پاي غرض و حسد که بمیان آمد پاي مردان افلاطون منش میلغزد تا بزنان که بحکم خدا از حلیهٔ عقل معری و بزیور رشك و غرض آراسته اند چه رسد * * بیت *

چراغ کذب را کافروزدش زن * بجزاشک دروغش نیست روغن
ازان روغن چراغي چون فروزد * بیک ساعت جهانی را بسوزد

خصوص در مقدمات ملکي و مالي جزئي و کلي برای زنان عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شوم است خاصةً در حق غلام که ملك رفتهٔ پر فتنهٔ دکهن را دو بار بشمشیر اقبال جهانگیري بتسخیر در آورده خود را گوسفند قرباني تصور نموده در هیچ کار سر از فرمان نه پیچیده ام و باز سواي فدویت و اطاعت منظور نیست در پاداش چنان خدمات و جانفشاني که چشم انواع عنایت داشت سرگراني فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن وبگفتهٔ منافقان و اهل عناد جاگیرهای نیازمند را تغییر نمودن و بدان نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فرق ننمودن و غور وتامل را کار نفرمودن بجز ناموافقت ایام خود حمل بر چه توان نمود - اگرچه شاه ولي عهد را سواي آن مطلب غرضي نبود که بهر وجه غبار ملالي که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهي نور محل بر خاطر پدر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد و پردهٔ ادب و آزرم از میان برداشته نگردد و کار ببدنامي بغي ورزیدن و فوج کشیها نکشد اما ارادهٔ بعضي کوته اندیشان برهمکار که متوسل

ساختن خلاف رای صواب است - وتجویز این مهم را بنام شهریار بمیان آورد - ازانکه مي‌دانست که جنت مکاني شهریار بي‌اختیار را قابل آن کار نمي داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوي که مدت در قندهار کامراني‌نموده واقف آن سرزمین است اتالیق وصاحب اختیار شهریار و آن مهم باشد - ازینکه بیگم صاحب خزانه بود و اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلي بدو بخشیده بودند خود متکفل خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جاگیر پنجاب و دیگر اقطاع سیرحاصل شاه جهان را تغییر نموده در تنخواه شهریار مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هرجا رس همان جا توقف نمایند - و کومکیان همراه را زود روانه حضور س که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینهٔ دکهن سز تعین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاري هشت هزار سرافرازي داده و باتالیقي و هراولي میرزا رستم صفوي مر ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیهٔ بعضي سرانجام روانهٔ گردید - و جنت مکاني اعتقاد (94) خان را درکشمیر گذاشته و کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محال زعفران شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه‌لاهور شدند - بعده که فرمان و احـ فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت‌آشفته خاطر و مکدر گشته افضا خان‌دیوان‌خود را با عرضه داشت مشتمل برین‌مضمون روانهٔ حـ نمود که اگرچه فرزند مرید را چه یارا که درخدمت مرشد و قبلـ

---

(94) - ن - اعتماد خان

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خویش را خسر الدنیا والآخرة سازد اما بران پادشاه جهان و جهانیان و همه عقلا و حکما ظاهر است که پای غرض و حسد که بمیان آمد پای مردان افلاطون منش میلغزد تا بزنان که بحکم خدا از حلیهٔ عقل معری و بزیور رشک و غرض آراسته اند چه رسد * بیت *

چراغ کذب را کافروزدش زن * بجز اشک دروغش نیست روغن
ازان روغن چراغی چون فروزد * بیک ساعت جهانی را بسوزد

خصوص در مقدمات ملکی و مالی جزئی و کلی بر رای زنان عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شوم است خاصةً در حق غلام که ملک رفتهٔ پر فتنهٔ دکهن را دو بار بشمشیر اقبال جهانگیری بتسخیر در آورده خود را گوسفند قربانی تصور نموده در هیچ کار سر از فرمان نه پیچیده ام و باز سوای فدویت و اطاعت منظور نیست در پاداش چنان خدمات و جانفشانی که چشم انواع عنایت داشت سرگرانی فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن و بگفتهٔ منافقان و اهل عناد جاگیرهای نیازمند را تغییر نمودن و بدان نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فرق ننمودن و غور و تامل را کار نفرمودن بجز ناموافقت ایام خود حمل بر چه توان نمود - اگرچه شاه ولی عهد را سوای آن مطلب غرضی نبود که بهر رجه غبار ملالی که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی نور محل بر خاطر پدر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد و پردهٔ ادب و آزرم از میان برداشته نگردد و کار ببدنامی بغی ورزیدن و فوج کشیها نکشد اما ارادهٔ بعضی کوته اندیشان برهمکار که متوسل

ساختن خلاف رای صواب است - وتجویز این مهم را بنام شهریار بمیان آورد - ازانکه مي‌دانست که جنت مکاني شهریار بي‌اختیار را قابل آن کار نمي داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوي که مدت در قندهار کامراني نموده واقف آن سرزمین است اتالیق وصاحب اختیار شهریار و آن مهم باشد - ازینکه بیگم صاحب خزانه بود و اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلي بدو بخشیده بودند خود متکفل خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جاگیر پنجاب و دیگر اقطاع سیرحاصل شاه جهان را تغییر نموده در تنخواه شهریار مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هرجا رسیده همان جا توقف نمایند - و کومکیان همراه را زود روانه حضور سازند که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینهٔ دکهن سزاولان تعین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاري هشت هزار سوار سرافرازي داده و باتالیقي و هراولي میرزا رستم صفوي مرخص ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیهٔ بعضي سرانجام روانهٔ لاهور گردید - وجنت مکاني اعتقاد (94) خان را درکشمیر گذاشته و راجه کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محال زعفران زار و شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند - بعده که فرمان و احکام فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت آشفته خاطر و مکدر گشته افضل خان دیوان خود را با عرضه داشت مشتمل برین مضمون روانهٔ حضور نمود که اگرچه فرزند مرید را چه یارا که درخدمت مرشد و قبلهٔ

---

(94) - ن - اعتماد خان

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از
رسیدن خبر پذیرائي دریا نام افغان را براي ضبط این محال
تعلین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاه زاده
بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر
گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته
بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا برسر دخل و عمل محال
گفت و گو بجدال و قتال انجامید - و تیري از کمان فتنه جوي روزگار
بر چشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایهٔ فساد
باعث رنجش بیگم بیش از پیش گردید - مادهٔ اصل نزاع آنکه چون
درحضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود ازانکه
حب ریاست پاي بیشتر مردان را چنان ازجا مي برد که پدر
و پسر بر قطع شجر حیات هم دیگر سعي مي نمایند و درصورت
ولي عهد بودن و روز بروز براستقلال شاه زادهٔ بلند اقبال افزودن
یقین نور محل بود که بعد واقعهٔ نا گزیر پادشاه در اساس دولت او
اختلال تمام بهم خواهد رسید - و نسا را دربارهٔ داماد محبت خاص
مي باشد - بدین فکر فاسد افتادکه شهریار را پیش آورده درتربیت
واستقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعي بکار برد که آخرکار سلطنت
برو قرار گیرد و دامن دولت کامراني از چنگ او بیرون نرود - درین
باب جمعي از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته
درباب مهم قندهار قسمي خاطرنشان جنت مکاني نمود که
بوجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را ازراه دور که آنجا نیز مدام
مهم نمودن دربیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

از زمینداران این ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعی داده - الحال که این مرید خیرخواه را برای مهم قندهار طلب فرموده اند نظر بر استرضای خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور آمده عازم حضور گردید ازانکه لشکر هنوز از یورشهای پیاپی دکهن نیاسوده و ایام برشکال رسیده و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام خالی از کساله نیست در نواحماندو تا انقضای شدت بارش توقف نموده همینکه ستارهٔ سهیل طلوع نمود کوچ بکوچ خود را میرساند - اما التماس دارد که چون این مهم عمده پیش آمده و با همچو شاه عباس که از شجاعان یکه تاز مشهور است سروکار افتاده کارهای که ازو در تسخیر بعضی بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمده بران شاه جم جاه پوشیده نیست برای مقابلهٔ چنان نهنگ دریای غیرت که همه قشون او جان‌دررکاب و راه ولی‌نعمت فدا نمودن سرمایهٔ عبادت می‌دانند و سر و سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تمام مطلوب است - امید وار است که صوبهٔ پنجاب که سر راه قندهار واقع شده و برای اذوقهٔ ما یحتاج لشکر که پیهم روانه نمایند بودن کسان عقیدت کیش دران ضلع ضرور بجاگیر این نیازمند عنایت فرمایند - رسیده بعد عرض حکم شد که از صوبهٔ پنجاب بیشتر محال در اقطاع شاه ولی عهد مقرر نمایند *

درین زمان بدستیاری فلک شعبده باز و روزگار فتنه پرداز رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون قبل ازین شاه جهان پرگنهٔ دهول پور را در جاگیر خود درخواست نموده

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم جمای الاولی سنه هزار و سي و یک هجری

در آغاز جشن این سال که مادهٔ شورش و فساد بود آصف خان را از اصل و اضافهٔ شش هزاری شش هزار سوار فرمودند - چهل هزار روپیه بزینل خان ایلچي ایران مرحمت نمودند - مهابت خان را که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند - اول اردي بهشت داخل کشمیر همیشه بهار گردیدند - درین اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با قشون مقرري و لشکر کومکي خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم مي آیند - از شنیدن این خبر فرمان طلب شاه زادهٔ والا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین نام بتاکید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیک رسیدن شاه عباس بخراسان و قندهار برای تسخیر پیهم مي رسید و قلعه دار قندهار برای طلب کومک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار و به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد کشد بعرض رسید - و عرضه داشت شاه جهان درجواب فرمان مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم و مرضي از کشمیر به برهانپور بطریق یلغار قریب هزار کروه راه در اندک فرصت طي کرده رسیده با کمي جمعیت با چنان فوجهاي دکهن مقابله و مقاتله نموده درمدت فرصت کم مخالفان را گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کرور دام رفته را بضرب تیغ جهان ستان و اقبال جهانگیري بتصرف آورده و پنجاه لک روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بوصول آورده و ده لک روپیه

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنهٔ برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال خدمت گذاری و مهمانداری از شاه و وقت رخصت همراه دادن قزلباش بسرداری شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با پادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را تواضع شاه زادهٔ محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد و قرار سپردن قلعهٔ قندهار بمتوسلان شاهزاده بعمل آمد بار بعدر نا همواری قزلباش که برای نگاهداشتن بعضی وابستهای همراهان جنت آشیانی در قلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین ضمن شاه زاده محمد مراد نیز ودیعت حیات نموده بود امرای هندوستان بدغا و تزویر باز قلعه را از تصرف قزلباش بر آوردند و بغض تلافی آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف می نمودند - و شاه میخواست تا مقدور برای پارچهٔ کوه درستیها برنجش فوج کشی مبدل نگردد مصحوب ایلچی موافق قول مشهور کهن سالان ثقهٔ آن عهد کچکول مرصع از مروارید و فیروزه نزد جنت مکانی فرستاده باظهار ابرام امرای خود درخواست قلعهٔ قندهار که مادهٔ نزاع درمیان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان در استرضای شاه مصلحت دفع مایهٔ فساد دادند - بعده که جنت مکانی این معنی را بشاه جهان نوشته کنکاش بمیان آورد شاهزاده از راه عاقبت بینی آنکه اگر بار دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند پاس محبت و خاطر داری میتوان نمود جواب نوشت - و مهابت خان نیز درین مشورت پادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب شاه معذرت یاس آمیز نوشته روانه ساختند ٭

عدم آباد گردید. بعوض او جادو راو از سرداران عمدهٔ دکهن بمدد توفیق بخدمت شاه زادهٔ بلند اقبال ملحق گردیده در زمرهٔ ملازمان سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم بی تابي می نماید - جنت مکاني براي عیادت او قدم رنجه فرمودند - بعد از برخاستن پادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف جان شیرین را نثار و پاي انداز ولي نعمت نمود - جنت مکاني آب دیده گشته در تسلي نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام متروکهٔ خان مغفور را از خزانه و آسباب تجمل حتي نوبت نواختن حضور به نورجهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت نور جهان بفاصلهٔ نیم ساعت نواخته میشد - جنت مکاني براي سیر و تفرج قلعهٔ مفتوحهٔ کانکرہ عنان توجه معطوف داشتند و سیر کنان بر بتخانهٔ نظر افتاد که شعلهٔ آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان و هنود ضلالت نشان آن مکان از خرق عادت آن بت دانسته فوج فوج بتماشای او مي آمدند - بموجب رهنمائي و خاطر داشت بعضي گمراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاده شاه جهان داده بودند بقول عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان رواي ایران نظر بر اخلاص و رابطهٔ خاص که با جنت مکاني داشت و امراي شاه براي مهم قندهار باظهار آنکه جنت آشیاني همایون

مغني پیشگان دم ساز گشتند • بهار شعلهٔ آواز گشتند
پکهاوج هم نوای تال گردید • صدا در گنبذ افلاک پیچید
ز بس رنگین بتان رنگین ادا شد • سرا سر دستها گلدستها شد
چنان نالید هر مطرب ز بیداد • که آمد بند بند نی بفریاد
و جهانی در جوش و خروش آمده لشکرغم و هم را بسزاولی کلبانگ چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب مستانه وار بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادی و بیغمی آماده ساخت • بیت •

طرب میخورد و رو در کوچهاکرد • ز بد مستی در هر خانه واکرد

چندین هزار خلعت به بی نوایان بی سرو پا رسید و طبق طبق زر و گوهر بذل اهل طرب گردید تا با امیران و مقربان بارگاه چه رسد و از شنیدن آوازهٔ بزم روح بخش و آواز سرود دلکش حوران روضهٔ رضوان بتماشا خرامیدند - چون جنت مکانی درایام انحراف مزاج با خود عهد نموده بودند که چنانچه درباطن از معتقدان شیخ سلیم چشتی اند در ظاهر نیز از حلقهٔ بگوشان آن جناب باشند حلقهٔ مروارید در هر دو گوش انداختند - اکثر امرای حلقه بگوش تبعیت نموده گوشهای خود را از آویزهٔ مروارید مزین ساختند • نظم •

اگر شه روز را گوید شب است این
بباید گفت اینک ماه و پروین

سلطان پرویز را رخصت بر تعلقهٔ صوبه و جاگیراو فرمودند - و در وسط ماه ابان متوجه کشمیربهشت نظیر گردیدند - درینولا بعرض رسید که راجه جگت سنگه کچهواهه از متعینهٔ دکهن مسافرالکهٔ

سنه ۱۰۳۰ درین ضمن قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران با نامهٔ محبت افزا
و تحف و هدایا که ازان جمله اسپ سر طویله بابت فتح روم بود
رسید و آن اسپ را با اسپان دیگر نیز برای شاه ولي عهد حواله
افضل خان نمودند - چون درهمین سال در مزاج پادشاه بسبب
عارضهٔ کوتاهي دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم
گردیده بود باز بمرتبهٔ عود و شدت نموده اختلال احوال بهمرساند که
حکمای مزاج دان یونان وتجربه‌کاران هند در علاج آن عاجز آمدند -
و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بي حکم بحضور رسانده مورد
اعتراض گردیده بود درین اوان صحت کلي ضمیمهٔ خوشوقتي فتح
دکهن گشت - وجشن وزن شمسی هرسال که مقرر است درهمین ایام
اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هرسه جشن
بعهدهٔ این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب
عیش و شادي چنان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت
هیچ وجه دران نقص راه نیابد و از اثر محبت باطني و سعي کار
پردازان با هوش چنین مي عشرت از خمخانهٔ نشاط جوش زد
که ازان نشهٔ فرحت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت
و نظارگیان کامیاب و سرمست گشتند وزاهد و فاسق دوش
بدوش مدهوش وهم آغوش گردیده رقص مستانه مي نمودند

* بیت *

جلاجلهای زرین و خوش آهنگ * بپا بستند رقاصان گل رنگ
اصول تال با رقص آشنـــا شد * زهرسوچنگ وبربط در نوا شد
رباب وعود و رود آمد بآهنگ * جهان از نغمه شد برمطربان تنگ

بد سرانجام از شکستهای پي در پي لشکر خود شکسته بال شده و بر خبر عزیمت افواج بحر امواج بجانب ناسک و ترمک اطلاع یافته وکلای معتبر نزد متصدیان شاه زادهٔ جهان ستان فرستاده باظهار عجز و انکسار از روي خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکوهٔ این معني را که دفعهٔ اول آن حضرت بمهم دکهن توجه فرمودند عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیهٔ اعتبار این غلام بي اعتبار و بندهٔ خاکسار را قابل جبهه سائي شکر عنایات بنده پروري والطاف پادشاهانه ندانستند شفیع جرائم ساخته طلب عفو ومرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو برجرائم این غلام کشیده شود تعهد مي نمایم که من بعد سر از اطاعت نه بپیچم و جریمهٔ گذشته و پیشکش حال و آینده سال بسال بحضور ارسال دارم پنجاه لک روپیه عجالة حوالهٔ بندهاي پادشاهی مي نمایم و نیز مقرر مي نمایم که محال چهارده پانزده لک روپیه جید سواي ملک مفتوحهٔ سابق متصل سرحد پادشاهي بمتصدیان سرکار وا گذارم و بدرقهٔ همراه داده ذخیره بقلعهٔ احمد آباد رسانم - شاه زادهٔ خطا بخش جرم پذیر نظر بر خرابي ملک که گراني غله و آفت کاه علاوهٔ آن گشته بود التماسات عنبر بدرجهٔ قبول آوردند - افضل خان را با عرضه داشت نقص و عرائض عنبر بحضور روانه ساختند - جنت مکاني از مطالعهٔ عرضه داشت گل گل شگفته خاطر گشته افضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلگي بابت شاه عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت مع قلمدان مرصع به نسبت دیوانيِ سرکار شاه زاده عنایت نمودند *

وار نظام الملک را که آقای مجبور او بود با خود گرفته اسباب و اثقال
کارآمدنی برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای
مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخي نمایند و رسد وکهي
نگذارند تعین نموده و لشکر پادشاهي کهرکي را تاخته عمارات حاکم
نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصرهٔ دولت آباد گردید
آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران غنیم روداد و دران رستخیز از عبدالله
خان که با سردار های نامي مقابله افتاد ترده نمایان بروی کار آمد -
و دکهنی بیشمار علف تیغ بهادران گشتند چون قلعهٔ احمد نگر
بپامردي خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف
دکهنیها نیامده بود و درین ایام شوخي زیاده نموده نظر بر آخر
شدن ذخیرهٔ عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند مصلحت چنان
قرار یافت که فوجهاي ظفرانتساب متوجهٔ احمد نگر شده جوهر
حبشي داماد عنبر را که بمحاصرهٔ احمد نگر پرداخته بود تنبیه
نموده از حوالي آن ضلع برداشته از ذخیره خاطرجمع کرده عنان
توجه طرف ناسک وسنگنیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف
دارند همین که فوجهای شامین نزد روانهٔ احمدنگر شدند خنجرخان
قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسنده باستعداد تمام از قلعه برآمده
بر جوهر حبشي تاخت آورده قریب درصد و پنجاه نفر را کشته
و زخمي نموده دکهنیها را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند -
افواج پادشاهي نزدیک موتي پتي کنار بان گنگا نصف راه
رسیده برابن خبر آگاهي یافتند تا جیره دستي آوان غنیم ازاطراف
[illegible] ربي جیوحبشي نیز بافواج خود همراه

یکي قلزم آهن آمد به موج * نهنگان دران جلوه گر فوج فوج
بعده که از هردوطرف تهوریها بر روي کارآمد و پتنگ(؟) راو که دکهني
نامي بود با جمع کثیر کشته گردید و سید علی بارهه و جمشید خان
حبشي ازطرف پادشاهي بکارآمدند و سید مظفر بارهه که آخر بسید
خان جهان مخاطب گشته میان سادات بارهه علم شهرت برافراخت
بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسپ
افتاده عرصهٔ کارزار را گلگون ساخت بعد ازان که مردم بسیار بکار
آمدند و زخمي شدند دکهنیها رو بفرار آوردند یاقوت خان چنانچه
دستور آن جماعه است در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر
برعقب فوج پادشاهي تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج
انداخت و بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمدهٔ پادشاهي و مردم
شاه زاده با جمعي از جان بازان دیگر شرط فدویت بتقدیم رساندند
و ازطرف غنیم فیروز خان حبشي که سردار نامی عنبر بود با قریب
هفت صد نفر کشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت
ودکهنیان هزیمت یافتند همچنان هر روز قتال و جدال در میان بود
تا آنکه اواخر اردي بهشت بشش کروهي کهرکي که بشهر خجسته
بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیدند تمام شب غنیم اطراف لشکر
شوخي نموده صبحي که سوار شد از هرطرف چندین هزار سوار باسرداران
نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته
دست برد نموده رو بفرار آورده باز مقابل مي شدند - و سرلشکران
فوج ظفر موج از هر جانب برآنها تاخته هدف تیر وسنان و علف
تیغ ساخته سر از تن و تن از زین جدا مي ساختند عنبر سراسیمه

دلاور بدست مردم پادشاهي افتاد و از همرهان خواجه ابو الحسن
اللهوردي بيگ ترکمان که ثانيا بخطاب خاني مفتخر گرديد و
شيرنهادر زخم برداشتند و تعاقب کنان از آب پورنا که چارده
پانزده کروه طرفي از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزديک ملکاپور
نزول نمودند- هنوز بهير لشکر بعضي در راه بود و داراب خان و راجه
بکرماجيت براي ترتيب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر
مي گرديدند که [illegible] خان و آتش خان نظام الملکي با چارده پانزده
[illegible] و از يك طرف بزدن بان بر لشکر و از طرف
[illegible] تاختند و آشوب و غلغلهٔ عظيم انداختند-
[illegible] دکهنيان تردد نمايان بر روي کار آورده بعد
[illegible] بميان آمد و مردم زياده کشته و زخمي
[illegible] رو برداشتند - باز بر کمرگاه بهير زده
[illegible] اندازي نموده رو بفرار آوردند -
[illegible] آمدند داخل ملک نظام الملک
[illegible] جمعي سرداران ملک
[illegible] و آتش خان و جادو راو
[illegible] اتفاق نموده يك دو فوج
[illegible] تاخت آوردند و فوج
[illegible] نمودند راجه بکرماجيت
[illegible] و سيد علي و سيد
[illegible] بودند بمدد راجه
[illegible]

* بيت *

سنه ۱۰۳۰

تعین نموده بارباب طلب واصل سازند و محصلان گمارند که اسپ
و باربردار و یراق هرکه ندارد خرید و موجود نماید - و خود بدولت تا
ادای نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز
چهل لک روپیه بلشکر عائد گردید و سی هزار سوار بسرداری پنج
امیر نامدار تجربه کار کارزار دیده مقرر نمودند - سه فوج بسرکردگی
عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابو الحسن امرای پادشاهی
و دو فوج بسرداری راجه بکرماجیت و راجه بهیم نوکران عمدهٔ خود
قراردادند و اختیار هفت هزار سوار سرکار شاهزاده و اهتمام تمام فوج
براجه بکرماجیت فرمودند باز همه را محکوم داراب خان ساختند -
و چون درجنگ دکهن تمام شورش و یورش بر چنداول عقب
فوج می باشد قرار دادند که هر روز سرداری ازان پنج فوج بنوبت
چنداولی نمایند و همه سرداران را بعنایت اسپ و فیل و جواهر و
خلعت فاخره خوشدل ساخته برای تنبیه و تادیب دکهنیان
مرخص ساختند بعده که فوجهای ظفرموج از آب تپتی به فاصلهٔ
چهار پنج کروه ز برهانپور عبور نمودند در کوچ دویم و سویم یاقوت
خان حبشی که سپه سالار نامدار عنبر گفته می شد با فوج جنگی
سنگین ناگهانی بر چنداول که نوبت خواجه ابو الحسن بود
تاخت آورده بمرتبهٔ بشوخی قدم جرات پیش گذاشت که تزلزل
تام درتمام لشکر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج مخالف
خواجه ابو الحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزیده چنان داد
تهوری داد که قریب پانصد نفر دکهنی کشته شدند و بسیاری
زخمی و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو بهزیمت آورد و غنیمت

سنه ١٠٣٠

افتاد چون گذرانده و غنیمت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهي
شاه والاقدر را جنت مکانی در جشن وزن سال‌گره سال بیست و چهار
بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سي و یک
سال نهال عمر شریف درگلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود کنار
آب چنبل شرف نزول واقع شد بسنت جد خود فردوس مکاني بابر
پادشاه که روز مقابلهٔ رانا سانکا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود
شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصد فتح دکهن با خدا عهد نمودند
که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلای مرصع کارخانه را شکستن
فرمودند و حکم شد که بمستحقاق رسانند و شرابها را در آب چنبل
بریزند * بیت *

شد ز توبه همچو پیران کامیاب * شد ز توبه همچو پیران کامیاب

حبذا شاهي که درعهد شباب * شد ز توبه همچو پیران کامیاب
الحق اگر ملاحظهٔ احوال سلاطین سلف نمایند نهایت توفیق بود که
با نشهٔ جواني و چندان ریاست و کامراني و دستگاه عیش از خمار
روز جزا اندیشیده از سرمایهٔ نقد نشاط بگذرد *
القصه که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادي آباد قلعهٔ
ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان و سپه سالاران
دکهن رسید که فوج دکهن زیاده از شصت هزار سوار با سرداران
عمده حوالي برهان پور بطریق محاصره انتشار دارد بعضي مقربان
رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت پادشاهي و مردم
سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب
حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است -
آن شاه ذوي الاقبال نا شنیده انگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

دعوی عاشق بیچاره بجائی نرسد

بلا اهمال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورد را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل همدیگر بر آمدند •

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکانی آمده باظهار عاشقی دریکی از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده بعاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را ازین بلندی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است بینداز و آن عقل باخته بلا تعلل خودرا انداخته جان عزیز بباد داد •

دیگر آنکه شیری را با گوسفند یک قفس ساخته نزد پادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر اورا بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد •

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهای بد عاقبت از آب نربدا عبور نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزادهٔ جهان و جهانیان که خواجه ابو الحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعین نموده بودند چون بخت خویش برگشته دند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

سنه ۱۰۳۰ گذرانده و غنیمت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهي افتاد چون
شاه والاقدر را جنت مکانی در جشن وزن سالگره سال بیست و چهار
بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سي و یک
سال نهال عمر شریف درگلشن جهانباني نشو و نما پذیرفته بود کنار
آب چنبل شرف نزول واقع شد بسنت جد خود فردوس مکانی بابر
پادشاه که روز مقابلهٔ رانا سانکا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود
شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصد فتح دکهن با خدا عهد نمودند
که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلای مرصع کارخانه را شکستن
فرمودند و حکم شد که بمستحقاق رسانند و شرابها را در آب چنبل
بریزند * بیت *

شد ز توبه همچو پیران کامیاب * حبذا شاهي که درعهد شباب *

الحق اگر ملاحظهٔ احوال سلاطین سلف نمایند نهایت توفیق بود که
با نشهٔ جوانی و چنان ریاست و کامراني و دستگاه عیش از خمار
روز جزا اندیشیده از سرمایهٔ نقد نشاط بگذرد *
القصه که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادي آباد قلعهٔ
ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان و سپه سالاران
دکهن رسید که فوج دکهن زیاده از شصت هزار سوار با سرداران
عمده حوالي برهان پور بطریق محاصره انتشار دارد بعضي مقربان
رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت پادشاهي و مردم
سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب
حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است -
آن شاه ذوي الاقبال نا شنیده انگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

دعوي عاشق بیچاره بجائي نرسد

بلا امهال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورد را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل همدیگر بر آمدند ٭

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکاني آمده بإظهار عاشقي دریکیي از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده بعاشق او گفتند اگر در دعوي عشق ثابتي خود را ازین بلندي که ارتفاع زیاده از جرآت جستن آدم است بینداز و آن عقل باخته بلا تعلل خودرا انداخته جان عزیز بباد داد ٭

دیگر آنکه شیري را با گوسفند یک قفس ساخته نزد بادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر اورا بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح مي پردازد ٭

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهای بد عاقبت از آب نربدا عبور نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزادهٔ جهان و جهانیان که خواجه ابو الحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعین نموده بودند چون بخت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

نمود تا هفت تیر پیهم دنباله دار هدیگرگشته یك جا فرود آمدند -
دیگر درج نموده که ازان جماعه شخصي بیاضي آورده اوراق یکرنگ
سفید نموده بخدمت ما گذراند ما هم که ملاحظه نمودیم همه
اوراق سفید نا نوشته بنظرآمدند باز آن بیاض از ما گرفته دست بران
زده بدست ما داد که تمام ورقهاي آن سرخ بودند دفع ثالث رنگ
دیگر در نظر ما جلوه گر گردید همچنان هفت دفع بیاض از نزد ما
گرفته هر بار که باز بدست ما میداد رنگ دیگر مشاهده میکردیم *
از غرائب سوانح یکي از معمور هاى کنار دریاي شرقي بعرض
رسید که فقیري برزن هندوئي صاحب جمال مشهور تعلق سرشار
بهم رساند بمرور ایام در عشق او ترك خور و خواب نموده بدستوری که
صبر و قرار و عقل عاشق پیشگان بحال نمی ماند انگشت نما و رسواي
زن و مرد آن ضلع گردید بقصد دیدن معشوقهٔ خود مدام بکنار دریا
که او براي آب آوردن مى رفت خود را مى رساند تا آنکه روزی
بکنار دریا رسیده از دیدار محبوب کامیاب نگشته لمحهٔ در انتظار او
توقف ورزید دران حالت یکي با او گفت براي شخصي که آمده
انتظار میکشي قبل از آمدن تو براى بردن آب آمده بود پاي
بلغزید و در آب فرو رفت و غرق بحرفنا گردید آن عاشق صادق
بدون آنکه بصدق و کذب ماجرا پردازد بمجرد استفسار مکان وجاى
غرق شدن آن خود را دران دریاي خون خوار انداخته ناپدید گردید
و در همان حالت آن زن بر سر همان مکان رسید و بر حقیقت ثبوت
دعوي عاشق خود اطلاع یافته ازانکه گفته اند * بیت *

تا که از جانب معشوق نباشد کششي

ما رسید که دست و پاي ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان تهي نمائیم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف پیري قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال مهیب آمد و منکه یکپاي خود بیرون درگذاشته بودم و پاي دیگر اندرون دربود بعد فراغ پدر بر من شمشیر برق کردار انداخت از ترس جان عجز کنان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پراند و من بیرون درکه حد طلسم بود خود را انداختم و آن ستمگر بمکان خود برگشت و فرنگي که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود بعد خاطرجمعي از مهمان کشي امتحان طلسم را با خود گرفته بالاش پدرم نزد پادشاه برده مجراي انتهاي طبیعت طلسمی که نموده بود یعني هرگاه با پدر و برادر چنان سلوک نموده دیگري را چه مجال که درم ودینار ازان مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات پادشاهي گردید و بر دستم دوائي مالید که زود بحال آمد و قدري از خون بهاي پدر و برادرم داده مرا برجهاز هندوستان راکب ساخت - جهاز در مچهلي بندر حیدرآباد رسیده لنگر انداخت •

دیگر جنت مکاني در تالیف خود نوشته که روزی جمعي از بازیگران نیرنگ سار بنگاله بحضور ما بازی می نمودند ازان میان یکي کمان و هفت تیر دردست گرفته تیر اول که برروي هوا انداخت تا آن تیر از بلندي سر به نشیب آرد تیر دیگر چنان بچستي و چالاکي بچلهٔ کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که بیکان تیر دوم در سوفار تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا آنکه برداریه هرجا که اراده دارید مرخص و روانه خواهم نمود تا آنکه التماس رخصت بمیان آوردیم و مارا بمکانی بردند که چهاردیواری داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و برادرم شمشیر دردست با چشمهای خون آلوده بریک دروازه بدر دیگر نموده در کمال هیبت استاده و اندرون حصار جابجا از اقسام جواهر تراشیده وناتراشیده و طلا و نقرهٔ خاک آلوده و صاف نموده بی آنکه درصندوق و جای محفوظ نگاهدارند افتاده آن فرنگی حکیم دست ما گرفته همه جا نشان میداد و ترغیب می نمود که الحال شما از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هرچه خواهید و توانید و در جیب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره برداریه و سلام وداع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پیمای منزل مقصود گردید ما گفتهٔ اورا مقرون بصدق دانسته بخاطر آوردیم که چون از دیدار و ملاقات او محروم ماندیم بهتر آنست که مبلغ از جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن یا شهر دیگر رساندن و سرمایهٔ تنعم همراه بردن غنیمت باید دانست ما هردو پدر و پسر هرچه توانستیم از الماس و یاقوت و زمرد و دیگر جواهر و طلا برداشته دامن وجیب وکنار پرساختیم پدرم دربرداشتن طلا بیشتر می کوشید و من از فراهم آوردن سنگ ریزه جهد می نمودم بعده که گران بار شده مقابل برادر استاده دست بفاتحهٔ رخصت برداشته از دور وداع بی آنکه ازو جواب و حرکت بوقوع آید شده روانه شدیم همینکه ما هردو نزدیک دروازه رسیدیم و یک قدم درون دروازه گذاشته بودیم که ناگهان چنان صدائی هیبت افزای هوش ربا از عقب سر بگوش

ملاحظه و تامل بسیار ما هر سه نفر را با مال و آشیائي که داشتیم سالم از آفت بر آورده دیگر مردم جهاز را مرخص بتاراج نمودن ساخت و مایان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواکه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داري کوشیده بعد ازان روزي برادر مرا از ماجدا نموده بدن اورا شست و شوي داده فسون چند برو دمیده اطراف او قنات کشیده بتفاوت دو سه ساعت نجومي پرده از میان برداشته رو بروی ما استاده کرده شمشیر بر گردن او زده همان لمحه سر اورا بریده بجلدي تمام چادري میان ما و او حائل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم بدلداري تمام در تسلي ما کوشیده گفت که این را نکشته ایم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار مدتهاي مدید زنده و خزانچي پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعت نجومي پردهٔ حائل را از میان برداشته اورا زنده و سالم الاعضا بما نموده باز بدستور اول سر اورا از تن بتیغ بیدریغ جدا ساخته وحجاب در میان گرفته بعد زماني بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هیئت و صورت اصلي او تغیر بهم میرسید سرخي بود بسیار باثر هیبت و خشم که درچشمهاي او هر بار ظاهر میگردید و از مشاهدهٔ آن زهرهٔ آب میشد بعد ازان اورا از پیش ما برده در تسلي ما مبالغه زیاده نمود و باز نزد ما نیاوردند هرگاه احوال او مي پرسیدم مي‌گفتند اورا خزانچي پادشاه کرده‌ایم دیگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت که شما نزد او خواهد برد که هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهید

درجنگ آفت نرسیده جنت مکاني فرمودند پس بعلت دزدي
بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب نیز بري است حکم
نمودند که آنچه بر تو ماجرا گذشت مفصل عرض نما بعد ماذون
گردیدن بعرض رساند که اگرچه هرانچه از نیرنگي روزگار برمن رو
داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بصدق گردد
مگر آنکه افسانهٔ محض تصور فرمایند اما اطاعت حکم لازم دانسته
بعرض سرگذشت خود مبادرت مینمایم ما سه نفر دو برادر با پدر
بعد از فراغ طواف بیت الله باراده هندوستان راکب جهاز گشتیم
جهاز ما طوفاني شد و چند روز در جهاز بوده به بیم هلاک گرفتار
بودیم دران‌حال درباروت خانه آتش افتاد و جمعي از عملهٔ جهاز و
راکبان و همه اسباب و چادرهاي کشتي سوختند و چند روز جهاز
بصورت کچکول بي نوایان بروي دریا مي گردید و اختیار ناخدا و
معلم سواي آنکه بخدا نالندنماند و امید نجات ازان بلیه نداشتیم تا
آنکه جهاز معیوب در جزیرهٔ فرنگ افتاد ازانکه جهاز شکسته شکار
پرتگال مي باشد و بتاراج مي آرند جمعي از فرنگي بقصد غارت
نمودن بالاي جهاز آمدند درین ضمن فرنگي با لباس فاخره و مردم
اهتمامي بر جهاز آمده دیگران را از دست اندازي و تاراج
نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و امید نجات
استفسار نمود که میان‌شما سه چهار نفر از یک قبیله که باهم‌قرابت
قریبه داشته باشند نشان دهید که مي خواهم رعایت دربارهٔ آنها
بعمل آریم پدرم ازین نوید مشغوف گشته گفت که ما سه نفرانیم
پدر با دو پسر بعده نبض ما هرسه را حکیمانه بدست گرفته بعد

سوار سرافرازي يافت دریں اوان بعرض رسید که در سواد قصبهٔ جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوارده ذرعه اطراف او اثر سوختگي و حرارت گرمي ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند بعده که زمین را شگافتند پارچهٔ آهني برآمد آنرا حکام سرہمہر روانهٔ حضور ساختند- بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر بسازند اما بمرتبهٔ صلب و سخت بود که بعد داخل نمودن سیوم حصه آهن آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93) جنوبي ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیرهای خاصه نمودند •

چون ذکر مقدمهٔ غرائب روزگار بمیان‌آمده فقرهٔ چند از نگاشتهٔ جنت مکاني که در جهانگیر نامه تالیف خود بزبان قلم داده اند و خالي از غرائب و شیریني کلام نیست بتذکار آن مي پردازد ازان جمله نقلي‌از طلسمات فرنگ دران درج فرموده اند که مغلي عراقي‌تازه از ولایت‌آمده سرگذشت خود بعرض رسادده بود و همان نقل‌را محرر اوراق زباني‌استاد خود میرسید محمد نام‌که از فضلای مشهور و مجموعهٔ کمالات صوري و معنوي و ریاضي دان بي مثل و شم شید جنت مکاني بود مسموع نموده که از زباني همان مغل بلا واسطه شنیده بلا تفاوت‌نقل مي نمودند بلکه در نظم دسته بودند حاصل مضمون آنکه عراقي یك دست بریده آمده ملازمت نمود ازو پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

---

(93) در تذکرهٔ قیشته- بدستور شمشیر بماني و جنوبي خم مي شد و اثر خم نمي ماند •

جنت مکانی
بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و
را بر رعایت ملت وکیش خویش مقدم داشته تردداث نمایان بروی
کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسیده -
و راجه را مورد عنایات بي پایان ساختند - زینل خان ایلچي ایران
بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و مروارید وتحف دیگر فرستادهٔ
شاه مع محبت نامه از نظر گذراند - و متصل آن لعلي بوزن دوازده
مثقال که بر کلگي نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده
بودند از نزد شاه که نظر بر رابطهٔ اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند
که بران لعل اسم جهانگیر شاه بر کنند - و چون لعل از پیش میرزا
الغ بر آمد داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به
ایلچي مع خلعت واسپ و مرصع آلات عنایت فرمودند - درین سال
نسبت صبیهٔ نورجهان بیگم که از شیر افگن خان داشت با شاه زاده
شهریار که آخر مادهٔ فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زادهٔ بلند
اقبال شاه جهان را براي گوشمال سرکشان دکهن مرخص فرموده یک
کرور روپیه براى خرچ سپاه نقدي و کرور دام انعام با دیگر انعامات
جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را
همراه برده قسمی که خاطر ازو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان
لودي را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز
خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند *

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بیست و
ششم ربیع الثانی سنه هزار و سي هجري

درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزاري چهارهزار

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم دفام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعین نمایند - دریں‌ضمن‌خبر رسید که زینل خان ایلچی ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداری مع خلعت و سي هزار روپیه نقد باستقبال او روانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسپ و چارپایان بار بردار زیاده از شمار تلف شدند - ازان‌جمله بابا شیخ نام ابن یمین خدمتکار که افیون خاصه وآبدار خانه باو تعلق داشت ضائع وتلف‌گردید - ازآنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکاني که در ایام شاهزادگي مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار درانجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالي نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعهٔ کانگره که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن‌ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفسد بیشهٔ پنجاب طریقه سرکشي بدستور آبای خود پیش گرفته پرگنات اطراف لاهور را متصرف شده بود و در سال سیزدهم جلوس از احمدآباد شاه ظفر اقبال‌شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه‌گذشت بدان مهم تسخیر قلعهٔ مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانهٔ عظیم و شهرت استحکام برج و بارهٔ آن‌که پادشاهان سلف مثل فیروز شاه و عرش آشیاني سعیها برای تسخیر آن نموده

سنه ۱۰۲۹ ساخته
نموده تاخت آورده دست تعدي و غارت بمرتبهٔ دراز ساخته
که تا حوالي برهانپور آبادي نگذاشته و تاراج کنان فوج دکهنیان
از آب نربدا عبور نمودند و قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند و شهر
برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان که مکرر
برسر مخالفان تاخته بنگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور
نام حبشي را زخمي نموده دستگیر ساخته بود باز از غلبهٔ آن
تیره بختان که از مور و ملخ زیاده هجوم آورده اند صرفه در مقابله
ندانسته از گهات رونکهره فرود آمده بمقتضای وقت و صلاح
دولت خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا
مي‌کوشد و عرضه داشت صوبه‌دار برهانپور و غیره نیز رسید که عرصه
بر بنده‌های پادشاهي نهایت تنگ گشته اگر بدستور ایلغار عرش
آشیانی که در نه روز بمدد امراي احمد آباد خود را رسانده سایهٔ
لطف پادشاه یا شاه زادهٔ بلند اقبال عدو مال شاه جهان برسر
مایان پرتو افگن گردد جان و آبروي بنده‌ها محفوظ خواهد ماند والا
فدویان را برسم راجپوتان کار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را
بدم شمشیر مخالفان دادن ضرور خواهد گردید و بسبب خرابي
ملک از کمي خزانه و عسرت حال سپاه نیز معروض داشته بودند-
بعد عرض همان روز تفریق بیست لک روپیه بر خزانهٔ احمد آباد
و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاولان شدید تیز گام
احکام بنام متصدیان هردو صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه
جهان مامور بسرانجام رخصت و روانه شدن دکهن بطریق استعجال
گردید - و خود پادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ بطرف لاهور و

هميشه بهار و طراوت سبزه كذار و ديگر خصوصيات آن سرزمين كه پنداري قطعه ايست از بهشت برين و در اكثر ايام در و بام و دشت و خانهٔ آن مكان جنت نشان پر از اقسام گل و ريحان و انهار روان و تالابهاي روح پرور كه اطراف آن تا نظر كار بكند انواع گل هر فصل جلوه گر است چنانچه عرفي گفته • بيت •

هر سوخته جاني كه بكشمير درآيد
گر مرغ كباب است كه با بال و پر آيد

• طغرا گويد •

دشت سبز وكوه سبز وبام سبز وخانه سبز
باز از نو شد كدوی باده در ميخانه سبز
آتش اين سرزمين از بس بهار آلوده است
از هواي شعله ميگردد پر پروانه سبز
وعده گاه جوش ريحانست اينجا دور نيست
گر نمايد در نظر پشت لب پيمانه سبز

درهمان ايام گشت لاله زار و سير سبزه شاهزاده شجاع درچهار سالكي از بلندي كه نه درع ارتفاع داشت افتاد ازانكه حافظ حقيقي همه جا و در همه وقت نگهبان اطفال معصوم و كلان مي باشد بالاي بالشت و نمدهاي فراش خانه رسيده از آفت صدمه محفوظ ماند لكها صدقه بفقرا رساندند و همو زن شاه زاده اشرفي و روپيه تصدق نمودند - درين اوان از واقعهٔ دكهن بعرض رسيد كه سيدي عنبر بد اختر از شنيدن توجه پادشاه سمت كشمير قرار و عهد اطاعت را فراموش ساخته برملك قديم و جديد پادشاهي لشكركشي

فیل سواري پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر
بوي رخت بدن آنها بمشام جنت مکاني رسید و نفرت تمام نموده
فرمودند این چه بوست درانوقت یکي از امرای گستاخ که عقب
نشسته مکس میزد عرض نمود که بوي حوران بهشت روي
زمین حضرت است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم وذکا
و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز
ازل از شرارت مخمر گردیده که برالسنهٔ خاص و عام ضرب المثل
گشته و هرکه براحوال سکنهٔ آنجا که در زمان سابق نسبت
بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهاي فساد وعناد افروخته اند
از روی تواریخ اطلاع حاصل نموده درزمان حال مشاهده مینماید
وهرکرا بدین طائفه سروکار افتاده میداند که درین گروه شرارت و
غیرت و مروت بچه مرتبت است مگر بطریق ندرت که نیك وبد
در همه قوم یافته مي‌شود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر
که در عهد عرش‌آشیاني حاکم کشمیر بود سواري اسپ کلان و بناي
عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران‌شهر رواج‌داده و پیوند دادن
اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نبود محمد قلی افشار
داروغهٔ باغات کشمیر در عهد عرش‌آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل
طلبیده پیوند نموده بآب وهواي آنجا موافق آمد ازان‌ایام رواج یافت
وسال بسال درهمه بلاد هندوستان ازین پیوند میوهاي شاداب و
شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه
کشمیر بدمردم واقع شده و در مذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و
فراز او نیز بسیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خوبیهای آب و هواي

از هر دو طرف کشته و زخمي گرديدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقيد نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جنت مکاني بعد رسيدن کشمير سير سبزهٔ گلزار آنجا نموده برسر تالاب ڈل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبهٔ کشمير پنجاه و شش کروه و عرض بيست و هفت کروه جريبي است محصول بيشتر آنجا برنج و زعفران است و غذای بيشتر مردم آنجا برنج گنده است نخود اول سال خوب مي شود و سال ديگر که همان نخود را بکارند ريزه و کم حاصل ميگردد و سال سيوم بصورت مونگ بر مي آيد و در زمان سابق درانجا اسپ کلان و گاو و گاوميش کمياب بود و طعام تازه درانجا خوردن کم رواج دارد صبح که مي پزند شام بخرچ مي آرند و آخر روز که پخته مي شود صبح بصرف مي آيد و نمک در طعام انداختن بمرتبهٔ کم رواج يافته که در چهرهٔ زنان و مردان آنها نيز اثر نمک پيدا نيست و زن و مرد کرتهٔ پشمين مي پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان ازخود جدا نمي سازند و غريب حکايت نمايند باوجود وفور آب که درهر محله نهر آب جاريست زن و مرد آنجا کم اتفاق مي افتد که غسل جنابت هم نمايند و از بعضي رخت بدن عورت کثيف وضيع و شريف آنجا از هرجا بگذرند کسي که تازه از پهلوي آنها بگذرد نفرت تمام حاصل مي نمايد گويند چون جنت مکاني اکثر ميفرمودند که کشمير در قلمرو سلطنت ما بهشت روي زمين است و هرسال اکثر براي سير کشمير تشريف مي بردند روزي وقت گذشتن از رستهٔ بازار کشمير که زنهای آنجا هردو طرف

سنه ۱۰۲۹
بودند اثر
قیل سواري پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر
بوي رخت بدن آنها بمشام جنت مکاني رسید و نفرت تمام نموده
فرمودند این چه بوست درانوقت یکیا از امرای گستاخ که عقب
نشسته مگس میزد عرض نمود که بوي حوران بهشت روي
زمین حضرت است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم و ذکا
و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز
ازل از شرارت مخمر گردیده که برالسنهٔ خاص و عام ضرب المثل
گشته و هرکه براحوال سکنهٔ آنجا که در زمان سابق نسبت
بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهاي فساد و عناد افروخته اند
از روی تواریخ اطلاع حاصل نموده درزمان حال مشاهده مینماید
و هرکرا بدین طائفه سروکار افتاده میداند که درین گروه شرارت و
غیرت و مروت بچه مرتبت است مگر بطریق ندرت که نیک وبد
در همه قوم یافته مي‌شود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر
که در عهد عرش آشیاني حاکم کشمیر بود سواري اسپ کلان و بنای
عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند دادن
اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نبود محمد قلی افشار
داروغهٔ باغات کشمیر در عهد عرش آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل
طلبیده پیوند نموده بآب و هواي آنجا موافق آمد ازان ایام رواج یافت
و سال بسال درهمه بلاد هندوستان ازین پیوند میوهاي شاداب و
شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه
کشمیر بدمردم واقع شده و درمذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و
فراز او نیز بسیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خوبیهای آب و هوای

از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقید نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جنت مکاني بعد رسیدن کشمیر سیر سبزهٔ گلزار آنجا نموده بر سر تالاب دل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبهٔ کشمیر پنجاه و شش کروه و عرض بیست و هفت کروه جریبي است محصول بیشتر آنجا برنج و زعفران ست وغذای بیشتر مردم آنجا برنج گنده است نخود اول سال خوب مي شود و سال دیکر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سیوم بصورت مرنگ بر مي آید و در زمان سابق درانجا اسپ کلان و گاو و گاومیش کمیاب بود و طعام تازه درانجا خوردن کم رواج دارد صبح که مي پزند شام بخرچ مي آرند و آخر روز که پخته مي شود صبح بصرف مي آید و نمک در طعام انداختن بمرتبهٔ کم رواج یافته که در چهرهٔ زنان و مردان آنها نیز اثر نمک پیدا نیست و زن و مرد کرتهٔ پشمین مي پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان ازخود جدا نمي‌سازند و غریب حکایت نمایند بارجود وفور آب که درهر محله نهر آب جاریست زن و مرد آنجا کم اتفاق مي افتد که غسل جنابت هم نمایند و از بعضي رخت بدن عورت کثیف وضع و شریف آنجا از هرجا بگذرند کسي که تازه از پهلوي آنها بگذرد نفرت تمام حاصل مي نماید گویند چون جنت مکاني اکثر میفرمودند که کشمیر در قلمرو سلطنت ما بهشت روي زمین است و هرسال اکثر براي سیر کشمیر تشریف مي بردند روزي وقت گذشتن از رستهٔ بازار کشمیر که زنهای آنجا هردو طرف

بغیر از آصف خان که بامعدود چند بیاید دیگران را نگذارد - معتمد خان آدم جلد برای منع برداشتن خیمهٔ خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند هرجا درراه آدم درخورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او بار نموده روانه شده بودند مابین منزل بر بلندی استاده نمودند و پادشاه که بانور جهان متوجه منزل گشتند برف و باران گنده بهار و وزیدن باد گزنده شروع شد و رعد وصاعقه بشدت تمام بصدا آمده جنت مکانی را نیذوق ساخت - درین ضمن بمدد طالع معتمد خان خیمهٔ او نمایان گردید پادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه فرود آمدند معتمد خان رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار بتقدیم رسانده ماحضری که توانست حاضر ساخت - شب آنجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاصه که دربدن مبارک بود باضافهٔ پانصدی مرحمت فرمودند - و حکم نمودند که مابین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که دروقت ضروری بکار آید بسازند - معماران چابک دست و کارداران با وقوف بگرد آوری مصالح و تیاری آن پرداختند - دریذولا بعرض رسید که جمعی از قوم چکان کشمیر که خود را وارث ملک و از وزیرزادهای آن سرزمین می گیرند و همیشه مادهٔ فساد و آشوب بوده اند باتفاق راجه کشتوار سر از اطاعت مال‌گذاری پیچیده طریقهٔ سرکشی و مفسدی اختیار نموده با منصوبان پادشاهی شوخی زیاده بکار بردند - دلاور خان را با ده هزار سوار برای تنبیه و گوشمال آن فرقهٔ بد سگال تعین فرمودند و بعد محاربات که تردد مردانه و جنگ رستمانه از مردم پادشاهی بظهور آمد و جمع کثیر

نداده آمده ملازمت نمود اگر بتحریر تقدیم حسن خدمت خان عالم
که درسفارت ایران بعمل آورده وعنایات شاه ایران که درحق او بظهور
آمده مفصل پردازم بطول کلام منجر مي گردد حاصل سخن بمرتبهٔ
شاه ایران را فریفتهٔ کاردانی و جوهر رشادت وحسن خدمت خود
ساخته بودکه درخلا و ملا شاه بدون او آرام نداشت و اگر او بمجرای
شاه براي موانع ضروري نمیتوانست رسید خود بدیدن خان عالم
قدم رنجه مي نمود و وقت برآمدن و رخصت از اصفهان شاه
بمشایعت برآمد بعد ملازمت مورد عنایات گردید از اصل و اضافه
تسلیم پنج هزاري فرمودند - بعد ازان که بمنزل بابا حسن ابدال
رسیدند بسبب تنگي و نشیب راه حکم فرمودند که سوای نورجهان
بیگم باقي خدمهٔ محل باتمام بهیر درانجا چندروز توقف نمایند -
دربنولا مهابت خان بخدمت مرجوعه مرخص گردید - چون خبر
رفتن راناي چتور بدارالبوار رسید خلعت ماتمي مع خطاب رانائي
براي پسر رانا مرحمت فرمودند - برای جشن کنار آب (92)
فرحت افزاي مقام شد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق پانزدهم
ربیع الثانی سنه هزار و بیست و نه هجري

چون آغاز سال جلوس جشن موافق سرانجام سفر نموده بعد
دو سه مقام کوچ فرمودند نظر براهاي قلب و کم عرض بودن
راه بمعتمد خان مولف اقبال نامه اهتمام راه فرموده حکم نمودند که

(92) در اقبالنامه نام این دریا کشن گنگا نوشته *

خیر و برکت بود بر خلاف زمان حال که کار ابنای روزگار بجائی رسیده که همگي همت بر انهدام بنای دولت و بباد دادن آبروي همدیگر مي گمارند و ارباب مکنت و ثروت ابواب خیر و احسان برروی ارباب حاجت بمرتبهٔ مسدود ساخته اند که برای کشیدن تمام نعمتهای الهي طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم تیشه بهم رسانده - لهذا اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افگن راه که از سعي نیک فرجامان سلف پرورش یافته و باعث آرام مسافرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالي معمورها بوده از شر ظلم حکام بد عاقبت و ارهٔ ستم لشکریان همه را بخرج عمارت و مطبخ و چهارپا درآوردند - نام و نشان درخت در اکثر راه و اطراف آبادي نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها و مساجدیکه تعمیر طلبند براي نیکنامي و استحکام بنای سراي آخرت خود تیمنا و تبرکا برده بخرج حمام و عمارات نواحداث که از زر اندوختهٔ ظلم و رشوت رو باتمام نیاورده خراب میگردد آورده صرف مینمایند - درین سال برای سیر و تفرج کشمیر بهشت نظیر رایت توجه بر افراشتند بهتهرا که رسیدند شاه زاده پرویز را بصوبهٔ اله آباد رخصت فرمودند - بالتماس خان اعظم خسرو را از حبس برآورده بطریق نظربند براي آمدن به مجرا ماذون ساختند بعده که بلاهور شرف نزول واقع شد بسبب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر گلزار کشمیر بدون آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در اواخر همین ماه الهی از لاهور کوچ فرمودند دریناوان خان عالم که با یلچیگري ایران رفته بود و به ازو هیچ ایلچي خدمت ماموره را سرانجام

داده لك روپیه جواهر سواي نقد و جنس دیگر پیشکش نمود -
و درین ایام خبر واقعهٔ شهنواز خان که درشروع بهار جواني از
صرصر اجل خزاني و سموم تموز ناگهاني نهال حیات اوازپا در
آمد بعرض رسید برجواني و شجاعت و کارداني او افسوس
فرموده بجاي او داراب خان برادر خورد اورا از اصل و اضافهٔ
پنجهزاري نموده بصوبه داري خاندیس و برار سرافرازي بخشیدند -
درین ولا شاهزاده پرویز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دریافت
هشتاد فیل و یک لک روپیه گذراند و خان دوران از کبر سن
استعفاي منصب و خدمت نموده هفتاد و پنجهزار روپیهٔ پرگنهٔ
خوش آب در وجه خرچ سالیانهٔ او مقرر فرمودند - و درهمین
سال که مراد ازسنه هزار و بیست و هشت [۱۰۲۸] باشد حکم
فرمودند که مابین راه از لاهور تا تعلقهٔ سرحد مالوا بفاصلهٔ یک کروهٔ
جریبي یك میل و مابین دو میل یک چاه بسازند و همه جا
دو رسته درختان سایه دار بنشانند و به زمینداران و حکام احکام
تربیت اشجار صادر فرمودند - هرجا محال خالصه بود براي ساختن
سرا حکم نمودند و بامرا حکم فرمودند که در تعلقهٔ محال جاگیر خود
هر مکاني که قابل سرا ساختن باشد براي نزول مسافرین و متردین
سراي پخته و مسجد و چاه بسازند که براي آرام مسافران و سیاحان
ربع مسکون بکار آید - و اکثر جاگیرداران عمده بموجب اشارهٔ بادشاه
و هم چشمي یکدیگر بناي خیر احداث سرا مابین هرچهار پنج کروه
گذاشتند - بدیدهٔ تامل غور باید نمودکه چون دران ایام فرخنده انجام
نیت انام براجراي امور اخروي متصرف میگردید موافق همان

زمینداران مفسده پیشهٔ آن قاع و متمردان آن ملک که کراس و
موس خوانند و کولیان کنار دریای مهی و سامرمتی که همیشه
قطاع الطریقی شیوهٔ آن گروه ضال بدسگال بوده تعین و مرخص
فرمودند و راجه بکرماجیت کارفرمای شاهزادهٔ بلند اقبال را مع
شهباز لودي و جمعي از امرا براي تسخیر قلعهٔ کانگره که ذکر آن
بگزارش خواهد آمد تعیین نمودند و خود جنت مکاني اواخر
شهریوز که فوج پنجاب از قطرهٔ فشاني روبکمي آورد متوجه
دارالخلافت آگره شدند - درین سال ستارهٔ دنباله دار که سر او بصورت
عمود مي نمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود - و درهمین
ایام راجه سورجمل پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر
نمیداند بغي ورزیده چندگاه مادهٔ شورش و فساد بود بعد لشکرکشیها
وشهادت سید صفي بارهه با جمعي از سادات دفع آن فتنه
گردید چون مابین راه خبر امتداد شدت وبا در آگره بعرض رسید
رایت توجه طرف فتح پور معطوف داشته چند گاه دران مکان
میمنت نشان توقف نمودند - درین اوان خان خانان سپه سالار از
دکهن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب هفت
هزاري که لغایت آن سال به هیچ امیراین مراتب در تیمور به عطا
نشده بود فرمودند از جملهٔ چهار لک روپیه نقد و جنس پیشکش
یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر و غیره قبول نمودند ٭

ذکر سوانح سال چهاردهم از جلوس مطابق چهارم
ربیع الثاني سنه هزار و بیست و هشت هجري

سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاه جهان ترتیب

زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعده که سلطنت بسلطان محمد برادر زاده او انتقال نمود نقش میر جمله در عهد او موافقت ننمود و نزد عادل خان بیجاپور رفت آنجا نیز بحسب مراد او صحبت گرم نشد بعده بایران رفته ملازمت شاه عباس نمود باوجود گذراندن جواهر و دیگر تحف هندوستان که از لک روپیه قیمت آن زیاده بود از طرف شاه نفعي که آبروي او ازان حاصل گردد عائد حال او نشد بنابران بامید تمام رو بدین درگاه که ملجاي بزرگان هفت اقلیم است آورده بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - نه راس اسپ عراقي و نه تفوز زربفت و دو انگشتري یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هزار روپیه گذرانده مورد عنایات بي پایان گردید - درین اوان نزد یک دهود که اصل درحد است یعني ازانجا راه مالوا و گجرات جدا میشود رسیده چند مقام نموده بشکار فیلان حکم فرمودند - درین ایام خجسته فرجام در مقام مبارک منزل ولادت با سعادت گوهر افسر خلافت محمد اورنگ زیب پانزدهم ذي قعده یازدهم دي ماه الهی سنه هزار بیست و هفت هجري درطالع میزان اتفاق افتاد - و دوصد و بیست و هفت فیل قراولان پادشاهي و شاه بلند اقبال شکار نموده آورده از نظرگذرانیدند - و از رسیدن خبر حدت وبا و شدت طاعون که در آگره هنوز تخفیف نیافته باز با احمدآباد مراجعت فرمودند - و صوبهٔ گجرات که درعهد عرش آشیاني در تیول جنت مکاني مقرر بود در جاگیر شاه جهان مقرر کردند و شاه کشورستان سه فوج بسرداري دلاوران رزم جو و بهادران آتش خو براي تنبیه و گوشمال

سنه ۱۰۲۷ خصوص از وفور ارزاني اکثر اشیای
مقابل آن معموره نیست - خصوص از وفور آرزانی اکثر اشیای
ماکولات و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام اقمشهٔ نفیسه و تحف
غریبه بر بلاد ایران و توران و امصار جهان فخر تمام دارد و هرسال
تجار لکها خرید از هریک جنس ادنی واعلی آنجا نموده باطراف
واکناف هفت اقلیم می برند - خربزهٔ گرمه هفت ماه دران شهر
می باشد درشیرینی وشادابی چهار قسم گرمه بهم میرسد که هرقسم
آن یک دو ماه بوفور می ماند ازان جمله نزدیک شروع برشکال قسمی
از گرمه ببازار می آید که ناشپاتی نامند بیشتر بترکیب امرودی میان
سبز میباشد در شیرینی و شادابی و لطافت مثل آن در هیچ شهر
دیگر شنیده و دیده نشده بلکه جمعی که انصاف دارند و طرفداری
وطن نمی نمایند اززبان آنها مسموع گردید که در ولایت ایران و
توران نیز به ازان گرمه بهم نمی رسد - القصه جنت مکانی باوجود
رسیدن موسم بهار و لاله زار که در احمد آباد لاله و کوکنار هزاره بسیار
بوفور و کلان و بالیده می شود از احمد آباد متوجه مالوا گردیدند
و راجه جام که از سرکشان آن ضلع گفته می شد از سعی و هیبت
شمشیر منصوبان شاه زادهٔ بلند اقبال بعد کوچ سرراه رسیده مع
پیشکش ملازمت نمود *

ذکر سال سیزدهم از جلوس مطابق بیست و سوم
ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری

درجشن آغاز این سال آصف خان را هزار سوار اضافه عنایت
فرمودند - و در همین اوان میر جمله عرف میر محمد امین که در
اول سفر از عراق آمده نزد قطب الملک گلکنده ملازم گشته اعتبار

درآمد - نیلي بود از فیلهاي سر حلقهٔ عادل شاه مسمی به سرپك که در حضور مبصران لك روپیه قیمت نمودند و چنان فیل درفیلخانهٔ سرکار نبود بسیار پسند و مرغوب طبع افتاد - خود بدولت برو سوار شده اندرون غسلخانه برده درهمان مکان رو برو چند روز بستن فرمودند - و دولك روپیه از نقد و جواهر برای نور جهان و دو سه لك روپیه براي دیگر بیگمان رسمیات ارمغان از طرف شاه جهان بمیان آمد - و نورجهان بیگم جشن فتح دکهن بآئین بندي که بایست نموده قریب سه لك روپیه جواهر و دیگر اشیاي نفیس مع تورهٔ خلعت بشاهنشاه شاه جهان از طرف خود رعایت و تواضع نمود - و صوبه داري کابل بمهابت خان مرحمت فرمودند - بعده عنان توجه طرف سیر و شکار فیلان احمد آباد معطوف داشتند و تفرج کنان و صید افگنان تا بندر کهنبایت رسیده برجهاز سوار شده سیر دریا نمودند ده روز در کهنبایت تشریف داشته متوجه احمد آباد شده زیارت بزرگان نمودند - چون بعرض رسید که قوم سیوره که قوم بقال معتقد آنها اند بیشتر با زنان مریدان خود بد فعاي مي نمایند فرمودند که از شهر اخراج نمایند بعد یك و نیم ماه که در حوالي احمد آباد توقف واقع شد بسبب ناموافقت آب و هوا که چند روز انحراف مزاج پادشاه رو داد خاطر اشرف از هواي احمد آباد نفرت گرفت و بطبع مبارك پسند نیفتاد - و چنانچه مولف اقبال نامه از راه مزاح گوئی مکرر مذمت شهر احمد آباد زیاده از حد نوشت - و الا شهر احمد آباد شهریست که نزد مردم صاحب طبع با سلیقه بعد شاه جهان آباد در تمام ممالك محروسهٔ هندوستان

و در ماندو شرف اندوز قدم بوس پدر بزرگوار مراجعت فرمودند - وقت ملاقات جنت مکانی بلا اختیار از جای خویش برخاستهٔ چند قدم پیش گذاشته آن حاصل حیات خویش را تنگ در آغوش کشیده نزدیک خود حکم نشستن فرمودند و خوان جواهر و اشرفی بدست خود برفرق شاه زادهٔ والا نژاد تصدق نمودهٔ برای مستحقین افشاندند - و ازان روز کرسی بجهت نشستن شاه بلند اقبال که لغایت آن سال در دودمان صاحب قران بهیچ یک از فرزندان این تفقد مبذول نگردیده مقرر ساختند - و لعل قیمت لک روپیه که وقت ولادت جنت مکانی والدهٔ عرش آشیانی رونما داده بود و مدت مدید از فرق جد و پدر بزرگوار آن شاه زادهٔ ذو الاقتدار اعتبار می افزود بدست خود با دو مروارید کلان آبدار برسر شاه زادهٔ آن گذاشته تسلیم سی هزاری و خطاب شاهنشاهی شاه جهان ولیعهد فرمودند - و شاه زادهٔ نامدار بیست لک روپیه نقد و جواهر و دیگر تحف نذر و نیاز و پیشکش از طرف خود گذرانید - بعد ازان پیشکشهای عادل شاه و قطب الملک از نظر گذشت - بعد ازان بهرجی زمیندار بگلانه که از سعی فرستادهای شاه جهان دررکاب عالی آمده بود با مبلغ نقد و جنس ملازمت نمود - خلعت و جواهر و فیل عنایت نمودند - بعده پیشکش زمینداران چانده و گوندوانه که تعلقهٔ صوبهٔ برار بود فیل و سه لک روپیه بعرض رسید - از جملهٔ پیشکشهای والیان بیجاپور و حیدرآباد مع آنچه بفرستادهای شاه جهان رعایت نموده بودند و برای شاه زادهای جوان بخت ارسال گشته بود مجموع قریب پنجاه لک روپیه نقد و جنس بقیمت

نمودند و فرمانی که بنام عادل خان صادر شد این بیت از زادهٔ طبع خود نوشتند • بیت •

شدی از التماس شاه خرم • بفرزندی ما مشهور عالم

بعد رسیدن فرمان به عادل‌خان یک‌لک و پنجاه هزار هون و دولک روپیه را جواهر و پنجاه فیل و پنجاه اسپ عراقی و عربی که مجموع پانزده لک روپیه نقد و جنس باشد همراه افضل خان و راجه بکرماجیت روانهٔ حضور نمود - و سوای نقد و جنسی که خفیه و آشکارا در ایام مهمانداری تواضع فرستاده های شاه زاده نموده بود بهریک دو لک روپیه وقت رخصت به افضل خان و راجه بکرماجیت رعایت نمود - و راجه بکرماجیت آن دولک روپیه را یک لعل بوزن سی و هفت مثقال که در بندر گوهه نزد فرنگی بود خریده ازطرف خود برای شاهزاده خرم آورد - وافضل‌خان نیز ازجملهٔ زرکه باو رعایت نمودند مبلغی را جواهر وتحف آن دیار برای سرکار خرید نمود - و از نزد قطب الملک نیز بهمین‌دستور و بهمین‌کمیت نقد و جنس‌که بقیمت پانزده لک روپیه میشوند رسیدند - و چون بکر ماجیت وقت آمدن از بیجاپور به بند و بست قلعهٔ احمد نگر پرداخته تارسیدن قلعه‌دار از حضور کسان‌معتمد خود در قلعه گذاشته بود جانسپارخان را بضبط نواح و قلعه‌داری‌احمد نگر تعین‌فرمودند - بعد از فراغ و خاطر جمعی از بند و بست دکهن که جا بجا حکام معاملهٔ فهم جز رس تعین کردند خان خانان را صوبه دار برهان پور و برار مقرر کرده شاه نواز خان را با دو هزار سوار برای ضبط ملک مفتوحهٔ بالا گهات نظام الملکی منصوب ساخته خود بقصد ملازمت

اطاعت امر و واپس سپردن آورده بعد تقدیم مهمان داری قبول. بعضي محال که بخطا کاري از تصرف ملازمان بيي جوهر پادشاهی برآورده بود نمود و بعنبر نیز درباب انقیاد حکم آنچه باید نوشت و او در سرانجام روانه ساختن پیشکش نقد و جواهر و فیل و اسپ و دیگر تحف فراخور حال خود و درگاه است - و نیز معروض گردید که صبیهٔ میرزا شهنواز خان بن خان خانان را شاه والاقدر بموجب حکم بعقد خود در آوردند - از رسیدن هر دو مژدهٔ فرحت افزا جنت مکاني را سرور تمام روداد *

ذکر سال دوازدهم جلوس مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري

در آغاز این سال سید عبد الله خان بارهه مع عرضه داشت شاه خرم مشتمل بر مژدهٔ آنکه از اقبال عدو مال بی‌زوال جهانگیری عادل خان و عنبر و دیگر سرکشان دکهن حلقهٔ عبودیت و اطاعت درگوش پند نیرش انداخته بر قبول عذر تقصیرات گذشته التماس دارند و کلید قلعهٔ احمد نگر و قلعهاي دیگر که عنبر متصرف شده بود فرستاده بتصرف بنده های والا واگذاشتند و ولایت از دست رفته باز بتصرف اولیاي دولت روز افزون درآمد و مفسداني که دم استکبار میزدند از روی عجز و نیاز باظهار انکسار باج سپار و خراج گذار گشتند شرف اندوز ملازمت گردید - جنت مکاني را نهایت فرح و انبساط روی داد وحکم نواختن نقارهٔ شادیانه فرمودند - و سید عبدالله خان را مخاطب به سیف خان نموده برای شاهزاده لعل بیش بها که مدتها زینت افزای افسر فرق مبارك بود عنایت

بخوش وقتي استاده دیدند و نورمحل را دور لرزان و ترسان و گریزان
در یافتند بر راني کلان آفرین گویان تنگ در آغوش شفقت گرفته
ازان روز بر مهرباني او افزوده و نورجهان بیگم را تشنیع نموده در بارهٔ
او کم توجه گردیدند - والدهٔ نور جهان که در فراست و عقل میان زنان
ممتاز بود نه تدبیر و تمهید و سعي بسیار تقریبي بمیان آورده قول
حضرت امیر المومنین مرتضی علي علیه السلام را که از جملهٔ
صفات حمیده براي مردان نیک شمرده بدان ستایش نمایند و در
مادهٔ زنان عیب شمارند شجاعت و سخاوت است خاطر نشان
جنت مکاني نموده باز بدستور سابق برنور جهان مهربان ساخت -
و ازان روز نور جهان بیگم از راه جوهر غیرت بفکر استعمال بندوق
افتاده در اندک مدت مشق آن را بجائي رساند که چهار شیر قوي
هیکل را از پا در آرد - و در همین اوان از عرضه داشت شاه خرم و
واقعهٔ دکهن بعرض رسید که شاه بلند اقبال شاه خرم قبل از رسیدن
بآب نربدا علامي افضل خان را و راجه بکرماجیت را همراه وکلاي
نظام الملکي و عادل خاني که بحضور رسیده همراه شاه خرم همرکاب
بودند بطریق سفارت با نشان فرمان نوید نزول کوکبهٔ کواکب شمار
ظفر اقبال و تهدید و وعده و وعید نزد ملک عنبر و عادل خان روانه
نموده دران درج فرمودند • • بیت •
در شعله ز یک شمع دارم بچنگ • یکي نور صلح و یکي نارجنگ
بود نور صلحم شبستان فروز • ولي نار جنگم بود خانه سوز
و فرمودند که هر دو اول نزد عادل خان روند عادل خان بعد نزدیک
رسیدن افضل خان و راجه بکرماجیت استقبال نموده باعزاز تمام بشهر

مجبور ساخت باوجودیکه پدر از شفقت پدری پسر را در تقصیر
که از بی سعادتی ازو سرزد وقت خوردن معاف نموده قلم عفو
بوجرائم او کشیده بود - پادشاه حق آگاه فرمود قبر آن ملعون را
شگافته استخوان او برآورده در دریا بیندازند قدری ریزهٔ استخوان
برآمد - درین ایام برای شکار مع محل تشریف بردند چهار شیر
در بارهٔ بعرض رسید نور جهان التماس نمود که شکار هر چهار شیر
بمن وا گذارند و هر چهار شیر را بگولهٔ تفنگ بی خطا پیهم زد در
انعام آن پونچهي الماس قیمت لک روپیه عطا فرمودند - گویند
قبل ازین شکار بیک دو سال روزی در شکارگاه که محل قدیم و نور
محل را همراه داشتند و شیر قوی جثه را قراولان در احاطهٔ بارهٔ در
آورده بودند قبل ازانکه متوجه زدن شیر شوند بر پادشاه خواب معتاد
غلبه نمود وباستراحت پرداختند بندوق خاصه با فتیلهٔ روشن نزدیک
مسند خاص گذاشته بودند و هر دو محل با دو سه خواص برسم
پرستاران اطراف پادشاه نگاه میداشتند درین ضمن شیر از میان بارهٔ
غریو کنان بر آمد از آنکه در زمان قدیم تقید تمام بود که پردگیان
حرم و پرستاران خاص سلاطین هندوستان استعمال سواری اسپ
و انداختن تیر و تفنگ می نمودند و نور جهان بیگم درین فن عاری
بود همینکه شیر از دور در نظر محل کلان درآمد بندوق را همچنان
با جامکی روشن بر داشته بر روی سینه گذاشته ماشه خوابانده
چنان بر پیشانی شیر زد که شیر ابر صفت بغرش آمده یک نیزه
بالا جسته برزمین غلطید و از آواز تفنگ و غریدن شیر پادشاه از
خواب بیدار گشته شیر را بدان حال افتاده و رانی را با بندوق

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردید و الا گنگ
میگشت یا عقل زائل مي گردید - دریں سال شاه زاده خرم را
بیست هزاري نموده ملقب بشاه خرم ساخته مامور بمهم دکهن
فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سواي عنایات
دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتلهٔ الماس و شمشیر از غنائم فتح
احمد نگر که بتصرف عرش آشیاني آمده بود و بجنت مکاني
بخشیده بودند تیمنا بدست خود برکمر شاه زاده خرم بستند و
عبد الله خان فیروزجنگ را با جمعي از امراي دیگر در رکاب شاه
زاده مقرر و تعین فرمودند و شاه زاده پرویز را از دکهن بحضور نارسیده
صوبه‌دار اله آباد ساختند - دریں اوان رای صواب نما بریں قرار
گرفت که براي پشت گرمي و تقویت شاه زاده خود متوجه
مالوا شدند و در ماه ذي قعده رایت توجه بدان طرف بر افراشتند
چوں بتعلقهٔ رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنج زنجیر
فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر بپیشکش گذراند ازانجمله
سه اسپ قبول نموده باقي بدو بخشیدند و بعد عطاي فیل و
اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیرهٔ او در رکاب سعادت مع
هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد
از زباني کهن سالان آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین
نصیر الدین نام که از کوتاهي سخن بتحریر بر احوال او نپرداخت
از فرما روایان مالوا پدر هشتاد سالهٔ خودرا بسبب کبرسن و امتداد
انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کارگر نیفتاد
دفعهٔ چهارم صریح پدر را اطلاع داده درخوردن زهر و علاج ننمودن

از میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گاه شدت مینمود و بعضي سال تخفیف مي یافت اثر وبا ماند ودرخانهٔ که اثر این بلیهٔ آسماني و علامت غضب رباني ظاهر مي‌شد اول موشهای نیم مرده از بالاي گوشه و کنار بام یا از سوراخ آن خانه برآمده روبروی صاحب خانه چرخ زده مي مردند و مقرر است که در هر شهری که مردم آنجا از شآمت افعال خود بدین بلا مبتلا شدند جنس موش خورد و کلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت این مرض هفت هشت پهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می‌سازد و کم اتفاق می افتد که زیاده از سیزده روز بکشد هرکه این سیزده روز منحوسه میگذراند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن موش در خانه آشکارا نمي شد و اثر طاعون ظاهر نمي‌گردید[illegible] بیشتر این آفت جان ستان برهنود وکنیز وغلام و مردم نامراد رو می داد شاید سبب این از غذاي ثقیل که هنود و بیچاره نامرادان بي بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه از علامت و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف اقبال نامه زبان داده بلا تفاوت کم و زیاد محرر اوراق درایامیکه خلد مکان بدکن نزول میفرمودند مشاهده نمود که از سنه هزار و نود و هفت در آلکهٔ دکهن هرگز اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور و خجسته بنیاد و بیجاپور و بندر سورت عالمي باین آفت بباد فنا رفت عجب حکمت آلهي مشاهده مي‌شد هرچند کمتر کسي بعد از برآوردن طاعون جانبر مي گردید اما از هزار یک دو زنده میماند مي بایست که عضوي از اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یک چشم

عرض شد نواز خان و یاقوت خان مع همه امیران[مورد عنایات
پادشاهي گردیدند •

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غرهٔ
ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجري

در جشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزاري و دو هزار
سوار بود باضافهٔ هزاري و هزار سوار و عطاي نقاره سرافرازي
یافت و شاهزاده خرم بمژدهٔ تولد تازه نهالي گلش سلطنت
سلطان شجاع سرسبزي و خرمي پذیرفت - درین روزها از
عرضه داشت واقعه نگار احمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان
صوبه دار براي نوشتن روي داد واقعي خانه زاد را بخفت از
خانه پیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان
رفته عبد الله خان را پیاده از شهر بر آورده بعده بر اسپ سوار
ساخته بحضور بیارد و از صوبه داري معزول نمودند عبد الله خان
از شنیدن خبر و هیبت جهانگیري قبل از رسیدن حکم و سزاول
پیاده از احمد آباد بر آمده روانهٔ حضور گردید و همه جا پیاده طي
منازل مي نمود تا دیانت خان در راه باو رسید و بزور سوار نمود و
بعد رسیدن حضور بي منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند
بعد از چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین
سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلي و آگره
انتشار یافت هر روز در هر شهري بل در هر محله چندین هزار قالب
از جان تهي مي گردید و کار بجائي رسید که فرصت کفن و دفن
نماند و از آنکه گفته اند که مرگ انبوهٔ جشني است پرسه و ماتم

اسپي كه به دلدل فرو ميرفت راكب آن خلاصي خود را كه ميسر مي آمد از عطيهٔ الهي ميدانست و هر تيري كه با اسپان كچهي و تازي ميرسيد برقص درآمده از چهار پا شدن سوار خود را زير دو پا مي ماليد و هر فوجي كه از عقب بمدد دكهنيها ميرسيد از ملاحظهٔ پامال گشتن فوج پيش آهنگ چون بخت خويش بر ميگشت و ازين طرف بهادران اسپ برداشته از بالاي سر و سينه و مرده و زندهٔ نيم جان كه بالاي هم افتاده بودند ميگذشتند تا همه فوج پادشاهي شمشيرها علم كرده نعره زنان بر تباهي زدهاي ناله برآمد عنبر برگشته اختر مضطر گشته باوجود كشته و زخمي شدن بيشتر از همراهان و دلاوران فوج با جلادت ذاتي كه داشت خود را با جمعي از همدمان جانباز مقابل فوج فيروزي اثر رساند و عجب زد و خورد و غريب رستخيز بميان آمد و چون كوه بالاي سپاه ثبات قدم ورزيده داد تهوري و دلاوري داده بمرتبهٔ كرشش نمود كه تزلزل تمام در لشكر مغلان راه يافت و نزديك بود كه چنان فتح نمايان به هزيمت مبدل گردد شه نواز خان و ياقوت خان چون سيل روان خود را مقابل عنبر رسانده بحملهاي رستمانه آن بلاي سياه را از پيش رو برداشتند و عنبر ناچار فرار اختيار نموده تا دولت آباد بند نگرديد و اسپ و فيل بسيار با سه صد شتر پر از بان و بار و كارخانجات او با غنيمت بيشمار بدست بهادران افتاد و صداي كوس و كرناي فتح در فوج شه نواز خان بلند گرديد و لشكر پادشاهي تعاقب و تاراج كنان تاكهركي كه الحال به خجسته بنياد اورنگ آباد موسوم گشته رسيده بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامون ساختند و بعد

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرفت جابجا نصب کرده علم مقابله بر افراشت و دکهنیان بدیروز دو روز درتدبیر آرایش فوج و توپخانه و آراستن فیلان مست و پیراستن واستمالت جوانان جنگ پرست گذرانده روز سیوم همین که تیغ دودمهٔ آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه ودشت گردید سپاه سرخ و سیاه زیاده از شمار مور و ملخ که اکثرغرق آهن باحربهاي فیل افگن بودند از دامن صحراي خونبار نمودارگشتند بعده که جلو ریز نزدیک نالهٔ خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیرنبرد با تیر و کمان وهنان جان ستان مقابل حبشیهاي تیره روز استقامت ورزیده شروع به تیرباران جگردوز وزدن بانهاي جان سوز نمودند و به پشت گرمی آنها برقندازان بي خطا بانداختن تفنگ شعله افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیاده از شمار در هوا بغرش در آمد و از بسیاري غبار سم اسپان و دود توپ خانه مابین آسمان و زمین حجاب و پرده حائل چشم مبارزان جنگ جو و بهادران شعله خوگردیده * بیت *

دولشکر بهم در کشیدند کوس * چو شطرنج از عاج و از آبنوس

وبمدد باد هرتیري‌که از کمان قضا ازطرف مغلیه جدا میشد نصیب جان حبشي و دکهنیها مي گردید و از ضرب گوله و تفنگ وصدمهٔ بان بسیاري از سران سرو پا مي باختند ودرنشیب و فراز و تنگي راه چنان کار بران اهل فیلان تنگ گردید که سوار و پیادهٔ بي شمار بالای هم قطار برقطار افتاد و هرکه از آب جدا نمي گردید سواي آنکه اجل دستگیري او مي‌نمود فریادرس دیگر بداد او نمي رسید و پاي

شادیانه نمود و بتهیهٔ سواري پی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر
و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب فتح و نصرت در آورد
و محل دار خان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با
جمعي دیگر از امراي نظام الملکی و خانه زادان کارطلب رزم افروز
و توپ خانهٔ دشمن سوز بطریق هراول مقابل افواجي که از طرف
عنبر در محالات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زر از
پرگنات پادشاهی می نمودند تعین فرمودند و دکهنیان از هرطرف
فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بمجرد مقابله و
ومقاتله هزیمت در فوج دکهن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت
در سینه و جان عنبر بد اختر شعله ور گردید و خود با دبدبه و شان
تمام با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانهٔ آتش بار و پیادهٔ
بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد
برآمد و هر دوطرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت
بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه
همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصلهٔ شش کروه که نالهٔ قلب
درمیان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از
شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار پیکار دکهنیان
اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جائی قرارداد که
سرراه نالهٔ پر گل ولای کم عرض بر غنیم گرفت و جمعي برقندازان حکم
انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز اطراف
روبروي ناله مقرر نمود و عقب آن جماعهٔ فوج کومکي که به پشت
گرمي هم دیگر از گولهای سوزان و بانهاي آتش فشان و شمشیر

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با رکیل محبت وافر داشت دنعیه میفمود تا آنکه کشن سنگه با کرن نام برادرزادهٔ خود و جمعی از راجپوتان برسر خانهٔ گوبندداس که در پناه سورج سنگه مي بود آمد بعد بلند شدن شور و هنگامهٔ دار و گیر که هنوز کشن درجست و جوي گوبندداس بود گوبندداس دران غلبهٔ هجوم غیر معلوم کشته گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد و باتفاق جمعی راجپوتان برسرکشن سنگه که پیاده شده تردد وجست و جوي مقتول نا معلوم مي نمود ریخت و کشن سنگه و رانا کرن و جمعي کثیر را کشت و بقیة السیف کشن سنگه جنگ کنان ازان مکان بر آمده بطریق استغاثیان روانهٔ بار گاه شدند و راجه سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و غوغای عظیم پیش روي جهروکه برخاست و چند راجپوت دران میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعي بسیار دفع فساد گردید .
در اواخر این سال مژدهٔ فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او عنبر را شکست عظیم داد بمسامع عالی رسید مجملی ازان بزبان خامهٔ شیرین بیان میدهد در ایامی که شه نواز خان در بالا پور برار از طرف خان خانان بسر فوجي قیام داشت یاقوت خان و جمعی از امرای دکهن از عنبر که دران ایام تسلط فساد و غلبهٔ او زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای مقابلهٔ عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت مسرور و مشغوف گشته براي مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صداي مژدهٔ تقویت بگوش فدویان دور و نزدیک درگاه والا حکم نواختن

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتماد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس نذر گذراند
لك روپیه جواهر قبول افتاد و بخطاب آصف خان سربلندي داده
تسلیم چهارهزاري دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را پنج هزاري
نمودند درین سال در گلشن نونهال سلطنت شاه زاده خرم از صبیهٔ
آصف خان فرزندي بعرصهٔ وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعهٔ کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از منزویان
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه بتلاوت کلام الله و اداي صوم
و صلوة بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیك رسید
بقاضي زادهٔ آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجره حاضر شده تا حجره خود وا نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذرانید و کلام الله که تلاوت مینمایم هدیه نموده با هرچه درکلبهٔ من
بیابید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجره را بسته یافت بعد از ساعتي خود وا شد و آن مسافر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یافتند
آری دنیا از مردان خدا خالي نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشن سنگهٔ خالوي شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه گوبند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوپال داس نام برادر زادهٔ راجه را بسبب نزاع دنیای دون کشته
بود کشن سنگه برادر زاده میخواست گوبند داس وکیل را عوض قصاص

و ادا هاي نفاق آمیز ازو سرزد که مغضوب گردید و مقید نموده بحضور نوشت بعد رسیدن حکم طلب او همراه مهابت خان روانه ساختند و بحضور که رسید در قلعهٔ گوالیار محبوس فرمودند - حاصل کلام شاه زاده خرم باوجود عدم موافقت آب و هوا که بسیاري از مردم لشکر و نوکران نامي تلف و بیمار گشتند چنان عرصهٔ زندگاني بر رانا و کارپردازان و سرداران او تنگ نمود که پیغام عجز و التماس امان بمیان آورده اول خالوي خود را فرستاده شفیع جرائم ساخت بعده خود آمده برخلاف طریقهٔ جد و آبا که هرگز ملازمت پادشاه و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فیل با پیشکش دیگر گذراند - شاه زاده خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و پنجاه اسپ و صد و بیست خلعت بهمرهان او عطا نموده مرخص بخانهٔ او ساختند - بعد ازان او رانا کرن پسر کلان صاحب ٹیکه را با تحف و پیشکش در رکاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد رسیدن حضور شاه زاده را که دو ازده هزاري بود شش هزاري چهار هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطای اضافه معزز گشتند و کرن نیز مورد عنایات بي پایان پادشاهي گردید *

ذکر سال دهم شمسي از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق نوزدهم (91) صفر المظفر سنه هزار و بیست و چار هجري.

اعتماد الدوله را درین جشن شش هزاري نموده بعطای نقاره که در حضور مي نواخته باشد- بلند آوازه ساختند این عنایت

---

(91) در تذکرة السلاطین چغتا و اقبال نامه هشتم صفر نوشته *

و بعد هزیمت پسر او میان دره و مکان قلبی که سه طرف آن کوه
واقع شده شهر آباد نموده و دو تالاب با صفا و وسعت متصل آن
آبادی ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسلهٔ رانا ترک ماندن
قلعهٔ چتور نموده درانجا سکونت ورزیده بود گذاشته رو بکوهستان
دشوار گذار پر از اشجار دیگر بطریق فرار آورده شاه زاده خود را
بادیپور رسانده چهار فوج اطراف ملک او تعین نمودند و شش تهانه
برای بند و بست ملک و رسیدن رسد مقرر ساختند و محمد
تقی بخشی را مکرر با سرداران رانا کارزار صعب بمیان آمد
خصوص برسر مسمار ساختن بتخانها که ازان گروه داد دلیری و
تهوری بظهور آمد بمرتبهٔ پای ضلالت قائم نمودند که جمع کثیر از
هر دو طرف کشته و شهید گردیدند - و پیهم پسر ارشد رانا شبی
با فوج کوه نورد جهان آشوب بطریق شب خون بر فوج هراول
تاخت آورد و دران شب نیز از محمد تقی و همراهان او تردد
نمایان بظهور آمد و بمرتبهٔ قدم همت استوار نموده جوهر مردی و
پردلی بروی کار آوردند که بیشتر از راجپوتان کشته و زخمی گردیدند
و درهمین هنگامه عبد الله خان فیروزجنگ و دلاور خان کاکر
کومکی احمد آباد رسیدند و تقویت بر لشکر اسلام افزود و خان
اعظم عرف میرزا عزیز را که نظر بر قدیم خدمت و حقوق سابق و
رسوخیت او نموده صاحب حل و عقد کنکاش شاه زاده مقرر
فرموده بودند بعده که کار از فوج کشی بصلح و رجوع رانا منجر
گردیده باوجود قرب مسافت با جمعیت قلیل رسید و روز ملازمت
قانون عقیدت و بندگی را خارج آهنگ ساخته بمرتبهٔ بد نواخت

هزار سوار نمودند وبموجب التماس همشیرها و بیگمان خسرو را ماذون بمجرا ساخته بودند و بطریق نظربند آمد و رفت می نمود از ملاحظهٔ بعضي اطوار مذموم او که اکثر مغموم بخدمت پدر می آمد باز محبوس ساختند - دریں سال همایون فال نو نهال زهرهٔ خصال گلشن شاهزادهٔ خرم از صبیهٔ آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد و مسمی بجهان آرا بیگم گردید میرزا قندهاري را که صوبه دار پتّنه نموده بودند جمع کثیر از مردم تعلقهٔ صوبهٔ او بحضور آمده استغاثهٔ ظلم و تعدي او نمودند از پتّنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند بعد رسیدن حضور حکم شد که اول بدلاسای دادخواهان پردازد بعده ملازمت نماید - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاکید فرمان صادر شد که خود را نزد شاهزادهٔ خرم بکومک برساند و بعضي کومکیان دکهن نیز مامور گشتند که با فوج شایسته با لشکر شاهزادهٔ ملحق گردند جمله بیست هزار سوار همراه شاهزادهٔ نامدار عالي قدر تعین گشتند و شاهزادهٔ بعد داخل شدن بحد تعلقهٔ رانا محمد تقي بخشي خود را که آخر بشاه قلي خان مخاطب گردید با پنجهزار سوار بطریق هراول مرخص فرمودند که هرجا قصبه و معمورهٔ ملک رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت خانه هر جا یابد مسمار سازد و خود همه جا در استیصال منصوبان رانا کوشیده مردم خود نشانده کوهاي فلک رفعت را که ملجاي کفار بود بزیر سم مرکب نصرت اعتصام درآورد - ازانکه رانا جاي حاکم نشین خود را که مراد از ادیپور باشد و بنا کردهٔ ادیسنگه پسر رانا سانکا بود که با فردوس مکاني بابر بادشاه با لک سوار مقابله نموده بود

* بیت *

سنه ۱۰۲۳

است این بیت بدو نسبت میدهند

کاکلت را من زمستي رشتهٔ جان گفته ام

مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

ازین مقوله لالي آبدار بسیار سفته *

ذکر سال هشتم شمسی از جلوس مطابق بیست و دو هجري

و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بیست و دو حکم شد که دو مجمر نقره بوزن صد و بیست من که مراد از هر من سي آثار شاه جهاني باشد تیار ساخته یکي را مطلا نموده هریکی را برای ایستادن امیران در دیوان خاص و عام موافق پایه و اعتبار نصب و مقرر نمایند - درین سال از غرائب روزگار جفت شدن شیر و یوز نر و ماده بهمدیگر و بچه آوردن که هرگز شیر و یوز خانگي بچه نیاورده بعرض رسید - درین اوقات جنت مکاني متوجه مهم رانا گشته بعد نزدیک رسیدن بسرحد رانا رایت ظفر آیت جانب اجمیر بر افراشته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاري بود از اصل و اضافه دوازده هزاري شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در مالوا صوبه دار بود باتالیقي مقرر کرده با امراي دیگر و مبارز پیشگان کار طلب براي گوشمال راناي چتور مرخص ساختند *

ذکر سال نهم شمسي از جلوس مطابق نهم صفر المظفر سنه هزار و بیست و سه هجري

در جشن آغاز این سال اعتماد الدوله را از اصل اضافهٔ پنجهزاري دو هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاري

عنبر بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت -
و مخالفان تا سرحد بکلانه تعاقب لشکر بشوخي تمام‌نموده برگشتند
و سرداران برهانپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن
عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد
آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضي نبودند و
عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار
کوچ مقام کنان مي رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده
خود را بخدمت شاه زاده پرویز رساندند *

بر عقلا ظاهر است که هرچند راي پادشاه صائب بود اگر
سرداران هر دو طرف اتفاق بي نفاق را کار مي فرمودند اغلب
که کار پیش مي بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه
بر عکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید باز
انفصال استیصال عنبر بد خصال منحصر در فرستادن خان خانان
دانسته اورا با خواجه ابو الحسن براي مهم دکهن تعین و مقرر
فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر
غازي قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داري تهته
مامور گردید - و در همین اوان شادي طوي پادشاه زاده خرم که
با صبیهٔ اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد -
و در همین سال واقعهٔ سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بزبان
قلم آمده روداد و باعث ملال خاطر جنت مکاني گردید - گویند
سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز
داشت از جملهٔ اشعار آبدار که قابل درج سفینهای صاحب طبعان

آن جماعه مي افتاد و گوش و بیني زن و مرد لشکر پادشاهي بریده سر مي دادند و روز بروز غلبهٔ لشکر ملک عنبر مي افزود و مثل مور و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چیره مي گشتند - و کار بجائي رسید که نصف لشکر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنکه کار بجنگ صف کشد بیشتر مردم از گوشه و کنار فرار اختیار نمودند و روزي نبود که کومک ملک عنبر نمیرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهي نرسانند تا آنکه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح کار پرسید هواخواهان مصلحت دادند که طرف احمد آباد مراجعت نموده بار دیگر با لشکر مستعد و توپخانهٔ سنگین و فیلان جنگي بباید آمد و تلافي برزوی کار باید آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و لشکر هراول نزدیک بدولت آباد رسیده برگردید - چون ملاحظهٔ تعاقب نمودن دکهنیها که شهرت تمام دارد در دلها راه یافته بود علي مردان نام را که از صف آرایان مشهور گفته مي شد با فوج شایسته چنداول نمودند - و دکهنیهای بد سگال از هر طرف فوج فوج نمایان گردیده زور مي آوردند همین که فوج علي مردان بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل از طرف دیگر نمودار مي گشتند - و گاه بیگاه غافل و ناگاه بر بهیر تاخته بغارت مي بردند - و در مقابله کار بر لشکر تنگ مي آوردند و در شبهای تاربان بیشمار از یمین و یسار فوج مي انداختند - آخر کار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي مردان تاخته از چهار طرف اورا بمیان گرفتند - و علي مردان بعد تردد نمایان زخمهاي کاري برداشته دستگیر گردید - نزد ملک

اما چون ميان امرا و نوكران اتفاقي كه نفاق را دران كار نفرمايند خيال محال و فكر باطل بود بعده كه عبد الله خان بموجب حكم خود را بطريق استعجال بتعلقهٔ حد ناسك و گلشن آباد رساند و ازراه غرور شجاعت كه مآل آن خفت و ندامت است خواست كه بلا رفاقت و شراكت خان‌جهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور نديد خلاف حكم و تدبير پادشاه قصد آن نمود كه فقط بنام او كوس شهرت تسخير ملك نظام الملكي بلند آوازه گردد با يازده هزار سوار كه اكثر از بهادران رزم آزما و دلاران نبرد ديده بودند و هريكي از جماعه داران خود را از شير ژيان روزگار مي شمرد جلو ريز متوجه استيصال عنبر بد خصال گرديد - ملك عنبر خبر يافته از عبد الله خان كه في الواقع از سپه سالاران فتح نصيب نامدار گفته مي شد - حساب برداشته لشكر بيحساب با توپخانهٔ عظيم كه بسبب قرب وجوار كله پوشان فرنگ دران ديار زياده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج يافته بود چندين هزار بان آتش فشان مقابلهٔ عبد الله خان تعين نمود - و دكهنيهاي قزاق پيشه يكه تاز خوش اسپه باستقبال فوج بادشاهي شتافته غافل چهار پنج كروهي لشكر رسيده شروع بردن كاهي و تاختن اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دكهنيان كه تن بجنگ صف نداده جنگ بگريز و قزاقي مي نمايند اكثر اوقات از يمين و يسار لشكر در آمده دست برد نمايان مي نمودند - و از چهار پاي كاه هرچه مي يافتند بتاراج مي بردند - و آدم بسيار بقتل ميرسانيدند و شتران پر از بار قطار قطار وقت كوچ بدست

تا اوائل قیمت عطر خوب جهانگیري
جن و انس معطر میگردد تا هشتاد روپیه توله یاد دارد
عهد خلد مكاني عالمگیر محرر اوراق - درین سال عرضه داشت
که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده
اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقعه نگار که با سر عثمان مقتول
مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان برسر
عثمان باغي پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند
شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل
مست مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاري برداشتن اتفاق
افتاد و بیشتر از ملازمان عمدهٔ پادشاهي بکار آمدند و لشکر هزیمت
یافته بود بمدد طالع و اقبال بي زوال جهانگیري غالب آمده
بذات واحد هردو بهادر صفدر او را بقتل رسانده سر او را با سرهای
جمعي از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر جنت
مکاني مشغوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزاري بود
شش هزاري ساخته بر مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان
بخطاب رستم خان معزز گردید و بهمراهان اضافها مرحمت فرمودند
وبنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که ازراه کنار کوکن و
و ناسک داخل دکهن شده باتفاق راجه رامداس بروز و تاریخ
معین که درهمان روز و تاریخ بامیر الامرا خان جهان و میرزا رستم و
راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکهن و بمهم عنبر
حبشي نظام الملکي مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح
خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بالاتفاق به تنبیه دکهنیهای
بد سرشت پردازند و از هردو طرف با لشکر عظیم برسر خصم تازند

حلقهٔ نقره در انداخته در همان شکار گاه سر دادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچهٔ طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیری که مرکوبهٔ آفتاب باشد نمایان نموده بامرای مقرب و فدویان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجای حرز جان نگاه می داشته باشند - و بصوبه داران اطراف احکام صادر شد که امرا در جهروکه نه نشینند و وقت نشستن دیوان فیل و اسپ از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و بنوکران پادشاهی تکلیف چوکی ننمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بسیاست بریدن گوش و بینی و کور نمودن چشم اقدام ننمایند و هرگاه بنوکران خود و ملازمان پادشاهی فیل و اسپ انعام نمایند کجک بر گردن و جلو بر دوش نگذارند و حکمی و سندی که بنام بندهای پادشاه نویسند برروی کاغذ مهر ننمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلهای اسپ از پارچهٔ سرخ نسازند و اسپها را بوتهٔ نقاشی ننمایند این همه نسق جنت مکانیست که ازان بعضی تا حال بحال مانده *

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری

در شروع جشن نکهت افروز این نو روز و سال جلوس والدهٔ نورجهان عطرگلاب بتصرف طبع خود کشیده گذراند پسند نموده بنام نامی خود مسمی بعطر جهانگیری ساخته مالهٔ مروارید بقیمت سی هزار روپیه انعام فرمودند - فی الواقع عجب تصرف بجا نموده که هیچ بوی خوش بدان نمي رسد و از شمیم روح پرور آن مشام ملک

هول هجران گذرانديم قيامت معلوم

اما صد حيف بآن همه عقل و دانائي بعداز آنكه دختر خود را كه از شير افگن داشت بعقد شهريار پسرجهان گيرپادشاه در آورده نظر بر محبتي كه زنان را بسبب دختران با داماد مي باشد وحسد غرض آلود آنها كه پاي شيرمردان ازان مي لغزد براي پيش آوردن شهريار بي عيار مقابل اختيار شاهزاده ولي عهد ذوالاقتدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگي و درهم اندازي نموده نظر برمآل كار برهم خوردن سلطنت و خلل ملك و مال و حال پادشاه و رعايا نكرده زنبور خانهٔ هندوستان را بشورش در آورد و مثل مهابت خان را كه با او و برادر او نزع ديني و ملكي داشت آن قدر قوت بخشيد كه آنچه ازو نسبت بجنت مكاني و خود او رسيد برمحل باحاطهٔ بيان خواهد در آمد *

سررشتهٔ سخن را باز بدست آورده بتحرير اصل مطلب مي پردازد كه درين سال از رسيدن اخبار فساد افزاي دكهن عبد الله خان را كه بصوبه داري احمد آباد سر افرازي يافته حكم شد كه او خود را ازراه ناسك وترمك براي كومك خان جهان و تنبيه سركشان دكهن رساند ورامداس كچهواهه را ازروي عنايت خاص قلعه رنتهنبور و خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان كومك مهم دكهن بطريق يلغار مرخص فرمودند - درين ايام همراه خادمان محل بشكار قمرغه برآمده شش صد وچهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند كه در ميدان چوگان بازي سر دهند و از آب و دانهٔ آنها خبر بگيرند و صد آهو را

می نمود در نظر پادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زر بفت بخرج درآمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص بر آمده از نورجهان پرسیدند که شما چندین زر بفتهای تحفه براي جل فیلان بریده اید در جواب گفت خیر اصلا زربفت براي این کار بقطع در نیامده خریطهاي عرائض امرا که میرسید وجمع شده بود متفرقه ازان بهرکه بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود درینجا بصرف درآوردم - و با این همه تعلقي که پادشاه باو داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداري وتبعیت امر و نهي می آورد که هرگز خلاف مرضي جنت مکاني بظهور نیامده و کاري که باعث بدنامي پادشاه باشد از و سر نزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزي پادشاه جامهٔ که تکمهٔ لعل بي بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیهه این شعر از زادهٔ طبع خواند • بیت •

ترا نه تکمهٔ لعل است بر قباي حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفي تخلص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند • بیت •

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفگن دردل ما

هول هجران گذرانديم قيامت معلوم

اما صد حيف بآن همه عقل و دانائي بعداز آنکه دختر خود را که از شير افگن داشت بعقد شهريار پسر جهانگير پادشاه در آورده نظر بر محبتي که زنان را بسبب دختران با داماد مي باشد وحسده غرض آلود آنها که پاي شيرمردان ازان مي لغزد براي پيش آوردن شهريار بی عيار مقابل اختيار شاهزاده ولي عهد ذوالاقتدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگي و در هم اندازي نموده نظر بر مآل کار برهم خوردن سلطنت و خلل ملك و مال و حال پادشاه و رعايا نکرده زنبورخانهٔ هندوستان را بشورش در آورد و مثل مهابت خان را که با او و برادر او نزع ديني و ملکي داشت آن قدر قوت بخشيد که آنچه ازو نسبت بجنت مکاني و خود او رسيد بر محل باحاطهٔ بيان خواهد در آمد *

سررشتهٔ سخن را باز بدست آورده بتحرير اصل مطلب مي پردازد که درين سال از رسيدن اخبار فساد افزاي دکهن عبد الله خان را که بصوبه داری احمد آباد سر افرازي يافته حکم شد که او خود را از راه ناسک و ترمک براي کومک خان جهان و تنبيه سر کشان دکهن رساند و رامداس کچهواهه را ازروی عنايت خاص قلعه رنتهنبور و خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان کومک مهم دکهن بطريق يلغار مرخص فرمودند - درين ايام همراه خادمان محل بشکار قمرغه بر آمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند که در ميدان چوگان بازي سر دهند و از آب و دانهٔ آنها خبر بگيرند و صد آهو را

می نمود درنظر بادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بخرج درآمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص برآمده از نورجهان پرسیدند که شما چندین زربفتهای تحفه برای جل فیلان بریده اید درجواب گفت خیر اصلا زربفت برای این کار بقطع درنیامده خریطهای عرائض امرا که میرسید وجمع شده بود متفرقه ازان بهرکه بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود دربنجا بصرف درآوردم - و با این همه تعلقی که پادشاه بار داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداری و تبعیت امر و نهی می آورد که هرگز خلاف مرضی جنت مکانی بظهور نیامده و کاری که باعث بدنامی پادشاه باشد از و سر نزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزی پادشاه جامهٔ که تکمهٔ لعل بی بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیهه این شعر از زادهٔ طبع خوانده • بیت •

ترا نه تکمهٔ لعل است بر قبای حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفی تخلص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند • بیت •

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفکن دردل ما

سنه ۱۰۲۰ زنان هند که جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که درمحل پادشاهی و امرای مغلیه تا حال رواج دارد همه وضع کردهٔ اوست زیور و پیرایهٔ سابق که بسیار کلفت و بدنما بود منسوخ ساخت مگر در بعضی بلاد دور دست میان شیخ زادها و افاغنه مانده - چاندنی که نفس الامر عجب فرش عیب پوش خانهٔ نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهای مهتاب نمود خاص دارد وضع کردهٔ همانست و عطر گلاب که اول مسمی بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضی عطرهای کم بها که برای مردم نامراد بر آورد تصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله که قسم سنگین آنرا بنام پادشاه و کارخانه موسوم ساخت و جنس سبك که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده و بیست روپیه تمام شود ازراه دانائی بنام خود نورمحلی وضع نمود - و دیگر تصرفهای بجای او که برای او و برای شاه و گدا بکار آید زیاده ازانست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات هندوستان را او بعرصهٔ نمود آورده و بمرتبهٔ قیصرسان بود که هر سال جمع کثیر از مغلان بی سروسامان را روانهٔ ولایت و مکهٔ معظمه و کربلا و نجف اشرف می ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای بیکس را جهاز و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کدخدا می نمود بآن همه فیض رسانی و همتی که داشت بمرتبهٔ کد بانو بود که روزی وقت گذشتن فیلان از نظر جلهای فیلان از زربفتهای ولایتی بسیار تحفهٔ خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هر گل ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دیدن آن چشم خیرگی

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نور جهان بحضور که قبل از ورود حکم متصدیان بنگاله مجبور ساخته روانه نموده بودند جنت مکاني خواهش مواصلت و مناکحت او بمیان آوردند نورجهان باظهار شکوه و دعوي خون شوهر استادگي زیاده نمود و پادشاه بغضب گشته بدعوي کشته شدن کوکه نورجهان را در جرگهٔ کنیزان مغضوبه در آورده محبت را بغضب مبدل ساخته در خدمت سلطان سلیمه بیگم مادر نسبتي خود سپردند بعد یك دو سال که میان طالب و مطلوب بنا خوشي و ناکامي گذشت باز بمدد طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت وزید و از سر نو روزي در نظر مهر اثر جنت مکاني جلوه گر گردید و نهال پژمردهٔ عشق کهنه سرسبزي و خرمي تازه پذیرفت و اختر اوج طالع از مشرق امید سرزد و موافق حکم شرع بعقد در آورده جشن ملوکانه نموده اول بنور محل ملقب ساختند باز بنور جهان پادشاه بیگم مخاطب نموده بر همه حجله نشینان سراچهٔ عصمت و پردگیان حجلهٔ عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته زمام تمام مهام سلطنت بدست و اختیار او دادهٔ شریك سکه بدین سجع ساختند

* بیت *

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

و سواي احکام شرع و عدالت در همه کار و بار و امور ملکي و مالي بدون مصلحت او کارفرما نمي گردیدند و دمي و لمحهٔ ازخود جدا نه نموده وقت دیوان و سواري فیل بعقب پرده بلا فاصله باخود مي نشاندند و في الواقع عجب زن عاقله و فیض رسان و مجموعهٔ

کلمه و کلام ملالت انجام نگشته دانست که سوای کشتن و کشته شدن جان بآبرو بدر بردن محال است نیمچهٔ که زیر آستین حمائل داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که با رودهاي شکم از اسپ بپائین انداخت خواست که بدر رود کشمیریی از همراهان مقتول خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افگن خان بعد برداشتن زخم کاري کار اورا بساخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان برو هجوم آورده بزخمهای پیاپی کار او ساختند - و بروایت دیگر شیر افگن خان هرچند زخمهاي کاري جان ستان باو رسیده بود با نیم نفسي که آن شیر باقي داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن ازان انبوه اسپ تاخته بدر رفته تا بدر خانه زنده رسیده مادر نورجان که عاقلهٔ باهوش بود نظر برینکه شیر افگن خان مظلوم از جهان رود و آلودهٔ خون ناحق زن و مادر زن نگردد درخانه برروی او بست و رفریاد و شیون آغاز نمود که نورجهان از شنیدن کشته شدن شوهر خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افگن خان از شنیدن حادثهٔ زن بروضهٔ جاوداني شتافت - بر عقلا ظاهر است که اگر این حکایت تدبیر مادر نورجهان مقرون بصدق است هرچند بحسب ظاهر بینان نظر بر وفاداري خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع که هیچ وجه ریختن خون زن جائز نبود و رفتن شیرافگن خان مظلوم از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا بود که بکار برد - بعده بعرض جنت مکاني رسید بر کشته شدن کوکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بسیار متالم گشتند و حکم

احوال اوگشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در زمرهٔ ملازمان پادشاهی درآورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیانی گردید و نسبت صبیهٔ غیاث بیگ بحکم پادشاه عدالت اساس درهمان نودی باو مقرر نموده مخاطب بشیر انگن خان ساخته جاگیر صوبهٔ بنگاله باتعلقهٔ خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند گاه در رکاب جنت مکانی بوده بجاگیر مرخص گردید - بعد ازانکه جنت مکانی سریر آرای هندگردیدند قطب الدین خان کوکلتاش کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت در خلوت چند کلمه درمادهٔ شیر انگن خان ارشاد فرمودند - شیر انگن خان از نوشتهٔ وکیل برمضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشک پنهان نمي ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من از امروز نوکر پادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستی نمود بعدکه قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای طلب شیر انگن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاهل ورزید تا آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جاگیر و تعلقهٔ شیر انگن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیر انگن خان جریده با بکتر و شمشیر زیر نیمه آستین حمائل کرده با معدود چند نزد قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسیها قطب الدین خان هرچند خواست پیغامهاي ناملائم طبع شیر انگن خان را بزبان ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و پند و نصائح فساد انگیز مشتمل بر اطاعت امر پادشاهان بمیان آمد که بتوضیح آن قلم را رنجه نداشتن اولی آن بهادر شیردل متحمل

او ملازمت فرموده در زمرهٔ ملازمان پادشاه فلک جاه در آورد و روز بروز ازمدد طالع وجوهر ذاتي رشدایشان برمراتب منصب وعزت وجاه آنها موافق رتبه و پایهٔ آن ایام مي افزودند وزن قافله باشي که مادرن بآمدن درون محل گشته بود همراه والدهٔ حقیقي نور جهان در محل آمد و رفت مي نمود و روزهاي جشن و نوروز از مجراي بیگمان و دیگر خدمهٔ محل کامیاب مزید عزت و آبرو وعطاي نقد و جنس زیور مي گردید - بعده که نورجهان بحد رشد و بلوغ رسید و آثار جوهر عقل و فهم ضمیمهٔ حسن روز افزون ظاهر گردید گاه گاه مهر افزاي دلربا میان جنت مکاني و آن حجله آراي عزو ناز مشاطگي مي نمود میل خاطر مبارک طرف او زیاده مي گشت وتخم محبت نورجهان در دل آن خدیو جهان مي کاشت تا روزي درگوشه و کنار محل وقت خلوت یافته بطریق ملاعبه دست آن سرمایه رعنائي گرفته بکنار لطف کشیدند نورجهان خود را کنار کشیده نزد بیگمان شکوه نمود و منهیان محل بعرض عرش آشیاني که در عدالت گستري بي همتاي عصر بود رساندند ازراه حزم و پاس ناموس زیردستان بر جنت مکاني بیدماغي نموده بوالیان نورجهان فرمودند که آن گوهر ناسفتهٔ بي بها را بعقد ازدواج احدي درآرند غیاث بیگ بعرض رساند که ما بندها را دربارهٔ خانه زادان چه اختیار است تا آنکه علي قلي نام ترک استجلو که سفره چي شاه طهماسپ صفوي بود و از حسب آب خورد بهندوستان رسیده در ملتان بخدمت خان خانان پیوسته خدمت مي نمود چون جوان سپاهي کار طلب صاحب جوهر بود خان خانان متوجه

طفل بگوش یکي از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشي رسید و برداشته نزد قافله سالار آورد بمجرد دیدن روي آن طفل حق سبحانه تعالی مهر او در دل قافله باشي انداخت و رغبت تمام به پرورش او نمود ازانکه فرزند نداشت بفرزندي خود برداشت و از اینکه خلاف قافلهٔ هندوستان در قافلهٔ ایران بودن زن کم اتفاق مي افتد براي مرضعهٔ او که جست و جو نمودند سواي مادر او نیافتند چون بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع امید وبال حال والدین بفرح و شادي مبدل گردید و نحوست هبوط بسعادت شرف تبدیل یافت والدهٔ اورا باعزاز طلب داشته براي هر یکي مدد سواري و رخت نموده در احترام آنها کوشیده بوعدهاي نیك انجام خوشوقت ساختند و بدستور دایهٔ خانهٔ بزرگان طفل نیك اختر را بجهت شیر خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند بعده ملك مسعود که در خدمت عرش آشیاني روشناسي و آبرو داشت همیشه از ایران تحف و هدایا آورده شرف اندوز ملازمت میگردید بدستور همیشه بعد رسیدن دار الخلافت سعادت جبهه سائي آن آستان ابد بنیاد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند عرش آشیاني فرمودند که این دفعه خلاف سالهاي دیگر تحفهٔ قابل سرکار ما نیاوردهٔ درجواب التماس نمود که کدام تحفه نزد ما کرپاس فروشان لائق این درگاه آسمان بارگاه میتواند بود اما درین سفر دو سه جواهر بي بهاي جاندار آورده ام اگر نظر تربیت بر آنها افتد تا حال چنان ارمغان از ایران و توران به هندوستان براي پادشاهان سلف نیامده بعده غیاث بیگ را با ابو الحسن پسر

درین ایام عشرت انجام خواستگاری نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه
شرح ابتدا و انتهای آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضای ایام و
پاس ادب و رعایت هردوطرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهی
قلم کار فرمودن ضرور بود ترانهٔ این نغمه در پردهٔ مختلف بقانون دیگر
نواخته اما بر مسود اوراق آنچه بعد تحقیق قریب بصدق ظاهر گشته
و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزی
نوکر شجاع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه درآمده باحاطهٔ
تحریر می آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهرانی که از
اعیان آن دیار بود و درعهد شاه طهماسپ حکومت خراسان داشته
ثانیا باقی دار سرکار شاه گشته بود و از صدمات دیگر حوادث لیل و نهار
کار او بکمال عسرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یک
پسر همراه قافلهٔ هند در عهد عرش آشیانی عازم هندوستان گردید
مابین راه بار دیگر برو حادثهٔ روداد که آنچه داشت و نداشت
بباد فنا رفت و تفرقه بحال او بجائی رسید که میان پنج و شش نفر
دو اشتر سواری و بار بردار داشتند که به نوبت سوار می شدند چون زن غیاث
بیگ حاملهٔ بود رعایت او درسوار نمودن زیاده می نمودند چون نزدیک
قندهار رسیدند نورجهان درچنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود
گردید که همان روز رنج عسرت والدین براحت عیش مبدل گشت یعنی
چون بعد تولد قادر برغم خواری او نبودند و از کمال عسرت و تعب
و مشقت راه شیر در پستان مادر او آنقدر که برای غذای اوکفایت
نماید بهم رسیدن متعذر می نمود دختر را در پارچه پیچیده بحافظ
برحق سپرده وقت شب درقافله انداختند هنگام کوچ آواز گریهٔ

همراهان از خان خانان صورت انفصال یافتن متعذر مي نماید و افواج بادشاهي مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباه ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیاني بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکهنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خانجهان لودي که در خدمت جنت مکاني از ایام‌شاه زادگي قرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سر لشکران مهم دکهن بتعهد آنکه در مدت دو سال در استیصال سرداران بد سگال دکهن سعي جمیله بظهورآرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودي را بجاي او مقرر فرمودند باز خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سي هزار سوار بطریق کومک بمهم دکهن مامور نمودند *

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم محرم سنه هزار و بست هجري

در آغاز این سال یادگار علي ایلچی ایران با اسپان وتحف و نامهٔ محبت آمیز مشتمل بر پرسهٔ عرش آشیاني و تهنیت سلطنت و عذر تاخیر تحریر نامه بسبب پیش آمدن مهم آذر بایجان و شروان رسید و لک روپیه نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهرآلات وطلاآلات معاسپ با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که از طرف تاختن حداد بد نهاد با جمعي از افاغنه بر کابل و تردد صوبه دار که بتحریر تفصیل ان نمي پردازد بظهور آمده معروض گردید - قلیج خان را بصوبه داري کابل مقرر فرمودند *

نه ۱۰۱۸ شاه که خاصهٔ آن برگزیدهٔ
لتجا برد و بعد عنایات و مهمان نوازي شاه که خاصهٔ آن برگزیدهٔ
خاندان رسالت است بمدد سپاه براي تصرف ملک رفتهٔ موروثي
او تکلیف فرمود درین ضمن نوشتجات بعضي امرای منافق و
سرکردهٔ ازبکان مشتمل بر طلب او واظهار اطاعت و رفاقت خود نزد
اورسید ولي محمد خان فریفتهٔ نوشتهاي غدر آمیز آنهاگردیده محتاج
بگرفتن و بردن کومک نگشته بلکه لشکر قزلباش را مخل دانسته باز
شتافت و باندک شاهباز تقدیر شتافت و باندک
مقابل امام قلي خان به کشش سرپنجهٔ اجل گردید - درین سال از نوشتهٔ
زدوخوردکه بمیان آمد گرفتار سرپنجهٔ اجل گردید - درین سال از نوشتهٔ
اخبار نویسان پتنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان
قطب نام مجهول فقیري در پتنه خود را به سلطان خسرو شهرت
داده علم فساد بر افراخته جمعي را از واقعه طلبان سرکار و اوباشان
مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتي که افضل خان از پتنه
طرف جاگیر رفته بود وبنارسي نام نائب افضل خان و غیاث بیگ
دیوان در شهر بودند غافل با جمعي انبوه خود را بقلعه رسانده
دربانان را با قلعه‌دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسي و غیاث
بیگ تاب مقاومت نیاورده خود را بافضل خان رساندند بعده مع
فوج بمقابل خسرو جعلي رسیده بعد محاربات و مقابلها که بمیان
آمد آن فقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که
بنارسي و غیاث بیگ را مسلسل نموده لباس عورات پوشانیده
سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتنه تا حضور تشهیر کنان
بیارند و افضل خان را بعطاي اضافه سربلندي بخشیدند - درین ایام
از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که مهم دکهن بسبب نفاق و حسد

معاف فرموده بصوبهٔ احمد آباد مرخص فرمودند *

ذکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق
چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجري

شاه زاده پرویز را بصوبه داری و مهم دکهن باتالیقی سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خانان را وسیف خان باره را همراه او مقرر ساختند و بیست لک روپیه مدد خرچ با ده فیل و دو صد اسپ و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند وچون مهابت خان در مهم رانا کاري نساخت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بي پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثي بود بخطاب خان عالم سرافرازي یافت - اسلام خان را بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - درین ایام صبیهٔ میرزا مظفر حسین که بواسطهٔ چهارم نبیرهٔ زادهٔ شاه اسمعیل صفوي مي شد بعقد شاه زاده خرم در آوردند و ازان سال رابطهٔ نسبت و خویشي صوري ضمیمهٔ خلت و مواصلت معنوي پادشاه ایران گردید اما ثمر نتائج بعرصهٔ ظهور نیامد *

ذکر سال پنجم شمسي از جلوس مطابق
چهارم ذي الحجه سنه هزار و هجده هجري

در شروع این سال حکم شد که نقارهٔ برسر پایهٔ سه هزار و پانصدي مرحمت مي شده باشد - درین اوان بعرض رسید که ولي محمد خان والي توران از جور امام قلي خان که فی الواقع از اثر ظلم خود او برعایا بود بخدمت زبدهٔ دودمان مصطفوي شاه عباس صفوي

ذکر سوانح سال سیوم شمسي از جلوس
مطابق دویم ذیحجه سنه هزار شانزده هجری

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالي آگره واقع شد امراي دور و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بناي جشن سوم سال غرهٔ فروردي روز نو روز عالم افروز که ابتداي سال شمسي و سرمایهٔ بهار عیش و کامراني است با شادي طوي مبارك خود که با صالحه بانو بنت قاسم خان عرب مقرر شده بود ضمیمه هم سازند آنچه عطاي اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و صلحا وفضلا و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خرمن خرمن و دامن دامن زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد ازسر رشتهٔ اختصار باز مي ماند - آن نوعروس سراچهٔ عفت را بپادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز بخشیدند و خان خانان عرف میرزا عبد الرحیم را بپایهٔ پنج هزاري پنج هزار سوار رسانده بمهم دکهن مامور و مرخص فرمودند - وجمعي از امراي دیگر را بادوازده هزار سوار همراه او تعین نمودند و ده لک روپیه با فیل و عنایات دیگر عطا فرمودند - و مهابت خان را سه هزاري دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بمهم راناي چتور برفاقت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را بعقد ازدواج در آوردند - ازجملهٔ آنچه راجه در جهاز دختر خود داد سه لك روپیه مروارید وشصت فیل بود - و تقصیر خان اعظم کوکهٔ عرش آشیاني را بالتماس شاه زاده خرم

دار الخلافت آگره گردیدند - درین ضمن خبر واقعهٔ میرزا شاه رخ صوبه دار مالوا که از بني اعمام جنت مکاني مي‌شد رسید - در اثنای راه عجب بلیهٔ ناگهانی بر جمعي از هوا خواهان خسرو از شامت نفس او گذشت تفصیل این اجمال آنکه نور الدین محمد و حکیم ابو الفتح و میرزا محمد ازبک و بداغ بیگ ترکمان با هندوی صاحب مدار اعتبار خان که خسرو در قید و اختیار او بود همدم و همراز گشته با هم عهد و پیمان بسته اتفاق نمودند که خسرو را از قید بر آرند و قریب چهار صد نفر اجل رسیدهٔ دیگر را که داخل جلوي رکاب بودند و با هندوي مذکور توسل داشتند با خود همداستان نمودند و قرار دادند که وقت سواري قابو را کار فرموده قصد پادشاه نموده خسرو را بسلطنت بردارند و ندانستند * ع *

نهان کي ماند آن رازي کزو سازند محفلها

از اتفاقات یکي از آن‌جماعه را رنجشي با همدمان بمیان آمد و نزد شاه زاده خرم آمده بر حقیقت کار آگاهي داد و شاه زاده بعرض رساند و در همان ساعت آصف خان نیز اطلاع یافته معروض داشت و مقوي قول و اظهار شاه زاده گردید حکم طلب عمدهای آن جماعه نمودند ازان جمله میرزا محمد ازبك و بداغ بیگ را بوعده و وعید تهدید آمیز تسلي عهد امان جان داده بر تعداد اسامي آن بدمآلان واقف گشته همه را بردار جزا کشیدند - و شاه بیگ خان قلعه‌دار معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندوران و صوبه داري کابل و تنبیه افغانان سرکش اطراف آن حدود سرافرازي داده مرخص فرمودند *

درآورده از روی غضب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که بآواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و یسار لعن و طعن بسیار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی دربارهٔ آن بی‌ادب مبذول می گردید و زیاده از فرزندان می خواستند و ناز و هرزه گوئی اورا شنیده نا شنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته درقلعه حبس فرموده جان بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال دویم شمسي از جلوس مطابق
بیست دویم ذیقعده سنه هزار و پانزده هجري

در جشن آغاز سال دویم از جلوس شاه زاده خرم بلند اقبال را بتسلیم عطاي منصب هشت هزاري و علم و نقاره و دیگر لوازم آن سرسبز و خرم ساختند و آصف خان را خلعت و زرات وقلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابوالحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکاري وزارت مقرر فرمودند و رایت توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کنان و شکار افگنان وسط ماه صفر المظفر سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] درباغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغي باسم جهان آرا دران مکان فیض نشان احداث نمودند - درین ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیرافگن از دست یکدیگر در بنگاله که مجملی از تفصیل آن در اوراق آینده برمحل در ذکر نورمحل بزبان خامهٔ صدق بیان بخواهد داد رسید و باعث ملال خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزده [۱۰۱۶] از کابل متوجه

مع فوج شایسته براي مدد شاه بیگ خان تعین نمودند - و میرزا
علي‌اکبرشاهي را بحکومت کشمیر مقرر فرمودند - و قطب الدین
خان کوکلتاش را بصوبهٔ داري بنگاله مرخص ساختند *

دیگر پوشیده نماند که قبل از تسخیر بلاد ممالک محروسهٔ هندوستان
که به تیغ گیتي‌ستان عرش‌آشیاني به‌تسخیر درآمد حکام که بشهرهای
اطراف تعین می‌شدند حاکم آن شهر می نوشتند - از عهد جنت
مکاني جهانگیر بادشاه حکم شد صوبه و صوبه دار می نوشته باشند -
بعد رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار و رخصت میر غازي معروض گردید
که حسن خان شاملو بموجب حکم شاه ایران که در منع محاصره
بتحریر نوشته بودند بر خاسته رفت - و حسن بیگ نام که بسز اولی
[illegible] حسن خان تعین شده بود محبت نامهٔ شاه مشتمل
بر عدم جرأت بیجاي حسن خان و اشارهٔ متعاقب فرستادن تهنیت
و تعزیت نامه مع ایلچي فهمیده کار و تحف و هدایا آورده مورد
عنایت گردید - و قلعه‌داري قندهار را بمیر غازي مقرر فرموده شاه
بیگ خان را [illegible] طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده
دانیال [illegible] خان از دکن آمده ملازمت نمودند -

و درین [illegible] خطي بمهر خان اعظم عرف میرزا عزیز
کوکه [illegible] قبل از رفتن بکعبهٔ متبرکه براجي علیخان
[illegible] زمان کافر کیش چنانچه سابق از
[illegible] آشیاني نیز بزبان قلم جاري
[illegible] ولي نعمت نوشته بود و از
[illegible] آنرا طلبیده بمطالعه

سنه ۱۰۱۵

خاني براي مردم نامي صاحب پایه و مکنت رواج زیاد یافت
اما باز تا سنه بیست و پنج جلوس خلد مکاني محمد اورنگ
زیب مطابق سال هزار و نود و یك [۱۰۹۱] که اعتبار منصب
وخطاب و عطاي نوبت وطوغ و علم و دیگر لوازم جهانباني
فی الجمله مانده بود و بدین مرتبه خاني از رتبه نیفتاده بود که
بدون قرب روشناسي و استعداد کمال صوري و معنوي بخطاب
سرافرازي یابند - بعده که خلد مکاني بمهم استیصال کفار بد کردار
دکهن متوجه گردیده بخجسته بنیاد تشریف آوردند براي جذب قلوب
مرهته و دکهنیان چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامهٔ تیز
رفتار داده خواهد شد در همه مراتب و اعتبار دولت هندوستان
خلل پذیرفت - خصوص نسقي که درپیش نیاوردن افغانان و
راجپوت و کشمیري از نفرمودن خدمات عمده و نیفزودن برپایهٔ
منصب داشتن نماند - و در ایام سلطنت خلد منزل بهادر شاه کار
بجائي رسید که درین محل بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی -
و باقي این داستان بر مکان خود گزارش خواهد یافت - سر رشتهٔ
سخن را باز بزبان قلم میدهد که درین ایام بعرض رسید که حسن
خان شاملو حاکم هرات از شنیدن واقعهٔ عرش آشیاني و آشوب
خسرو بی‌حکم شاه عباس بلا توقف خود را ببلاد گرم سیر رسانده
بعضي جاها را تاخته بقندهار رسیده محاصره نموده - و شاه بیگ
خان قلعدار بمدافع (90) پرداخته - از شنیدن این خبر میر غازي را

(90) ن - بمدارا پرداخته •

بود دریناوان رسیده ملازمت نمود - و دران مکان که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبهٔ آباد نموده مسمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندي داده بودند اما چون از قبول آن بعذر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند •

برارباب هوش مخفي نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیاني خطاب خاني وتبدیل اسم بالفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مگرجمعي که از اولاد واحفاد سلاطین بودند بکلمهٔ میرزا که برسراسم یا آخراسم در دفاتر ثبت میگردید بردیگر امرا فتخر می نمودند - بعد برهمرسانیدن تسلط انغانان که با وجود برافتادن دولت آنها وبعضي بسبب خاني قومیت که عطاي منصب پادشاهي با آن ضم میگردید بردیگران تفاخر مینمودند - عرش آشیاني بیشتري از عمدهٔ نوکران مقرب را بعطاي خاني بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - واکثر مثل شیخ فیضي و شیخ ابوالفضل و میر فتح الله و دیگر از اهل فضل وکمال باکمال رتبهٔ اعتبار وقرب مخاطب بخان نگردیدند - وبعضي باوجود رسیدن به پایهٔ امارت بدین آنکه از آنها تردد نمایان [illegible] در [illegible] [illegible]ل اسم بمرتبهٔ لفظ خان کم نمی دانند - بموجب [illegible] [illegible]ت ثاني شاه جهان پادشاه خطاب

رسيد بخطاب
نام توشكچي خبر دستگير شدن آن بد فرجام بعرض
خوش خبرخان و ديگر عنايات سرافرازي بخشيدند *
سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امير الامرا عرف محمد
شريف پسر خواجه عبد الصمد شرين قلم براي آوردن خسرو مامور
گرديده بطريق استعجال رفته اورا با همراهان بحضور آورد - بعده كه آن
سرگشتگان باديۀ ناكامي مسلسل با طوق و زنجير از نظر گذشتند -
فرمودند كه عبد الرحيم را در پوست خر و حسن بيگ را در پوست
گاو كشيده هر دو را با ديگر متابعان بر خر واژگون سوار نمايند
و در نظر تماشائيان تشهير دهند - حسن بيگ در پوست گاو چهار
پهر نگذشته قالب از جان تهي نمود - و عبد الرحيم هشت پهر
زنده مانده وقت گرداندن از راه غلبۀ جوع و بيغيرتي خيار از
بازاريان گدائي نموده گرفته ميخورد - و فرمودند كه از دروازۀ باغ
ميرزا كامران تا در قلعۀ لاهور دو رسته نخل دار نشانده از وجود
همراهان خسرو بارور سازند - بعده كه دارها نصب نموده آن جماعۀ
بد انجام را بر سردارها جلوه گر ساختند حكم شد كه خسرو را برفيل
با طوق نشانده از ميان دارهاي سرسرخ بگذرانند - و نقيبان دست
راست و چپ فرياد مي زدند كه امرا مجرا مي نمايند *
بعد اين فتح چون خواهش سير كابل در خاطر جا گرفته بود وجدائي
شاهزاده والاگهر محمد خرم ناگوار مي نمود حكم طلب شاهزادۀ بلند
اقبال همراه خديجة الزماني سلطان سليمه بيگم كه شاهزادۀ عالي نژاد
را بفرزندي برداشته بود فرمودند - و سلطان پرويز را كه بمهم راناي
چتور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغار جریده خودرا به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساخته شب در خیمهٔ او گذراندند و راجه باسو را که از زمینداران عمدهٔ آن طرف بود بتعاقب خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که افغانان مصلحت مراجعت آگره و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن طرف شرقی خلاف راي صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت کابل نموده امیدواریها میداد و میگفت چهار لک روپیه در قلعهٔ رهتاس بادیگر سرانجام ضروري موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همداستان گردید و ازین معني افغانان که مادهٔ فساد این کاربودند درظهور خلاف خواهش آنها ترک رفاقت نمودند و تفرقهٔ تمام بحال خسرو راه یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سر راه گرفتن بر خسرو بحکام همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده گریختند - همراهان خسرو بعد تگ و دو بسیار کشتي که ملاحان آن غافل بودند بهرسانده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را با جمعي از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتي را عمدا برسر تاپوی ریگ بردهٔ خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیرز ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهوربودند رسید بلا توقف شتافته خسرو را با حسن بیگ و عبد الرحیم و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - زباني شمسي

سنه ۱۰۱۴ و مترددین رفاقت نموده هرجا میرسیدند از مال تجار و مسافرین و زراعت رعایا تاراج نموده و از محصول و خزانهٔ محال پادشاهي متصرف شده و از تیر آه مظلومان اصلا اندیشه ننموده دیهات را مي سوختند

• بیت •

آنچه کند دود دل دردمند
آتش سوزان نکند باسپند

دلاورخان صوبه‌دار لاهور که روانهٔ درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم دیوان لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود درراه به خسرو در خورد و اورا بافسون از راه برده رفیق طریق گمراهي ساخت و او از شومي طالع یا خسرو رفاقت نموده مخاطب بملک الوزرا گشته دیوان آن برگشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان پاشنه کوب مي آمد خسرو بعد رسیدن نزدیک لاهور که دروازهٔ قلعه برروي خود بسته یافت باوجود فراهم آمدن ده دوازده هزار سوار که واقعه طلبان هرزه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شده بودند دست و پا باخته دو سه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظهٔ مآل کار نادیده درمحاصره ندیده بمقابلهٔ مرتضی خان پرداخت و باندک زد و خوردي پاي ثباتش از جا رفت - و دران معرکه از سادات بارهه سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهي بکار آمدند - و قریب و چهار صد نفر از فوج خسرو کشته و زخمي گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکي سواري او با صندوقچهٔ جواهر که زاد راحلهٔ او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و بیدمت جنت مکانی باعریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

جهانباني داشته بود در پنولا هشتم ذي الحجه سنه احدى جلوس اول شب باتفاق و رفاقت جمعي از قلعهٔ ارک آگره برآمده متوجه سمت پنجاب ولاهور گرديد - بعد عرض نظر بر پيش بيني كه زود شعلهٔ اين فتنه را فروبايد نشاند خود بدولت رايت ظفر اثر بتعاقب او بر داشتند - شيخ فريد بخاري مير بخشي را كه مخاطب به مرتضى خان ساخته بودند همان ساعت بطريق هراول مرخص فرمودند - و شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را با شيخ علاء الدين نبيرهٔ شيخ سليم كه كوكهٔ پادشاه مي شد و بخطاب كوكلتاش خاني سر افرازي يافته بود و اعتماد الدوله عرف غياث بيگ طهراني را كه ذكر او مفصل بزبان قلم خواهد داد و جمعي ديگررا در دار الخلافت گذاشته لهم شهر مذكور بقصد تعاقب خسرو كوچ فرمودند - و درهمان روز ميرزا حسن(87) پسر ميرزا شاه رخ كه شريک مصلحت و رفيق او گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجهٔ اجل گرديد - حضرت بشكون خوب گرفتند - وحسن بيگ بدخشي (كه خمير اين جماعه ازبيوفائي سرشته اند) (88) بموجب حكم از لاهور عازم حضور بود با خسرو در خورده به محض تكليف سمرقندي با سه صد (89) سوار

---

(87) در دو نسخه اصل و تاريخ تذكرة السلاطين چغتا حسن و در ديگر نسخ حسين نوشته •

(88) اين عبارت فقط در يك نسخه است •

(89) در تذكرة السلاطين چغتا نوشته كه حسن بيگ با چهارصد پانصد كس بدخشيان از كابل عازم ملازمت بود الخ

سنه ۱۰۱۴

پرویز را با تالیقي آصف خان بمهم رانای چتور که در عهد عرش
آشیانی خود باین خدمت مامور گشته بسبب بعضي موانع در
عقدهٔ تعویق افتاده بود مامور ساختند - وشمشیر و خنجر مرصع و اسپ
و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازي را
عرش آشیانی مینوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محال
عمده تعلقهٔ حکام احکام و فرامین منع شراب و میر بحری و راهداري
و دیگر ابوابي که حکام دور دست بتعدي مي‌گرفتند و قطع شجر حیات
دزدان و قطاع الطریق و غور رسی مظلومان وزیر دستان صادر فرمودند -
و حکم شد هرجا که مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر
نباشد مال اورا امانت نگاهدارند و درصورت مفقود الاثر بودن وارث
مال ترکهٔ [illegible]یت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و
سرای نمایند - در جهانگیر نامه که جنت مکانی خود تالیف نموده
بزبان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود
هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب
کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح داده چند فقره نوشته اند *

آغاز سال اول جلوس مطابق غرهٔ فروردي موافق
یازدهم ذی قعده سنه یکهزار و چهارده هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز نذر و پیشکش امرا
معاف فرمودند - وخرمن خرمن زر و جواهر بانعام وبخشش در آمد -
و در شروع این سال خسرو بدمآل که از بدو حال در خدمت
پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بي ادبیها ازو سرزده و در ایام
عارضهٔ سفر آخرت عرش آشیانی بخیال و آرزوی خام ادعاي

میرزا امینا که از ابتدای ولادت تا ده سال از جلوس تالیف نموده وتقریبا دران اکثر بذکر جهانگیر پادشاه نیز پرداخته بخاطرآورده موافق عقل ناقص خویش بطریق اختصارخوشه چیني نموده باحاطهٔ تذکار مي آرد - امید که اگر اختلافي بنظر مطالعه‌کنندگان در آید بعد عیب پوشي حصه رسد زبان طعن دراز ننمایند *

اول حکمي که از عدالت پروري نمودند این بود که بعد جلوس فرمودن از چهار من طلا زنجیر عدالت بسازند و دران شصت زنگ نصب نمایند یک سراو به شاه بُرج قلعهٔ اکبرآباد و سر دیگر برمیلي که کنار دریا براي همین کار نصب نموده بودند قائم کنند و ندا نمودند که هر مظلومي که دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهی بران زنجیر زده صداي ناله و فریاد ستم بدستیاری زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پژوه رساند - و در ابتداي سلطنت میرزا خان را که در ایام شاهزادگي دیوان بود خطاب وزیر الملک عنایت فرمودند و غیاث بیگ را مخاطب باعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادر زادهٔ غیاث الدین که در ابتدا از ایران آمده در عهد محمد اکبر پادشاه دویستي شده قبول ننموده به بنگالا رفته باز بامداد طالع و یاوري بخت و رشادت ذاتی بپایهٔ وزارت رسیده مخاطب بآصف خان گردیده بود از صوبهٔ بهار آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و شیخ فرید بخشي را که اصل از سادات بود میر بخشي نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داري بنگاله فرمودند - و دلاور خان افغان را حکومت لاهور ارزاني داشتند و سلطان

جوان شد بار دیگر عالم پیر * بعهد شاه نور الدین جهان گیر
بگیتي فتنها درخواب ازو شد * گل باغ بقا سیراب ازو شد

بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت خان برادر زادهٔ عبد الله خان که هر دو بزرگوار بتذکار احوال آن شهریار سمند تیز رفتار خامه را برصفحهٔ بیان بجولان در آورده اند و آنچه حضرت شاهنشاهي جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند فرموده اند در چندین مقدمه درهر سه تالیف مختلف بنظر مسود اوراق در آمده و باهم موافقت نمي نمود وسواي آن میرزا عابد نام درویش صاحب کمال منزوي معمرکه در اکثر صفات اسم با مسمی مشاهده شد بموجب اظهار اوکه همراه والدهٔ خود درصغرسن با اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعداز انتقال سلطنت دل از آلایش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود درسنهٔ هزار وصد وهفت[۱۱۰۷]هجري که باوجود زیاده از صدو پنج سال ازمرحلهٔ عمر او طي شده بود تفاوت چندان درهواس خمسهٔ او ظاهر نمي گردید وبر صدق اقوال و راستي کلام افعال واطوار آن پیروحق شهادت میدادند - با جامع این اوراق رابطهٔ وداد بهمرسانده بود اکثر سرگذشت عهد آن پادشاه عادل باذل خصوص از مادهٔ نزاع صاحب مدار آن سلطنت و منجر گردیدن به بي ادبي که از نوکرناحق شناس مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو مسموع نموده راوی ثقه دانسته بصندوق حافظه سپرده بامضمون هرسه جهانگیر نامه و شاهجهان نامهٔ

ساختند - و درهمین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن ولد زین خان برای آن شاهزادهٔ عالي نژاد خواستند - و او اخر سال بفرخي و فیروزي ازان حجله نشین سراچهٔ عز و ناز پسری مولود گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و در سنه هزار [۱۰۰۰] هجري بتاریخ سلخ شهر ربیع الثاني بعد انقضاي پنج ساعت شب پنجشنبه بطالع مبارك میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله بود دردار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامراني از بطن صبیهٔ راجه اودي سنگه عرصهٔ زمین را منور ساخت - حضرت عرش آشیاني آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم مسمی ساخته بفرزندي خود نسبت بدیگر فرزندان امتیاز بخشیدند ٭

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیري چنین روایت کنند که ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاه زاده محمد سلیم که (در شهوار لجهٔ اکبر) تاریخ ولادت او سابق (86) بزبان قلم دادهٔ در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثاني که سي و هشت سال از نشو و نماي نهال عمر شریف او در گلشن کامراني و جهانباني گذشته بود در دار الخلافت آگره بر اورنگ جهانباني جلوس نمود - و خطبهٔ جهانگیري بر منابر قلمرو سواد اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت اسم آن زبدهٔ دودمان صاحبقران سرخ روئي تازه بهمرساند و ملقب بنور الدین جهانگیر گردید ٭ بیت ٭

---

(86) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ ٭

سنه ۱۰۱۴ وسیکری را مسمی
خواجه معین الدین چشتی باجمیر تشریف بردند - ومسجد عالی آسمان رفعت
بفتح پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده -
دران مکان میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده - میر کلان هراتی را
بعد سپردن آن نو باوهٔ جاه و جلال بمکتب مولانا میر کلان هراتی را
بتعلمی وقطب الدین خان آتکه را باتالیقی مقرر فرمودند - بعد از
چند گاه میرزا جان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندوز
گردید - و چون شاهزاده قدم مبارک بسال هشتم گذاشت منصب
ده هزاری پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعده که پانزده سال از نشو
ونمای نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیهٔ راجه
بهگوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد برای
شاهزادهٔ جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال
در جشن طوی بخانهٔ راجه تشریف آرزانی فرموده آن بانوی حجلهٔ
عصمت را بعقد درآورده بدولت خانهٔ ابد پیوند درآوردند - ودرهفده
سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده
اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و
دولت موروثی برهمه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن
گوهر بحر سلطنت وجهان بانی نیز در آورده خود بذات شریف
وهمه حجله نشینان سراچهٔ عصمت رونق افزای خانه و کاشانهٔ
راجه گردیدند - و بخور رتبه و دستور سریر آرایان هند لوازم شادی
بتقدیم رساندند - وهمدرین سال فرخنده فال از دختر راجه بهگوانداس
صبیه بوجود آمد موسوم بسلطان بیگم گشت - و در سنه نهصد و نود
و هفت [۹۹۷] از همان محل پسری متولد گردید موسوم بخسرو

ذکر سلطنت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان صداقت بیان سلف در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت ننمود درخدمت حقائق و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکري که از درویشان صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند بعد ازانکه آثار حمل بیکي از حجله نشینان سراچهٔ عصمت ظاهر گردید او را در سیکري بخانهٔ شیخ فرستاده چشم براه عطیهٔ الهي بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نو نهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجهٔ میزان از مطلع فضل ایزد منان برساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشیانی در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکري بخدمت شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن برگزیدهٔ زمان و زمین و رسادن خرمن خرمن زر بمستحقان و خادمان درگاه مولود مسعود را موافق قراري که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمي شیخ بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر درج اکبرشاهي) یافتند - و موافق نذري که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

میر حیدر معمائي درفن شعر و تاریخ موشکافي مینمود از جملهٔ اشعار اوست * رباعي *

زاهد نکند گنه که قهاري تو * ما غرق گناهیم که غفاري تو
او قهارت خواند و ما غفارت * یارب بکدام نامخوشداري تو

دروقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنج هزار فیل که گاه قریب شش هزار میرسید در فیل خانهٔ او موجود بود و دوازده هزار اسپ درطویله و هزار یوز در چیته خانه داشت اما گویند هرچند خواست هزار چیته شود میسر نمي آمد یک دو یوز را آفت میرسید- و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را اشرفی یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سواي اشرفیهاي کلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرفي در خزانه موجود بود و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من نقره و یک من جواهر خاصه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز نموده بود برآمد- ڈاك میوزه جابجا نشاندن تصرف اوست *



مور را مغز سلیمان رسد از حشمت ما

میر فتح الله شیرازي از وطن بخدمت پادشاه رسیده بسبب رشد کمالات صوري و معنوي کار او بجائي رسید که بتنقیح معاملات دیواني مامور گردیده از جملهٔ مشاهیر گشت •

ملا عراقي مشهدي از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد قریب یك لک و بیست هزار بیت مثنوي دارد ازجملهٔ اشعار اوست • • نظم •

شوري شد و از خواب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقي‌است شب فتنه غنودیم

قاسم کاهي که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جملهٔ دیوان مشهور اوست • بیت •

چون سایه همرهیم‌بهرسو روان‌شوي • باشد که رفته رفته‌بکارآشناشوي

خواجه حسن هروي که از صاحب کمالان و مقربان پادشاه بود از زادهٔ طبع اوست • بیت •

محبتی که مرا با تو هست میخواهم
همین تو داني و من دانم و خدا داند

سید محمد جامه باف از سادات ستوده صفات و صاحب طبع بود در رباعي شهرت داشت • رباعي •

آن روز که آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
از جانب دوست سرزد این سوز و گداز
تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

در فراهم آوردن مال دنیا کار او بجائی رسید که بعدواقعهٔ او سه کرور روپیه نقد سوای املاک و اقسام جنس از خانهٔ او بر آمد *

الحال بذکر شعرای آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد *

عرفی شیرازی آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل ازانکه بحد تکلیف شرعی رسد اشعار رنگین و قصیدهای برجسته میگفت تا آنکه ابنای زمان برو حسد بردند و در پی خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضی و ابو الفضل در عالم هم چشمی حسد برده او را مسموم ساختند از جملهٔ اشعار او که در حمد گفته * بیت *

ای نه فلک زخوشهٔ صنع تو دانهٔ * در قصر کبریای توعرش آشیانهٔ
در تنگنای کوچهٔ شهر جلال تو * وسعت گه زمانه کمین گاه خانهٔ
نه توسن سپهر سراسیمه در درت * تا حکمتت گرفته بکف تازیانهٔ
ذات توقادراست بایجاد هرمحال * الا بآفریدن چون خود یگانهٔ

شیخ مبارک ناگوری و هردو فرزند ارشد او که از صاحب کمالان آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاری گشته خصوص فیضی که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بی نقط نوشته و در اخلاق هم نسخهٔ بی نقط یادگار گذاشته از اشعار اوست * بیت *

نظر فیض چو برخاک نشینان فگنم

محدثان مشهور بود بکعبة الله رفته بعد اداي حج واجب مدت مدید مخض براي تحقیق صحت احادیث دران مکان بسر برده صد کتاب از همه علوم عقلي و نقلي تالیف فرموده خصوص شرح مشکوة و تاریخ مدینه که دران ذکر حضرت ایمهٔ طاهرین و ظلم و تعدی مخالفین باظهار کمال حسن عقیدت نموده و تکمیل الایمان که مشتمل است بر ذکر عقائد از تالیفهای مشهور آن واصل بالله زیاده از صد سال مرحلهٔ عمر طي نموده تا اواخر عهد جهانگیر پادشاه بود - در صلاح و تقوی که لازمهٔ علم با عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسین دقیقهٔ فرو گذاشت ننمود گویند بعد مراجعت از کعبة الله اکثر بر زبان صداقت بیان او جاري میگردید که تا به بیت الله رفته مدتی مقیم گشته صرف اوقات براي تحقیقات احادیث نمودم ندانستم که بیشتر احادیث مشهور وضعي است - مقبرهٔ ایشان در دهلي نزدیک مزار حضرت خواجه قطب الدین واقع شده •

دیگر از واصلان حضرت خواجه باقي بالله دران عهد از مقتدای زمان بوده صفات ذاتي و کسبي و خوارق ایشان زیاده ازان است که بزبان قلم داده شود - اکثر درانزوا گذرانده با مخارق کم میجوشیدند و از اکثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام داشتند نزدیک کهنه شاه جهان آباد متصل قدم حضرت رسول که سابق درانجا آبادي نبود خانقاه همانجا بود آسوده اند •

ملا عبد الله سلطان پوري که از فضلای مشهور بود بخطاب مخدم الملکي درلباس سرخ پوشي میان دیگر مشایخ امتیاز یافته

داشتند -
از ارسال تحف و هدایاي گران بها باو سلوک مرعیا می
وتا حرم سرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از
امرای باره که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود
خان است که به پایهٔ چهار هزاري رسید و سید احمد برادر او
بمنصب سه هزاري سرفرازی یافت *
اگر خواهد بذکر اولیا و مشایخ واصل بالله و فضلا و مستعدان
و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستي و گنج
بخشي آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخهٔ علیحده
مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضي از مشایخ و صاحب کمال
و شعراي مشهور می پردازد *
حضرت شیخ سلیم سیکري قدس الله سره که از مشایخ صاحب
ریاضت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده
نموده بودند مدت در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره بسر برد بیست
و چهار حج گزارده اکثر ملجای دردمندان و مستمندان محتاج بوده -
ذکر سپردن والدهٔ ماجدهٔ جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر
شجر دعاي شیخ بود در خدمت و خانهٔ آن برگزیده حضرت حق
سابق مجمل بزبان قلم جاري گشته باز بتقریب باحاطهٔ بیان خواهد
در آمد - چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمي شیخ
گذاشته شده و شهر فتح پور بسبب ارادت پادشاه در خدمت شیخ
آباد گشته - در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق
پیوست *
شیخ عبد الحق دهلوي از افضل الفضلاي آن عهد و از

[۷] هفتم شجاع خان •

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده درجرگهٔ بندهاي پادشاهي درآمده بدين پايه ارجمندی يافت •

[۹] نهم شهاب الدين احمد خان •

[۱۰] دهم مهدي قاسم خان •

[۱۱] يازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل •

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیهٔ او بجهانگير منسوب گرديده بود •

سوای امرای چهارهزاري که تعداد آن بچهارده پانزده مي رسد عبد المجيد آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه بلا قيد منصب درجرگهٔ امرای عظام نوشته اما صاحب بيست هزار سوار بزبان قلم داده - ديگر شيخ ابو الفضل و شيخ فيضي که از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک و عبد الله خان ازبك و محمد مراد خان و شاه بداغ خان و مظفر خان که بپايهٔ وزارت رسيد و پيرمحمد خان را که اول نوکر بيرم خان بود بعده درزمرهٔ امراي مقرب درآمد بلا قيد مراتب و منصب از جملهٔ امرای کبار و مقربان گستاخ بتعداد درآورده - و راجه بيربل هرچند پايهٔ او از دو هزار تجاوز ننموده اما از انکه درلطيفه گوئي و عقل و فراست و حاضرجوابي و موزوني طبع نسبت برشعرا و مستعدان هند گوي سبقت مي ربود بمرتبهٔ در دل پادشاه جاي گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد و جواهر در وجه انعام بدو رعايت مي‌فرمودند - و همه امرای دور و نزديك

نظام الدین هروی که در جرگهٔ بخشیان محمد اکبرپادشاه
درآمده بود تاریخی مشتمل بر ذکر تعداد سلاطین بیست و یک
صوبهٔ دکهن تالیف نموده مسمی بتاریخ نظامی ساخته - دران تا سنه
سی و هفت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطین دکهن
کلام او محل اعتماد را نشاید - و سوای قول محمد قاسم فرشته هیچ
مورخی بذکر سلاطین دکهن نپرداخته که درصحت کلام اعتبار داشته
باشد - اما چون نظام الدین عمر در رکاب و بندگی محمد اکبر
پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشیانی
اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امرای پنجهزاری که معراج دولت
آن عهد بود پرداخته تا سال سی و هشت دوازده نفر بشمار آورده
چنانچه بتفصیل ذیل بنگارش می آید *

[۱] اول میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم که از بنی اعمام
پادشاه میشد *

[۲] دوم میرزا رستم قندهاری که از جملهٔ برادران پادشاه صفوی
ایران می شود بسبب مخالفت برادر و تسلط ازبکان درقندهار
استقامت نتوانست ورزید و رو بدین درگاه عالم پناه آورده در جرگهٔ
امرای پنجهزاری منسلک گردید *

[۳] سوم بیرم خان وکیل السلطنت مخاطب بخان خانان
و عمو جان گردیده باز مغضوب گشته بدرجهٔ شهادت رسید *

[۴] چهارم سعید خان برادر زادهٔ جهانگیر قلی خان *

[۵] پنجم خان جهان خواهرزادهٔ بیرم خان *

[۶] ششم امین خان کوکا *

نفرموده شفقت صلهٔ رحم از دست نداد - و از مفاتیح شمشیر آن گیتی ستان که بر قلعهاي آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش پیروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقي و جنوبي و شمالي و صوبهٔ مالوه و احمد آباد و کشمیر و غیره از تردداث نمایان او که از صدیکی باحاطهٔ تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر درآمده - و راجهاي سرکش و رایهاي خود راي چتور و جودهه پور را در ربقهٔ بندگی و اطاعت خود در آورده مطیع و منقاد ساخته - وچندین افغانان جهالت کیش بداندیش که بدعوي ارث ملک مادهٔ فتنه و فساد گشته از هرطرف علم سرکشي بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور بازوي اقبال بخاک ادبار انگنده خرمن هستي شان را بباد فنا در داد - و از جمله بناهاي عالي که دربلاد هندوستان یادگار گذاشته یکي قلعهٔ اکبر آباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سر نو رونق بخشیده - دویم قلعهٔ اله آباد که با گردون ابد بنیاد هم اساس است - دیگر مسجد عالي فتحپور است که عمارتهای دیگر بنا گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالي و لباسهاي فاخره و منازل خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج لذت زندگاني درعهد آن واضع آئین دولت و باني نسق سلطنت رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکماي ذو فنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق وکرم و صیت غریب نوازي و هنر پروري آن خسرو انجم حشم در پاي تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتي از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد *

درحالت احتضار پدر بزرگوار سعادت همدمی دم واپسین دریافتند - و برسر دروازهای قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود تعین نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن نو نهال سلطنت درگلشن جهانبانی نشو و نما پذیرفته بود ازطرف استقلال و ثبات قدم درخدمتگاری جد والاقدر آفرین گفتند - در نیم شب چهار شنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری روح پر فتوح عرش آشیانی از قفص تنگ فزای عالم فانی بدار القرار پرواز نمود • بیت •

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او • رهائی بچنگ آر از چنگ او
مقیمی نه بیند درین باغ کس • تماشا کند هر یکی یک نفس

پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود •

پادشاهی بود با داد و عدل در کمال هوشیاری و تهوری فتح نصیب که چندین بار با صد دو صد سوار بطریق یلغار چنانچه بنگارش آمده مسافت بعیده را طي نموده بر صف بیست هزار و سی هزار (85) زده فتح یافته و دانائی و حوصله و بردباری ازان معلوم می توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغی ورزیدن چنین سلوکهای با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رمیدهٔ قفس شکستهٔ را باز بی تردد لشکر کشی و آدم کشی بدام خود آورد - وباوجود از میرزایان بغی اعمام آن همه شوخی و نمک حرامی دربغی ورزیدن بظهور آمد باز طریقهٔ جلالت را کار

(85) ن - هفت هشت هزار - (بشف صفحه ۱۸۱)

از طرف پدر عالیقدر و خود هرچند ترغیب بر آمدن از قلعه نمود و الحاح و مبالغهٔ بسیار بدستوری که مادران را مهر در حق فرزندان می باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخدمت والدین جواب صریح داد که تا اثر حیات شاه بابا باقی است دست از قدم جد والا قدر برنخواهم داشت - آن حجله نشین پردهٔ عصمت ناچار فرزند را در کنف حافظ حقیقی گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر نیامدن شاهزاده بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهی بود چرا که کسان خان اعظم و مانسنگه مسلح و مکمل بطریق جاسوس متفرق بر سر دروازهای قلعه انتظار برآمدن نو نهال سلطنت می کشیدند که هر وجه بدست آرند - تاآنکه مرتضی خان بخاری که بخشی پادشاه و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار بار گرویدگی داشتند یا جمعی از دلاور پیشگان بمدد رفاقت آن شاه زادهٔ والی عهد کمر بستند - و میان نوکران خان اعظم نیز تفرقهٔ اختلاف و نفاق افتاد و طرف داری آن طرف منجر براجه مانسنگه گردید - و خسرو بدمآل که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک می نمود لغایت آنروز هزار روپیه یومیه که سال سه لک و شصت هزار روپیه باشد می یافت - و لشکر خانگی که مصالح آن فکر فاسد او تواند شد نداشت وبعضی بندهای خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که راجه مانسنگه را به پیغامهای وعده و وعید فهمایده فی الحال صوبه داری بنگاله بدستور سابق بر او مقرر و مسلم داشته همان روز خلعت داده رخصت نمودند - و شاهنشاهی بعد خاطر جمعی از شر اعدا روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشیانی بود بقلعه آمده

سنه ۱۰۱۴ حيات
مي افزود و معالجات سود نمي بخشيد تا اثر زوال آفتاب
هويدا گرديد - چون خسرو كه دختر خان اعظم كوكلتاش باو منسوب بود
و همشيرہ زادۂ راجه مان سنگه مي شد و هر دو امير كه صاحب
فوج بودند مربي او گفته مي شدند بخيال محال باطل آنكه چون
شاهنشاهي شاه زاده سليم چند روز پا از جادۂ اطاعت بيرون گذاشته
طريقۂ بغي اختيار نموده بود خسرو را بسلطنت بايه برداشت و
وارث تاج و تخت را بدست آورده مكحول و محبوس بايد ساخت -
افتادند - چون جمعيت شاهنشاهي دران روزها طرف احمد آباد و
ديگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر برينكه هر دو مدعي دولت از
اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستاني بودند از راه احتياط
و تقاضاى وقت شاهزاده ولي عهد از بيمار داري و خدمتگاري پدر
والاقدر دست كشيده ترک آمد وشد نموده بيرون قلعه در حويلي خود
خانه نشين شدند و در همه باب شرط هوشياري در دفع شر اعدا بكار
مي بردند - و شاهزاده خرم با دل قوي كمر خدمتگاري جد والا مقام
بسته اصلا از كيد به انديشان نفاق كيش وسواس بخاطر راه نميداد -
و شاهنشاهي از راه مهر پدري درين ماده دغدغۂ تمام بخاطر آورده
بفرزند دلبند پيغام ميدادند كه بودن آن نور حدقه ميان اهل نفاق
خلاف راي صائب است - صلاح حال درين است كه خود را ازان
بحر خطر بكنار كشيده نزد اين جانب رساند - آن نو نهال حديقۂ
جهانباني در جواب پيام ميدادند كه تا دم واپسين از پرستاري و
تيمار داري جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنكه والدۂ ماجدۂ
سلطان خرم براي فهمانيدن و بر آوردن فرزند كامگار ازان تهلكه رفتند

خود ساخت - عرش آشياني كه اثر خون نيز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان خرم را نزد شاهزاده محمد سليم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائي خود رفته بگوييد كه شاه بابا مي‌فرمايند كه هر دو فيل و فيلبانان از شما اند اين همه طرفداري جانور برپاس ادب ما و آدم سركار رجحان دادن از چه راه است - شاه زادهٔ بلند اقبال بخدمت پدر عاليقدر رفته پيغام جد والا مقام و كلمات التيام آميز بآئين خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهي نيز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفتند كه مرا ازين اداي پوچ خبر نبود و راضي برين جرأت بيجاي آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمي و شگفته روئي تمام بخدمت جد والا مقام رفته در دفع مادهٔ ملال فساد انگيز كوشيده باصلاح گفت و گو از طرف پدر عاليقدر و از جانب خود بي‌تقصيري شاهنشاهي را بزبان عذر بيان بعرض رساندند *

درين ايام از واقعهٔ دكهن معروض گرديد كه شاه زادهٔ دانيال كه تازه نهال جويبار سلطنت بود زياده از يک سال با عروس عيش و كامراني كه تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از صرصر باد اجل بروضهٔ جاوداني شتافت عرش آشياني را از شنيدن اين حادثهٔ جانكاه ناگاه و واقعهٔ غم فزاي ناگهاني كه در اندک ايام چنان دو سرو روان گلشن جهانباني از پا در آمدند و در عين شباب و جواني ازين دار فاني بصد حسرت و ناكامي رخت هستي بربستند غم و الم زياده رو داد و عارضهٔ جسماني علاوهٔ آلام روحاني گرديد و روزبروز بر شدت حرارت تب و مرض مرگ كه انبيا و اوليا و شاه و گدا ازان ناگزيرند

سنه ۱۰۱۲ ... او نماید - و این
فیلي که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود کومك او نماید - و این
فیل کومکي و چرخي و لوهۀ لنگر وضع کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه
است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نشسته سلطان
خرم را که بسبب برداشتن بفرزندي و مشاهدۀ کمال شعور و عقل
خدا داد از صغر سن کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خویش
جا دادند و شاهنشاهي شاهزاده سلیم و خسرو اذن خواسته براي
تماشاي فیلان بر اسپان باد پیماي برق کردار سوار شده استادند چون
فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در
نظر تماشائیان از جنبش هر دو کوۀ آسمان شکوه زمین به تزلزل
در آمد * * بیت *
دو کوه آهني از جاي جنبید * زمین گفتي ز سر تا پای لرزید
بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبۀ فیل شاهنشاهي ظاهر
گردید فیلبان پادشاهي فیل خاصه رن تهمن را بموجب ضابطۀ
مقرري خواست بمدد فیل خسرو رساند جمعي از نوکران هوا خواه
هرزه خوانان و شاگرد پیشۀ فیل خانۀ شاهنشاهي آواز ممانعت
بلند کرده شروع بزدن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهي نمودند
و سنگي بر پیشاني فیلبان رسید و قطرات خون بر پیشاني او ظاهر
گردید خسرو بدمآل که مدام در بدخواهي پدر میکوشید باتفاق
و اشارۀ فتنه جویان بدسگال از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام
خود را بخدمت عرش آشیاني رسانده زبان بشکوۀ بیمزۀ فساد آمیز
گستاخي مردم پدر نسبت فیلان پادشاهي کشود و گلۀ زیاده
نمود و مجروح گردیدن مهاوت پادشاه را باب و تاب شاهد مقال

آغوش شفقت گرفته رقت بسیار نمودند - و الماس قیمت لک روپیه با پیشکشهاي دیگر قبول افتاده دست شاهزاده گرفته متوجه حرم سرا شده کلمات عتاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند که از افراط باده پیمائي و اثر رهنموني همراهان بد عاقبت خلل در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت خانه بآرام بسر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خوردهٔ آن فرزند پردازند - بعد منزوي فرمودن والد ها و همشیر ها آمده بصیقل دلبري و پند ونصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن زنگ ملال آن شاهزادهٔ ذو الاقبال میزدودند - تا آنکه باز شفقت پدري و شفاعت وکفالت والدهٔ ماجده باعث زود بر آمدن بدرهٔ اوج جاه و جلال از هالهٔ کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهرهٔ حال فرزند کامکار پاک نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیدهٔ بی آرام جگر گوشه را بتداوي انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس و آرزوي سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عفریت نژاد بمیان آمد - شاه زاده محمد سلیم که بعد ولیعهدی ملقب به شاهنشاهي گشته بود فیلي داشت گران بار نام که در نمو و تنومندي و جنگ ضرب المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوي هیکل بود که در روز مقابله خصم و معرکهٔ جنگ هم سنگ او هیچ فیل نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در جنگ اندازند - و رن تهمن نام فیل خاصهٔ سرکار را که از فیلان نامي گفته میشد و هیچ فیل هم تبارد او نمی شد مقرر کردند که هر

مریم مکاني که از چندگاه بعارضهٔ جسماني مبتلا بودند و اخبار ناملائم شاهزادهٔ نامدار علاوهٔ مکروه روحاني گشته بود و راضي بحرکت پادشاه بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را که در استرضاي جد بزرگوار و همواري دفع بدنامي پدر ذوالاقتدار همواره مي کوشید مامور فرمودند که نزد جدهٔ ماجده رفته بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعي مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکاني رفته بعد دریافت احوال موافق مرضي جدهٔ مکرمه آمده بعرض رساند که اگر خواهند ثواب دیدار واپسین دریابند و خوشنودي حضرت مریم مکاني حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتي دارین درین است که بر سر بالین آن سرمایهٔ سعادت هردو جهان حاضر شوند - عرش آشیاني بقصد طواف کعبهٔ مرادات مراجعت فرمودند و دیدار دم آخرین والدهٔ ماجده دریافتند - و همان روز واقعهٔ مغفورهٔ مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و بروت تراشیده تغییر لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و امرائي که در ریش تراشي و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و غم واقعهٔ جده که براي ولي نعمت علاوهٔ الم جدائي آن نوردیده گردیده براهنمائي هدایت ازلي باراده و شهرت پرسهٔ جده و التماس عفو جرائم متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول سعادت قدمبوس عرش آشیاني فرزند دلبند بجان پیوند را در

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هردورا رو بروی شاهزاده پوست بکشند
ازین ماجرا در حالت بعرض عرش آشیانی رسید - علاوه اینکه هر روز از
زباني جاگیر داران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردید
بغایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارک برچنان سیاست
و ظلم راضي نبود نهایت گرانی نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
بپوست کندن گوسفند مذبوح بحضور خود راضي نشدیم نمیدانیم فرزند
مابدین مرتبه سختي قلب ازچه راه بهمرساند - درین ضمن و اسوختهای
بیداد تاراج و تغییر نمودن جا گیر بعرض رساندند که در عالم افراط
شراب خانه خراب که افیون با او ضم ساخته اند و مداومت مي
نمایند چنین افعال از نتائج آنست و دروقت حکم احدي را مجال و
یاراي عرض نمي باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
متوجه اله آباد گشته فرزند دلبند خود را بوسیلهٔ پند و دلجوئي
باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنهٔ هزار و دوازده [۱۰۱۲]
از دارالخلافت اکبر آباد برآمده برکشتي سوار شدند - از اتفاقات کشتي
بالاي تبه ریگ آمده نشست چندانکه ملاحان تردد و سعي نمودند
فائده نداد تا آنکه کشتي دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
پیش خانه تشریف آورده نزول فرمودند و این معني نزد اهل
شگون میمون ننمود و درهمان شب و روز دیگر تا هشت نه پهر بمرتبهٔ
باران بشدت نازل گردید که خیمهاي نصب شده بر روي آب حباب وار
نمودار گشتند و سواي خیمهاي دولتخانه و پیشخانهٔ امرا دیگر
هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعي که از شهر بر نیامده
بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

سنه ۱۰۱۰ و شعله افروزی هنگامهٔ
و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رسانیدن
فساد تقصیر نمي نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده مي انگاشتند -
و عبد الله خان که نواخته و پیش آوردهٔ شاهزادهٔ والا نژاد بود چون
گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز برزبان از راه عقیدت خاص
مي آورد مفید نمي افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه
روانه گردید - درهمین آوان چون والدهٔ خسرو که همشیرهٔ راجه مانسنگه
مي شد سوداي مزاج بهم رسانده بود و از اداهاي خارج و اطوار ناهموار
خسرو ناخلف که سه سال از شاهزادهٔ عالی نژاد بلند اقبال محمد
خرم کلان بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار
که نسبت بخسرو در حق آن غرهٔ جاه و جلال زیاده مبذول میگردید
از راه حسد برخود هموار نمي توانست بود و در خدمت پدر
گستاخانه و بي ادبانه سلوک مي نمود - و عند الفرصت بخدمت
جد بزرگوار طریقهٔ غمازي از طرف شاهنشاهي بکار برده شعله افروزی
ناد مي نمود و مادر او در منع آن مي کوشید و فائده نمي بخشید
علاوه مرض سودا گردیده بود - درین آوان روزي خود را از غصهٔ اطوار
آن فرزند بد عاقبت از افیون مسموم ساخت - و برخاسته رفتن
عبد الله خان و واقعهٔ والدهٔ خسرو معا بعرض شاهزادهٔ نامدار رسید
و باعث الم خاطر گردید - و درهمان ایام کدورت اثر یکي از واقعه نگاران
حضور شاهزاده را با یکي از خاصان امرد که خالي از وجاهت
هم نبود و منظور نظر عالي بود تعلق سرشار روداد او را از راه
برده با خود گرفته بطریق فرار راه دکهن اختیار نمود - بعد عرض مردم
براي گرفته آوردن هر دو تبه کار تعین گردیدند از چهار پنج منزلي

است - و بر عالمي ظاهر و هویداست که مهم رانا بآن وسعت ملک
وجبال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانهٔ خاطرخواه که در چهار
طرف ماواي او محاصره نمایند صورت گرفتن متعذر - و هر بار سماجت
و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و خفت خود
گردیدنست لهذا اراده و التماس دارد که این مرید را چندگاه بجاگیر
مرخص فرمایند که درانجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن
کوشیده بخاطر جمع در تقدیم خدمت مامورة پردازد - بعد عرض
بخت النسا بیگم عمهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال را با یک دو امیر محرم
مامور فرمودند که رفته بتسلي آن درة التاج پردازد - فائده مرتب
نشد - و هرچند آن حجله نشین سرادق جاه و جلال در دلاسا و
فهمانیدن برادر زادهٔ بهانه جو کوشید بجای نرسید - ناچار آن پادشاه
افلاطون منش نظر برپاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا وکرها
برفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ
بکوکبه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هرچند بعضي
هواخواهان ظاهر بین مصلحت خام عدم تقاضاي وقت بمیان
آوردند عرش آشیاني گوش بحرف برهمکاران نداده بلکه از راه اظهار
کمال عنایات و شفقت موافق ایام زمستان و تقاضای سال براي آن
تازه نهال گلشن عزو ناز نیمه آستین پوست روباه سفید که خالي
از ندرت و تحفگي نبود با تحف دیگر پیهم براي دفع توهم شاهزادهٔ
جوان بخت روانه فرمودند - درجواب عرضداشت متضمن برشکر
عنایات عطیهٔ مرشد و قبله بنوشتند - و بعد رسیدن بسرحد اله آباد
بهمان رویهٔ سابق بتغییر نمودن جاگیرداران عمدهٔ حضور پرداختند -

گرفته دیدهٔ هجران دیده را از دیدار فرزند روشن ساختند - و رقت زیاده نمودند - از جملهٔ پیشکش و نثار هزار مهر و هفت فیل قبول فرمودند و بعطای فیل و اقسام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارک برداشته بسر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن دیده را بر آسمان برین رساندند - و از سرنو نوید ولی عهدی بالاستقلال وان را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه نموده از صدای کوس عشرت افزا گوش بوهمکاران منافق و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم بهجت افروز بانقضای چند روز مهم رانا بدستور سابق بنام آن زبدهٔ دودمان سلطنت مقرر فرمودند - و روز دسهره مرخص نموده جمعی از امرای نامدار تعین کردند - بعده که در فتحپور نزول واقع شد برای رسیدن خزانه و لشکری که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تغافل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داد و این معنی باز از سرنو مادهٔ برهم خوردن مزاج و آشفتگی خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت بادشاه معروض داشتند که هرگاه متصدیان سرکار در سربراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروری مهم تکاهل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجای حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمده چند روز در انتظار بگذراند و اثری از سرانجام دام و درم بروی کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق فدوی عقیدت آئین رسید که مکرر بسماجت درخواست مطالب ضروری و شکوهٔ متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بمیان آوردن خود را سبک و بی اعتبار ساختن و بوسر چاه زبان هرزه در ایان انداختن

براي تسلي و هدايت و دلجوئي فرزند ارجمند مع فيل خاصه فتح لشکر نام مشهور و خلعت و جواهر و ديگر تحف روانه ساختند و پيهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطريق هديه آن نور حدقهٔ سلطنت را ياد و شاد مي فرمودند و بمرهم لطف و عنايت و دوامي اقسام تدبير دل رسيده فرزند را حکيمانه تداوي مي نمودند - چون بيگم نزديک رسيد آن درة التاج بکوکبه و دبدبهٔ تمام بر آمده آداب فرزندي بجا آورد - و بيگم به پيغام التيام آميز و افسانه و افسون محبت انگيز از زبان پادشاه بنوازش خطا بخشي و جرم پوشي اميدوار ساخته زنگ کدورت وسواس از دل پر هراس آن سلطنت اساس بصيقل پند و وعظ زدودند - و آن نير سپهر جاه را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکليف شاه زادهٔ والا مقام قرار چنان دادند که روز ملازمت حضرت مريم مکاني جدهٔ ماجده باتفاق خديجة الزماني سليمه سلطان بيگم که دستگيري هر دو جده و مادر مهربان عذر خواه عصيان و جرائم باشد در پاي عرش آشياني اندازند - و درباب عفو تقصيرات که عرضه داشت نمودند درجهٔ پذيرائي يافت - و بعد رسيدن نزديک دار الخلافت حضرت مريم مکاني والدهٔ عرش آشياني يک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقراني را تنگ در آغوش شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد عليا بخانهٔ خود آوردند - و بعد آن عرش آشياني همانجا تشريف بردند و جدهٔ ماجدهٔ برخاسته برفاقت خديجة الزماني سر شاهزادهٔ والا گهر عاليقدر برقدم مبارک پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف و شفقت سر فرزند عزيز تر از دل و جان را برداشته تا مدت دربغل

سنه ۱۰۱۱

سگالات امراي حضور بعمل مي آوردند *

دریں اوان خبر روانه شدن شیخ ابو الفضل از دکهن بموجب حکم عرش آشیاني بقصد حضور از زباني منهیان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادهٔ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مدار اکراه و ناخوشي تمام در خاطر راه یافته بود - و گاه گاه در خلوت می فرمودند که هردو برادر پدرم را از راه برده اند و میدانست که بعد رسیدن حضور در مادهٔ آن سزاوار افسر و تاج طریقهٔ بد خواهي بظهور خواهد آورد راجه نرسنگ راو که وطن نزدیک گوالیار داشت بشهرت رخصت وطن مرخص فرموده خفیة اشاره نمودند که خود را قبل از رسیدن او رسانده سر راه برو گرفته بیخبر برو تاخته در قطع شجر حیات آن دهر پرست کوشد و راجه موافق ارشاد و حکم بعمل آورده بطریق ایلغار بوطن قبل از نزدیک رسیدن او رسیدهٔ بر قابوي وقت خود را غافل برسر او رسانده کار او را ساخته نام او از صفحهٔ دهر و جماعهٔ دهر پرستان برداشت - جنت مکاني در جهانگیر نامه که خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائي خویش پرداخته اند بزبان خامه داده اند که چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامي نام نامي عرش آشیاني گشته بود کار اورا بدان تدبیر ساختم *

القصه بعد عرض هرچند درخدمت عرش آشیاني گراني نمود افسوس زیاده نمودند - اما در ظاهر تحمل را کار فرموده برهنموني راي عقده کشا خدیجة الزماني مهد علیا سلیمه سلطان بیگم را که در دانائي و کاردانی و سخن سنجي سحر آفرین بود

طرف اله آباد معطوف ساخته وسوسهٔ دیگر بالکل بخاطر نیاورده هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سرا پا لطف و شفقت بر مضمون اطلاع یافتند و باقي متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه بخدمت ولي نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازي که در چنان حالت از هیچ پادشاهي وهیچ پدري در حق فرزند بظهور نیامده خلاف حکم بعمل آوردن نشان بي سعادتي دانسته در اتاوه توقف نمودند - و عرضداشتي مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز ارادهٔ قدم بوسي و آرزوي ملازمت اندیشهٔ دیگر که بر دل و زبان بدگویان واقعه طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبلهٔ خود جدا ماندن ضرور و لازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد بلند آوازه ساخت - و دران زودي از روي کمال لطف و راي صائب و فرزند نوازی برخلاف دیگر سلاطین فرمان عطاي صوبهٔ بنگاله و اَدیسه بطریق اقطاع و صوبهٔ داري بالاستقلال بنام شاهزادهٔ والا قدر صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود را تعین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعي پردازد - وسوسه و دَغدغهٔ خلاف مرضي از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایات و عذر عدم قبول تعین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان روایان مي باشد در عطا نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جاگیر و مقرر نمودن

سنه ۱۰۱۰ فرستاده بود، گذرانند معهذا مبلغي كلي
كه باشارهٔ عرش آشياني - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش
از جاگير او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش
و عرضه داشتهاي فتنه افزاي اطراف بعرض عرش آشياني
مي رسيد و امراي حضور كه جاگير در صوبهٔ بهار داشتند خصوص
آصف خان نالش زياده مي نمودند و سخنان هرزه و كلمات فساد
افزا بعرض مي رساندند - و عرش آشياني درجواب آنها سواي
كلمهٔ لطف آميز و محبت و شفقت افزا در مادهٔ فرزند
رجمند بر زبان نمي آوردند - بعد از انكه فرياد از حد در
گذشت و خبر قصد كوچ از اتاوه بعرض رسيد خلل عظيم
در بند و بست سلطنت بهم رسيد و عالمي در رجا و بيم
سرگردان كار و بار خود گرديد - و عرش آشياني را خوشوقتي ديدار
راحت آثار نور الابصار بوحشت وسوسهٔ چگونگي مآل كار خود و
آن سرمايهٔ عمر و زندگاني مبدل گشت - فرمان قضا جريان بدين
مضمون بنام آن قرة العين صادر فرمودند كه اگرچه اشتياق ديدار آن
فرزند كامگار زياده ازان ست كه بتحرير آرد اما آمدن فرزند بديدن
پدر مشتاق بدين حشمت و شكوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار
مي نمايد اگر مطلب از نمودن تجمل و غرض از عرض لشكر و سپاه
است مجراي آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست كه
مردم زياده را بجاگير مرخص ساخته بدستور مقرري جريده رسيده
ديدهٔ رمدديده و دل جرمان كشيدهٔ پدر را منور و خورسند سازد - و اگر
از هرزه درائي بدخواهان وسواسي و توهمي كه ازان اصلا بنسبت
آن فرزند سعادتمند در دل ما راه نيافته بخاطر رسيده عنان مراجعت

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعهٔ مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددي و مشورت برهمکاران ظاهر بین جرأت بر اقدام و رفتن حضور ننمودند - و محمد شریف را آخر مرخص نساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - باز که بتازگي حقیقت سلوک آن نوبارهٔ گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیاني باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکهن که اگرچندگاه دیگر در ان ضلع رایت ظفر اثر می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهي بتسخیر می آمد خان خانان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیاني باگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عبد الله خان مع اضافهٔ نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت وکارطلبی آنها بود اضافهٔ خطاب و جاگیر عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافت نزول فرمودند شاهزاده با سي چهل هزار سوار و مصالح کارزار باشتهار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافت معطوف داشتند - و در راه جاگیر بسیاری از امرای حضور بتاراج در آوردند - چون بجاگیر آصف خان رسیده در اتاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستادهٔ آصف خان مع عرضه داشت

بملازمان سركار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حكام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبهٔ بهار را بشيخ جيون كوكهٔ خود با خطاب قطب الدين خان مرحمت فرمودند - و سركار جونپور بلعل بيگ (83) عنايت فرموده سركار كالپي را بتم بهادر(84) مرحمت نمودند - وسي لک روپيه نقد از خزانهٔ پادشاهي كه موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون اين خبر از نوشته اخبار نويسان و زباني منهيان بعرض عرش آشياني رسيد و در تمام اردو خيمه بخيمه انتشار يافت و زبان زد خاص و عام گرديد و متواتر بعرض عالي رسيد - درين ضمن خبر انتقال پادشاه زاده دانيال كه با عروس جهان بكام دل همبستر نگشته بصد حسرت ازين جهان فاني رحلت نمود نيز بعرض رسيد - پادشاه از راه فرط محبت كه از ابتدا نسبت بهمه فرزندان بآن ثمر شجر خلافت زياده داشتند بخصوص از داغ فرزندان ديگر بانواع غم و الم مبتلا گرديده بودند براهنمائی عقل حوصلهٔ بردباري كار فرموده گوش بر حرف بر همكاران واقعه طلب و هرزه درايان سراپا مطلب نه نموده از جا در نيامده از راه لطف و شفقت پدرانه فرمان عنايت آميز نوشته مصحوب محمد شريف پسر خواجه عبد الصمد شيرين قلم كه با پادشاه زاده همدرس بود و باهم همبازي بودند روانه نموده زباني نيز كلمات لطف آميز و نصيحت مملو از اظهار شفقت و محبت واشتياق ديدار و طلب حضور بكمال شفقت

---

(83) ن - لاله بيگ

(84) ن - يتيم بهادر

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع خواهد بود - بتقاضاي ایام‌شباب، ومصلحت خام‌احباب راجه مانسنگه را خلعت و اسپ عطا فرموده طرف تعلقهٔ او مرخص ساخته مهم رانا را موقوف داشته عازم آگره گردیدند - همه جا محال بادشاهي و جاگیر داران را بتصرف آورده نزدیک قلعهٔ آگره رسیده شرف نزول فرمودند - قلیچ‌خان حارس قلعه که در تدبیر و منصوبه مشهور بود از قلعه بر آمده مع نذر و پیشکش و اظهارعقیدت و اطاعت و ندویت ملازمت نمود - و آنچه شرط راي صائب بود بکار برده خود را چنان خیر خواه بپادشاهزاده وا نمود و برهنمائي دفع بد نامي‌شاهنشاهي پرداخت که هر چند بدخواهان هردو دولت در مقید ساختن قلیچ خان و تعین نمودن قلعه دار دیگربجد شدند شاهزاده بدان مصلحت هم داستان نشده اورا خلعت بحال داشتن قلعه داري از طرف خود عطا فرموده بقلعه باز مرخص ساختند - و فرمودند که از هر طرف به بند وبست قلعه پردازد - و مریم مکاني والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیاني که پادشاهزاده را زیاده از فرزند ارجمند خود دوست مي داشتند از شنیدن اغواي برهمکاران و بحال ماندن مزاج پادشاه زاده بقصد پند و نصیحت آن زیبندهٔ سریر وافسراز قلعه برآمدند - شاهنشاهي برین معني اطلاع یافته از راه خجالت و ادب بر کشتي نشسته با جمعي از مردم خاص راه اله آباد اختیار نموده لشکر را براه خشکي روانه فرموده ملاحان را بعطاي انعام سرگرم‌کشتي راندن ساختند - و مریم مکاني آزردهٔ خاطر گشته بقلعه مراجعت نمودند - و شاهنشاهي باله آباد رسیدهٔ همه محال پادشاهي را

فرمودند - و صوبهٔ بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نمودهٔ بودند
بدستور سابق بحال فرموده چنان مقرر فرمودند که راجه خود در
خدمت شاهنشاهي بتقديم خدمت پادشاهي کوشد - و جگت سنگه
پسر کلان خود را یا هرکرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد -
و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهي بسیر و شکار آن دیار
مشغول گشته فوج دریا موج را براي تنبیه و گوشمال راناي بدسگال
روانه فرمودند - و رانا از وصول موکب و دبدبهٔ لشکر فیروزي اثر مکان
خود را گذاشته چند محال پادشاهي را تاخت و تاراج نمود - چون از هر
چهار طرف فوج هامون نورد نبرد آزما باطراف آن تبه کار درآمدند
عقل و هوش باخته سراسیمهٔ کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود
پناه برد - و بهادران یکه تاز داخل ملک او گشته هرجا اثر آبادي
یافتند زیر سم اسپان پایمال ساختند - و در گردآوري و اسیري مال
و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار بردهٔ هندو نژاد ان بد مآل در
تصرف غازیان در آمدند - درین حال خبر شورش و فتنهٔ زمینداران
طرف بنگاله و غلبهٔ مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه
مانسنگه بعرض شاهنشاهي رسید - شاهزاده کنکاش قصد توجه بنگاله با
امیران همراه درمیان آوردند - بعضي امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه
گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم دکهن پرداخته اند
و مسافت بعیدهٔ چند صوبه عقب گذاشته منصوبهٔ عظیم در پیش
دارند اگر راجه مانسنگه را براي نسق بنگاله مرخص ساخته خود
بمدد جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگره شده
پرگنات و محال سیر حاصل خالصه و جاگیر داران آن ضلع را

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

درین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بردفع فساد سلطنت عروس و ملک نوبتصرف درآمدۂ جنوبي را به شاهزاده دانیال باتالیقي خان خانان سپرده در دکهن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

برارباب خرد پوشیده نماند که ذکربغي ورزیدن جنت مکاني جهانگیر پادشاه در ایام شاهزادگي محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکاني بودند در رعایت ملاحظۂ آن پادشاه باشاره اکتفا نموده مفصل بزبان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزادۂ حمید الله خان که بتحریر احوال جنت مکاني کمیت خامه بجولان در آورده و نسبت بمعتمد خان در راست نویسي کوتاهي قلم را کمتر کار فرموده شمۂ از ایام بغي نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطۂ بیان آورده است - مجمل ازان مي نگارد - که بعده که در سنه هزار و هشت هجري [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیاني برای تسخیر دکهن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهي ساخته تسلیم ولي عهد فرموده صوبۂ اجمیر را در تیول آن پادشاهزاده والاگهر عطا نموده بمهم استیصال راناي چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خسرپورۂ پادشاهزاده و شاه قلي خان که از امراي کارطلب نامدار بودند با امراي رزم آزماي دیگر درر کاب پادشاهزاده تعین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفي مفتخر ساخته رخصت

سنه ۱۰۰۸

بصورت فيل ساختند - و اين معني نظر بر حسن عقيدت كه در بارهٔ
پيزخود داشتند باعث حوصله باختن سلطان بهادر گرديد - و درن‌خيرهٔ
غله كه باقي مانده بود دواب كرم افتاد - و تعفن بمرتبهٔ گرفت
كه خوردن آن بر چار پايان دشوار گرديد تا بآدمها چه رسد - و خبر
نزديک رسيدن تسخير قلعهٔ احمد نگر بسعي و تردد خان خانان
نيز انتشار يافت - بهادر دل باخته سراسيمهٔ كار و بار گشته بعد عهد
امان قلعه را بتصرف اولياي دولت قاهره در آورد - و خزائن ودفائن
بسيار سواي دولت فاروقيه بابت عهد آسا اهير كه باني قلعهٔ
آسير بود و ذكر او در سلطنت فاروقيان بگزارش در آمده زير خاک
مدفون بر آمد - و اقمشه و تحف بيشمار بضبط سركار در آمد - و
شاهزاده دانيال و خان خانان كه بعد ترددات نمايان و كوشش
و كشش بسيار كار برچاند بي بي تنگ ساختند در اكبر نامه و
تاريخ فرشته بشرح و بسط درج است - و بروايتي چاند بي بي
بعد از ملاحظهٔ آنكه كار از دست رفته بتدبيري در هلاک خود
كوشيد كه احدي واقعي بر احوال او مطلع نگرديد - و اقوال مختلف
درين باب زبان زد كهن سالان دكهن گرديده بود - قلعه بتصرف
پادشاهي در آوردند و بحضور سرا پا سرور رسيده بعطاي اضافه وفيل
و جواهر مفتخر گرديدند - و از انتشار اخبار وزيدن نسيم فتح و فيروزي
چغته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دكهن ابراهيم عادل شاه
والي بيجاپور عريضهٔ تهنيت و پيشكش مع التماس قبول بيگم
سلطان دختر براي شاه زاده دانيال با فراوان مال بحضور ارسال
داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدين حسين را براي آوردن

بزدن کهي و شوخي نمودن بر بهیر لشکر شروع نمودند و چاند بي بي به بندوبست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب قلوب سپاه و فراهم آوردن ذخیره آنچه شرط ترده و سرداري است بعمل می آورد - و عرش آشیاني بعد نزدیک رسیدن به برهان پور امرای قلعه کشاي کارطلب را براي محاصره و پیش بردن مورچال جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه ترده در تسخیر قلعه از بهادران جان نثار بظهور آمده و لشکر فاروقي هرآنچه در محافظت قلعه و از تاختهاي بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طریقه دلاوران بانام و ننگ است کوشیدند درین اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشتهٔ اختصار بیرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج سال ایام محاصره بامتداد کشید اما آنچه از تواریخ بتحقیق پیوسته در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخیر در آمد - گویند که در دریای تبتي متصل شهر برهانپور پارچهٔ سنگ کلان بود بعده که بفرمودهٔ حضرت شیخ برهان‌الدین که از بزرگان دین آن‌عهد بودند بزرگان فاروقي بنای آبادي شهر برهان پور بنام آن پیر دین گذاشتند شیخ فرمودند که تا این پارچهٔ سنگ بصورت اصل خواهد بود ملک بتصرف شما خواهد ماند همین که این سنگ بصورت فیل تبدیل خواهد یافت قلعه و سلطنت این ولایت از سلسلهٔ شما بیرون خواهد رفت - عرش‌آشیاني بعد امتداد ایام محاصره که شهر بتصرف آمده و قلعه مانده بود برگفتهٔ مقتدای فاروقیها مطلع شده فرمودند تا سنگ تراشان چابک دست بدست آن پارچهٔ سنگ را تراشیده

سنه ۱۰۰۸

و شیر خواجه که جاگیردار انداختند - و شیر خواجه که جاگیردار
در بندوبست مردم پادشاهي بعد محاربه شکست فاحش یافته بحادثهٔ تاراج
عمده گفته میشد بعد محاربه شکست فاحش یافته بحادثهٔ تاراج
رفت - و متواتر خبرهاي آشوب دکهن بعرض مي‌رسید - و باعث ملال
خاطر عرش‌آشیاني میگردید - تا آنکه باز خان‌خانان را باضافه و خلعت
و دیگر عنایات سرفرازی بخشیده جانان بیگم دختر اورا بعقد شاهزاده
دانیال درآورده هردو را باتفاق بی‌نفاق رفیق ساخته صاحب اختیار
نسق ملک و مهم دکهن نموده روانه فرمودند - و سال دیگر که سال هزار
و هفت هجری [۱۰۰۷] باشد انتظام مهام اطراف آگره و دهلی و
پنجاب و مهم با رانای چتور بشاهزاده محمد سلیم مقرر و منصوب
نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر براي تسخیر دکهن
برافراشتند - و چون بعد کشته شدن راجي علي خان فاروقي والي
برهان پور از بهادر دل (83) پسر او نسبت بخدمتگاري و اطاعت که از
پدر او بظهور آمد کوتاهی ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعهٔ آسیر و
ملک خاندیس باحاطهٔ تسخیر نیاید و بدون آنکه این پارچه سنگ را
از میان برداریم بر صوبجات دیگر کمر بستن خلاف رای سلیم است -
لهذا بشاهزاده دانیال و خان‌خانان فرمان صادر شد که خود را زود
باحمد نگر رسانده بتسخیر آن پردازند - که ما بدولت متوجه تسخیر
قلعهٔ آسیر میگردیم - خان‌خانان در رکاب شاهزاده بموجب حکم بپای
قلعهٔ احمد نگر رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن
دمدمه پرداخت و دکهنیان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

---

(83) در تاریخ فرشته نامش بهادر خان نوشته *

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز برکمیت فوج مغلان اطلاع نیافته - برخصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعرهای جانگداز جوانان نبرد جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز برسر خصم تاخته در حملهٔ اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و بزخمهای پیهم که بسهیل خان رسیده از اسپ سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواه سپر اجل او کشته نیم‌مردهٔ اورا برداشته از معرکه بدربردند - و مغلیه دست از تعاقب بر نداشتند - و از کشتها پشتها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگی مضاعف آن واپس‌داده حتی‌بجان مضایقه روا نداشتند - وخان‌خانان بآوازهٔ فتح و نصرت بکمال سرخروئي خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز از شعله افروزي‌آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان‌خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجاي خان‌خانان سید یوسف خان مشهدي و شیخ ابو الفضل تعین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزادهٔ چند روز مصلحة مغضوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعهٔ پرنالهٔ و کهیرله و کاریل تعلقهٔ نظام الملک بتسخیر در آوردند - و موردتحسین و آفرین گردیدند - و درهمان اوان بتقاضاي مهمان‌کشي چرخ نیلگون سرو نونهال شاهزادهٔ محمد مراد بباد صرصر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور و هجوم آورده اکثر پرگنات و قلعجات تازه بتصرف آورده را باز متصرف شدند - و خلل تمام

سنه ١٠٠٥ بدستور شادیانهٔ فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن شادیانه نمودند صدای فرحت افزای آن بگوش مغلان و دیگر همراهان فوج پادشاهی که درگوشه و کنار غار و مغاک برای بسر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه برده بودند رسیده جان تازه درقالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعی که بنات النعش وار متفرق بودند مانند خوشهٔ پروین فراهم آمده بهوای صدای نقاره جوق جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند - بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز کوس و کرنای شادی نمود بار دیگر دستهٔ از سواران برهنمونی آن صدای روح پرور فرحت افزا خود را درخدمت آن سپه سالار رساندند - همچنان هربار جمعی که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند آوازه گشته درگوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن جماعت میگردید - و برای مغلیه سرمایهٔ سرور و شادی گشته رهبری بخدمت خان خانان می نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح یازده دفعه تفسیر آیهٔ نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ بگوش دل باختگان آن تیه سرگردانی رسید - و نقیبان سهیل خان نیز بفریاد نعره و بانگ ابتر متفرقهٔ خود را می خواندند و دکهنیان از وحشت افزا فوج شنیدن آواز دهل فتح مغلان و صدای توهم افزای مردم خود متوهم گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناه خود قرار میدادند معهذا قریب دوازده هزار سوار نزد سهیل خان فراهم آمدند - و نزدیک خان خانان قریب چهار هزار سوار مغلیه جمع شدند - خان خانان مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

آوردن صندوقهاي سقرلات گرفته سرخ و سبز پر از اشرفی بتعاقب
مغلان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او
بودند بخاطر جمعي فتح نمایان خود را پر بادهٔ غرور نخوت ساخته
بعد غروب آفتاب در کنار رود خانهٔ که مقابل توپخانهٔ گوله رس بود
بی اطلاع حال خانخانان برای پایان رساندن شب و فراهم نیامدن
فوج در تاریکي بدون مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل
حق ازانجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلداي
نا امید دانسته در انتظار صبح امید بي آنکه بر احوال خصم اطلاع
داشته باشد لنگر اقامت انداخته ارابهاي توپخانه را براي احتیاط
بجای مورچال قرار داده از اتفاقات مدد طالع اکبري چند مشعل
روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی
مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت
در مقابل آن شیر معرکهٔ شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و
و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو رهکله را طرف آن
سیه اختر مائل ساخته مجرا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن
بعلامت روشنائي که نشان غروب کوکب سهیل بود بآتش دادن
توپها شروع نمودند همینکه چند گولهٔ جان ستان ناگهان پي درپي
در مجمع دکهنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را
قالب تهي و بی سرو پا ساخت تزلزل تمام درجمیعت آنها
راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکي
شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن
توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صداي نقاره و کرنا

سنه ۱۰۰۵ | از ابتداي بناي رواج
مع فوج شصت هزار سوار و توپخانهٔ عظیم که از ابتداي بناي رواج توپخانهٔ دکهن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته مي آید - خان خانان باتفاق راجي علیخان و راجه رامچند و دیگر امراي رزم آزماي کار طلب و بیست هزار سوار براي مقابلهٔ فوج دکهن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کارزار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندي گنگا زبان زد مردم دکهن است گذشته نزدیک نانديرکار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربهٔ صعب روداد - و مکرر هراول هردوطرف غالب و مغلوب گشته از انکه راجي علي خان ورام چند در ابتداي یورش فرصت خالي نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - ودکهنیان فوج پادشاهي را بطریق فرار طرف خود بمکان دشوار گذار گذاشته باز بر گشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجي علیخان وراجه رامچند با دوسه ار سوار بکار آمدند - ومغلان بسیار کشته وزخمي گردیدند - ودکهنیان باده نیز سینه را سپر بلا ساخته بوادیهٔ عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانهٔ خصم که در یورش اول بتصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقي فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر واستر و گاو پر از بار پیش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهاي اینها دران بود پیش گرفتند - و اکثري بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

رسید - بنابران قلت کاه و غله در لشکر بمرتبهٔ شد که اسپان و بار بردار بسیار تلف شدند - و امراي چانه بي‌بي نیز تنگ آمده صلاح بصلح میدادند - لهذا طرفین بمصالح راضي گشته پیام الصلح خیر بمیان آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاجمت ومحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بر دارد وبتصرف چاند بي بي و بهادر شاه نبیرهٔ برهان نظام شاه وا گذارد - و صوبهٔ برار با بعضي پرگنات احمد آباد بیدر تعلق بپادشاهزاده محمد مراد پذیرد - ونظر بر دفعیهٔ وقت ایجاب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد مراد و خان خانان رایت توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده قصبهٔ شاه پور آباد نموده عجالة پاي تخت خود ساخته پرگنات بجاگیر امرا تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بسپاه و چهار پا فرستادن اطراف بفاصلهٔ نزدیک پرداختند - ومصلحت نمودند که دختر راجي علیخان برهانپوري بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح دکهنیان خاطر جمعي که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن سهیل خان حبشي با لشکر گران شهرت تمام داشت در استمالت و خاطر جوئي راجي علي خان نهایت مي کوشیدند - و با سه چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعي میداشتند - و چون پادشاه زاده را با شهباز خان کمبو نائب صوبه دار مالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر احمد نگر درایام پیغام صلح رنجش بمیان آمده بود - او بي رخصت شاهزاده بر سر تعلقهٔ خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق پیوست که سهیل خان باتفاق امرای بیجا پور وچانه بي بي

کارگرفته بجلدي و چابکي و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد کارگرفته بجلدي و چابکي
و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد بران گذاشته سد راه آمده
تمام رخنهٔ حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمده
و شد و حائل آمدن لشکر گردید - و مغلان و بهادران رخنه جو باوجود
حملهاي پیاپي و یورشهاي بي صرفه که آدم بسیار بکار آمدند و راه
در آمدن و دخول نیافتند بعد تردد تمام روز بمکانهای خود شتافتند
و همین که خسرو انجم سپاه پناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بي بي
بگلکاران و بیلداران جلد دست با مزدور بسیار در پاي دیوار بر سرکار
آورده خود بر اسپ سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت
و گل و چونه و سنگ و لاش مرد ها هرچه بدست مي آمد تا اثر
ظاهر شدن سفیدهٔ صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن مي کوشید و
زر در دست و دامن مزدوران بطریق انعام مي پاشید - و همان شب
دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه
درعه بلند نمود - و بهمین دستور ترددات‌ي که ازان زن سرا پا تدبیر
درمحافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر
بتحریر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که برو عرصهٔ امید نجات،
تنگ گردید و اثر رسیدن کومك اطراف ظاهر نشد وغله و دیگر ذخیره
قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر
پادشاهي اندازند *

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشي نائب
عادل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن
رسد لشکر پادشاهي بند گردید - و کاه و هیمه دران نواح نمانده -
و کهي دور دست از آفت دست اندازي زمینداران و دکنیان نمي،

توپهاي پيا پي و شبها فرستادن لشکر براي شبخون و خراب
نمودن دمدمه و نقب کمی نمي نمود - و آخر کار بسعي بسيار
مور چال و نقب باروت زير ديوار و برج قلعه رسيد و مبلغ خطير
بران خرج گرديد - آن شيرزن ما تدبير بنيروي عقل خبر داري
بتلاش جاسوسان با هوش از مکان اندرون و بيرون نقب خبر يافته
قبل از روز يورش مردان کاري متلاشي را فرمود که از اندرون بقياس
مقابل تا جاي رساندن باروت شگافته خريطهاي باروت دو نقب
بدست آوردند و براي احتياط آن قدر مشك و کوزهاي آب ريخته
که بجاي شرارهٔ آتش آب ازان طرف جوشيد - و در تلاش سراغ ديگر
نقب و سوراخها بودند - درين ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد
پرانيدن برج و يورش نمودن بافواج و مبارزان قلعه کشا سوار شده
فرمودند که در نقبها آتش زنند زير برجي که باروت بقدر پنجاه گز
در طول ديوار بريد دران هنگامهٔ دار و گير بلند شدن دود و برخاستن
صداي زلزله افزا و باريدن سنگ و آدم مرده که مثل کبوتر بآسمان
رفته معلق زنان فرود مي آمدند دلاوران کار طلب در انتظار
پريدن برج و ديوار ديگر مستعد يورش بودند و از در نگرفتن آتش
بنقبهاي ديگر بحيرت افتاده در يورش چستي و چابکي که بايست
بکار نتوانستند برد - درين فرصت آن زن مرد سيرت بدستور مردان نبرد
ديدهٔ تجربه کار برقعه پوشيده شمشير حمائل نموده و شمشير ديگر
بدست گرفته برق کردار با مصالح تخته و چوب و بانس و سبدهاي
پر از گل و خريطهاي کلان که همه را در عالم احتياط موجود نموده
چشم بر راه وقت بود بپاي ديوار از با در آمده رسيده بزبان خوش

و منچو دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - و منچو و بعضي رفقاي او که عرائض مشتمل برطلب شاهزاده و خان خانان فرستاده بودند بتسلي واستمالت چاند بی بي دختر نظام الملک که فی الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای صائب و سخاوت و شجاعت و عصمت درمیان زنان نادرهٔ زمان گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن وطلبیدن شاهزاده گشته باتفاق چاند بي بي بگرد آوري مصالح جنگ و فراهم آوردن ذخیرهٔ قلعه وتسخیر قلوب امرا و زمینداران نواح پرداختند - و باز مصلحت کار قرار بران یافت که چاند بي بي در احمد نگر استقامت ورزیده در محافظت قلعهٔ دولت آباد واحمد نگر کمر سعي بندد - و باتفاق امراي عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منچو احمد نام مجهول النسب را که براي نام وارث ملک قرار نموده بود برداشته بسرحد بیجاپور رفته با بیجاپوري اتفاق نموده بعد گرد آوري لشکر براي مقابلهٔ فوج پادشاهي تردد زیاده نمود - ازین خبر خان خانان با قول(82) خود آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداخت - وچاند بي بي مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار می کوشید - و هر تدبیري که لشکر بادشاهي در پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه بخرج مبلغهای کلي می نمودند چاند بي بي در مقابل و برابر آن چنان تردد بر روي کار مي آورد که از زن

(82) ن - فوج

و درین سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مژدهٔ رسیدن میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرهٔ شاه اسمعیل صفوي حاکم قندهار که بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاري که معراج پایهٔ دولت آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و مفتخر ساختند •

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و دیگر امیران کارطلب نامي برای تسخیر دکهن مرخص فرمودند - بعده که خان خانان بماندو رسید خبر مردن برهان شاه نظام‌الملک و لشکر کشي عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضهٔ او بخدمت شاهزاده محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب براي تسخیر دکهن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال بدکهن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام به برهان پور رسانیده راجي خان والي اسیر را با خود رفیق ساخته تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

(81) بداوني و فرشته این واقعه را در هشتم محرم سنه ۱۰۰۲ نوشته •

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افترای محض خواهد بود اما از مضمون خطی که آن بی سعادت از احمد آباد بوالی برهان پور در مادهٔ عرش آشیانی نوشته بود و بعد تسخیر قلعه امیر (اسیر) کتبخانهٔ حاکم برهان پور باموال دیگر بضبط در آمده - و در سنه اول جلوس جنت مکانی جهانگیر بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و خط خان مردود از میان کتبخانهٔ مذکور بر آمده از نظر جهانگیر پادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون مملو از کلمات لغو و فقرات لا یعنی نسبت بعرش آشیانی بود بدست خان اعظم دادند و فرمودند که بلند بخواند - و آن کم سعادت بی حجابانه بآواز بلند خواند و سامعان حضور بر و لعن و طعن نمودند - جنت مکانی فرمودند که اگر نسبت حق شیر با عرش آشیانی در میان نمی بود سزاور قتل بودی - و اکتفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن قلعه نمودند - در جهانگیر نامه تالیف کامگار بیگ مخاطب بغیرت خان مفصل بدین ذکر پرداخته *

القصه بعد رفتن خان اعظم به بیت الله شاهزاده محمد مراد را باتالیقی صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد فرمودند - و مالوا را بشاه رخ میرزا عنایت نمودند - و شهباز خان را به نیابت او روانه ساختند - درین اوان باز خبر فساد و غلبهٔ افغانان روشنائی بعرض رسید و آصف خان عرف میرزا محمد جعفر را برای تنبیه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از تردد آصف خان که محاربات صعب درمیان آمد در اندک فرصت چهار صد پانصد سر و اسپران آن قوم بحضور رسیدند *

و اطفال ببندر کهنبایت که از انجا جهازات بهمه نادر تردد مینمایند آمده راکب جهاز گشته روانهٔ کعبة الله گردید - بعده که بعرض عرش آشیانی رسید فرمان استمالت نصیحت آمیز باین مضمون نوشتند که بی حصول رضای دو کعبهٔ دل بکعبهٔ سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و رای اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و اصلا پاس ادب و حق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوی نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحریر و تفصیل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتی ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوی نبوت نموده مگر مثل کلام الله برای شما نازل گشته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار باصفا دارید که خود را متهم بدین بدنامی ساخته اید - بنابران که عزیز کوکه نسبت بهمه خیر خواهان دیگر که فی الحقیقة بدخواه آن جنابند فدویت دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گشته برای شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصی بدرگاه قاضی الحاجات اثر بخشیده شمارا براه مستقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدوانی نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبهٔ متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشی و سجده و در همه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هویدا است که مقدمهٔ دعوی نبوت در همه صورت خواه در مادهٔ از عرش آشیانی و خواه نسبت بخان اعظم که آن

سنه ۱۰۰۱ پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیانی را نیز در بعضی مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبهٔ اتم متهم می ساختند - وچون خان اعظم کوکلتاش اتکه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمالان مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیانی از راه قرب مادر که مرضعهٔ پادشاه بود نهایت گستاخانه سلوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر می نمودند بعمل نیاورده ریش را دراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور خصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی درین ماده نزاع دینی داشت - لهذا هردو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تجویز صوبه داری احمدآباد بعد تسخیر آن بمیان آورده اورا از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضای چند سال بموجب درخواست والدهٔ او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والدهٔ شما خواهش ملاقات شما زیاده از حد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر پیچیده بود در رفتن حضور دفعیه می نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین مینماید که درآمدن بخدمت هردو قبلهٔ خود تعلل می ورزید بعد ورود فرمان ثانی خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضی پرگنه و مکانهای مفسد پیشه را تاخت و تاراج نموده مبلغی کلی از نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

قربی که شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي در خدمت پادشاه داشتند سروکار همبزمی واقع مي شد - و شیخ مبارک جویاي صحبت دانشوران بوده ازانها گرمي بازار خود میدانست از اثر صحبت که با فضلاي ایران سواي ملا عرفي که در همان ایام از شیراز رسیده باوجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحي پادشاه و گفتن قصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبۀ تمام شهرت یافت و نزد پادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت و میان همدیگر سوء مزاج بهمرسید - گویند روزي عرفي وارد خانۀ ابو الفضل گردید و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباچۀ قران که مي خواست بلا نقط تصنیف نماید ببحر فکر فرو رفته بود عرفي پرسید که مخدوم در چه فکرید در جواب گفت میخواهم که اسم پدر خود بي نقط ظاهر نمایم عرفي گفت حاجت فکر نیست بزبان اصل خود ممارک بنویسید - این معنی بر طبع ابو الفضل نهایت گرادي نمود - باز روزي عرفي براي عیادت فیضي رفته بود نزدیک خوابگاه او سگ بچۀ چند دید که قلادهاي زربفت با زنجیر طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم زادها بچه اسم موسومند فیضی گفت باسم عرفي در جواب از زبان عرفی برآمد مبارک باشد - گویند عرفي در عین شباب بهار جوانی که سال عمر او از بیست تجاوز ننموده بود مسموم گردید که با او موافقت نبفتاد میداشت - میل بمذهب تشیع بهمرساند - و با آنها اظهار همرنگي مي نمود بعد چند گاه رغبت تمام بمطالعۀ کتب حکما بهمرسانده رفته رفته از مجتهدان و بیش . قدما.. دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقربان

صفحه ۱۰۰۱

از گفتهٔ حرف آنها نباید رنجید - و ازانکه از طرف نجابت ماگفتگو
دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامی که والد من ودیعت
حیات نمود من بحد تمییز نرسیده بودم والدهٔ من مرا درسایهٔ
عواطف یکی از سادات ذو الاحترام درکمال عسرت پرورش میداد -
و در تربیت من از طرف درس علمی و دیگر تادیب کمال سعی
بکار میبرد - ازانکه پدرم مرا حسب فرمودهٔ بزرگی موسوم[7] بمبارک
ساخته بود روزی یکی از همسایهای حسد پیشهٔ آن سید والا نژاد
که غمخواری و تیمارداری ما بیکسان می نمود مادرم را بکلمات
درشت رنجانیده مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والده ام گریه کنان
نزد آن سید والا مقام که از حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته
نالش تعدی او نمود - و آن (سید) اورا زجر و توبیخ تمام فرمود - الحال
الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بی پایان خویش
در سایهٔ لطف وکرم پادشاه عادل و باذل فخر زمین و زمن بدین
رتبه و پایه رسانده که فضلای عصر از راه همچشمی حسد میدارند
و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتدای احوال شیخ مبارک
می نویسد که در ابتدا بمرتبهٔ از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد
و سماع انکار داشت ازخانهٔ که دران می ماند درصورت شنیدن صوت
سرود و نغمهٔ خانهٔ همسایه اجتناب می نمود - و دران خانه ادای
صلوة و توقف جائز نمی دانست - بعد چند گاه میل بتصوف بهم
رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائی رسید که لمحهٔ بی غنا
نبود - و چون دران ایام ابتدای آمد آمد فضلا و دانشمندان وسخن وران
ایران و عروج دولت صاحب کمالان هردیار بود - و آنها را باهم بسبب

مقربان خلوت و امام عرش آشياني و فاضل مقربي بود -
ظاهرا در عقائد ديني باتفاق ديگر فضلاي آن عهد با شيخ فيضي و
شيخ ابو الفضل پسران شيخ مبارك كه از مقربان و محرمان خاص
عرش‌آشياني گفته مي‌شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا دربارهٔ
هردو برادر و جمعي كه از جملهٔ پيش آورد هاى آنها بودند و نزد
پادشاه قرب و راه حرف زدن داشتند بعضي مذكورات خلاف
عقيدهٔ اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشياني
نيز در چندين مقدمات كلمات نا گفتني و نا نوشتني دور از قبول
عقل نوشته خواهد عشر عشير آنرا بتذكار در آورد از پاس ادب
دور ميداند اما ازانكه نقل كفر كفر نمي باشد چندين فقرات از
نگاشتهٔ عبد القادر بزبان خامه ميدهد - اولا چون عقلاي آن عهد
هميشه در مجالس و مخاطب فيضي و ابو الفضل را مطعون
خلاف طريقهٔ متشرعين و پيروان دين مي ساختند و بسبب اسم
پدر آنها كه مبارك نام داشت طعن عدم نجابت نيز مي نمودند
مضمون خطي كه مبارك به پسران خود نوشته و از روي نصيحت
كلمهٔ چند دران درج نموده چون نقل آن خالي از طول‌كلام نيست
خلاصهٔ آنرا مي نگارد - باباي من از فضلاي اين عهد كه همه جو
فروش گندم نما اند و دين را بدنيا فروخته تهمت‌آن بر ما بسته اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسيار آنچه از انتخاب تواريخ بداوني
و غيره بر آورده بطريق انكه نقل كفر كفر نمي باشد فقرهٔ چند بزبان
خامهٔ صدق بيان ميدهد *

سنه ۱۰۰۱
آخر اسیر سر پنجهٔ
...بر محاربهٔ خان خانان و خان اعظم می نمود
خان اعظم گردید و چون دانست که بخواري و زاری پا مال مکافات
کردار خواهد گردید حربهٔ پنهاني بهم رسانده وقت رفتن جاي ضرور
بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مژدهٔ
فتح اوڈیسه و دیگر بعضي نواح بنگاله که مانده بود از روي عرضه
داشت راجه مان سنگه با صد و بیست زنجیر فیل فرستادهٔ او معروض
گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیاني گشت *

(80) اگرچه عبد القادر مولف تاریخ بداوني که مدتی از

---

(80) در یک نسخه بعوض این عبارت این چنین نوشته که -
شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد
در تاریخ بداوني تالیف خود چندین جا فقرات چند درحق محمد
اکبر پادشاه نوشته که ازان صریح بوي تعصب و غرض نفساني بمشام
اهل خرد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداوني
بعرض جنت مکاني جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن
پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکای
این معني گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداوني ننمایند
زیاده از همه بداوني در دار الخلافه نزد صحافان یافته می شود
و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوي
مولف تاریخ زبده و غیره که سه مولف در شروع عهد جهانگیر
هم عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند
اما مسود اوراق که سوای حق گوئي کار برضا جوئي میر و وزیر

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از انکه عرش آشیانی از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکر و سند و اکثر زمینداران و راجهای نامدار هند خاطرجمعی حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکهن افتادند - اول چهار ایلچی با وقار فهمیدهٔ کار بهمه زبان آشنا نزد والي برهانپور و برار و بیدر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روي نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته پیغام نمودند - ازان جمله شیخ فیضي که علامهٔ دیوان عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستادها جواب ناکامي شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که دختر یکي از زمینداران کشمیر را که صاحب فتن و مادهٔ فساد بود بعقد خود درآورده علم بغي بر افراشت - و امراي که بروافت او تن ندادند یا قاضي آنجا قتیل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشي که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوي زبان زد و از شجاعان مشتهر بود براي تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر اورا بحضور فرستاد عرش آشیاني بار دیگر براي سیرگل و لالهٔ بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مسهدي مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضي مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعهٔ رهتاس تعلقهٔ پنجاب رایت ظفر آیت برافراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتي که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

سنه ۹۹۷ هندال باو منسوب بود مقرر فرمودند - و زین‌خان اتکه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر درسنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفرج لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند *

و درین سال خبر فوت راجه تودرمل که مدار المهام ملکي و مالي بود و کارداني و بندوبستي که او در هندوستان نموده بر صفحهٔ روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید * (79)

چون بسبب مراجعت خان اعظم از برار و دکهن بی نیل مقصود اورا از احمد اباد معزول فرموده بودند درینولا باز بحکومت احمد آباد مقرر فرمودند و مخاطب بکوکلتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان ارزاني داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان آعظم با فرج شایسته برای تسخیر و تادیب راجهٔ جونه‌گده که مکرر برو فوج رفته بود و سر باطاعت فرود نمي‌آورد و دم از انا الملکي میزد رفته بعد محاربات صعب و کار زار رستمانه و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن ملک را که کنار دریای شور واقع است بتصرف پادشاهي در آورد *

چون مردم کشمیر را که مدام مادهٔ شورش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

---

(79) عبارتي که از صفحهٔ ۱۵۵ سطر ۹ تا صفحهٔ ۱۵۸ سطر ۱۰ چاپ شده آن عبارت در نسخهٔ سوم اینجا نوشته است *

و مغضوب پادشاه‌گردیدند (و از مقولات راجه بیربل است که روزي محمد اکبر پادشاه تار یکي قبر یاد نمودهٔ اندیشه می نمودند - راجهٔ مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمیني که جسد مبارک پرنور سرور کائنات مدفون باشد دران زمین تاریکي چرا خواهد بود) (78) *

بعده راجه تودرمل را با لشکر گران براي تدارک و تلافي آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعها ساخته بمرور ایام از اتمام مهم سرخ روئی بر روي کار آورد - عرش‌آشیاني خواستند که بقصد تسخیرکشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کابلي را با فوج شایسته بطریق‌هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاوري نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهاي کشمیر و زمیداران آن دیار که همیشه آن ملک مادهٔ شورش و نزاع بوده نفاق و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمیداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدو پیوسته بي قتال وجدال کشمیررا بتصرف ملازمان پادشاهي درآوردند - و اقبال اکبري باستقبال شتافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد وبندوبست نتوانست نمود و بیشتري از مردم کشمیر بحضور باستغاثه آمدند - بنابران حکومت آنجارا بسید یوسف خان مشهدي که دختر میرزا

---

(۱) عبارت نقط دریک نسخه بوده است *

از امراي تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیاده کارزار دیدهٔ نبرد آزما بطریق سردار مستقل علاحده بمدد زین خان و شیخ فیضي مرخص ساختند - از انکه بیربل در فن شعر هندي و لطیفه گوئي و مشیربودن درامور ملکي و دانائي درخدمت عرش آشیاني بسیارمعزز بود و کمتر بر جدائي او از رکاب راضي مي شدند و سرانجام آن مهم را موقوف برفتن او دانسته بودند وقت رخصت از راه کمال لطف دست بردوش او گذاشته تاکید بزود مراجعت نمودن بعد فراغ تنبیه آن جماعه بدسگال فرمودند - بعده که بیربل بدان مکان رسید درابتدا ترددات نمایان و سعي جمیلهٔ او در تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت بظهور آمد و جمع کثیر ازان مفسدان را قتیل و اسیر ساخت و مکانهاي قلب آنها را بتاخت وتاراج درآورد - اما ازانکه مقابل غرور او نظر بر دانائي خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که چشم زخمي که در تمام ایام سلطنت عرش آشیاني نرسیده بود بلکه کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و پیاده یک متنفس جابر نگردیدند بر او گذشت - یعني درعین ایام کوشش در پاي کوتل کوهي که درهٔ دشوار گذار پر از سنگهاي نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر فوج پادشاهي دارند - بیربل بعد شنیدن این خبر بي آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند و پاي مشورت بمیان آرد بقصد آنکه این سه چهار کروه درهٔ کوه را طي نموده ازان مکان که ملاحظهٔ شب خون زدن بود بر آید آخر روز با لشکر و بهیر کوچ نمود - از اتفاقات یکي از افغانان جلد رو که

فن چار دانگ میدانستند مبتلا ساخته هم آغوش مرگ نموده
چنانچه افلاطون و دیگر حکمای کامل عیار بآزار اسهال و هر مرضي
که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمردند درگذشتند -
و راجه بیربل (76) که از جمله مقربان عمدهٔ محمد اکبر پادشاه
صاحب السیف و القلم گفته میي شد و در فهم و فراست و دانائي
و رای صائب و بزله گوئي و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود
را میگرفت و عمري در پست و بلند تجارب روزگار بسر برده بود -
در سنهٔ هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سي و یك
جلوس غریب حادثه و چشم زخم برفوج عرش آشیانی که
بسرداري راجه بیربل تعین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن
درگزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضي برای تنبیه
افغانان روشنائي تعین گردیدند هرچند شرط سعي و تردد بتقدیم
رساندند بسبب کثرت افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند فائده
مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم
مرخص ساختند و روز بروز مقدمهٔ فساد آن قوم زیاد میگردید -
تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب
بحکیم ابو الفتح که او هم از دانشمندان روزگار گفته میشد و جمعی

---

(76) در نسخ موجوده بیربل و بیربر هر دو نوشته و در تاریخ
فرشته و اکبرنامه بیربل و در منتخب التواریخ بداوني و بعض نسخ
آئین اکبر بیربر نوشته *

(77) بداونی و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته *

متوجه سمت جنوب گردند - دریں ضمن خبر شورش افغانان روشنائي که نزدیك کوههاي پشاوربا حکام پادشاهي به شوخي پيش آمده قطاع الطريقي و راهزني اختيار نموده بودند - و خبر فساد کشمير که در ذکر صوبه و سلاطين کشمير مفصل درج گشته بعرض رسيد - و معا بظهور پيوست که واليان توران بقصد تسخير کابل کمر بسته لشکر کشی نموده اند بسبب تواتر رسيدن اخبار ناملائم متوجه پنجاب شدند - و ميرزا شاه رخ را با امراي عقيدت کيش ديگر براي تسخير کشمير که بيشتر مادهٔ فساد اطراف همان بود مرخص فرمودند - و زين خان کوکه را با شيخ فيضی که از مقربان خاص بود براي تنبيه افغانان مرخص نمودند - ميرزا شاه رخ که بکشمير رسيد محاصره و محاربهٔ آنجا بامتداد کشيد و ايام برف و شدت سرما رسيد و لشکر هندوستان تاب شدائد ايام يخ و برف نياورده بسياري تلف شدند - لهذا ميرزا شاه رخ بدون حکم صلاح دولت و رفاه حال مسلمانان دران دانست که قرار صلح بدين شرط بميان آورد که محصول دار الضرب و زعفران که عمدهٔ حاصل آن سرزمين است در سرکار پادشاهي بضبط در آيد و لشکر دست از محاصره بر دارد - بعد عرض خلاف مرضي بظهور آمد و ميرزا شاه رخ مورد اعتراض گرديد - دريں ضمن ميرزا سليمان جد ميرزا شاه رخ بحضور رسيده در جرگهٔ مصاحبان و مقربان گشته شفيع نا کرده کاري ميرزا شاه رخ گرديد *

و ازانکه حکيم علي الاطلاق در هر عهدي از حکماي مشهور [illegible] کمالِ مغرور آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

سلیمان بنی عم عرش‌آشیانی که در بدخشان فرمانروائی می‌نمود از تسلط اوزبکان و رفتن بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک بخدمت عرش‌آشیانی رسیده درجرگهٔ امرای ذوالاقتدار در آمد *

و در همان سال (75) جشن طوی شاهزاده محمد سلیم با دختر راجه بهگوان داس ضمیمهٔ جشن نو روزی عالم افروز گردیده بود که خبر واقعهٔ میرزا محمد حکیم از کابل رسید و کنور مان سنگه وله راجه بهگوان داس بحکومت کابل سر بلندی یافت *

بر طالبان اخبار دیر کهن ظاهر و هویداست که تمام نسق و تسخیر هندوستان عشرت نشان یعنی بعضی بلاد دکهن و صوبهٔ احمد آباد و مالوا و بهکر و کشمیر و بیشتر ولایت شرقی و قلعجات تعلقهٔ زمینداران با نام و نشان خصوص اطاعت راجهای نامدار که حلقهٔ اخلاص بگوش نمودن و بندگی و سر افگندگی بدین مرتبه اختیار کردن که باوجود کمال تعصب که هر قومی را با مخالفان ملت خود می باشد دختران خود را مسلمان نموده داخل پرستاران خاندان دودمان صاحب قران ساختن و بدان مفتخر گردیدن و بخدمات مامور گشتن و رسیدن صاحب کمالان ایران و توران و روم و درجرگهٔ جان نثاران این سلسلهٔ عالیه داخل گردیدن و هندوستان را زینت تغییر و تبدیل از وضع سابق دادن مخصوص عهد سلطنت عرش آشیانی بود *

القصه میخواستند که خود عرش آشیانی بقصد تسخیر دکن

---

(75) بداونی این جشن را درذیل سنه ۹۹۳ نوشته *

آخر ظفر خان بي پروبال گردیده چند بار آوارهٔ دشت ادبار بود -
و میرزا خان بحضور رسیده مورد عنایات بي پایان و مخاطب
بخان خانان گشته باز برای دفع فتنه و استیصال ظفر خان مرخص
گردید - و در سنه نهصد و نود و سه [۹۹۳] امیران عمدهٔ دکهن مثل
برهان الملک و شاه فتح الله شیرازي بحضور رسیده سعادت‌اندوز ملازمت
گردیده در جرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمدند - و ره نموني تسخیر
دکهن نمودند - شاه فتح الله مخاطب به عضد الدوله گشته مامور گردید
که باحمد آباد نزد خان آعظم اتکه رفته باتفاق بتسخیر برهانپور
و برار پردازند و برهان الملک را نیز بمنصب عمده و عطاي فیل و
جواهر مفتخر ساخته با عضد الدوله و خان آعظم رفیق ساختند - بعد
رسیدن هر دو امیر باحمد آباد خان آعظم بتهیه و سرانجام مهم دکهن
پرداخته مصلحت دران دانستند که اول به تسخیر برار که دران
ایام بتصرف نظام الملک بود پردازند - بعده که به ایرج پور که حاکم
نشین آن صوبه است رسیدند - هنوز به بندوبست آن ملک نپرداخته
بودند و چند روز توقف درانجا واقع شده بود که فوج نظام الملک
بسرداری راجی خان و دیگر امراي برار و برهان پور از دو طرف
رسیده چون مور و ملخ هجوم آوردند - و خان آعظم تاب مقاومت
دران ملک نیاورده صرفه درمقابله و مقاتله با آنها ندانسته بدار و مدار
پاي اقامت ازانجا کشیده قسمي که انتشار فرار ظاهر کار بمیان
نیاید بشهرت رسیدن خبر فساد احمدآباد براه سلطان‌پور ندربار خود
را باز بر سر تعلقهٔ خویش برساند •

در سال نهصد و نود و چهار [۹۹۴] میرزا شاه رخ نبیرهٔ میرزا

عظیم در صوبهٔ احمد آباد برپا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد بیرم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و درسنه نهصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات صعب و کارزار صف بمیان آمد و چندین هزار سر و سردار بزیر تیغ آمدند - و بعد کوشش وکشش بسیار که ازطرفین بظهور آمد نسیم نصرت برلشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جونه‌گره و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه دران ضلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد تردد نمایان ظفرخان را ازانجا بدرساخت - و بار دیگر آن سرمایهٔ فساد با لشکر زیاد سر از بهرونچ بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار حاکم بروده و بهرونچ مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را کشته فوج اورا غارت نموده خزانه که دران هردو محال موجود بود بدست آورده و مبلغي از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض بزور گرفته سي هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابلهٔ میرزا خان متوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده کروهي احمد آباد برآمده با او محاربه نمود - و دار وگیر غریب و زد و خورد عجیب رو داد - و سه هزار آدم از هردوطرف دران کارزار کشته و زخمي گردیدند - آخر فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا خان همچنان خود را به بروده و بهرونچ رسانده منصوبان ظفرخان را اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهي دران محل مقرر کرده باحمد آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا خان مقابله و مقاتله رو داد - و هربار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معنی لطف و رحمت پروردگار چیست

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنایات بحال او دریغ نداشته متوجه هند و سنده گردیدند - بعد ازانکه نزدیک آب نیلاب مضرب خیام گردید فرمودند . که قلعهٔ درآنجا بنا نمایند و مسمی به اتک سازند - بعده که درسنه نهصد و نود و یک [۹۹۱] آن قلعه مرتب گردید و پادشاه بلاهور شرف نزول فرموده بودند قلعه داري آنجا براجه بهگوان‌داس عنایت فرمودند و متوجه فتح پور گردیدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش‌آشیاني انحراف تمام رو داد - و مادهٔ فتنه و فساد واقعه طلبان گردید - و براي تسلي و رفع گفت وگوي بیحوصلگان بارجود اثر تکسر و نقاهت اکثر دیوان میفرمودند - و چون خود بسبب عارضهٔ بدنی مهم بنگاله نتوانستند نمود و دیگري را سزاوار این کار عمده ندانستند شهباز خان کنبو را که در قید بود نظر بر جوهر ذاتي او از قید برآورده بعد عنایات سلطاني براي دفع فساد بلاد شرقي روانهٔ بنگاله ساختند ●

چون ظفر خان گجراتي در ابتداي سال فتح احمد آباد شرف اندوز ملازمت گشته بعطاي منصب عمده و جاگیر لائق سرافرازي یافته بود آخر باغواي فتنه جویان بدعاقبت گریخته طرف احمد آباد رفته علم بغي برافراشت - و روز بروز مادهٔ خلل ملک و خرابی حال رعایا میگردید - و بامداد نفاق حکام معزول و منصوب که بتحریر و تفصیل آن نمي پردازد مهم او بامتداد کشید - و آشوب

سنه ۹۹۱ بادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقي برهنمائي بعضی گمراهان واقعه طلب بگرد آوري لشکر پرداخته خود را براي تسخیر لاهور طرف پنجاب رسانده و بسیاري از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با او رفیق گشته خلل عظیم در اطراف لاهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو بر افراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانهٔ پادشاه گیتی ستان بپاني پت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که سرهند مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سر دار عبرت جلوه گر سازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوي شاهزاده تاخته تفرقهٔ تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه غافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بغارت رفت - و در همان گرمی شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکهٔ قتال و جدال بیاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمي شدند - آخر نسیم فتح بر لشکر شاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیانی بعد شنیدن مژدهٔ فتح بکابل تشریف برده اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عریضهٔ مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچي فهمیده بخدمت عرش آشیاني فرستاده مضمون این بیت بعرض رساند * بیت *

و جمعی را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقي را بتسخیر و تصرف اولیاي دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامي خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والي برهان‌پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدهٔ او مقید ساخته مع تحف و هدایاي دیگر همراه ایلچي زبان دان قاعده فهم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بهمسري شاهزاده خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانهٔ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید که هرچند سقایان و عملهٔ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائده نه بخشید - و تا دو سه روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیه تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتي خود بجا آوردند *

و درسنه نهصد و هشتاد و هشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعهٔ خان جهان فساد عظیم درملک نو تسخیر در آمدهٔ بنگاله برخاسته - خواستند که متوجه بلاد شرقي و دفع فساد بنگاله گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیر قلعهٔ بهکر در سنه هفده جلوس بعرض رسید - و بشگون نیک گرفتند *

و درهمین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست که میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

سنه ۹۹۱ برهنمائي بعضي
پادشاه سمت بنگاله و مهم ولايت شرقي
گمراهان واقعه طلب بگرد آوري لشكر پرداخته خود را براي تسخير
لاهور طرف پنجاب رسانده و بسياري از زمينداران و هنگامه طلبان
بد عاقبت با او رفيق گشته خلل عظيم در اطراف لاهور انداخته
اند - لهذا رايت ظفر آيت بدان سو بر افراشتند - همين كه خبر
رسيدن پيش خانهٔ پادشاه گيتي ستان بپاني پت بميرزا محمد حكيم
رسيد - سراسيمه وار بدستور سابق راه كابل اختيار نمود - بعده كه
سرهند مضرب خيام گرديد شاه منصور حاكم سرهند را كه در طلبيدن
ميرزا محمد حكيم هم داستان بود مقيد ساخته فرمودند كه منصور
وار بر سر دار عبرت جلوه گر سازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول
ساخته بقصد گوشمال ميرزا محمد حكيم متوجه كابل شدند - نزديک
كابل كه رسيدند فريدون خان ناگهان بر سر اردوي شاهزاده تاخته
تفرقهٔ تمام بحال سپاه و مردم بازار كه ازين حادثه غافل بودند
رساند و مال و متاع بسيار بغارت رفت - و در همان گرمي شاه زاده
بر محمد حكيم خود را رسانده معركهٔ قتال و جدال بياراست - و آدم
بسيار از طرفين كشته و زخمي شدند - آخر نسيم فتح بر لشكر شاهزاده
محمد مراد وزيد - و ميرزا محمد حكيم فرار نموده پناه بكوهستان كابل
برد - و عرش آشياني بعد شنيدن مژدهٔ فتح بكابل تشريف برده
اعيان و بزرگان شهر را اعزاز و اكرام تمام فرمودند و رعايتها نمودند -
ميرزا محمد حكيم عريضهٔ مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو
جرائم مصحوب ايلچي فهميده بخدمت عرش آشياني فرستاده
مضمون اين بيت بعرض رساند * بيت *

و جمعی را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقي را بتسخیر و تصرف اولیاي دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامي خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والي برهان‌پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدهٔ او مقید ساخته مع تحف و هدایاي دیگر همراه ایلچي زبان دان قاعدهٔ فهم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بهمسري شاهزاده خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانهٔ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید که هرچند سقایان و عملهٔ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائده نه بخشید - و تا دو سه روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیه تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتي خود بجا آوردند *

و درسنه نهصد و هشتاد و هشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعهٔ خان جهان فساد عظیم درملك نو تسخیر در آمدهٔ بنگاله برخاسته - خواستند که متوجه بلاد شرقي و دفع فساد بنگاله گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیر قلعهٔ بهکر در سنه هفدهٔ جلوس بعرض رسید - و بشگون نیك گرفتند *

و درهمین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست که میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

عرش آشياني پرداخت - دريں گرمي دار و گير راجه جي سنگه که خود را بمدد عرش آشياني رسانده بود باندک دار و گير که بميان آمد راجهٔ نامي با چند نفر رکاب بکار آمد و اختيار الملك گرفتار چنگ اجل گرديد و تمام فوج و بهير گجراتيان و ميرزا بغارت تاراجيان و بهادران پادشاهي درآمدند - و خان آعظم بملازمت عرش آشياني رسيد - و سعادت قدمبوس حاصل نموده شکر چنان فتح که کمتري از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده بتقديم آداب تهنيت پرداخت - و ديگر امراي عظام رکاب تسليمات مبارك باد بجا آوردند و نثار گزراندند - اگرچه عرش آشياني بر قطع شجر حيات ميرزا راضي نبودند اما راجه رام سنگه راضي بنگاه داشتن مادهٔ فساد نگرديده بقتل او مبادرت نمود - و خان آعظم را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آگره شدند *

بعد آرام گرفتن چند روز رايت ظفر پيکر طرف ملک شرقي برافراشتند - و بعد رسيدن بنواح حاجي پور پتنه ترددات فوج کشي و کارزار و محاربات رستمانه آنچه درتسخير آن ولايت ازان پادشاه گيتي ستان که قلم ابطال بر داستان رستم واسفنديار مي کشيد بظهور آمد - و افغانان سور و لودي و نيازي بسيار را علف تيغ ساختند - اگر خواهد مجمل از تفصيل آن بگزارش آرد از سررشتهٔ اختصار نويسي بيرون مي افتد - هرکه خواهد که اطلاع يابد باکبر نامه و تاريخ فرشته رجوع نمايد *

حاصل کلام در سنه نهصد و هشتاد و چهار [۹۸۴] بعد قلع ريشهٔ فساد مدعيان خاندان اين دودمان بعضي را بجزا و سزا برساندند

جلوه گر گردید - دل باختهٔ هراس گشته عنان از معرکه گردانیده
با فوج خود رو بفرار گذاشت - و بهادران فوج پادشاهي بتعاقب
پرداختند - در اثناي آن حال که گرم گریختن بود - اسپ محمد حسین
میرزا سکندري خورده افتاد - و بدست مردم پادشاهي مقید گردید -
و بخدمت عرش آشیاني حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن
و آوردن او باهم دعوي سبقت مي نمودند - میان آنها گفتگو بنزاع
انجامید - پادشاه ازو پرسید که راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب
گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند
مگر کفران نعمت ورزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت -
و دران حالت که غلبهٔ فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج
بر آمده بمیرزا تاخته هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او
عرش آشیاني برای دفع کسل یلغار و تردد ده روز در زیر سایهٔ
درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملک خبر مغلوب گشتن
فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملک بشغب تمام مکان خود را
گذاشته بقصد مقابله وغارت فوج پادشاه ومدد لشکر خود به معذني اجل
خویش و اقبال پادشاه جلو ریز وقتي خود را رساند که تمام فوج
عقب میرزا تاخته بود - و عرش آشیانی با دو صد و سه صد سوار
زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند - از رسیدن اختیار
الملک پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته نقارچیان را
که دل و دست آنها از کار رفته بود - بنواختن شادیانهٔ فتح مامور
ساختند - و خان اعظم که با فوج خود در شهر محصور بود -
باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملک رسیده بکارزار و مدد

...بلاي او گرفتار گرديده - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل
... خواهد در آمد * ع * ببين تفاوت ره از کجا ست تا بکجا
... قصه محمد حسين ميرزا و اميران گجرات از چنين ايلغار نمودن
... مدار انگشت حيرت بدندان گزيده حوصله باختنده - و چنان
... کردند که اختيار الملک بطريق فوج يلتمش با پنج هزار
... نزديک بدروازهٔ شهر که خان اعظم از احمد آباد برامده بمدد
... نتواند رسيد مستعد باشد باز هر طرف که غرور داند خود را
... ی - و محمد حسين ميرزا با هفده هيژده هزار سوار خود و اختيار
... ت وده هزار پياده تير انداز و برقنداز حکم انداز بمقابلهٔ پادشاه
... ع - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج
... لهي فرو گرفتند - و کوس و کرنلي رزم وهلی و هوي دليران
... آوازهٔ گرديد - و زد وخورد غريب بميان آمد - و بهادران جانباز
... ران يکه تاز باوجود چنان ماندگي وکمل مسافت بعيدهٔ از
... تي لشکر خصم انديشه بدل راه نداده دادتهوري ميدادند * نظم *
... بسته جنگ را تنگ بسته ميان * بگردون برآورده گرز و سنان
... تن آب داده همه تيغ را * سنان بر جگر دوخته ميغ را
... که اثر غلبهٔ فوج مخالفان ظاهر گرديد - و چندين از اميران
... لهي شرط جان نثاري بتقديم رسانيدند - و بسياري گلگونهٔ
... روئي زخمهاي نمايان حاصل نمودند - و نزديک بود که چشم
... بفوج پادشاه نور اقبال رسد - عرش آشياني با خاصان جان نثار
... وار از قلب فوج ظفر موج برآمده چون فيل کوه پيا بر محمد حسين
... ميرزا [illegible] اقبال اکبري برابر چشم ميرزا

دروغ - خبرداران ما بیست روز است که پادشاه را در فتح پور بلا خبر
ارادهٔ کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان آعظم در جواب گفت آری
چنانست که می گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر
سواره از فتحپور بدین سمت ایلغار نموده با شتر سواران یک
تاز بهادر انتخابي خود را رسانده *

بر منصف پیشگان با هوش ظاهر است که هیچ پادشاه
بدین جرأت و این یاوري طالع و مدد اقبال عدو مال نبوده
که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن
آنکه اگر خواهد با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه
در فیلخانهٔ سرکار موجود مي بودند متوجه کارزار گردد - این
همه جرأت نماید - که هرجا با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید
نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب یلغار شب و روز
و بیدارخوابي با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداري رسیده
باشند که ادنی فوجدار پرگنه از عهدهٔ مقابله و پیکار او تواند
برآمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمي ظاهر است که
وقت ارادهٔ توجه پادشاهان از شهر بشهر دو سه ماه خبر کوچ
و برآمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار مي یابد.
و آن خسرو گیتي ستان بدان چستي و چالاکي خویش را میرساند
که قبل از رسیدن خبر خود را با دو سه صد سوار برساند - بر خلاف
فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار
و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها
بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهدهٔ یک نوکر نتوانست برآمد:

شما پیشتر خواهیم رسید اما تا مقدور شما هم خود را زود تر برسانید -
از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتح پور با چهارصد پانصد سوار
انتخابی یکه تاز بهادر که بیشتر از امرای جان نثار و خانه زادان
تجربه کار کارزار دیده بودند. بر شتران ماده سوار نموده و خود
پارهٔ راه بر اسپ و بیشتر بر بهل و شتر سواری فرموده شب و روز
طی مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و
چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طی فرموده بحوالی احمد آباد
رسیدند - مابین راه هرجا که با امرا و لشکری که سابق مرخص
فرموده بودند ملاقات می شد آنها باظهار خجالت غرق عرق
انفعال گردیده برکاب می پیوستند - و باز تا احمد آباد در ایلغار
بهم رکابی آن پادشاه ذو الاقتدار نتوانستند رسید - و روزی که کار بمقابله
و مقاتله افتاد زیادهٔ از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان
دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتحپور گذاشته بی اثر
خبر حرکت کوچ آمده بودند بعده که آثار گرد فوج همرکابان
عرش آشیانی و غلغلهٔ رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکی از سواران
فوج مخالف که برای آب دادن اسپ خود کنار آب متصل
دروازهٔ شهر آمده بود و در همان آن از سواران خان آعظم صوبه دار
محصور برای آب خوراندن اسپ کنارهٔ آب آمد سوار اختیار الملک
ازین سوار استفسار نمود که کدام سردار تعین کردهٔ پادشاه شما تازه
رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت
بعضی مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت زهی لاف

اقبال اکبري پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود - قلعهٔ بندر مذکور بتصرف پادشاه گیتي ستان در آمد - (عجب قلعه گرفت) تاریخ آن یافتند دربن ضمن میرزایان فرصت یافته پٹن را محاصره نموده حال بر سید احمد خان تنگ آوردند - و همین که تیغ آفتاب گیتي ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آوازهٔ رسیدن پادشاه ذو الاقبال انتشار یافت - دست از محاصره بر داشته سایه وار از گرد احاطهٔ آن دیار معدوم الوجود گشته آوارهٔ دکن گشتند - و عرش آشیاني خان اعظم را بصوبه داري احمدآباد با دیگر حکام تجربه کار کار دیده رعیت پرور در احمد آباد گذاشته در سنه نهصد و هشتاد و یك [۹۸۱] متوجه آگره گردیدند - و فوج براي تسخیر بهکر تعین فرمودند - و ابراهیم حسین (74) میرزا خود را به پنجاب رسانده چند روز مادهٔ فساد گردیده بزودي از دست بلوچان کشته شد - و سر او بحضور رسید - فرمودند بر دروازهٔ آگره آویزند - و در همان روزها مسعود میرزا گرفتار شده آمده در قلعهٔ گوالیار مقید گردید *

در بن اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسید که اختیار الملک گجراتي باتفاق محمد حسین (میرزا) لشکر فراهم آورده آمده احمد آباد را محاصره نموده است - عرش آشیاني ابتداء چند هزار سوار انتخابي همراه امراي عقیدت نشان رزم آزما پیشتر بطریق هراول رخصت فرموده بتاکید اکید بهریک فرمودند که اگرچه ما از

---

(74) د. در نسخه ابراهیم بیگ میرزا نوشته لیکن آن صحیح نباشد *

مورد عنایات بی پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهاي احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزي و فوج کشي انجامد ملک بتصرف آن گیتي ستان در آمده امیران عقیدت آئین جبین ساي تهنیت گردیدند - و از جملهٔ میرزایان هنگامه طلب بغی پیشه که آوارهٔ سمت بهرونچ و کهنبایت بودند از شنیدن آوازهٔ فتح اقبال اکبری سراسیمهٔ کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشیانی مطابق رویهٔ یکه تازي بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند ازانکه همراه عرش آشیانی زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخي و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان قلب سرراه پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتبهٔ جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتي رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشاني گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالي نمودند - آخر کار نسیم فتح و فیروزي باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعهٔ بندر سورت در تعلقهٔ گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبهٔ

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هردو میرزای باغی پیشه که از صدمات فوج پادشاهي این طرف آواره شده اند در بهرونچ و اطراف احمد آباد باتفاق بعضي مفسدان واقعه طلب علم بغي بر افراشته اند باندک توجه و تعین فوج این ملک بتصرف اولیاي دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته پیشتر مقدمة الجیش مرخص فرمودند - چون برسرحد راجهٔ سروهي رسید راجهٔ آنجا یکي از راجپوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضي مطالب ضروري و عجز حال خود فرستاد - و او در وقت اداي پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همرهان پیر محمد خان برسر او ریخته دست بدست بسزاي کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبر گردید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرآت برفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش‌آشیاني خود بدولت و اقبال عدو مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - دو سه منزل طي نموده بودند که بمژدهٔ ولادت نونهال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال‌مبشر گردیده بفال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبهٔ پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را مستمال ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداري آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد بر داشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

سنه ۹۷۷ فتحی که حضرت فردوس مکانی را با رانا سانکا دران مکان میمنت نشان رو داده بود مسمی بفتح پور ساخته مشتبه برونق خلد برین آباد نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعهٔ کالینجر که شیر شاه درهوای تسخیر آن سوخته درحالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند - راجه عرش آشیانی همین که ارادهٔ تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه رامچند که دران قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر هدایا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض داشت - و در همان زودی از مژدهٔ روح پرور تولد فرزند دیگر که مسمی بسلطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط درچمن مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده زیارت نموده زر وافر بخادمان و ضعیفان و ارباب حاجت رساندند - وفرمودند که حصاری از گچ وسنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل حاکم بیکانیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جملهٔ پیشکش داخل پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشتهٔ اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظربند (؟) و امیر صاحب مدار می بود و آخر با یکی ازان هردو ساخته در دفع امیر دویم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرسانده معهذا در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات بتصرف امرا درآمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل بگزارش درآمده و نسق سلطنت احمد آباد بسبب نفاق امرا

رسیدن فوج طرف مالوا میرزایان دست و پاي لاحاصل زده هزیمت یافته راه خاندیس اختیار نمودند - و عرش آشیاني بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس سره و رساندن فیض بساکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگره متوجه شده وبسیکري هفده هیزده کروهي آگره که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتي که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه براي طلب فرزند نموده نذر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودي بمژدهٔ حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچهٔ عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود ازراه مزید حسن عقیدت همراه پرده گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمژدهٔ ولادت با سعادت آن نَور حدیقهٔ سلطنت و نُور حدقهٔ خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل یزد منان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خودرا بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن قدوهٔ زمان خرمن خرمن وزدامن دامن زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانباني و گوهر درج اکبرشاهي (در شهوار لجهٔ اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتي باجمیر که صدو بیست ... دارد تشریف بردند - و قصبهٔ سیکري را بسبب

اصل ندارد - بهرحال ازو زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جملهٔ نوکران موروثي رانا که وطن در همان سر زمین از قدیم الایام دارند سید علي و سید ولي نام بسیارند که خود را سید مینامند - وقتیکه از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سواي نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پسر او بجاي او قائم‌مقام گردد - یکي از جماعهٔ کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانهٔ رانا از قرنها کرسي بکرسي حوالهٔ آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدي را بران مکان اطلاع نمی‌دهند و هر سال و ماه و بروایتي هر روز بران خزانهٔ مدفون می افزایند او آمده سر انگشت خود را بکارد شگاف می نماید و قطرهٔ خون آن انگشت بر پیشاني آن وارث ملک می مالد - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمي نمایند *

القصه بعد فراغ تسخیر قلعهٔ چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعهٔ رنتهبور تعلقهٔ سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصرهٔ رنتهبور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغي پیشه از احمد آباد باز بر گشته طرف مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره بر نداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجاني و غیاث الدین علي نخشبي را مع فوج شایسته براي تنبیه و دفع فتنهٔ میرزایان باغي‌تعین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

گویند دران روز آنچه بشمارآمدند ده هزارآدم از زن و مرد هنود و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را بآصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا و دیگران وطن خود درهمان کوهستان قرار داده آبادیی باسم آدیپور آباد ساخته می بود - مسود اوراق در ایامی که همراه خلیفه سلطان شاهزادهٔ ایران بطریق مهمان وار رفیق بود وارد ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیافت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمدهٔ رانا که برای استقبال و رساندن تا سرحد باتحف و هدایای مرسولهٔ رانا آمده بودند از روی غور بحقیقت وا رسیده و از اطوار مذمومهٔ آنها واقف گشته - ملک وسیع پرحاصل که در طول از هشتاد کروه زیاده و در عرض کم از هفتاد کروه جریبی نخواهد بود - و جمع آن سوای مداخل سائر و راهداری و ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمدهٔ او که در سال بیست هزار وسی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری دارند آنها را باصلاح آن جماعة بیست هزار و سی هزار موافق همان مواجب می یابند - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از آنها تعیناتند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال یکبار دو بار روز دسهره یا شادی برای سلام رانا میروند - یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیرنامیی که ازان راه عبور نمایند تعین می گردیدند - گویند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که بمرور ایام آتش پرستیی آنها به بت پرستیی مبدل گردیده اما

رانا گردیدند - همین که رایت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقهٔ رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لك سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندان خود قسم گذاشته بود که برروی دودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیال و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیرهٔ بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و بر آمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پلی جدال و قتال بمیان آمد و آدم بیشمار از هردو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گولهٔ بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجوهر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار بل زیاده زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه بر آمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمهٔ تیغ و تیر و سنان مغلان دلاوران چغته گردیدند *

---

(73) در تاریخ فرشته نامش جئمل نوشته *

قصبجات صوبهٔ مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم‌قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبراین فساد تازه فسخ ارادهٔ توقف پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلغار طی‌نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی ستان برسر آن خفتگان بادیهٔ غفلت رسید و خان‌زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - ازانکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر برروی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نمك بحرامی خود را بدم تیغ و سنان دهد چارهٔ کار دیگر ندانست - و بعد کوشش‌لاحاصل طعمهٔ شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آری که کرد که نیافت - و که‌کاشت که ندروید - سرهای باغی پیشگان مقتول را بطریق هدیه برای میرزایان که تازه بعرصهٔ بغی‌آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هردو بردار را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که برپای فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل‌گردند و تاریخ این‌فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند •

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقی متوجه تنبیه میرزایان باغی گردیدند - در همان زودی از هیبت اقبال اکبری میرزا الغ بیگ که در بغی ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بساط حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاورده آوارهٔ طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیانی در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده جمعي از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده براي بند و بست آگره مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آوازهٔ ورود رایات ظفر آیات تاب مقاومت نیاورده سراسیمهٔ کار و بار نا کرده کاری خود گشته ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف گردید *

عرش آشیاني از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم میخواستند چند روز به بندوبست پنجاب وتسلي دل الم‌خوردهٔ مردم آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان‌زمان گردند درین ضمن خبر آشوب تازهٔ طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه میدهد که محمد حسین میرز و مسعود میرزا که با محمد سلطان و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران رشتهٔ بني اعمام ذوي الارحام میرساندند چنانچه بغي ورزیدن محمد سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکاني و جنت آشیاني باحاطهٔ تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال آنها کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامهٔ اطراف شرقي و کابل با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب داعیه بودند همدستان گشته مع پسران بغي ورزیده فتنهٔ عظیم برپا نمودهٔ

جان بسلامت ازدست او بدربردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته برسر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیرکابل باردیگر کمرهمت بست و نزدیک رسیده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیرهٔ خاطرجمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنهٔ میرزایان بدخشان می کوشید - و حقیقت بهم بحضور معروض‌داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملال‌اثر عرش‌آشیانی فریدون خان‌کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد بافوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم‌تاب مقاومت در کابل‌نیاورده خودرا قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکی بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان‌زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضای وقت و غیرت آنست که باتفاق کمرهمت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم وآینده چشم برراه عطیهٔ الهی باشیم - کابل‌که ملک مورثی شماست‌کجا میرود - و میرزا محمد حکیم بازی و فریب آن ابله مریب خورده روانهٔ لاهورگردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سر از اطاعت پچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوهٔ شورش شرقی گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرش آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

اقبال اکبري با جمعیت قلیل که قابل ذکر نیست غافل بر سر آن مدهوشان بادهٔ غفلت رسیدند - و آن تیره بختان که مست نشاي غرور بودند بی‌ادبانه بمقابله شتافتند - بعد زد و خورد که بمیان آمد از صدمهٔ مدد طالع آن خسرو سکندر فرچنان مغلوب هراس گردیدند که التماس عفو تقصیر را میانجي قرار صلح ساخته والدهٔ خود را برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعلهٔ آتش غضب را فرو نشاندند - وبتقاضای وقت خطا بخشي را که خاصهٔ خاندان صاحبقران است کار فرموده تقصیر هردو برادر را مع آن ملک بطریق اقطاع به مادر خان زمان بخشیدند - و مقرر شد که مادر او در حضور باشد - وقت مراجعت عرش آشیاني هنوز به جونپور نرسیده بودند که خبر فساد هردو بدنهاد رسید فرمودند که والدهٔ اورا محبوس وار حوالهٔ حاکم جونپور نمایند - چون درین ایام خبرهاي ناخوش از کابل و اطراف پنجاب میرسید تنبیه آنها را موقوف بروقت دیگر داشته متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونپور رسانده با حاکم آنجا محاربه نموده غالب آمده جونپور را با والدهٔ خود بتصرف آورده حاکم آنجا را عوض والدهٔ خود مقید ساخت - عرش آشیاني از شنیدن جرأت و شوخي آن خیره چشمان بد عاقبت باز متوجه جونپور گشتند - درین اوان خبرهاي موحش کابل پیهم رسید *

حاصل کلام ملالت انجام سوانح اینکه بعده که میرزا سلیمان از شنیدن استیلاي ابو المعالي خود را به کابل رسانده ابو المعالي را کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده میرزا سلطان را در کابل گذاشت و میرزا محمد حکیم بتقاضاي وقت

بزبان خامه داده هرچند که هردو برادر درهمه باب وضع امیران اختیار نموده بودند اما ازانکه پادشاه درحق امرای ازبکیه بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضي اطوار سابق خان زمان که بگزارش آمده شاکي بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل شیباني خان ازبک که مفخر خود مینمایند آنچه از شیباني خان و دیگر ازبکان بفردوس مکاني الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم ازبک را از قلم رو خود اخراج نمائیم و این معني روزبروز مادهٔ نزاع و فساد هردو برادر که در مهم شرقي مامور بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک چندي دیگر از نمک بحرامان او باش وضع را باخود متفق ساخته سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولي نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقي علم بغي برافراشته صریح طبل مخالفت نواخته خلل تمام در ملک انداختند - و پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسي میگردد اخبار موحش را شنیده نا شنیده مي انگاشتند - و تا خاطر جمعي از دفع بعضي مادهٔ فساد دیگر اغماض میفرمودند تا آنکه قابوی وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پژوهان را قابل فوج کشي و گرد آوري لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه بردارند - و با جمعي از امرای مخصوص و فدویان جان نثار که در رکاب سیر و شکار مي بودند طرف رخنهٔ شرقي متوجه شدند - و تفرج کنان و صید افگنان عنان توجه جانب صوبهٔ بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرري ایلغار نموده بهمعنائي

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقرا بهادر داده بآگره تشریف آوردند *

چون قلعهٔ آگره ساختهٔ سکندر لودي که از عهد او بر آبادي آگره افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعهٔ شاه جهان آباد تخت گاه پادشاه دهلي گردیده بود از سنگ و خشت و آهک تیار کرده بودند - عرش آشیاني در سال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد و سه [۹۷۳] (72) هجري باشد شروع به بناي قلعه از سنگ سرخ و مسجد عالي از سنگ مرمر و عمارت دلنشین دیگر نمودند و در سنه نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و یادگار خود گذاشتند بیست لك روپیه بخرج آن در آمده و سه هزار درعه دورهٔ قلعه و ارتفاع سي درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سي درعه و عمق دوازده درعهٔ سکندری واقع شده اگرچه در السنهٔ کهن سالان شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما آنچه از تاریخ شاه جهان نامه تالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا عهد جلوس اعلی حضرت بآگره زبان زد بود صاحب قران ثاني مسمی باکبر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا مادهٔ فساد و بغي گردید بعده که فوجها برو تعین فرمودند تمام شهر و قصبجات را که لکها مال تجارت درانجا موجود بود و تیار مي شد تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این خبر بعضي واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایهٔ شورش گشتند خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هردو سابق

---

(72) در تاریخ فرشته سنه ۹۷۲ نوشته *

همشيرهٔ خود را بعقد او درآورد - و آن بي‌سعادت مادرزن خود را كه دخيل امور ملك رانى بود بتدبير به عافيتي بكشت و زمام احتيار سلطنت آنجا را ارطرف ميرزا محمد حكيم بدست خود آورد و در فكر و منصوبهٔ بر انداختن ميرزا محمد حكيم نيز بود ميرزا سليمان بر ين‌قصه اطلاع يافته خود را از بدخشان بكابل رسانده ابو المعالي را بعد از جنگ بدست آورده در مكافات اعمال او بقتل رساند - عرش آشياني برين خبر اطلاع يافته شكر دفع شر او بجا آورده فرمودند - كه كرد كه نيافت - درين ايام فولاد (71) نام غلام ميرزا شرف الدين حسين وقت سواري پادشاه كه از شكار گاه مراجعت نموده بودند ازميان‌كمين‌گاه ازدحام عام‌تيري بركمان نهاده به پادشاه رساند كه ثلث تير در شانهٔ مبارك جا گرفت و قبل از برآوردن تير آن تير انداز خطا كار گرفتار آمد و بجزاي كردار رسيد گويند بعد دستگير شدن او بعضي هواخواهان بعرض رساندند كه اول ازو تحقيق بايد كرد كه اين فعل شنيع ازو بگفته و راهنمائي كه بعمل آمده در جواب فرمودند كه درصورت تحقيق و استفسار مبادا ازراه عداوت بدروغ نام يكي از خانه زادان عقيدت كيش ما گرفته مارا درحق او بد مظنه سازد حكم‌نمودند كه فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخير بلاد جنوبي گرديدند و بعد رسيدن سرحد برهانپور ميران مبارك شاه دختر خود را مع ديگر تحف و هدايا پيشكش گذرانيده مورد مرحمت

---

(71) در تاريخ فرشته نامش قتلق فولاد نوشته •

بی فائده بهر یک دم آب و دو نان
بر پیوسته جدل گشتند با هم دونان
با آنکه کسی ز خوان او سیر نخورد
یک کس نگرفت عبرت از وضع جهان

ودر اندک فرصتی مدعیان بیرم خان بمراد دل نرسیده بدو رسیدند*

درین اوان خبر فساد شاه ابو المعالي رسيد اگر خواهد سوانح اورا مفصل برنگارد از ادعاي اختصار نویسي باز مي ماند مجمل بتحریر می آرد که شاه ابو المعالي از سلسلهٔ سلاطین صاحب داعیه بود و نزد جنت آشیاني آمده بپایهٔ امارت رسیده فکر فساد داشت بیرم خان از ارادہ او که بزشت کرداري مرکوز خاطر داشت اورا آمادهٔ شورش دانسته مقید ساخته در محافظت او مي کوشید تا قابو یافته از حبس گریخته بعد فتنه انگیزي و فساد زیاد باظهار ندامت رخصت کعبة الله گرفته رفته باز بهندوستان آمده متوسل ببعضی مقربان خصوص شرف الدین حسین گشته در جرگهٔ امرا درآمده بار دیگر سرمایهٔ فساد گردید - باوجود مکرر از سر تقصیر او گذشتند هربار شرف ملازمت حاصل کرده از سرنو هنگامهٔ فساد می ورزید تا آخر کار کار بجائي رساند که دو سه امیر نامي را بحیله و غدر کشته خود را به پنجاب رسانده چند گاه مادهٔ شورش بود - بعده که افواج برو تعین گشتند ازانجا فرار نموده خود را به کابل بخدمت میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیاني رسانده قسمي جوهر ذاتي ضمیمهٔ اخلاص بظهور آورد که شاهزاده را فریفتهٔ رشادت و حسن عقیدت خود ساخت و میرزا محمد حکیم بیحکم عرش آشیاني

رشتهٔ اخوت می افزود که بفکر بر انداختن نخل حیات او بدستور بیرم خان افتاد - هر چند بآتش زنهٔ حقد و حسد سعي و تدبیرها بکار برد مفید نیفتاد - روزي در خلوت وقتي که خان اعظم تلاوت قرآن می نمود قابو یافته فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانهٔ تعظیم نه نمودن اول زبان بپرخاش کشاد بعده غافل بضرب شمشیر کار او تمام ساخت چون خانهٔ که خان اعظم دران کشته شد نزدیک محل و خوابگاه خاص واقع شده بود و قاتل بغرور مستي و قرب و جواني اصلا متنبه ازان فعل شنیع نگشته همانجا استاده ماند و چهارطرف اندرون و بیرون محل آواز گریه و صداي فتنه آمیز بلندگردید وقت آرام عرش آشیاني خبر بگوش مبارک رسید بر قصه اطلاع یافته شمشیر در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را کشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته شمشیر از غلاف نیمکش بر آورده اشاره بقاتل نموده سبب این فعل شنیع استفسار فرمودند آن اجل رسیده خون گرفته ندانست که چه عذر گوید و بي ادبانه هردو دست پادشاه باظهار رسوخیت گرفته شروع بقصهٔ پرغصه گریه آلود نمود - عرش آشیاني دستهای خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سیلي نام چنان بررويِ او زدند که بیخود شده افتاد بعده فرمودند که اورا بسته بالاي بام برده دو باره پائین انداختند و بجزای اعمال او رساندند - و بمکافات حسد سابق و لاحق کار او ساخت و ماهم انگه نیز از غصهٔ هردو قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته که ازین جهان انتقال نمود *

* بیت *

باده را برهم مي ساختند- بعده که پیرمحمد خان قدم در آب نربدا نداشته از صدمات غلبهٔ فوج باز بهادر درسنه هفت جلوس غرق بحرفنا گردید وکمتر کسي از همراهان او نجات یافت و باز بهادر باستقلال تمام آمده بمکان حاکم نشین خود رسیده از سرنوبه بند وبست ملك رفتهٔ خود پرداخت - عرش آشیاني بعد از شنیدن این خبر بیدماغ گشته عبد الله خان اوزبک را براي تنبیه باز بهادر مع بهادران دیگر وفوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله خان باز بهادر بگرد آوري فوج و تهیهٔ جنگ پرداخته حرکت مذبوحي نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بهمان کوهستان بیجاگیر رساند (70) و عبد الله خان تا ماندو تعاقب نموده قلعهٔ ماندو را نیز بعد محاصرهٔ چند روز بدست آورده قلعه دار تعین نموده بزرمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه ماندو بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید *

درین اوان ایلچي طهماس صفوي شاه ایران با نامهٔ نامي بر اظهار محبت موروثي و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران نا دولت خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفهای ایران رسید روز ملازمت دولك روپیه نقد مع جواهر و خلعت و اسپ با ساز مرصع بایلچي عنایت نمودند *

بعد ازان که شمس الدین کوکه دروکالت و امور ملکي صاحب اقتدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان با وجود

---

(70) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت *

باز کار به پیکار کشید برادر مالدیو زن و اطفال را زیر تیغ آورده با پانصد سوار بر آمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدف تیر و سنان دلاوران چغته گردید و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسید و و شرف الدین حسین مورد عنایات بي پایان گردید •

باز بهادر که از مالوا فرار نموده خود را به پناه کوهستان بیجاگیر که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلی حضرت شاهجهان تعلق بصوبهٔ خاندیس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضي از عیال و قدري مال که با خود برده بود دران کوه جاي قلب گذاشته خود را نزد حاکم برهانپور براي در خواست کومک و فراهم آوردن جمعیت رساند - پیر محمد خان خبر یافته با فوج خود شتافته بعد سعي بسیار مال و عیال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان رواي برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابل پیر محمد خان بر آمد و هفت هشت کروهي برهانپور جنگ در پیوست - ازانکه از عدم سلوک و سختي پیر محمد خان همراهان او بدل و جان رنجیده خاطر بودند بجنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف که باز صفت حمله مي نمود سوار و پیادهٔ فوج خصم را کنجشک وار مي ربود - تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان راه یافت - و تمام کارخانجات پادشاهي که همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسیار کشته و زخمي گردیدند و پیر محمد خان دست و پا باخته رو بهزیمت آورده تا کنار آب نربدا عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان آن سر زمین بمدد باز بهادر رسیده بر فوج مغلوب تاخته سوار را پیاده و

که بر راجه بهاریمل (68) که از راجهاي نامدار و صاحب فوج بود و جد و آباي او سر اطاعت پادشاهان سلف هند فرود نیاورده بودند افواج ظفر امواج تعین نماید راجه از شنیدن دبدبهٔ اقبال عدو مال اکثري وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستاده وحلقهٔ اطاعت بگوش پند نیوش کشیده دختر خود را مع پیشکشهاي لائق گذراند و از قبول آمد بر آبروي او افزود - بعده شرف الدین حسین را براي گوشمال راجه مالدیو و تسخیر ملک او که مراد از جد و آباي جسونت باشند و از قدیم الایام منجملهٔ راجهاي با نام و نشان هندوستان گفته مي شدند و بسلاطین دهلي رجوع نمي آوردند و باستظهار سه قلعهٔ جود پور و میرتّه (69) و سامان از سرکشان مغرور مشهور بودند مرخص فرمودند - شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک بقلعهٔ جود پور که بالاي دامن کوه واقع است و محصور گردیدن راجه به پیش بردن مور چال و دواندن نقب پرداخت در محاصرهٔ چند روز راجه مالدیو امان خواست و قرار یافت که برادر خورد او براي برآوردن فرزندان و عیال بوعدهٔ هفته در قلعه مانده فیلان و آلات حرب و ذخیره بتصرف مردم پادشاه واگذارد - و تا خالي شدن قلعهٔ جود پور راجه بقلعهٔ سامان که در دامن کوه قلب واقع شده رفته بماند بعد بر آمدن راجه میان برادر راجه و شرف الدین حسین بر سر بعضي تکلیفات گفتگو بمیان آمد و

---

(68) در تاریخ فرشته نامش پورنمل نوشته *

(69) این میرتّه قلعهٔ ایست میان ناگور و اجمیر *

گردند جاگیر داران گرفتار وبال آه عیال مزارعان مظلوم گردند
اما ظلم و تعدي و بیداد حاکمان از خداي بي خبر بجائي
رسیده که اگر خواهد عشر عشیر آن را باحاطهٔ بیان آرد از سررشتهٔ
کلام دور مي افتد - در صورتیکه یکي از عمال که في الجمله اندیشهٔ
روز جزا داشته باشد و خواهد برخلاف دیگر ظلم پیشگان سختي
و تعدي را جزو اعظم شیوهٔ عاملي نداند و ترحمي بر حال رعایا
نماید و در پرداخت حال رعیت مال‌گذار و افزوني محصول
سال بسال و نیك عاقبت مآل کار خود و فرزندان خود داند -
مردم روزگار اورا مطعون ساخته از جملهٔ بیوقوفان نا کرده کار محسوب
مینمایند - و اگر خدا نکرده سال را تمام نرساند و تغییر گردید خراب
و پامال .خرچ سه بندي و غیرذلک گشته بوبال نقصان مایه و
شماتت همسایه گرفتار میگردد - چنانچه مکرر بر مسود اوراق‌گذشته -
حق سبحانه و تعالی همه بندهای عاصي را ازین آفت در پناه
خود نگاه دارد بحق محمد و آله - دیگر بباید دانست که کروري که
آن نیز وضع کردهٔ تودر مل است مراد ازانست که هرگاه محال
یک کرور دام که بقرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد براي تحصیل
و گرد آوري مال آن هرکرا مقرر می نمودند به کروری موسوم
می کردند - و کروریهای آن عهد همه صاحب فیل و فوج بودند
و جمع کثیررا بفیض می رساندند - سررشتهٔ سخن از کجا بکجا
انجامید •

القصه عرش آشیاني که روزبروز آوارهٔ گیتي ستادي او در
ممالك محروسهٔ هندوستان زبان‌زد هربرنا و پیرگردیده بود میخواستند

مقرر کرده زر نقد
دستور العمل و نیز دهاره وران که باشد نقاده ۹۶۸ هه
موضوع دهانیدن نامند تقاوي آنرا که قلبه‌راني خرج براي پیشگي
ظاهراست تجربه‌کار باهوش عقلای بر اما - گذاشته یادگار که - اوست
رعیت و ملکي امور غور طریقهٔ روزگار وضع تقاضاي موافق الحال که
عمال و برخاسته میان از محصول افزوني و ملك آبادي و پروری
باعث و میروند محالات برسر داده دربار خرج مبلغها که دار اجاره
آبادي بر نظر اصلا را آنها و میگردند مال‌گذار رعایاي حال وبال
ماندن بر بحال اعتماد ازانکه و نیست رعایا حال خرابي و ملك
فروخته را محصول حصهٔ هردو ندارند سال تمام بلکه دیگر سال
کاو بفروختن کار نموده اکتفا ظلم همین بر که خداترسي زهي و - میگیرند
بندي وسه دربار بخرچ وباز - نرساند برانست قلبه‌راني مدار که وارابه
را رعایا ماندهٔ باقي بسباط ننماید وفا نموده که تعهدي نقصان و
بفروش را آنها مواروثي و ملکي زمین و دار میوه اشجار حتي
ملک ویراني علاوهٔ نواح آن مفسدان تاراج و تاخت و نیارد
زمین کروه بیست کروه ده که ازانست - میگردد رعایا حال خرابی و
و مسافران دامنگیر دار خار اشجار زراعت بجاي افتاده نامزروع
قصبجات و پرگنه بسیار است پایه و سرو بي جاگیرداران جگر نشتر
گردیده انجام بد حکام تعدي از ویران و خراب بمرتبهٔ حاصل سیر
و محض خرابهٔ دیهات آنقدر و - گشته سباع مسکن و شیر بیشهٔ که
شامت از اگرچه - برخاسته راهها آبادي نام که شد چراغ بي
ملک بروز روز که فرجام بد ایام تقاضاي و رعایا و نفس
مال بد عمال جفاي و جور پامال رعایا و شود خراب ازین زیاده

چهل دام موافق نرخ مس آن‌وقت و اجورهٔ سکهٔ پل سیاه که مراد از یک فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهي جاري ساخت - و موافق همان جمع کل دیهات و قصبجات و پرگنات در دفتر ثبت نمود - این را عمل نقد جمعبندی نامید و بنای وصول محصول وضع دیگر برپای گذاشت - یعنی جنس حبوبات خریف و ربیع که از آب باران بعمل آید آن را بالمناصفه نصف سالم براي صاحب زراعت و نصف باقی در سرکار پادشاهي بضبط درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و بقولات و نیشکر و افیون و زرد چوب و غیره محتاج بآب چاه گردد که دران خرچ رعیت زیاده مي‌شود ربع هر یک قطعه بر اخراجات و خرید و فروخت آن گرفته جنس غله را سیوم حصه و باقي جنس نیشکر و غیره که آنرا جنس اعلی نامند و خرچ آب چاه و نگاهبانی زراعت و درو نمودن نسبت بغلهٔ زیاد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم حصه براي سرکار قرار داده باقي بحصهٔ مزارعان مقرر نمود - وهمچنان اگر خواهند محصول هرجنس واحد نیشکر و غیره نقد بگیرند موافق بمربع هر جنسي را في تنکه (بیگه) که مراد از سه هزار و شش‌صد درعهٔ شاه جهاني مطابق حاصل زمان حال است‌که آن نیز موافق درع آن عهد وضع کردهٔ اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده که آن را دهاره و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغایت حال در دفاترقانون‌گویان همه صوبجات ثبت وجاریست - و رعایاي سقیم‌حال را براي برداشتن زمین بلخیر که مراد از اراضي نامزروع باشد و زمیني که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حکام ظلم پیشهٔ بدنام

۹۶۸

راهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منهیان
رض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بشهرت قصد
نکار سمت کالپی برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر
خان زمان رسانیدند - خان زمان اطلاع یافته ناچار باستقبال شتافته
از فیلان و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و
وکالت به خان اعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاری
وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات
مالی ازو بظهور آمده بر السنهٔ خاص و عام هندوستان تا آخر زمان
ضرب المثل و مشیر کار و بار دیوانیان و امنای بیست و دو صوبه
خواهد بود چند کلمه ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - در سواد
اعظم هند مدار کار و بار خرید و فروخت و جمعبندی محال و
تحصیل مال و علوفهٔ نوکران راجها و پادشاهان بر پل سیاه بحساب
تنکه بود اگرچه زر سفید مسکوک می شد که آنرا تنکهٔ نقره می
نامیدند اما مخصوص انعام ایلچیان و مطربان بود و رائج عام
نبود و بجای نقره فروخته می شد - تودرمل که از قوم کهتریان
بخطاب راجه میان همقومان سربلندی و امتیاز یافت بنای
منصب و نوکری پادشاهی برین گذاشت که موافق وصول تنکه
از دیهات و مواضعات سکهٔ روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد فی روپیه

---

(67) عبارتی که ازین جا تا آخر سطر ۲۰ صفحه ۱۵۸ مرقوم
است سوای دو نسخهٔ اصل در دیگر هیچ نسخهٔ اصل یا دیگر
تواریخ مذکور نیست و نه مناسبتی بمقام دارد *

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس وافر اطلاع یافته خود متوجه تسخیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماهۀ پادشاهان که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طي نموده نزدیك قلعۀ کاکرون رسیدند - قلعه دار مع کلید برآمده ملازمت نمود ولمحۀ درانجا توقف ورزیده ماحضري که قلعه‌دار حاضر ساخت تناول نموده بعطاي منصب و خلعت اورا سربلندي داده همچنان جلو ریز خود را بادهم‌خان که هنوز در راه بود رساندند - و ادهم‌خان نظر بر بحال ماندن آبرو همه غنائم از نظر گذراند و ترسان و لرزان به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگره مراجعت فرمودند *

درین ضمن خبر رسید که شیرخان پسر عدلي شاه که درین مدت مفقود الاثر بود سی هزار سوار فراهم آورده بملك شرقي درآمده مادۀ فساد و آشوب آن ضلع گردید - خان زمان و بهادر خان برادر او برای دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد رسیدن بمقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران مصاف ترددات نمایان از هردو برادر بظهور آمد و جمعي کثیر با مردم نامي از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - شیرخان هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و اقمشۀ وافر از هرجنس بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح اصلا از ذکر غنائم دران درج نه نمود و همه را عوض خون بهاي

نام که به طبیعت پدمنی بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندي بمضمون نازك ادا خوب میگفت و معشوقهٔ او گفته مي شد مشغول بود - وقتي از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندي از ناموس و جواهر بحالیکه قادر بر همراه بردن روپ متي نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگیر (66) که کوهها و مکانهاي قلب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بي آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسپان و اسباب تجمل و مغنیهاي حور لقا بدست آورد وبر احوال روپ متي اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متي که عفت ضمیمهٔ صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور بعذر و جواب ملائم و نا ملائم پیش آمده میخواست که دفعیه نماید آخرکار دانست که بدون اطاعت امر چارهٔ نیست باظهار عجز و سلوك مهلت یک روز خواسته غسل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل ازانکه دست تصرف احدي بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جملهٔ اموال چند فیل براي پادشاه روانه ساخته باقي در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقي قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیاني بر

---

(66) در یک نسخهٔ اصل بیجاگهر و در منتخب التواریخ بداونی بیجاگرهه و در تاریخ فرشته بیجانگر نوشته •

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسیقي موشکافي
می نمود اگرچه بیرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز
بعلت مزید اختیار سلطنت در چشم همچشمان تنگ چشم خار
حسد می خلید و کار به تعصب و نزاع می انجامید و خونهاي
ناحق که لازم ملزوم مکنت و ثروت می باشد علاوهٔ مکافات اعمال
او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه
مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد متهم به بغي
ورزیدن گردید - اما بر عقلاي ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبري
از روي غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان
در حق ولي نعمت دارند واقف است میدانند که ازین سلسله
نمک حرامي کم بظهور آمده - ظاهر است که خلاف عقیدهٔ بعضي
که اورا از اهل بغي مي شمارند ازین تهمت بري و پاک بود
و از طرف پادشاه نیزدر مادهٔ او قصوري راه نیافته آن معاندان
کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند
چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر مي آید *

القصه درسنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۶] (65) ادهم خان
را برفاقت پیر محمد خان براي تسخیر مالوا تعین فرمودند
و باز بهادر فرمان رواي مالوا که در عیاشي و فراهم آوردن اسباب
عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتي
ستان باوجود آگاهي یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ متي

---

(65) الصحیح سنه ۹۶۹

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (64) مع فرزندان و معدودی چند که همدران رفاقت نمودند متوجه کعبهٔ مقصود گردیده بعده که به بندر کهنبایت تعلقهٔ احمد آباد رسید و درآنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمون پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود برهنموني معاندان خود را رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که درگوشه و کنار مددگار او بودند برسر خیمه و خانهٔ او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد اداي کلمهٔ شهادت بر زبان او جاري گشت که صد شکر در راه ولي نعمت در سفر بیت الله بدرجهٔ شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرام) یافته اند و میرزا عبد الرحیم پسرچهار سالهٔ بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان باحمدآباد آمده بمدد بدرقهٔ حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمهٔ از اوصاف او بزبان قلم جاري گشته عرش آشیاني در حبالهٔ نکاح خود در آوردند *

بیرم خان از اولاد علي شیر ترکمان بهار لوئي مشهور بود جد و آباي او پروردهٔ نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه پادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجراي امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته مي شد و طبع موزون

---

(64) الصحیح سنه ۹۶۸

درد آلود بگریست - آن زبدهٔ دودمان صاحب قران نیز برقت سر
اورا ازراه لطف بدست مبارك برداشته دست شفقت به پشت
او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان دربار گفتند که
حق خدمت موروثي تو برماست اگر باز ارادهٔ نوکري داری سرکار
کالپي و چندیري در اقطاع تو مقرر مي نمایم و درصورتیکه درحضور
باشي در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواري
خواهم نمود و اگر ارادهٔ بیت الله داري بعزت و آبروی تمام روانه
خواهم ساخت - بیرم خان درجواب التماس نمود که الحمد لله
آنچه انتهاي آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس
مکاني و جنت آشیاني و در رکاب سعادت بعرصهٔ ظهور آمده و
درین تازگي همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت
تجدید سعادت قدمبوس در حصول عفو جرائم رخصت کعبة الله
حاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم
بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

* بیت *

ز انجا که لطف شامل خلق کریم تست
جرم نکردهٔ عفو کن و ماجرا مپرس

امیدوارم که محض از فضل بي پایان قلم عفو بر جرائم و صفحهٔ
اعمال این سیه نامهٔ تبه کار کشیده مدد بدرقهٔ فاتحه رخصت
بیت الله مرحمت فرمایند - و پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع
دیگر لوازم سفر از روي لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش
اغ بند و بست اطراف و تنبیه بعضي مفسدان

نه ۹۶۸ رومي آورد ازو
هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رومي تبعيت همهمان حضور
رومی تافتند شمس الدین خان نیزبه تبعیت همهمان حضور
سوای آنکه با بیرم خان پرخاش نماید و بزبان شمشیر حرف زند
صرفهٔ کار ندانست • بیت *

بقهر خدا چون کسي اوفتاد * همه عالمش پاي بر سر نهند
چوبینند که اقبال دستش گرفت * ستایش کنان دست بر بر نهند

تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبهٔ ماحي بجواره مقابل
نمودن ضرور افتاد باوجودیکه جمعی از همرهان که بر آنها وقت کار
اعتماد بود جدائي اختیار نمودند دولت بیگ که آنقدر تیر روی
ترکش فوج بیرم خان بود با بعضي مردم مشهور دیگر کشته گردیده
خان اعظم را هزیمت داد وبیرم خان باز با فوج ولیي نعمت
مقابله ومحاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سوالک روانه
گردید عرش آشیاني بعد از شنیدن هزیمت اعظم خان بتحریک
بعضی مقربان متوجه لاهور گردیدند - درین اوان منعم خان از کابل
بحضور رسیده بمراتب وخطاب خان خانان سر افرازی یافت و
بقصد تنبیه بیرم خان متوجه لکهي جنگل گشتند - چون داخل
کوهستان شدند زمینداران آن زمین بمدد بیرم خان فراهم آمده
با فوج هراول پادشاه طرح جنگ انداختند - بیرم خان چون دید که
درهرصورت با ولیي نعمت سواي اطاعت مردود هر دوجهان گردیدن
است زمینداران را ازان قصد فاسد مانع آمده و امان خواسته هر
دو دست خود بسته دستار ندامت درگردن انداخته در خدمت
پادشاه حاضر آمده سر بپای عرش آشیانی گذاشت و بهاي و هوی

گر قبول افتد زهي عزو شرف

و الا سرداري فوج سواى ملاى خارجي که از نمك پروردهاي نمك بحرام و اخراجي ندويست بديگريکی از بندهای درگاه والا مقرر شود - از رسيدن عرضه داشت و اطلاع بر مضمون رقت فرموده پير محمد خان را طلب حضور فرمودند و شمس الدين خان را بخان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت رخصت خفيه فرمودند که اگر اثر نافرماى در بيرم خان مشاهده نمايند دفع فتنۀ او نيز بعهدۀ خود داند اما چون ايام برگشتگي طالع و انتهاي دولت بيرم خان که هرکمال را زوال است رسيده بود هر طرف که روی می آورد اگر همه برادر حقيقی و فرزند صلبي او بود ازو رو مي تافت چندان مکروه خاطر و غبار ملال از طرف همدمان و محرمان و هم زمان قديم بار می رسيد و بمددی چندان از دوستان نامی مشاهده مي نمود که اگر خواهد موافق قول مورخين سلف عشری اران بر صفحۀ ببان آرد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ميگردد - آنچه اسباب زياد نزد درويش محمد خواجه و شير محمد خواجه فرستاده بود که بروقت بکار آيد تا وقت حادثه بتاراج تاراجيان در نيايد و براي همان ياران قديم بماند کار بآنها برساندند که بآنها تواضع نموده خود را و آنها را از بدنامي زبانها نجات دهد بلکه نزد هرکدام که براي طلب بعضي اشياي ضروري يکي از محرمان را فرستاد درجرگۀ مجرمان آورده مقيد ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران اسباب را [illegible] از ميان برداشتند که نام و نشان اران در ميان نمانده

سنهٔ ۹۶۶ جان و آبرو شروع بنگاه داشت سپاه نموده بفراهم آوردن جمعیت
پرداخت و بقصد راه قندهار راه پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن
پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوهٔ بیرم خان و ارادهٔ بغی
او بخدمت عرش آشیانی نوشت که آزردگی خاطر اشرف یکی
بده منجر گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید بخدمت
پادشاه معروض داشت متضمن براینکه چون بموجب اظهار و
آرزوی حاسدان حقوق خدمت دیرینهٔ سه واسطهٔ آن دودمان
پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولی نعمت گردیده و
و معاندان در حلال دانستن خون رافضی فتوی داده اند برای
محافظت جان که در همه مذهب واجب است می خواهم
بمدد و رفاقت چندی خود را ازین بلیه نجات دهم و هم بدین
هیئت که باظهار اهل غرض اسباب بغی آماده میدانند درخدمت
آن خداوند هرچند نفس الامر ارادهٔ بیت الله باشد آمدن کفر
میدانم و بر عالمی ظاهر است که در خاندان ما ترکان نمک
بحرامی بظهور نیامده و لهذا راه مشهد اختیار نموده ام که بعد
طواف روضهٔ امام رضا علیه السلام و عتبات نجف اشرف و کربلا و
خواندن فاتحه دران مکانهای شریف برای بقای عمر و سلطنت
ولی نعمت از سرنو احرام کعبة الله بندم التماس آنست که اگر
بنده را در جرگهٔ نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکی از
بندهای بی نام و نشان را تعین فرمایند که سر بیرم را بریده برسر
سنان جلوه دهان برای تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت
بحضور بیارد

* ع *

نمایید - خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده علم و نقاره و فیلان و اسپان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلي بیگ نوکر معتمد خود روانهٔ درگاه معلی نمود و خود بسرانجام بیت الله پرداخت و بعضي اسباب زیادتي نزد درویش محمد اوزبک که از خویشان خان زمان و دست گرفتهٔ بیرم خان بود و شیر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان معزی الیه میزد فرستاده راه کعبة الله اختیار نمود هر منزلي که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل بمعاندان آن خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاده میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان باشارهٔ مدعیان کمر بر ارادهٔ هلاک او بسته‌اند و اکثر همراهان نیز ترک رفاقت او نمودند - ازین وسواس که دامن گیر او گردید از منزل سانگانیر سي کروهي دار الخلافت مراجعت نمود و بدین بدنامي که بحسب دل بستگي دنیا فسخ ارادهٔ حج نموده زیاده مطعون زبان هرزه درایان گشته نمي دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد گشت - درین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشتهٔ همدمان خود را برکاب عرش آشیاني رسانده از سرنو عطاي خطابه و اضافهٔ منصب و فیل و نقاره سرافرازي یافت و برفاقت دیگر امیران برای تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر ارادهٔ سفر بیت الله نموده راه نیافته بقدم برگشتگي ایام مراجعت نموده متوجه پنجاب گشته بود که از راه قندهار و مشهد مقدس بعد زیارت مرقد حضرت امام رضا و نجف اشرف عازم بیت الله گردد از شنیدن تعین ملا پیر محمد ناچار براي محافظت

خان خانان بسعي دشمنان چنان از بام افتاد که بگوش خاص و
عام رسید - و ذکر این مقال در السنهٔ دوست و بیگانه بگفتگو درآمد و
سر گوشیها بذکر علانیه منجر گردید - و ایام کامرانی بدشمن کامی
مبدل گشت - و توجهات و عنایات پادشاه رو بتنزل گذاشت -
و بعد تشریف آوردن عرش آشیاني باگره خان خانان براي دفع غبار
ملال ولي نعمت تسخیر مالوا را پیش نهاد خاطر بلا مدد و رفاقت
دیگري نموده از پادشاه رخصت حاصل کرده بآن سمت لشکرکشی
نمود و مبلغ کلي بخرج درآورد اما از بد مددی ایام و معاندان
بد فرجام که بزمینداران اطراف آن مرز و بوم از زبان پادشاه
خفیه احکام نوشته برهم کار گشتند فائدهٔ بظهور نیامد - باز بقصد
تسخیر ملک شرقي مهم بنگاله بعهدهٔ خود گرفت باوجود سعي و
تردد نمایان از ناموافقت امیران دور و نزدیک کاري ساخته نشد
بلکه بدنامي دیگر که هرجا میرود عمدا کار سرکار را برهم میسازد
عائد و علاوهٔ گفتگوي سابق گردید و بهر کاري که اقدام مي‌نمود بهیچ
وجه روي بهبود بنظر نمي آمد تا آنکه ارادهٔ بیت الله را وسیلهٔ
رستگاري از زبان بد گویان ساخته التماس رخصت بمیان آورد درجهٔ
قبول افتاد و مرخص ساخته میر عبد اللطیف قزویني استاذ خود را
نزد خان خانان فرستاده پیغام دادند که اولا تقاضاي ایام سن و ذوق سیر
و شکار و عدم تجربهٔ کار رجوع مدار سلطنت بآن خان بابا واگذاشته
بودیم الحال مي خواهیم که خود بدولت متوجه کارهای خلق و
سلطنت گردیم دوم شمارا هم که احرام کعبة الله بسته اید اداي حج
بجهات واجب و لازم گردیده باید که دست از علائق دنیا کوتاه

آن حضرت عارضهٔ بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عیادت عنان توجه بدان طرف معطوف دارند بجاست پادشاه متوجه دهلي گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم اتگه که در دهلی حاکم بود باستقبال برآمده بعد ملازمت و ایثار و نیاز بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان اشک ریزان بعرض رساندند که خان خانان توجه حضرت بدهلي بالتماس ما دانسته مثل مصاحب خان و دیگران کار مارا خواهد ساخت - لهذا التماس رخصت کعبة الله داریم کر در مزاج عرش آشیانی اگرچه ازین کلمات خانه برانداز نگرانی بهم رسید اما باز از راه لطف فرمودند بخان بابا بنویسند که ما بقلعهٔ دهلی بعیادت مریم مکانی باختیار و ارادهٔ خود آمدیم ظن تکلیف این معنی بر دیگران نبرند - بعده درخلوت شهاب الدین خان برفاقت دم کشان بعضی مقدمات ساخته و پرداختهٔ خود را با دیگرمذکورات وقوعی و غیر وقوعی درهم بافته باقسام قسم در مادهٔ خان خانان مع تمهیدات چند که ازان بوی نفاق و مخالفت او بمشام اهل خرد رسد بگذراندن شهادت دو سه رفیق همدم قسمی خاطر نشان عرش آشیانی نمودند که خاطر پادشاه را بالکل از طرف خان خانان منحرف ساختند - و کار بجائی رساندندکه بعد ورود فرمان خان خانان درجواب عرش آشیانی بعنوان معذرت بیاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجي محمد خان و دو نفر معتمد دیگر و زبانی آنها بیغام دادن که ازین مقوله که بعرض رسانده اند اصلا بخاطر عاجز راه نیافته عرض داشت نمود - قبول نیفتاد بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند - و صدای طشت بدنامي

سنه ۹۶۶ خان زمان بامید خطا بخشي بذات خود فوج کشي براي
نمود - خان زمان بامید خطا بخشي بذات خود فوج کشي براي
تنبیه آن سرکشان نمود و جنگهاي صعب رو داد باوجود افغانان
زیاده مثال مور و ملخ بدعوي ارث سلطنت سور فراهم آمدند
هرطرف که می تاخت از کشتها پشتها میساخت - تا آنکه چند
افغان نامي را از پا در آورد و تا کنار گنگ باب ضرب شمشیر
گرد روي مخالفان را شست و شوداده بتصرف قلمرو عرش آشیاني
در آورد - وهم چنان در تنبیه و تادیب میواتیان که همیشه مفسدي
وسرکشي پیشهٔ آنها بود و استیصال دیگر سرکشان نواح دهلي و آگره
کوشیده در سعي وترده جانفشاني خود را معاف نمیداشت - تاآنکه
از سرنو خان خانان مورد عنایات بي پایان گردید - اما معاندان و
حاسدان شب و روز در فکر بر انداختن اعتبار و دولت خان‌خانان و
ریختن آبروی او بودند و هر هفته و ماه تمهید تازه بروي کار مي
آوردند - و آمد و رفت رسائل شاه ایران مصحوب تجار مع تحف و
هدایا گوش زد پادشاه مي نمودند - تا آنکه ماهم اتگه و ادهم خان
کوکه و احمد خان داماد اتگه باهم همدم وهمراز گشته بخدمت حضرت
شاه غوث رجوع آورده اورا نیز بر بعضی قبائح خان خانان که ساخته
و پرداختهٔ آنها بود اطلاع داده شریك و معاون خود ساختند -
درین اوان چنان مقرر شد که خان خانان را برای انتظام امور
ملکي ومالی در آگره گذاشته عرش آشیانی تهیهٔ شکار چند روزه
گرفته جانب سکندره برآمدند - و صید افگنان و تفرج کنان کنار آب
جمنا مي رفتند - تا بسکندر آباد از توابع دهلی رسیدند - درین ضمن
ادهم خان وماهم اتگه بعرض رساندند که حضرت مریم مکاني والدهٔ

پیرمحمد خان که بمرض بغض و حسد دائم گرفتار بود و کمتر کسي را بي آبرو ریختن بخانهٔ او راه بود اتفاقا مریض گردید خان خانان براي عیادت بخانهٔ او رفت از دربانان باظهار خبر نمودن اداي خلاف داب بظهور آمد خان‌خانان آزرده خاطر گردیده خواست‌که برگردد پیرمحمد خان خبریافته برآمده بمعذرت پیش آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند خان‌خانان در جواب گفت تا حال که شما مرا نشناخته اید بر چوبداران شما چه تقصیر لازم‌توان نمود - معهذا زیاده از یک دو آدم همراه خان‌خانان اندرون رفتن‌نتوانست و این ناخوشي علاوهٔ غبار خاطر سابق ولاحق‌گردید - و کار بجائي کشید که ملا بیرمحمد را بی منصب ساخته چند گاه در قلعهٔ بیانه محبوس نمود آخربالتماس بعضی روانهٔ کعبة الله ساخت - وبجای ملا بیرمحمد حاجي محمد خان سیستاني را مورد عنایات پادشاهي گردانیده استاد عرش آشیاني مقرر نمود *

دریں ایام چوں مهم‌تسخیر قلعهٔ گوالیارکه‌بعد از تصرف حضرت فردوس مکاني از دست افاغنه بار بتصرف راجهٔ موروثي آن قلعه درآمده بود پیش آمد و مکرر فوجها تعین گردید کاري نساختند خان خانان براي رفع ملال خاطرپادشاه اهتمام تسخیر قلعهٔ مذکور بي آنکه دیگري رفیق گردد وخزانهٔ پادشاهي بخرج آید بعهدهٔ خود گرفته بپای قلعه رفته تردد و سعي نمایان بکار برده بپامردي یورش و ضرب شمشیر آن قلعه را بتصرف اولیاي دولت در آورد - هم چنین در ملک شرقي که از فساد و فوج کشي افغانان فتنهٔ [illegible] بیت و [illegible] آنصوب اقدام نمي توانست

ه ۹۶۶

برای رفاقت و رساندن شاهم بیگ همراه آمده بودند دران فساد
رفیق گردیدند - و بفرموده شاهم بیگ عبد الرحمن را گرفته بسته
بیحرمت ساختند - و موید بیگ که بقولی پدر عبد الرحمن و
بروایتی برادر کلان او بود خبر یافته با جمع کثیر از اوباشان برسر
شاهم بیگ آمد و جنگ درگرفت و بزخم تیر اجل شاهم بیگ
کشته گردید و عبد الرحمن و موید بیگ جان بسلامت بدر برده
خود را به پناه ملا پیر محمد که بخطاب پیر محمد خان سرافرازی
یافته بود برساندند خان زمان که سوختهٔ آتش فراق یار مقتول
گردید سررشتهٔ عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هردو
برادر روانه گشت - موید بیگ از شنیدن آن باستصواب پیرمحمدخان
که قبائح خان زمان را از خان خانان جدا نمی دانست بآب و تاب
تمام بعرض پادشاه رساند و خان زمان را خان خانان نزد خود طلبیده
در دفع کوشید و در همان ایام از درهم اندازی غماران فتنه جو از
مصاحب بیگ خان ولد خواجهٔ کلان که بسبب قرب موروثی
خود درخدمت پادشاه و ادعای حقوق سابق سراطاعت بخان خانان
فرو نمی آورد نسبت با خان خانان ادا هاي خارج سرزد و
خان خانان متحمل آن نتوانست گردید و به پیروی نفس امارهٔ
برقتل مصاحب بیگ خان مبادرت نمود این همه اسباب علاوهٔ
بیدماغی و سرمایهٔ نزاع امرای دیگر گردید و بر خاطر عرش آشیانی
نیز گرانی نمود * نظم *

خطرهاست در قرب شاهان بسی * که باشاه خویشی ندارد کسی

بعده که از دهلی باگره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند

از

لولي نيز الفت بنهايت بهم رسيد - ازآنکه بوي عشق و مشک پنهان
نمي توان نمود و عشق اين طائفه که خانه برانداز چندين هزار
خانه اند سواي ندامت و بدنامي و پشيماني ثمرهٔ ديگر بار
نمي آرد خان زمان برناز و نياز هردو معشوق بي باک اطلاع
يافته ازانکه درخاطر داري شاهم بيگ نهايت مي کوشيد آن
آرام‌دل را بدل و جان تواضع اين‌آرام‌دل خود نمود - شاهم بيگ بعد
وصال چند روزه بدعوي معشوقي شيوهٔ عاشقي را موافق حوصلهٔ
خود و حال و جمال خويش نديده بعبد الرحمن که اورا نيز نظر
رغبت بآن آرام دلها بوده بخشيد - و عبد الرحمن آرام دل را بنکاح
خود در آورده بعد ان شاهم بيگ مربي او گشته حکومت جاگير
او گرفته روانه ساخته بود - درينولا که شاهم بيگ مهمان او وارد گرديد
آن ملعونه که آخرکار چنين الفتها آمادهٔ انواع فساد ديني و جاني
ميگردد از گوشهٔ در و بام باشارهٔ حاجب و ابرو و گوشهٔ چشم پيام
محبت ديرينه بميان آورده خود را آراسته بعشوه و دلربائي جلوه
داد - چون بي حکم عبدالرحمن بمجلس حاضر شدن او متعذر بود
باشاره و راهنمائي آن يار قديم شاهم بيگ باظهار محبت زنجيره باف
و بي تکلفي که ميان ياران همدم فارغ از رعايت شريعت و غيرت
مي باشد تکليف طلبيدن آرام دل دران بزم بميان آورد - عبدالرحمن
از قبول ابا نمود - شاهم بيگ برسماجت برافزود - چون سرخوشي
شراب خانه خراب نيز سزاوار آن تکليف بود بگفتگوي نالايم انجاميد
و زبانها برطعن بيوفائي مقابل چندان احسانهاي ابله فريب دراز
گرديد وکار به برآمدن شمشير از غلاف کشيد - چون سواران خان زمان

تواضع و سلوک که مخصوص سلاطین است نسبت او بجا می آورد
زمام عقل از دست رفت و او بمرتبهٔ مفتون و واله او گشت که اکثر
و در خلوت اورا بر مسند نشانده خود دست بسته ایستاده شده
شاهم شاهم میگفت - محرمان این راز بوساطت ملا پیر محمد که
مدام رخنه جوی زشتی افعال خان‌خانان و متوسلان او بوده به پادشاه
رسانند - و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاق یافت - و
بر خان زمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن دشوار گردیده و بدفعیه
و رفع آن گفت و گو می کوشید - و نصیحت خان‌خانان درین ماده
نفع نمی‌بخشید - تا آنکه بتحریک ملا پیر محمد لشکر بر خان‌زمان
تعین گردیده و خان زمان براه‌نمائی خان‌خانان نظر بر مآل کار آن
تبه کار را از خانه بر آورده برج علی نوکر عمدهٔ خود را برای رفع
آن فساد و رسوائی و التماس عفو تقصیر در خدمت پادشاه نزد
ملا پیر محمد فرستاده شفیع خود ساخت - ملا پیر محمد بدون عرض
خفت زیاده بحال برج علی رسانده از بالای برج عمارت خود بزیر
انداخت - و شاهم بیگ از خان‌زمان رخصت حاصل نموده خود را
بجاگیر و تعلق حکومت عبد الرحمن نام که از جملهٔ همدمان و هم زبان
و دست گرفتهٔ شاهم بیگ بود رساند - و او باستقبال و تهیهٔ ضیافت
و مهمان داری کمر بسته سرگرم تردد گردیده شاهم بیگ را باعزاز
تمام در خانه فرود آورد - و در ایامی که شاهم بیگ با خان‌زمان نرد
محبت می باخت با عبد الرحمن نیز سرگرم نشاط و الفت بود -
خان‌زمان لولی داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم
رسانده لمحهٔ بی او دل او آرام نمی‌گرفت - میان شاهم بیگ و آن

جلا وطن شده و بروایت بعضي مورخین ملا پیر محمد شرواني نیست بهرحال ابتداء آمده نزد خان‌خانان نوکر گشته داروغهٔ کتابخانه گردید و در سفر ایران رفاقت نموده بدستگیری خان‌خانان در جرگهٔ بندهاي پادشاهي بپایهٔ امارت رسیده بود با مدعیان خان‌خانان همدم و شریک شعله افروزي گشته ازین نسبت تازه که باوجود اختلاف مذهب بمیان آمد کلمات نامناسب بهم زباني دیگران بر زبان مي آورد *

درین حال گل تازهٔ دیگر شگفت چون خالي از غرائب نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد شاهم بیگ نام جوان ساده روي بود که خالي از ملاحت نبود چند روز در آغاز خوبي و جواني منظور نظر جنت آشیاني گشته درسلک خواصان در آمده مورد عنایات گردیده بود - بعده که حسن صورت او بزشتي سیرت زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند - درینولا خان‌زمان که باوجود از طرف پدر به شیباني خان ازبک پادشاه توران میرسید و از طرف مادر نسبت او بشرفاي عراق منسوب میگردید که در وقت تاخت خراسان بقید یکی از اولاد شیباني خان در آمده بود و در شجاعت سر آمد تهور پیشگان آن عهد گفته مي شد خانخانان متوجه تربیت و پیش‌آوردن او گردیده به پایهٔ امیرالامرا رسانیده بود برخلاف رویهٔ خان‌خانان که در همه مذهب میجوشید چندان طرفداري مذهب امامیه داشت که در مجلس او اصلا تقیه نمود - بدام عشق شاهم بیگ گرفتار گدید و روز بروز محبت و الفت او بروز زیاده مي گشت تا اختیار

سنه ۹۶۵ این بندهٔ بي تقصیر راه یابد - بعد عرض رسیدن بعضي مقربان هنود و مسلمانان گردیدند - و نزدیک بود که تزلزل در خیمهٔ ناموس فتنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند که در مقابل آن همه بذل و فضل پادشاه بدین مرتبه سوي ظن بردن نه شرط عقیدت و نمک خواري است - عرش آشیاني اصلا بخاطر نیاورده شمش الدین خان نام امیر نامي را براي تسلي خان‌خانان باظهار تکرار قسم که اتفاقي فیل بآن طرف آمده مع فیل بانان هرچه خواهند بدان سزا رسانند فرستادند - و بعد نزول رایات بدهلي که اکثر از روي لطف و دلبري و خاطر جوئي و خوشي خان‌خانان توجه مبذول مي فرمودند براى مزید تسلي و رفع مادهٔ ملال نسبت (63) سلیمه سلطان بیگم که خواهر زادهٔ حضرت جنت آشیاني مي شد و بحسن صورت و سیرت وصفات حمیدهٔ چند که از احاطهٔ تحریر بیرون است و موزوني طبع موصوف بود با خان‌خانان مقرر کرده بعقد ازدواج او در آوردند - این معني زیاده از سابق بر خویشان و امراي چغته ناگوار نمود و مزید مادهٔ رشک گردید - خصوص ملا پیر محمد نام شرواني که از فضلاي کهن سال دکني بود و ذکر او در سلطنت نظام شاهي بگزارش آمده و در عهد حضرت فردوس مکاني بسبب رواج مذهب تشیع میان نظام شاهیه براه نمائي شاه مطاهر دکني

---

(63) در تاریخ فرشته نوشته که در موضع جالندر ازدواج سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ همایون پادشاه به بیرم خان بحکم اکبر پادشاه واقع شد *

آشیاني اصلا گوش بحرف آنها نمي نمودند - هم چنان در مجالس و محافل هرجا جمعي فراهم مي آمدند مضمون همین شکوه را مجلس مي ساختند - تا آنکه خیمه بخیمه و قهوه خانها این حکایت شکایت آمیز لبریز دوست و بیگانه گردید - و شجرهٔ معلونهٔ حسد و غیبت را بآبیاري غمازي و نمامي که گل سر سبد شیطان رجیم است پرورش میدادند - آخر بوسیلهٔ هنگامه طلبان هرزه درای بگوش خان‌خانان رسید و باعث عالم عالم‌کدورت خاطر عقیدت اثر او گردید - از اتفاقات در همان‌ایام عارضهٔ بدنی علاوهٔ الم روحانی او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست شد - و در همین اوان حکم فیل بجنگ انداختن فرمودند - بعده که فیلان کوه پیکر عفریت هیکل چند کله بریکدیگر زدند فیل مغلوب که باختیار فیلبان نمانده بود هزیمت یافته رو به بازار و خیمهاي خان‌خانان شد - و از صدمهٔ گریختن آن‌فیل و دیدن‌فیل غالب بقصد تعاقب او و هجوم تماشائیان بجان و مال مردم بازار آفت پامال و دست برد تاراجیان رسید - و غلغله و هنگامهٔ غریب برپا گردید - و نزدیک بود که آسیب بخیمهٔ خوابگاه خان‌خانان رسد ازین معني گراني تمام بخاطر خان‌خانان روداد - و بگمان ظن بد که آن نیز از نتائج توهم حسد و وسوسهٔ ابلیس پرفن ویران کن خان و مان کهن است بحکم پادشاه و اشارهٔ مصلحت معاندان دانست - و بماهم آغا پیغام داد که تسلي دهم در عقیدت و رسوخیت و فدویت من چه خلل راه یافته که بصلاح بد خواهان دولت پادشاه اشارهٔ و حکم گذشتن فیلي عرف بطور قوسنه باعث آزار و حیراني چندین

درین ضمن خبر مصاف نمودن خضر خواجه خان حاکم لاهور که با حضرت جنت آشیاني خویشي وصلت نیز داشت با سکندر شاه و هزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغي قندهار گردید - پادشاه خود بقصد گوشمال آن افغانان بدمآل عنان توجه طرف لاهور معطوف داشتند - سکندرشاه سراسیمهٔ کار و بارخود گشته پناه بقلعهٔ مال [مان] کوت احداث کردهٔ سلیم شاه برده محصور گردید - و فوجهاي منصور رسیده بر محاصرهٔ قلعه پرداختند - امتداد محاصره بشش ماه کشید و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمي گردیدند و ذخیرهٔ قلعه رو باتمام آورد - بعده سکندر شاه بعجز آمده التماس صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبد الرحمن پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر و ایثار باشد در رکاب آمده نوکري و جان‌فشاني نماید - و سکندر امان جان یافته رخصت بنگاله یابد - التماس او بدرجهٔ قبول افتاد - بعده که روز بروز اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خان خانان میگردید و آن قدر در مزاج عرش آشیاني جاکرده بود که بشکار رفتن و در شکار گاه بودن و اندرون محل تشریف بردن بي صلاح و استمزاج خان‌خانان صورت نمي‌گرفت - این معني مادهٔ مزید عناد و حسد معاندان وهم چشمان تنگ چشم مي گشت - و شهاب الدین خان و احمد خان نیشاپوري و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم آغا مي‌شدند باتفاق بعضي امراي مقرب چغته همدم و همراز گشته هرگاه پادشاه را که ایام شروع شباب بود تنها مي یافتند کلمات عداوت آمیز و فتنه انگیز بانواع دلائل گوش زد مي نمودند - و عرش

رسیده بود و هیمون با جمعی از بهادران همدم و دلاوران همقدم از فوج خود برآمده خواست یکه تاز تا قلب گاه فوج منصور بتازد - و علم شهرت این فتح برافرازد - و غلغلهٔ عظیم درفوج مغلان برخاست - خان‌خانان مقابل حملهٔ او تاخت - و زد و خورد غریب بمیان آمد - ناگهان از خانهٔ کمان اقبال تیموریه تیرجان ستان بحدقهٔ چشم آن خیره چشم رسید همان لمحه اسیر سرپنجهٔ نبرد گاه چغته گردید - و افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند - و تمام‌فیلان و خزانه و جواهرخانه و دیگر اقسام مال و عیال بدست مغلان افتاد - و فیلان و توپ خانه بضبط سرکار در آمد باقي بغازیان معاف فرمودند - و خان خانان هیمون را دست بسته آورده نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارك بقصد اجر غزا شمشیري بر فرق نجس آن کافر زنند - بعده خان‌خانان کار آن اجل رسیده را باتمام رساند - و فرمودند که سر اورا بریده به‌کابل روانه نمایند - و جسد پلید او بدروازهٔ دهلی برده آویزند بعد این فتح نمایان صداي کوس شادي بلند آوازه ساخته در پاني پت مقام نموده به تداوي مرهم لطف زخمیها پرداخته اکثر بندها را بعطاي اضافه و خلعت و خطاب نواخته جابجا فوجها را براي ضبط ملك و مال و استیصال افغانان بدسگال تعین فرمودند ٭

درین اوان خبر رسید که لشکر شاه اسمعیل بر سر قندهار آمده بدعوي تلافي آنکه امرای همایون قلعه را بموجب قرار و عهد تواضع نموده باز گرفته بودند در محاصرهٔ چند روز بتصرف خود آوردند - این نزاع اول است که برسر قندهار میان شاه ایران و پادشاه هند رو داد ٭

ت آشیانی با جمعیت لک سوار و هزار و پانصد فیل باستقبال
رزم پنجاب بود از شنیدن توجه پادشاه سمت دهلي چند سردار
مي کارزار دیده رزم آزمای را با بیست هزار سوار بطریق هراول
قابل فوج پادشاه گیتي‌ستان مرخص ساخت - هردو فوج نزدیک
انی پت مقابل بهم رسیدند و جنگ عظیم در پیوست - بعد
وشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردیده - و فوج
فغانان هزیمت یافته بغارت رفتند - و فیل و اسپ بیشمار بدست
مغلان افتاد همین که خبر بهیمون رسید هراس‌تمام در دل او و فوج
اوراه یافت و به آراستگي‌تمام که قریب پانصد فیل مست جنگي
انتخابي را پیش رو داده با توپخانهٔ جهان آشوب که عقب آن هر
طرف که نظر کار میکرد جوق بر جوق فوج مسلح زره پوش دوش
بدوش زینت افزاي فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه مقابلهٔ
خان خانان که هراول لشکر عرش آشیاني بود گردید - و ازان طرف
بهادران ایران و توران و نام آوران با حربهاي جان ستان بیمین و
یسار و یلتمش و قول جا بجا مقرر گشته ازروي صدق و صفا نقدهای
جان را برای نثار راه ولي نعمت بر کف اخلاص گذاشته تکبیر گویان
از هرطرف حمله‌آور گردیدند - و مبارزان صف ربا و دلاوران نبرد آزما
اسپان بجولان در آوردند و افغانان جلادت نشان نیز خود نمائیهای
مرد ربا بروي کار آوردند و نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت * نظم *
ز غریدن ژنده پیلان مست * گره در گلوی هژبران شکست
در آمد بغریدن آواز کوس * فلک بر دهان دهل داد بوس
بعد کوشش بسیار و کشش بیشمار که کار به هزیمت لشکر چغته

گشته بود روزی که پادشاه بشکار رفته بودند بخدمت خان خانان رسید - خان‌خانان بحضور خود راه نداده بي آنکه بپادشاه اطلاع دهد و استمزاج حاصل نماید فرمود تردي بیگ را گردن زنید * نظم *

کسي را که دیدی تو درجنگ پشت
بکش گر عدو در مصافش نکشت

و این‌معنی باعث کمال‌نسق و توهم‌خاطر چغته و دیگر امرای هند وعجم‌گردید - اگرچه بعد مراجعت پادشاه خان‌خانان عذرخواه این جرأت گشته التماس نمود که نظر بر حلم و خداترسي آن حضرت که اغلب چنین تقصیر عمد او خواهند بخشید دربن آشوب که کار سلطنت به سیاست رونق میگیرد صلاح دولت دربن دانستم که اورا بسزا رسانم - عرش آشیانی خان خانان را دربغل شفقت گرفته آفرین گفته و تحسین نموده فرمودندکه مکرر گفته ایم اختیار اختیار شماست - از هیچ‌طرف و هیچ ممر اندیشه دردل راه ندهید وگفته و اظهار جاسدان‌صاحب غرض‌را بخاطر نیارید و این‌مصراع خواندند * ع *

دوست کو دوست شود هردو جهان دشمن گیر

اما ازین جرأت خان‌خانان بردیگر امرا و مقربان پادشاهي‌خصوص ماهم‌آغا که انگه و مرضعهٔ (؟) پادشاه بود گوارا نه نمود و تخم حسد این در مزرعهٔ دل پرنفاق‌کاشتند - بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین کاشغربود حاکم پنجاب نموده متوجه بمقابلهٔ هیمون گشتند و بعد رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازي یافته بود با فوبج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت فرمودند - و هیمون که بعد تسخیر دهلي و هزیمت دادن منصوبان

دریں ضمن از نوشتجات کابل بوضوح پیوست که میرزا سلیمان بنی‌عم عرش آشیانی از بدخشان با لشکر گران برای تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره که مکرر از قلعهٔ کابل برآمده دست برد نمایان بر فوج خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت - آخر کار نظر بر تقاضای وقت بلطائف الحیل با میرزا سلیمان پیش آمده اورا راضی بدین ساخت که سکه و خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید - عرش آشیانی باوجود هنوز بسن حد بلوغ نرسیده بود ازین هجوم آلام اخبار ناخوش ذرهٔ الم بخاطر نیاورده بسیر و شکار و پیکار خصم مشغول بودند - و باز روزی از سر نو خان‌خانان را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجای عموی مهربان میدانیم - و در سلطنت اختیار اختیار شماست - و قسم بروح پدر بزرگوار و سر مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزئی و کلی متضمن بر صلاح دولت و سلطنت در بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن ما و اذن حاصل نمودن نگشته در اجرای کار ملکی و مالی بکوشید - و در همان اوان که امرا سر رشتهٔ کار از دست داده از ملاحظهٔ وضع روزگار و پیهم رسیدن اخبار کدورت افزا بفکرهای دور از اندازهٔ کار افتاده بودند و صلاح کار و مصلحت نیک دریں می دانستند که بدستور عرش [فردوس] مکانی طرف کابل رفته بعد مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید و خان خانان بدین مصلحت تن نمیداد - دریں حال تردی بیگ که از دهلی ، هزیمت یافته باعث استقلال هیمون گشته روانهٔ حضور

و تردي بيگ خان حاکم دهلي نيز از شنيدن خبر هيمون بفکر
گرد آوري کومکي که در اطراف بودند نپرداخت و در قلعهٔ دهلي
هم اگر محصور گرديده در پناه شهرپناه رعايا را بمدافعهٔ آسيب خصم
مامور مي نمود و بحضور عرضه داشت ارسال ميداشت تا رسيدن
جواب با کومک استقامت مي توانست ورزيد - اضطراب نمودهٔ
بمقابلهٔ هيمون برآمده جنگ بي‌صرفه نمود - و باندک زد و خوردي
که بميان‌آمد هزيمت يافته راه اردوی معلی پيش‌گرفت - و هيمون
دهلي را بتصرف در آورده در قلعه و اطراف حکام و عمال تعين
نمود - و روزي که باگره رسيد پنجاه هزار سوار با او بودند - بعد تسخير
دهلي قريب لک سوار فراهم آمدند و بقصد مقابلهٔ محمد اکبر
پادشاه که بعد ازين بعرش آشياني بذکر خواهد درآمد روانهٔ سمت
پنجاب گرديد - ودر همان‌حالت که خبر هيمون در لشکر عرش‌آشياني
انتشار يافت معا خبر رسيد که خان زمان حاکم ميرتهه که از امراي
عمده و متوسلان خان خانان بابا بود از شنيدن هزيمت حکام هردو
پاي تخت و تسلط هيمون‌تاب استقامت نياورده روانهٔ حضورگرديد -
باوجود پيهم رسيدن اخبار موحش اول به تنبيه افواج سکندر شاه
که اطراف پنجاب سر بفساد برداشته بودند پرداخته خواستند
باستيصال راجه رامچند نگرکوت که از سرکشان مشهور آن صوبه بود
متوجه شوند - راجهٔ مذکور نظر بر بهبود کار و عاقبت بيني خود و
ملک و رعاياي خويش‌نموده رجوع بخان‌خانان آورده بحضور رسيدهٔ
ملازمت نمود - و بعنايات همان‌ملک و قلعهٔ موروثي خود و ديگر
نوازشات سربلندی يافت ●

فرستاده دران برای منع بعضی محصولات نامشروع که در ایام سابق میگرفتند درج نمود - چون هنوز سلطنت جنت آشیانی که از سرنو بتصرف ملازمان چغته در آمد مزاج نگرفته بود و مردم هنگامه طلب و زمینداران افساد پیشه گفت و گو داشتند که ازین سرای بی ثبات بعالم بقا شتافتند - افغانان خاندان لودی و سور و نیازی که میان هم مخالفت داشتند و از هرگوشه و کنار اطراف شرقی طبل سرکشی بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان فرمای مستقل می دانستند - و سوای صوبهٔ پنجاب منصوبان جنت آشیانی استقلال بهم نرسانده بودند از هرطرف هنگامهٔ فوج کشی و شورش و حرکت افواج انتشار یافت - ابو المعالی که از سادات مشهور ترمذ و از مقربان چغته بود ازمشاهده اختلال انتقال سلطنت بفکر فاسد افتاد - خان خانان برارادهٔ او اطلاع یافته اورا مقید ساخته حوالهٔ کوتوال نمود - ابو المعالی قابو یافته گریخت - کوتوال از ملاحظهٔ بازپرس آن خود را هلاک ساخت *

و قبل ازانکه از استیصال سکندر شاه خاطرجمعی حاصل شود خبر رسید که هیمون بقال وزیر و صاحب مدار عدلی شاه باگره رسیده آگره را بی محاصره و جنگ متصرف گردید - و سکندر خان حاکم آگره از خبر آمد آمد هیمون تاب مقاومت نیاورده از قلعه برآمد و بعده که فوج هیمون تعاقب نمود برگشته بمقابله و مقاتله پرداخت و قریب دو سه هزار کس از جملهٔ فوج و بهیر و دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمی گشتند و در دریا وقت فرار غرق شدند - سکندر خان با معدود چند خود را بدهلی رساند

صاحب طالع و دیگر نظرات سعد سعدین و نیرین از خانهٔ دهم ریاست و یازدهم زینت افزاي وقت بودند سریر آرای هندگردیدند و منابر عرش پایهٔ مساجد از اسم نامي شریف سرفخر بر اوج برین رسانیدند • بیت •

خطیب چرخ راگوتا بخواند خطبه برمنبر
بنام خسرو غازي جلال الدین شه اکبر

و امراي ذوالاقتدار آداب‌تهنیت و ایثار بجا آورده بعنایات اضافهای نمایان و خطاب مفتخر و معزز گردیدند - اگر خواهد سوانح پنجاه و یک سال آن پادشاه سکندر اقبال مفصل بزبان خامه دهد در جلد کامل علیحده نگنجد هرکه خواهد بر احوال آن خسرو گیتي ستان اطلاع واقعي یابد رجوع باکبر نامه و تاریخ بداوني عبدالقادر نماید - اما از واقعات عمدهٔ ملکي و مالي‌نقرهٔ چند بطریق انتخاب از تاریخ فرشته و تواریخ معتبر دیگر بتحریر مي آرد - خان خانان بیرم خان که حقوق خدمت سه واسطهٔ آن دودمان‌خصوص رفاقت سفر ایران ومقابله ومقاتله درحربهای‌صعب برحضرت جنت‌آشیانی ثابت گشته بود بموجب وصیت والد بزرگوار منصب وکالت ضمیمهٔ اتالیقي و سپه سالاري عطا فرمودهٔ خطاب خان بابا را برالقاب وعنایات‌دیگر افزودند وفرمودند که اختیار سلطنت وبندوبست عزل ونصب حکومت و ایالت و امارت بلاد و کشتن و بستن وبخشیدن خیر خواهان و بدخواهان این‌دولت ابد پیوند بعهدهٔ خود شناخته از احدي وسواس در دل خود راه ندهند - خان خانان در ابتدای سلطنت نوامیس انتظام و نسق سلطنت بدهلي واگره و هر جا

قائم بود اما از آنکه ميرزا کامران با جنت آشياني نزاع ملکي داشت و حضرت را ميل محبت اهل بيت رسول الله نسبت جد و آباي بزرگوار خصوص امير تيمور صاحبقران موافق عقيدت مشايخ سلف و واصلان حق بافراط بود و ميرزا کامران طرف داري اعتقاد بعضي متکلمين متاخرين متعصب مي نمود و خلاف مرضي حضرت بظهور مي آمد برفاقت بيرم خان کلمات مطايبه آميز در مقابل مکالمهٔ ميرزا کامران گفته مي شد چنانچه در ايام اواخر شورش شير شاه که جنت آشياني به پنجاب تشريف آورده بودند وقت سواري همراه ميرزا کامران بر قبرستاني عبور افتاد سگي را ديدند که بر سر قبر بول مي نمود ميرزا کامران را نظر بران سگ افتاد متوجه طرف جنت آشياني شده گفت که ظاهر اين ست که قبر رافضي بود حضرت در جواب تبسم کنان فرمودند که آري آن سگ سني است - و سواي آن اختيار زمام سلطنت بيشتر به بيرم خان و ديگر مردم ايران که هميشه در ايام سلف پادشاهان هند و دکن دخيل امور سلطنت بوده اند داده بودند - و نسبت خاندان اين دودمان عالي نسب با سادات مشهد مقدس و ديگر مردم آن مرز و بوم مي رسيد اين معني نيز بر اکثر چغته و ميرزا کامران گوارا نمي گرديد حضرت را بطرف داري اماميه نسبت مي دادند - و مجموعهٔ ايام سلطنت بيست و پنج سال و عمر شريفش پنجاه و يک سال بود * * بيت *

بدنيا دل نه بندد هرکه مرداست * که دنيا سر بسر اندوه و درد است

سنه ۹۶۳ تن باشیانهٔ جنت پرواز نموده بمکان اصل پیوست و تاریخ وفاتش عمرش بمغرب زوال فرو رفت و طائر همایون بال روحش از قفس (همایون پادشاه از بام افتاد) یافتند - در دهلي مدفون نمودند *

گویند بمرتبهٔ بصلاح و تقدیم اوامر و مناهي الهي مي پرداخت که بی وضو نام خداي عزوجل بر زبان جاري نمی ساخت - و در صوم وصلوة و فرض و سنن و تلاوت قرآن تقید تمام داشت - با علما و شعرا صحبت داشتن و مباحثه نمودن دوست داشته فراخور حال هریك رعایت می نمودند - و طبع موزون داشت که در ایامي که بیرم خان را در قلعهٔ قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بمآل کوشیده چند بیتی که از راه توجه باطني به بیرم خان نوشته بطریق یادگار آن پادشاه عالي تبار بزبان قلم میدهد * بیت *

بار فتحی ز غیب روي نمود * که دل دوستان ازان بکشود

شکر لله که باز شادانیم * بررخ یار و دوست خندانیم

دوستان را بکام دل دیدیم * میوهٔ باغ فتح را چیدیم

روز نو روز بیرم است امروز * دل احباب بیغم است امروز

شاد بادا همیشه خاطر یار * غم نگردد بگرد یار و دیار

همه اسباب عیش آماده است * دل بفکر وصالت افتاده است

گوش خرم شود ز گفتارت * دیده روشن شود ز دیدارت

در حریم حضور شاه بهم * به نشینیم خرم و بیغم

بعد ازین فکر کار هند کنیم * عزم تسخیر ملك سند کنیم

در تاریخ فرشته مذکور است که هرچند بر عالمیان ظاهر است که حضرت جنت آشیاني برویهٔ مذهب برحق امام اعظم رحمه الله

فرمودند - بعد مقابله و مقاتله که از امرای نبردآزمای چغته جانفشانیها
بظهور آمد و چندین هزار سربی سر گردیدند نسیم فتح وفیروزي برلشکر
جنت آشیانی وزیده و افغان بیشمار گرفتار پنجهٔ اجل گردیدند - و
سکندرشاه هزیمت یافته با بقیة السیف بکوهستان سوالک گریخت
و هیمون از شنیدن آوازهٔ فتح چغته عنان عزیمت طرف شرقي
تافت - و بیرم خان تاریخ این فتح را (شمشیر همایون) یافت - و
جنت آشیانی شاهزادهٔ محمد اکبر را باتالیقي خان خانان یار وفادار
براي تعاقب سکندر بد اختر و دیگر افغانان* طرف لکهي جنگل
تعین فرموده خود بهمرکابي فتح و نصرت متوجه دهلي گردیدند -
و در ماه رمضان المبارك سنه نهصد و شصت و سه [۹۶۳] (61)
داخل دهلي گردیده به نسق ملك برهم خورده پرداختند - و
ابوالمعالي را حکومت پنجاب و سکندر خان [اوزبک] را ایالت
آگره عنایت فرموده روانه ساختند - و علي قلي را براي بند وبست
سنبهل و میرتهه مقرر فرمودند - و به تردی بیگ خان خلعت
حکومت دهلي مرحمت فرموده مي خواستند که خود بدولت
متوجه آگره شوند - از بد مددي فلك ناپایدار بتاریخ پنجم ربیع الاول
سنه مذکور (62) از بالای بام کبوتر خانه که وقت فرود آمدن متوجه
شنیدن اذان گردیده بودند پا بدر رفت و از بالاي زینهای بلند
افتادند و یازدهم ماه مزبور وقت غروب آفتاب جهانتاب آفتاب

---

(61) الصحیح شصت و دو *

(62) سنه نهصد و شصت و سه *

سنه ۹۶۳
روانه شدن هيمون صاحب مدار عدلي با لك سوار و دو هزار فيل
مي رسيد اصلا انديشه از بسياري لشكر خصم بخاطر راه نداده مابين
راه ملتان و پنجاب قلعهٔ رهتاس بنا كردهٔ شير شاه را با ديپال پور
و ديگر بلاد كه امراي افغانان با لشكر زياد سد راه گرديده بودند
مفتوح ساخته افغانان بسيار را بقتل آوردند - و بلاهور كه نزول رايات
ظفرآيات گرديد خبر رسيد كه تاتارخان و هيبت خان با سي و چهل
هزار سوار تعيين كردهٔ سكندر شاه باستقبال مي آيند - بحسب التماس
بيرم خان خود در لاهور توقف فرموده دفع آنها را به بيرم خان
فرمودند - و بيرم خان نزديك بآب بجواره (60) بان تيرهٔ
بختان كه از شجاعان نامي بودند مقابل شده باوجود كمال قلت
لشكر چنان تدبير و شجاعت را كار فرمود كه از اقبال و طالع همايون
بمحض شب خون زدن كه ديگر اميران را خبر نه نموده با نوكران خود
بر سر آن جماعه تاخته ترددهاي نمايان برروي كار آورد هزيمت
فاحش در لشكر اواغنه افتاد و فيل واسپ و اسباب بسيار بدست
چغته آمد - بعد فتح و نصرت مراجعت نموده بخطاب خان‌خانان
يار وفادار سرفرازي يافت - باز خبر رسيدن سكندر شاه با هشتاد هزار
سوار و فيلان بيشمار انتشار گرفت حضرت جنت آشياني خود
بدولت از لاهور برآمده شاهزاده اكبر را كه دوازده سال از عمر آن
نونهال گلشن عز و اقبال نشو و نما پذيرفته با تاليقي و هراولي بيرم‌خان
بمقابل سكندر شاه كه به سهرند رسيده سد سكندر گرديده بود تعين

---

(60) ن - بچواره

کعبه خواست - میرزا هندال که بتعاقب میرزا کامران مامور گشته باز برگشته بر حضرت شبخون زده بود مقید[مقتول] گردید - و میرزا عسکری قبل ازمکحول گردیدن میرزا کامران برخصت جنت آشیانی روانهٔ بیت الله گردیده مابین راه شام و مدینه فوت گشت - و میرزا کامران نیز بعد از طواف بدو پیوست - و ازمیرزا کامران ابوالقاسم نام پسر و سه دختر ماندند که ازان یکي را به فخرالدین مشهدي و دو دختر دیگررا به بني اعمام خود دادند - و از میرزا عسکري دختری مانده بود که بعقد سید یوسف مشهدي درآمد *

حاصل کلام بعد از دفع برادران و بند و بست ملک موروثي سمت کابل اگرچه متواتر خبر فوت سلیم شاه و اختلاف سلطنت میان افاغنه و برهم خوردن نسق هندوستان و تسلط هیمون بر همه افاغنه رسید اما جنت آشیاني دو دفعه طرف بلخ و سیستان و کشمیر تشریف فرموده جنگهاي رستمانه که مکرر بدست مبارک شمشیر بر مخالفان زدند نمودند و خود زخم برداشتند باز طرف کابل توجه نمودند - و بسبب نمامي حاسدان نسبت به بیرم خان بطریق دریافتن صدق مقال غمازان طرف قندهار تشریف برده اورا از ین تهمت بري یافته بموجب درخواست بیرم خان را در رکاب آوردند *

چون بتفصیل آن پرداختن از سرشتهٔ اختصار باز مي ماند بر سر مدعاي اصل مي پردارد - که در سنه نهصد وشصت و دو [۹۶۲] شاهزاده محمد حکیم میرزا را با منعم خان در کابل گذاشته متوجه تسخیر دهلي گردیدند - چون نزدیک پنجاب رسیدند از پانزده هزار سوار زیاده در رکاب همایون نبود - باوجودیکه خبر سکندر شاه و خبر

...ه ۹۵۳ ثانیا در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (58) بفتح و
جنت آشیانی در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (58) بفتح و فیروزی داخل قلعهٔ کابل گشته بعد حصول نعمت دیدار شاهزادهٔ محمد اکبر و تقدیم شکر الهی بند و بست قلعه نموده محمد علی خان (59) را در خدمت شاهزاده گذاشته در همان سال بقصد تسخیر بدخشان و دیگر بلاد موروثی در آمدند - میرزا کامران که اول پناه بافغانان برده به بی آبروئی از آنجا برگشته به بیکر نزد شاه حسین بنی عم رفته بود - از شنیدن متوجه شدن جنت آشیانی طرف بدخشان باز لشکر فراهم آورده بطریق یلغار آخر شب های تار خود را بپای حصار کابل رسانده انتظار صبح می کشید وقت وا نمودن دروازه قابوی فرصت یافته داخل قلعه گردید و چند امیران جنت آشیانی را بقتل رساند و بار دیگر جنت آشیانی تشریف آورده در محاصرهٔ چند روز قلعه را از تصرف او برآوردند همین دستور سه دفعهٔ دیگر بدستیاری و مدد میرزا عسکری و دیگر میرزایان در غیبت جنت آشیانی به تسخیر کابل پرداخته فرار می نمود باوجود مکرر از راه صلح و ندامت مطیع گشته بعد عفو جرائم جاگیر و آبرو یافته باز بتمرد پیش آمده فرار نموده بتاراج زمینداران رفته ریش تراشیده گریخته بود آخر گرفتار گردیده مکحول گردید و در سنه نهصد و شصت [۹۶۰] رخصت

---

(58) در تاریخ فرشته نوشته که قلعهٔ کابل دهم رمضان المبارک سنه ۹۵۲ فتح شده و مادهٔ تاریخ درین مصرعه آورده * ع *
بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی

(59) در تاریخ فرشته محمد علی طغائی نوشته *

با کوکبه و دبدبه بتوابع گرم سیر رسیده قلاع آنجا را بتصرف آوردند و قندهار را بعد محاصرهٔ شش ماه که میرزا عسکري آنجا بود اوائل ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] فتح نموده موافق قرار داد بمردم شاهزاده محمد مراد سپردند - بعد از روانه شدن ازانجا خبر واقعهٔ شاهزاده محمد مرادکه دوساله بود انتشار یافت - بعضی مردم فتنه جو مصلحت چنان دادند که تا فتح کابل مال و عیال ما در قندهار باشد وسردار و قلعه دار قزلباش باظهار آنکه الحال که قلعه حوالهٔ ما شده بدون حکم شاه احدي را در قلعه جا نمیدهم راضي بنگاه داشتن اطفال و اثقال همراهان رکاب نشدند - و این معني بر مزاج اشرف وامیران همراه گراني نمود - و بیرم خان و دیگر امرای رکاب با هم مصلحت نموده چنان قرار دادند که بهر وجهي که دانند قلعه را باز بتصرف خود در آرند - آخر کار قرار مصلحت بران یافت که جمعي از مردم هند و مغلیه همراه شتران کاه و هیمه داخل قلعه شدند - و پشتارهاي کاه بر سر گرفته چند روز آمد و شد نمودند - بعده روزي اسلحه درمیان پشتارها پنهان ساخته داخل قلعه شدند - غافل دست باسلحه بردهٔ دروازه بانان را بقتل آورده دروازه بر روي لشکر که نزدیک قلعه بود وا نمودند - قلعه دار هم ازین تمهید جان بازان خبردار گشته صرفه در جنگ ندیده از قلعه بر آمده راه عراق پیش گرفت - و جنت آشیاني قندهار را به بیرم خان سپرده متوجه کابل شدند بعد نزول رایات حوالي قلعه میرزا کامران جان بسلامت بردن غنیمت دانسته بغزنین گریخت و میرزا هندال که بسعادت قدمبوس رسیده بود بتعاقب او مامور گردید -

سنه ۹۵۲ ثانیا
غازي این رباعي طبع زاد همایون پادشاه را نزد شاه خواندند * بیت *

مائیم ز جان بندهٔ اولاد علي
هستیم همیشه شاد با یاد علي
چون سر ولایت ز علي ظاهر شد
کردیم همیشه ورد خود ناد علي

و نیز تقریبا مذکور نمودند که ابتداء بظاهر علت غائي مادهٔ عناد
بعضي امراي چغته و نفاق برادران خصوصا میرزا کامران همین
بود که پادشاه اختیار سلطنت باهل ایران داده در اظهار محبت
اهل بیت افراط مي نمودند - و باعث تقویت مذهب تشیع
میگردیدند - و بعد از تقدیم ضیافت در خور حالت سلاطین
و شاهان که در اکبر نامه بشرح و بسط مذکور است شاهزاده
محمد مراد را باتابگي بداغ خان قاچار و سرداران نامدار دیگر
و ده هزار سوار قزلباش سواي کومکي خراسان و صحرا نشینان
که موافق رویهٔ ایران چون خدمتکار و عهده دار منازل آنجا را
پیاده طي نمي توانند نمود همراه اکثر سوار فرا خور حالت عوض
پیاده سوار مي باشد - قریب به سي هزار سوار جمعیت فراهم
آورده - بود و دیگر سرانجامي که لازم سفر در خور حالت و شان
هردو طرف بود موجود نموده خود مشایعت بجا آورده مرخص
ساختند - جنت آشیاني وقت رخصت قرار چنان دادند که بعد
فتح قندهار را بشاهزاده محمد مراد تواضع نمایند - و از راه تبریز و
مشهد مقدس شده زیارت مزار شاه صفوي نموده وسعادت طواف روضهٔ
امام علي موسی رضا علیه السلام و دیگر اولاد امجاد نبوي حاصل کرد

[۹۵۱] با شاه ملاقات فرمودند و بکمال گرمي و تپاک ظاهری
و باطني فراخور حال مهمان شرائط میزبانی بعمل آمد - گویند در
مدت ملاقات . از ملاحظهٔ اثر انفعال از احوال افغانان بد مآل
حرفي بزبان شاه نگذشت هرگاه خود جنت آشیاني ذکر
سرگذشت بمیان مي آوردند شاه بانواع تسلي پیش آمده نمیگذاشت
که ازان ذکر کلام و کلمهٔ ملال اثر بر زبان جاري گردد - مگر روزي شاه
بتقریب استفسار سبب برهمزدگی ملک نمود - جنت آشیاني
در جواب گفتند که نفاق برادران علاوهٔ همه سرگرداني و قوت
دشمن گردید - در انوقت بهرام میرزا برادر شاه بدستور بزرگان ایران که
برادر خورد و پسر خدمت والدین و مهمان سعادت دو جهان میدانند
طشت و آفتابه گرفته خدمت مینمود - بعد فراغ برخلاف دستور
هند دست بسته مي ایستاد - شاه اشاره به بهرام میرزا نموده گفت
که طریقه و آداب سلوک با برادران و فرزندان نه چنانست که شما
مي نمایید - جنت آشیاني تصدیق قول شاه نمودند - این معني
بخاطر بهرام میرزا پارهٔ گراني نمود و در وقت مصلحت سر انجام
مدد کلمه و کلام حرف بي مددي باظهار مخالفت مذهب
نسبت بجنت آشیاني بزبان می آورد - نزدیک بود که مادهٔ انحراف
مزاج شاه گردد اما جنت آشیاني طریقهٔ ملایمت و فروتني با همه
اعیان شاه از دست نمیداد - و سلطان بیگم خواهر شاه و قاضي جهان
و حکیم نور الدین در تسلي و تقدیم خیرخواهي جنت آشیاني
و رفع وسوسه بغایت میکوشیدند و روزی در خلوت بتقریب اظهار
فرط محبت اهل بیت نسبت بهمه خاندان امیر تیمور صاحبقران

سنه ۹۵۱ ثانیا بسرحد سیستان که داخل گرم سیر خراسان است رسیده ازانجا دو قطعه نمیقهٔ محبت اثر باظهار کمال شوق و اشاره از احوال پر ملال خود بخط خویش نوشته بیهم مصحوب قاصد و همراه بیرم وارادهٔ خود بخط خویش نوشته بیهم مصحوب قاصد و همراه بیرم خان نزد شاه طهاس صفوي روانه ساختند - احمد سلطان شاملو حاکم شیستان خبریافته بي آنکه حکم شاه باو برسد برادر خود را با بازخانه و دیگر سرانجام شکار و فواکه آن فصل باستقبال فرستاده خود نیز با تهیهٔ ضیافت بخدمت محمد همایون پادشاه شتافت - و شاه مهمان نواز بعد از رسیدن بیرم خان و بمطالعه در آوردن خط آب دیده گشته بمهمان داري بیرم خان پرداخته باظهار شوق تمام بدین مضمون جواب نامه نوشت

* بیت *

همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذري بر مقام ما افتد

و اظهار شوق زیاده نوشته از حضور امراي قاعده دان براي مهمان داري تعین نموده فرموده که در هر منزلي سر راه از ماکولات و فواکه و ملبوسات و اهل نغمه و اسباب عیش و آنچه ما یحتاج بزم سلاطین میباشد با اسپان عراقي و جواهر سرانجام ضیافت و پیشکش موجود نمایند - حتی که سوای نغمه سرایان خوش آواز از امرد و اناث ایران سازنده و مغنیان هند باهتمام تمام در هر منزلي حاضر و مهیا و تیار نمودند - چون بهرات رسیدند سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماس با شرف الدین اتالیق و دیگر امرا باستقبال رسیده در لوازم تعظیم و تکریم و سرانجام لازم و ملزوم سلطنت کمی نه نمود - وجنت آشیاني سیر باغات و تفرج آب و هواي آن دیار که بر طبع اشرف بسیار موافق آمده نموده در سنه نهصد و پنجاه و یک

[illegible] استقبال و اعانت برآمده باشارهٔ
[illegible] و فکر فاسد کمر بست - حضرت
[illegible] اطلاع یافته قصد ایران نموده با معدود
[illegible] که بروایتی مجموع بهفتاد
[illegible] که رهبر و بانی این سفر خیر
[illegible] ازایام عهد فردوس مکانی
[illegible] شفعهٔ ثانی چنانچه بگذارش
[illegible] برای دفع شر ازبکیهٔ
[illegible] معلوبهٔ ازبکان که قزلباس
[illegible] شدند بیرم خان
[illegible] قدم از رفقت دودمان
[illegible] و شاگرد پیشه مرحله
[illegible] سلطنت پادشاه
[illegible] مجوف گذاشته بود
[illegible] بحافظ
[illegible] از خدمهٔ محل
[illegible] [٩٥٠] [illegible] فضل الهی
[illegible] حق [illegible] مرحله از
[illegible] غیر متوقعه و سرآمده
[illegible] بتاراج برده - پیشاهزاده
[illegible] آنجا مصلحت
[illegible] بعد طی مراحل

ذکر متوجه شدن محمد همایون پادشاه بعد از هزیمت یافتن از افغانان از نفاق انگیزی برادران و رفتن طرف ایران نزد زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه طهماس (57) صفوی

چون جنت آشیانی محمد همایون پادشاه را از ناموافقت ایام و شومی نفاق برادران بد فرجام چشم زخمی عظیم در ایام تسلط شیر شاه چنانچه بزبان خامه داده رسید - با جمعیت معدود که همه جا شیرشاه تعاقب کنان می آمد متوجه پنجاب شده طرف کهکر رفته مادر محمد اکبر را که از خاندان احمد جام قدس سره بود بعقد در آورده عازم پنجاب گردید - بعد رسیدن لاهور بمصلحت نفاق آمیز میرزا کامران از راه سند و کهکر متوجه ایلغار و سمت قندهار گشتند و قصد داشتند که چون میرزا عسکری قندهار است اگر برخلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمی کامران باتفاق مبدل سازد باز لشکر فراهم آورده فکر استیصال بدسگال نموده آید - بعده که نزدیک قندهار شرف نزول

) حاشیه صفحهٔ ۷۰ را باید دید *

اقطاع و منصب و خطاب گفتگوی عتاب آمیز بمیان آمد - رویهٔ عناد و نفاق منجر گردید - و خبر رسیدن محمد همایون پادشاه بهمعنانی ظفر و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعهٔ رهتاس و حرکت نمودن هیمون از طرف عدلي براي تسخیر دهلي چنانچه باحاطهٔ بیان مي آید زبان زد هربرنا و پیر گردید - و معا عرائض امرای پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج مغلان و منصرف شدن تا سهرند و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکهي جنگل رسید - و سکندر شاه با چهل هزار سوار تاتار خان را و هیبت خان را برای سد راه چغتة تعین نمود و بعده بمقابل شدن فوجها تاتار خان شکست فاحش یافته فیل و اسپ و آبرو باخته تا دهلي بند نگردید - و سکندر شاه باوجود علم غلبهٔ محمد همایون و نفاق قوم خود هشتاد هزار سوار را همراه گرفته با فیلان و توپخانهٔ بی شمار متوجه مغلان گردید باقي احوال بر محل بذکر خواهد در آمد •

ذکر سلطنت سکندر شاه سور از سلسلهٔ شیرشاه

سکندر شاه سور بعد فتح و ظفر بکمال سرور لوازم سور بجا آورد - و امرای سور همه را فراهم آورده گفت که بزرگان گفته اند دولت از اتفاق خیزد و بی دولتی از نفاق - سلطان بهلول لودی و شیرشاه باتفاق برادران بسلطنت دهلی رسیدند * بیت *

مورچگان را چو بود اتفاق * شیر ژیان را بدر آرند پوست

سلطان ابراهیم لودی و عادلی بر خلاف رویهٔ بزرگان بمکافات بد سلوکی و نفاق ورزیدن با برادران ملک و سلطنت را از دست دادند - اکنون من خود را قابل سلطنت ندانسته التماس دارم که هرکرا شما قابل این کار دانسته باشید اختیار نمایید - مرا رفیق اطاعت دانید - والا درین وقت که همایون پادشاه با لشکر جرار خونخوار قزلباش رسیده ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف شده تا کابل از سر نو به تسخیر در آورده - بعد فراغ استیصال برادران متوجه دهلی خواهد گردید - سلطنت به نفاق مادهٔ خرابی خاندان لودی و سور خواهد گشت - و بیخ و بنیاد افاغنه ازین دیار کنده خواهد شد - همه امرا باتفاق قسمها بمیان آورده باظهار رضامندی و اطاعت عهد و پیمان نموده سکندر شاه را که پسر عموی شیرشاه می شد بر تخت نشانده لوازم تهنیت و نثار بجا آوردند - اما در همان هفته برسر مقرر شدن

بکناري کشيده چشم براه عطيهٔ الهي بود - سلطان ابراهيم بعد محاربه برلشکر سکندر شاه غالب آمده هزيمت داد و لشکر بر سر بهير و خيمهٔ هزيمت يافتها رسيده بتاراج و غارت پرداختند - و سکندر شاه غافل از جاي خود حرکت نموده از يک جانب بابراهيم خان در آمد و لشکر هزيمت خورده نيز خبر يافته خود را از طرف ديگر مخالف رسانده تا خبردار شدن ابراهيم خان اثاثهٔ سلطنت اورا با سپاه او برهم زدند و مردم بسيار را بقتل آورده هزيمت دادند - ابراهيم خان طرف سنبهل گريخت و سلطان سکندر متوجه دهلي و آگره گرديد و با فتح و نصرت علم فرمان دهي برافراشت *

درين اوان خبر آمدن همايون پادشاه ازطرف ايران ومحاصرهٔ کابل و تنبيه برادران که بمدد خامهٔ تيز رفتار به تسطير آن خواهد پرداخت زبان زد خواص و عوام گرديد - و هرطرف فتنهٔ تازه برپا شد و سلطان ابراهيم از هيمون که درين وقت با لشکر فراوان متوجه دهلي از طرف عدلي گشته بود اول دفع سلطان ابراهيم را اهم دانسته محاربه نموده هزيمت يافته خود را به بيانه رساند - و هيمون آمده سه ماه بيانه را محاصره نمود - درين ضمن محمد خان سور حاکم بنگاله را هوس دعوي ملک گيري بخاطر رسيد برسر عدلي آمده به تسخير آن حدود پرداخت - و هيمون از شنيدن آن ترک محاصره کرده خود را بجنگ محمد خان رساند - و سلطان ابراهيم تعاقب هيمون نموده هزيمت يافت بعده برسر راجه رامچند والي تهته رفته بعد جنگ گرفتار گرديده ببادیهٔ عدم شتافت - باقي ذکر عدلي بتحرير خواهد

سنه ۹۶۰

گفته و شنیده امیر فهمیده کار نزد من بفرستی بعضی کلمات بآنها گفته و شنیده عهدها از طرفین بمیان آرد و بوساطت آنها خود را بملازمت رسانده بالمشافهه معذرت بخواهد - عدلی بیخبر از بازی روزگار امیران نامی مذکور را که ارکان سلطنت او بودند نزد او فرستاد ابراهیم خان که نسبت بعدلی در وقار و سلوک و پرداخت حال امرا و رعایا نیکنام بود امرا را بزبان خوش وعدهای تلافی عهد عدلی از خود ساخت و استقلال سلطنت بهم رساند و عدلی برناموافقت ایام خود اطلاع یافته راه چنار بطریق فرار اختیار نمود - و بهمان حدود اکتفا کرده فرو کش ساخت - و ابراهیم خان خود را به سلطان ابراهیم شهرت داده به نسق سلطنت پرداخت - احمد خان سور حاکم پنجاب که خواهر دویم عدلی درخانهٔ او بود برین خبر اطلاع یافته خود را از هم زلف خود کم ندانسته باتفاق هیبت خان و تاتار خان و دیگر امرا خود را سکندر شاه ملقب ساخته با ده هزار سوار از لاهور متوجه آگره گردید - ابراهیم خان که کمال استقلال و تجمل بهم رسانده بود با پنجاه شصت (56) امیر و هفتاد هزار سوار و دبدبهٔ پادشاهی مقابل او روان شد سکندر شاه از راه صلح پیغام نمود که سمت پنجاب را با او گذاشته باقی دیار هند خود داشته باشد سلطان ابراهیم از غرور بسیاری سپاه و امرا قبول ننمود و کار بمقابله و مقاتله انجامید - سکندر شاه علم و علامت همراه خود با امیران دیگر که سردار فوج مقابل ساخته بود داده خود را با جمعی از جانبازان همراز همراه خود

(56) ن - دوصد

پرداخت عدلي برخاسته خود را بحرم سرا رساند بعده که سکندرخان چند امیر نامداررا از پا در آورد و غوغاي عظیم برخاست از دست ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلي بمکان اصلی خود شتافت وا شاه محمد خرملي را دولت خان لوهاني (55) بکشت تاج خان کراني که از امراي عمده بود ازین هنگامه بیدماغ گشته از همان مجلس بر آمده نقاره زنان راه بنگاله و چنار اختیار نمود باوجود تعاقب نمودن عدلی مال ومتاع وخزانهٔ وافر با فیلان بسیارکه در محالات خالصه و خاصهٔ عدلئ بود متصرف گردید - آخرهیمون خود را باور رسانده مغلوب ساخت *

درین ضمن ابراهیم خان بزنهٔ عادل خان نیز ارادهٔ بغي نمود وعدلي اطلاع یافته میخواست که کار اورا بسازد زن او که خواهر عدلي باشد اطلاع یافته اورا خبردار ساخت و ابراهیم خان علانیه طبل مخالفت زده لشکر فراهم آورده طرف بیانه که حکومت موروثي آنجا داشت رفته بتاخت و تاراج پرداخته عیسی خان راکه بجنگ او تعین شده بود شکست داده برسردهلي آمده به تسخیر در آورد و سکه وخطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر آگره گردیده اکثر بلاد آنطرف را بتصرف خود آورد - وعدلی که متوجه مقابله و دفع ابراهیم خان گردیده بود بعد نزدیك رسیدن ابراهیم خان بصلح و موافقت پیش آمده پیغام داد که اگر اعظم همایون و بهارخان سرواني وحسین خان جلواني را با چند

---

(55) درتاریخ فرشته لوحاني و دربعض نسخ نوحاني نوشته *

سنه ۹۶۰ ونسق و رونق

وکنار بحرفهای خفت آمیز زبان زد بی باکان گردید - ونسق و رونق
پادشاهی نمانده - و فتنهٔ خوابیده از سر نو بیدار گشت - و امرا سر از
اطاعت او پیچیده بطبل مخالفت نواختن پرداختند *
روزی در قلعهٔ گوالیار دیوان نموده بعد مدت بر آمده نشسته
تغییر و تبدیل جاگیرات و خدمات برهنمونی هیمون می نمود -
درین ولا فرمود که قنوج را از شاه محمد خرملي (54) تغییر
نموده به سرمست خان سربني که از افغانان سگ فروش مشهور
شده بود بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع وبی
باك بود گفت کار ما بجائی رسید که جاگیر مارا بسربنیان سگ فروش
بدهند چون گفت و گو بلند گردید پدر او که مرد هموار بیمار بود
پسر را از تندی مانع آمد او در جواب پدر زبان طعن بیغیرتیها
که او را در زمان شیر شاه درقفص مقید کرده بودند دراز نمود
سرمست خان که خود را درقوي هیکلي و پردلیي از دلاوران
روزگار محسوب مینمود مستانه وار از روي غرور برخاسته بازوی
سکندر خان را گرفته به نصیحت مشفقانهٔ پدرانه پیش آمده
میخواست که اورا بگیرد سکندر خان پیش دستي نموده بکاردی که در
کمر داشت اورا بیك زخم از پا در آورد و کار چند کس دیگر که دران
گرمی باعانت مقتول و منع او پرداختند نیز بساخت و طرف عدلیها

---

(54) درجمله نسخ اصل خرملي نوشته اما در تاریخ داودی
و خلاصة التواریخ هند و منتخب التواریخ بداونيي و طبقات اکبر
شاهي فرملي و در تاریخ فرشته قرملي نوشته *

نفس در آینهٔ آهنی کند تاثیر
سخن نمي‌شنوی ظالم این چه سنگ دلیست

مبارز خان سنگ دل آن طفل را بکشت و خود را بمحمد شاه عادل مخاطب ساخته بر تخت دهلی جلوس نمود - عوام الناس باثر آنکه عادل را بارتکاب آن خون بیگناه هیچ نسبت نبود به عدلی شاه زبان زد ساختند - و از انکه بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت نداشت مردم ارذال بی استعداد را پیش آورد - هیمون (35) نام قوم بقال ساکن قصبهٔ ریواری که شحنهٔ بازار بود بمدد طالع و تقاضای گردون دون پرور وزیر صاحب مدار ومدار علیه مستقل عدلي گردید و خود باپری پیکران دل آرام بشرب مدام و شنیدن نغمه که همه خانه برانداز جان و ایمانند مشغول گشته چند گاه بتقلید صاحب همتان اوباش وضع گشته دیگ همت بیجا بجوش آورده زر وافر بمغنیان و مردم بی سروپا می بخشید و تیرهاي پیکان را از یک تولهٔ طلا ساخته وقت سواري بخانهاي مردم انداخته حکم نموده بود هرکه آنرا مي آورد ثلثان قیمت آنرا بدو میداد - و ظریفان خوش طبع هند باوجود انواع رعایت که درحق مسخرهٔ پیشگان بزله گوي می نمود عدلی را باندهلی که بزبان هندي کور باشد نظربر کار هاي بی موقع او که کور باطنان مینمایند مبدل ساخته مي گفتند - تا آنکه درنظر افغانان و همقومان اورا وقار و اعتبار وبردباري سلطنت نماند و درهرگوشه

---

(35) دربعض نسخ اصل و تاریخ داودی هیمو بلا نون نوشته

ذکر سلطنت مبارز خان که بعادل پادشاه عرف عدلی شاه موسوم گردید

گویند سلیم شاه ازبی بی بائی (52) نام منکوحه پسری داشت فیروز خان نام - و مبارز خان نام که برادر زادهٔ شیرشاه و برادر زن سلیم شاه می شد صاحب داعیه بود سلیم شاه از وضع او واقف شده اکثر در خلوت بزن خود میگفت که اگر پسر خود را دوست میداری وحیات و سلطنت اورا میخواهی رضا ده که برادر ترا از میان بردارم و اگر محبت برادرت بر فرزندت غالب است اختیار داری - زن برادر خود را ازان سوی ظن بری دانسته راضی نمیگردید - بعد وفات سلیم شاه امرا بموجب ولی عهد بودن فیروز خان را بر تخت نشاندند - بعد دو روز مبارز خان با اخوان بقصد قتل فیروز خان بمحل درآمد مادر فیروز خان اطلاع یافته نزد برادر آمده هرچند بالحاح و زاری شفیع پسر گشته می گفت که مرا با پسر بگذار که بدیار دور دست رویم و الا بفرما زنده مقید ساخته نگاه دارند و آن قدر گریه نمود که از اشک او دامن مبارز خان ترگردید اما فائده نه بخشید * شعر *

---

(52) درین نام بسیار اختلاف است در تاریخ داودی ماهی در تاریخ فرشته بایی در طبقات اکبرشاهی و منتخب التواریخ بائیا و دریک نسخه اصل مانی و در دیگر بائی نوشته والله اعلم به *

که بعد از مراجعت جنت آشیاني از ایران تا کابل هزیمت یافته بود چنانچه انشاء الله العزیز باحاطهٔ قلم خواهد درآمد پناه بسلیم‌شاه آورد و سواي آبرو باختن و خفت فائده ندیده ازانجا نیز فرار نمود - و سلیم شاه طرف دهلي روانه گردید - و خواص خان چون از طرف سلیم‌شاه که دران ایام بقتل و قید اکثر امرا میکوشید متوهم بوده پناه بتاج‌خان حاکم‌سنبهل برد - و تاج‌خان سراورا بغدر بریده نزد سلیم‌شاه فرستاد و خواص خان را در دهلي آورده مدفون ساختند - و از اولیا محسوب مینمایند - و بعد قتل خواص خان دنبل بسیار در نشستگاه سلیم شاه برآمد و دیگر عارضات بدني علاوهٔ آن گردید تا ازین دار فنا رخت هستي بربست - نه سال سلطنت نمود - مابین دوسرا از سراهاي شیر شاه سراي دیگر ساخته بدستور پدر طعام پخته و خام مقرر نموده بود * بیت *

در ین زمانه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است



خواص خان با جمعي از امرا طرف پنجاب رفته علم بغي برافراخته بود سلیم شاه بدهلیا آمده قلعهٔ تعمیر کردهٔ محمد همایون بادشاه را از سرنو از گچ و سنگ ساخته متوجه لاهور گردید - خواص خان با اعظم همایون و لشکري که مضاعف فوج اسلام شاه بود آمده بمقابله پرداخت - آخر خواص خان جنگ نا نموده طرح داده هزیمت نمود - اما دیگر نیازیان بعد حرکت مذبوح شکست یافته متفرق شدند - اعظم همایون ازان میان بشهرت صلح و ملازمت با ده کس از لشکر خود جدا شده خود را بسلیم شاه رسانده قصد نمود که حربه برسلیم شاه انداخته کار اورا بسازد - آخر کاري نساخته خود زخم برداشته بدر رفت - و سلیم شاه عقب نیازیان فوج تعین نموده باگره مراجعت نمود - و ازانجا بگوالیار آمد - و روزی عثمان نام بحضور سلیم شاه آمده شمشیري بر شجاع خان که امیر نامي بود بسبب عداوت قدیم انداخته بدررفت - شجاع خان باشارهٔ سلیم شاه دانسته از گوالیار بر خاسته به مالوه رفت - سلیم شاه تا مانده وتعاقب نمود و با شجاع خان و اعظم همایون و عیسی خان قریب بیست هزار سوار فراهم آورده بعد محاصره و محاربه نیازیان هزیمت یافتند - و مادر و عیال اعظم همایون اسیر گردیدند - و نیازیان طرف پنجاب آمده باز پناه به کهکران بردند - سلیمشاه بآن طرف آمده دوسال باکهکران و نیازیان مقابله داشت و نیازیان باز هزیمت یافته پناه بحاکم کشمیر بردند و اعظم همایون و سعید خان وشهباز خان بقتل رسیدند حاکم کشمیر سرهاي آنهارا نزد سلیمشاه فرستاد و سلیم شاه مراجعت نمود - درین اوان میرزا کامران

در اظهار تپاک اتحاد زیاد نسبت به برادر بزرگ با کلمات عذ خواهي غدر آمیز بمیان آورده تا آگره همراه بودن تکلیف نمود - و روز داخل شدن قلعهٔ آگره هرچند تمهید آنچنان بود که زیاده از سه چهار نفر همراه برادر نگذارند اما امیران همراه او بزور بازو وپهلو با جمع کثیر رفاقت نمودند - اسلام شاه چون دید که تمهید پیش نرفت براي دفع ظن بچاپلوسي در آمده گفت بنابر ضرورت تا امروز افاغنه را باخود رام ساخته نگهداشتم الحال تخت و لشکر را بتومي سپارم و دست اورا گرفته بزور برتخت نشاند - عادل خان که در اصل عیاش بيجوهر بود ارادهٔ روباه بازي برادر را دریافته قبول نکرده ازتخت برخاست - و اسلام شاه را برتخت نشانده اول خود سلام مبارک باد بجاآورد - و امرا از سرنو بفرمودهٔ عادل خان شروط ایثار و نثار سلطنت بعمل آوردند - درین حین عیسی خان و خواص خان باسلام شاه عرض نموده جاگیر بیانه برای عادل خان مقرر کرده رخصت او حاصل نمودند - و عیسی خان و خواص خان همراه او مقرر شدند - بعد دو ماه غازي نام را با زنجیر طلا براي مقید ساختن عادل خان تعین کرد و خواص خان مطلع شده غازي را گرفته همان زنجیر در پاي او انداخته بحضور روانه نمود - بعده میان هردو برادر و امیران نزاع ظاهري و باطني بطول انجامید و مکرر بمحاربه و صلح منجر گردید - و باوجود عادل خان شکست یافته طرف پٹنه رفته چند گاه مفقود الاثر گشت - میان امراي همراه او که رفاقت عادل خان میسر نیامد و اسلام شاه جنگ و نزاع باقي بود - اگرچه تحریر تفصیل آن بطول کلام منجر میگردد اما مجمل این ذکر آنکه چون

ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه از سلسلهٔ شیر شاه

دروقتی که شیرشاه رخت هستی ازین سرای فانی بربست عادل خان پسر کلان او که ولی عهد بود در حضور نبود - در قلعهٔ رنتهنبور قیام داشت - امیران از ملاحظهٔ فساد اهل عناد جلال خان را که نزدیک توابع پتنه بود بیلغار طلب داشته بر تخت نشاندند - و مخاطب باسلام شاه که از کثرت استعمال زبان افغانان بسلیم شاه معروف گردیده ساختند - و اسلام شاه بعادل خان برادر بزرگ عریضهٔ مشتمل بر تعزیت و اظهار عذر آنکه بسبب تجویز امرا که شما دوردست بودید مرا طلبیده برتخت نشاندند ناچار قبول نمودم - خودرا زود برسانید و مرا مطیع خود دانید - فرستاد - وخود متوجهٔ آگره گردید - و باز خطی به برادر کلان متضمن بر انتظار مقدم شریف نوشت - عادل خان به قطب خان و عیسی خان نیازی امرای حضور خطی نوشت که در آمدن من چه مصلحت میدانند و به جلال خان نیز پیغام داد که اگر سه چهار امرای معتبر آمده مرا تسلی داده ببرند باعث رفع وسواس خواهد گردید - اسلام شاه چهار امیرحضور را نزد عادل خان روانه نمود - آنها نزد او رسیده قرار و عهد نمودند که بعد ملاقات روز دویم رخصت اورا با جاگیر هر مکانی که خواهد بگیرند - بعد ملاقات که سر راه واقع شد جلال خان

و ترغیب اخفای خبر خود و جهد در کار تسخیر مي نمود - تا آنکه آخر روز دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] خبر فتح قلعه شنیده ودیعت حیات نمود • • بیت •

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب
کین سیه کاسه بآخر بکشد مهمان را

سوای ایام خروج و سلطنت ملک شرقي پنج سال سلطنت هندوستان نمود - میان قوم خود در عقل و رای صائب و شجاعت امتیاز تمام داشت - آثار خیر بسیار گذاشته - گویند مابین راه بنگاله تا اکبرآباد و ماندو و سنده که مسافت بعید است برای مسافران مسجد و چاه پخته ساخته و در مساجد موذن و جاروب کش بمدد وظیفه مقرر نمود - و درسراها طعام پخته وخام برای مسافرین ومترددین مسلمین و هنود قرار داده جهت پختن آن غلامان و نوکران نگاه داشته بود - گویند آش پزان سرائی شده که به بهتیاره و بهتیاری زنان زن مردم شده گردیده اند از اولاد ایشانها مانده اند - و مقرر نمودن اسپان سوار که در سرای بوده نوشت رسیدن اخبار مسافتهٔ دور و نزدیک بدو رسد بطریق ذاک از مخترعات اوست - و مبنی زن امن بمرتبه بود و درچنان سایه داد بیرونی آرام مسافران نشسته شرح ترسیدنی خود داده بود (در سنه ...) تاریخ وفات او یافته اند •

منه ۹۵۰ لشکر جلال خان جلوانی که بشجاعت و جلادت
گیر و متفرق شدن شهرت داشت از راه دور رسیده جلو ریز خود را بر سر راجپوتان زده
هزیمت داد و فتح نصیب شیر شاه گردید - چون در ماروار سوای
باجری دیگر جنس غله کم میشود شیرشاه بعد فتح مکرر می گفت
که برای مشت باجری ملک بدست آورده هندوستان را بباد داده
بودیم - و راجهٔ ماروار را که غدر شیرخان و نمک حلالی امرایه
خود یقین گردید افسوس بسیار خورد - اما باز بر تصرف ملک
قادر نگردید *

شیر شاه بعد تسخیر ماروار و نسق آن جا بقصد تصرف قلعهٔ
چتور لشکر کشی نمود آخر کار بمصالحه داروغه دار کرده سکه و خطبه
بنام خود قرار داده ملک برانای آنجا واگذاشته بر سر قلعهٔ کالنجر
آمد - و راجهٔ آنجا از شنیدن بدعهدی و غدر که با راجه پورنمل
و دیگران از افغانان بعمل آمده بود محصور گردیده بجنگ پیش
آمد و محاصره بامتداد کشید - روزی که کار بمردم قلعه تنگ گردید و
امید فتح بصبح و شام انجامید و شیرشاه بر سر باروت خانه ایستاده
ترده نموده حقهای آتش بار در اندرون قلعه می انداخت از
اتفاقات و اثر قسم کلام ربانی که مکرر با جنت آشیانی درمیان
داده مرتکب خلاف آن گردیده بود یک حقه بر دیوار قلعه خورده
برگشته میان باروت خانه و دیگر حقها افتاد و در چشم برهم زدن
شیر شاه از صدمهٔ آتش با چند امیر نامی دیگر سوخته گردید - چون
پارهٔ از اثر حیات بی ثبات مانده بود هر نفسی که می گذشت ا
دم واپسین غنیمت دانسته خود را بمورچال رسانده لشکر را تاکید

یا چهار هزار راجپوت و فیلان مستعد جنگ شده اول زن و اطفال را کشته خیمه و خرگاه و همه مال و اقمشه را سوخته بهیئت مجموعی خود را بر سر شیر شاه زده چنان جنگ رستمانه نمود که خرمن عمر چندین هزار راجپوت و افغانان بباد فنا رفت - و مکرر کار بهزیمت شیرشاه انجامید و فیلهای کوه پیکر ازپا در آمدند آخرکار طعمهٔ شمشیر افغانان گردیدند *

بعده شیرشاه که باگره آمده بقصد تسخیر مارواڑ روانه شد چون نزدیک راجهٔ مالدیو راجهٔ مارواڑ که پنجاه هزار سوار راجپوت داشت رسید تا یک ماه در سرحد اجمیر جنگ و مقابله روداد - بعده از طرفین آدم بسیار بکار آمدند و فتح آن دیار دشوار می نمود باتفاق زمینداران دیگر آن حدود که با راجهٔ مالدیو که به غصب آن ملك را از جد و آبای آنها متصرف گشته بود عداوت باطنی داشتند خطوط هندوی مشتمل بر اظهار ساخت و خصوصیت بنام امرای مالدیو نوشته چنان تمهید بکار بردند که خطها بدست راجه آمد و راجه از امرای خود بدگمان شده در فکر فرار افتاد - درین ضمن گویند نام امیر نامی راجه که یک خط بنام او نیز بود و محرک پیش بودن راجه بیش از همه او میگشت و این معنی زیاده مادهٔ وسواس راجه می گردید از راه اظهار عقیدت و اثبات تمهید شیرخان باوجود فرار اختیار نمودن راجه مقابل افاغنه آمده چنان جنگ بی سردار نمود که چندین هزار تن را بی سر و سردار ساخت - و در هزیمت دادن لشکر شیر شاه که مکرر پس پا شده بار مقابله نمودند هیچ نمانده بود که دران محل گرمی دارو

...نه ۹۴۹ — فضیحت زبان زد بود بجاي خضرخان
...نام را که در السنه بقاضي
منصوب ساخته در سن نهصد و چهل و نه [۹۴۹] باگره آمده از
بنده و بست آنجا فارغ شده سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه
تسخیر مالوه گردید و بگوالیار رسید - ابو القاسم قلعه دار منصوب کردهٔ جنت
آشیاني و شجاع خان (51) امیر شیرشاه که بقصد تسخیر و محاصرهٔ
گوالیار پیشتر رسیده بود آمده شیرشاه را دیدند - و بعد تصرف گوالیار
چون بسرحد مالوه رسید ملوخان حاکم مالوه از راه اطاعت باستقبال
آمده بعد تسخیر مالوه فراري گردید - و شیرشاه حاجي خان را در
مالوه گذاشته خود متوجه قلعهٔ رنتهنبور گشت - و ملو خان باز با
لشکر بر سر حاجی خان آمده مالوه را به تصرف خود درآورد - و
شیرشاه قلعه رنتهنبور را از منصوبان سلطان محمود بصلح گرفته خود را
باگره رسانید - بعد انقضاي یك سال در آگره خبر رسید که پورنمل نام
راجپوت بدعوي ارث علم بغي در نواح قلعه راي سین برافراشته و دو
هزار دختر نارسیده و رسیدهٔ هندو و مسلمان را رقاص نموده داخل محل
خود ساخته شیرشاه بقصد تنبیه او روانه گشته قلعهٔ رای سین را محاصرهٔ
نمود - هرچند خواست بران قلعهٔ پورنمل دست نیافت - آخر چارهٔ
کاردران دین که بقول و عهد و آمان قلعه را ازو گرفته بفتوای فضلا
برسر پورنمل تاخت - باوجودیکه پورنمل نظر برعهد و پیمان غافل بود

---

(51) دریک نسخهٔ اصل و تاریخ فرشته شجاعت خان و در
باقي نسخ اصل و تاریخ داودی و طبقات اکبرشاهي شجاع خان
نوشته و هو الصحیح *

بگريز نهاد وچنان قلعه به چنين غدر وحسن تدبير سراپا تدبير بي‌ترده جنگ بچنگ افاغنه درآمد - و بعد از چندين كارزار كه با جنت آشياني و امراي نامدار چغته نمود دفعةً حادثهٔ عظيم بران صاحب ديهيم يعني جنت آشياني كه ذكر آن گذشت روداد كه قلم سوخته زبان را بتكرار تذكار آن آشنا نمودن خالي از اثر ملال ندانسته بحاصل كلام حادثات آسماني مي پردازد - كه جنت آشياني بعد شكست مرةً اخرى ارادهٔ پنجاب و كابل پيش گرفتند و شير شاه بطريق مشايعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده كه حضرت جنت آشياني راه سند اختيار نمودند شيرشاه به بندوبست آن ملك پرداخت و اكثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشير شاه رفيق گرديدند - و بعد ملاحظهٔ آن سرزمين قلعهٔ رهتاس (49) را درانجا احداث نموده خواص خان و هيبت خان نيازي را آنجا گذاشته طرف دهلي مراجعت نمود - مي خواست كه بهتسخير ونسق آگره و توابع آن پردازد درين ضمن خبر شنيد كه خضرخان منصوب‌كردهٔ او كه دربنگاله گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طريقهٔ سلوك سلاطين اختيار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را برارادهٔ ديگر مقدم داشته بآن طرف شتافت - بعد استيصال خضرخان قاضي نضيلت (50)

---

(49) اين رهتاس غير اول است چه رهتاس اول قريب سهسرام بوده است و رهتاس ثاني در پنجاب غربي‌درياي‌جيلم‌مي‌باشد *
(50) دريك نسخه اصل وتاريخ فرشته نامش قاضي فضل‌نوشته اما در طبقات اكبر شاهي نامش قاضي فضيلت نوشته *

سنه ۹۴۷ امرد بلباس پیشه می باشد ترتیب داده در هر ڈولي دو جوان و عمر باخته با رخت زنان و در چند ڈولي پیر زالان سال خورده که در صورت تفحص پرده از زیور باشتهار مادر و جده وعمه گذاشته روی کار بر نخیزد نشاند و زیر پای هر جوان تیغهای آبدار که در نظرهای با گاوان و کهاران و مزدورهای پراز بار و خریطهای زر طامعان نمایان وفي الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیری بود پیش و پس ڈولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندی از سواران پیکار جوی کار آزموده بوسر دروازه رسید و بعد تجسس چند ڈولي پیرزالان و جوانان ساده رو دربانان را برعایت سابق ولاحق راضي ساخت که دیگر با ڈولیها کج وکاوش زیاد ننمایند و همین که ڈولیها داخل دروازهٔ دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهای پیکار باتفاق کهاران که اکثر از افغانان یکه بهادر بودند و حمالان بار با چوبهای که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن دروازه را بتصرف آورده برروي چشم براهان مژدهٔ فتح الباب وا نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامهٔ خوشوقتي نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند حتی پیرزالان آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفاقت و تردد بجا آوردند - راجه بعد خرابي بصره ازمآل کارآگهي یافته سوای آنکه بوسیلهٔ فرار جان بسلامت برد دیگرچارهٔ کار ندیده سراسیمه زار افسوس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته

نیامده بود برهنمائي تدبیر بخاطر آورده براجه هرکشن نام که حاکم موروثي آن قلعهٔ فلك رفعت گفته میشد پیغام داد که بر من مغلیه زور آوردند و اگر این ملک بتصرف خاندان امیر تیمور در آید قلعه در تصرف تو ماندن محال است مرا چنان در خیال رسیده که چون مامني براي نگاهداشتن ناموس و خزانه ندارم میخواهم که اگر تو فرزندان و عیال مرا با زري که همراه بردن خلاف رای صواب است در قلعهٔ جا دهي بخاطر جمعي بمقابل مغلان رفته شرفتنهٔ آنها را از تعلقهٔ ملك خود و تو دفع نمایم در صورت غالب آمدن تا باقي عمر مرهون احسان تو خواهم بود و اگر قضیه قسم دیگر رو داد مال و عیال من از دست تصرف و ملکیت و عبدیت چغته محفوظ خواهد ماند و ناموس و مال مرا از خود تصور نموده در ظل عاطفت خود نگاه خواهي داشت - راجه اول از قبول ابا نموده آخر بطمع زر و مال که وبال جان و خانمان چندین هزار خاندان کهن سال گردیده بغدر از اطاعت شیر خان صرفهٔ کار خود ندانسته فریفتهٔ غدر او گشته بفرستادن قبائل و اسباب و مال زیادتي ماذون ساخت • بیت •

بدوزد طمع دیدهٔ هوشمند • در آرد طمع مرغ و ماهي به بند

شیر خان بعد از فرستادن اقسام تحف و هدایا براي هریکي از کارپردازان راجه حقي درتان باظهار آنکه مهم صعب در پیش دارم نمیدانم مآل کار چه رو دهد شرم و ناموس مرا در حیات و بعد ممات از خدمهٔ خود دانند امیدواریهای زیاده داده هزار ڈولی به ... که براي سواري محل خاص و خواص و شاگرد

ه ۹۴۷ محمود رساندند چون نائرهٔ قتال از هردو طرف شعله‌آور گردید شیرخان بخدمت جنت آشیانی باظهار حق نمک و عبودیت موروثی فردوس مکانی پیغام داد که وقت جنگ بعد دست و پا زدن خودرا بکنار کشیده باعث هزیمت و شکست فوج افاغنه خواهم گردید و مطابق آن بعمل آورد - و سلطان محمود غارت خورده همه اسباب ریاست عاریتی برباد داده خود را به‌پناه زمیندار بیشه رسانده درگوشه منزوی گردیده هوس سلطنت از دل بیرون نموده در اندک مدتی رخت هستی از دار فانی بر بست - و جنت آشیانی هندو (48) بیگ را که از دوستان شیرخان گفته می شد و در مصلحت جنگ و هزیمت دادن شریک بود متوجه آگره شده میرزا بموجب قرار برای سپردن قلعهٔ چنار نزد شیر خان فرستاد چنانچه در محل خود بقید تحریر آمده بعذر غدر آمیز جواب شنیده مراجعت نمود جنت آشیانی خود متوجه تسخیر قلعهٔ چنار شدند شیر خان عرضه داشت مشتمل بر اظهار حقوق طرفین همراه قطب خان پسر خود فرستاد چنانچه بتحریر آورده چون رفتن حضرت طرف احمد آباد ضرور گردید شیر خان عرصهٔ فرصت بمدد موافقت ایام خالی دیده از سر نو با حکام بنگاله و بهار جنگها پیاپی نموده سلطان محمود بنگالی را با دیگر سرداران آن طرف زخمی ساخته هزیمت داده اکثر اطراف شرقی را بتصرف خود در آورد - درین ضمن فتح قلعهٔ رهتاس را که بتصرف هیچ پادشاه دهلی و بنگاله

(48) در تاریخ فرشته امیر هند و بیگ نوشته *

گردید و غلبهٔ عشق تاج خان چندان بر رشک پسران حاسد افزود که
یکی از پسران او برسر لاد ملک رفته زخم شمشیر برو رساند اگرچه
کارگر نیامد اما شور و غوغا از چهارطرف محل برخاست و تاج خان
غضب آلود خود را مقابل پسر رسانید خواست که شمشیر بر وی
حواله نماید رحم پدری مانع آمد و پسر بد عاقبت سبقت نموده
بضرب پیاپی شمشیر کار پدر را بآخر رسانید شیرخان که دران ایام
طالع او در اوج بود پسرهای تاج خان را بصلاح میرزا احمد ترکمان
خالوی لاد ملک مقید ساخته آن ضعیفه را بعد انقضای عدت بعقد
خود در آورد و هرچه درملک شوهر سابق او بود و آنچه در قلعه از
اسباب سلطنت بدست آمد با کلیدهای قلعهٔ چنار بتصرف و
اختیار خود در آورد و دربن آوان سلطان محمود پسر سلطان سکندر
که همراه فوج راناسانکا بجنگ فردوس مکانی رفته هزیمت یافته مدتی
سرگردان آن دیار بود بعضی افغانان علی رغم شیرخان باتفاق
زمینداران عمدهٔ آن حدود او را بمدد زر و سرانجام داعیهٔ سلطنت
و لشکر تقویت داده بپادشاهی بالاستقلال برداشته تمام صوبهٔ بنگاله
و بهار بتصرف آوردند - بعد تقسیم ولایت بنام امیران که شیرخان
نیز بتقاضای قابوی وقت رفاقت سلطان محمود رفته بود بعضی
محال صوبهٔ بهار را در اقطاع او مقرر نموده عهد نامه نوشته دادند که
بعد تسخیر جونپور که در تصرف چغته آمده بود صوبهٔ بهار بالتمام
تعلق بشیرخان داشته باشد بعده - باتفاق بجونپور رفته امرای جنت
آشیانی را هزیمت داده تا لکهنو بتصرف در آوردند - جنت آشیانی
از شنیدن غلبهٔ افاغنهٔ طرف بهار از کالنجر خود را بمقابلهٔ سلطان

افتاد - و قوت تمام در سرانجام مهام ملكي بهم رساند - و در شجاعت و رشادت بموافقت طالع زبان زد خاص و عام گرديد - جمعي از لوحانيان كه مقرب موروثي جلال خان بودند با شيرخان عداوت جاني بهم رسانده در فكر قطع رشتهٔ حيات او افتادند - و گوش جلال خان را نيز ازطرف بديهاي شير خان پر نموده خواستند با خود رفيق نمايند - شيرخان مطلع گشته آنچه آنها درحق او انديشيده بودند خواست دربارهٔ آنها بعمل آرد نزاع چنان بطول انجاميد كه درين اوراق بتحرير آن قلم را رنجه داشتن از سرشتهٔ اختصار دور افتادن است - حاصل كلام باوجوديكه در برانداختن شيرخان جلال خان و جمعي كار فرمايان و اميران بهار و بنگاله اتفاق نمودند بعد مغلوب و متحصن گشتن شيرخان در قلعهٔ گلي كه خود ساخته بود بجنگ و تمهيد و تدبير كه همه جا تقدير بآن موافقت مينمود بر دشمنان غالب آمد و اكثري كشته شدند و جلال خان بكمال پريشاني و بي ساماني هزيمت يافت - و بارديگر خزانه و جواهر و فيل و اسپ بي شمار بدست شيرخان افتاد و سلطنت بهار و بعضي توابع آن طرف باستقلال نصيب او گرديد *

از مدد طالع او روايت مي كنند كه دران ايام تاج خان نامي از طرف سلطان ابراهيم قلعه دار چنار بود زني داشت از قوم تركمان لاد ملك (47) نام اگرچه عقيمه بود اما تاج خان را بمرتبهٔ با او موافقت و محبت بود كه باعث حسد و رنجيدن پسران

---

(47) اين نام را هم در تاريخ فرشته لادو ملكه نوشته *

نمود (45) و ذکر آن نزد پادشاه بمیان آمد درانوقت محمد خان و جمعی که ازو شکایت داشتند حاضربودند این معنی را بربی ادبی و متمردی و اوباش وضعی شیرخان با مذکورات دیگرخاطرنشان‌نمودند - حکم شد که ازلشکر اخراج نمایند شیرخان اطلاع یافته همان شب ازلشکر فرار نموده بجاگیرخود آمده بسلطان جنید مربی خود معذرت برخاسته آمدن خود نوشته باتحف وهدایای آن مکان ارسال داشته در دفع فتنه کوشید و بخدمت سلطان محمد باز حاضرگشته شرائط خدمت بجاآورد تاآنکه سلطان محمد فوت شد بموجب وصیت و حسن خدمت زمام اختیار دولت جلال خان بمادراو بی‌بی دودو (46) و شیر خان تعلق گرفت و در اندک فرصت مادر جلال خان نیز برحمت حق پیوست و شیرخان صاحب اختیاربالاستقلال گردید - درین ضمن میان والي بنگاله و حاکم بهار نزاع بهم رسید و کار بقتال انجامید - شیرخان بعد تردد نمایان فتح یافت و فیلان و خزانه و جواهر وامر و لازمهٔ تجمل و سلطنت که از حساب بیرون بود بدست شیرخان

---

(45) درجمله نسخ اصل همچنین است اما معني مستقیم نیست لهذا انچه که در تاریخ فرشته نوشته نوشته مي شود - روزي در مجلس فردوسمکانی برسرسفره طبق ماهیچه بیش شیرخان نهاده بودند او در خوردن آن خود را عاجز یافته ماهیچه را برروي نان بر اورده . و بکارد ریزه ریزه ساخته باز در کاسه کرد و از قاشق خوردن گرفت *

(46) فرشته نام مادر جلال خان لادو ملکه نوشته *

تغییر نمودن فرید

سنه ۹۴۷

که محبوبهٔ حسن بود برای فرستادن پسر خود و تغییر نمودن فرید از جاگیر باعث
بجد گردید - حسن باوجود علم آنکه طلبیدن فرید از جاگیر باعث
چندین مفسده و نقصان مالي خواهد بود خاطرداري کنیز ضرور
دانسته بدغیه میگذراند - فرید این معني را دریافته مصلحت در
استعفاي آن عهده دید - و حسن سلیمان را بران عمل مقرر نمود
و بدالساي فرید پرداخت - فرید آزرده خاطر گشته بار دیگر از پدر
جدا شده بخدمت دولتخان که از امراي سلطان ابراهیم بود رفته
نوکر شده بعد ظاهر ساختن حسن خدمت شکوهٔ کم توجهی
پدر بسبب مادر بمیان آورد و هرچند که خواست که جاگیر پدر را
بتصرف خود در آورد در حیات حسن میسر نیامد - بعد وفات او
دولتخان سعي نموده جاگیر پدر اورا بلا شرکت برادران در جاگیر او
مقرر نمود - و فرید بر سر جاگیر رفته بپرداخت و استمالت حال
رعایا قیام نموده سلیمان را با توابع او ازانجا اخراج ساخت - سلیمان
هرچند مربي ووسیله بهم رسانده سعی نمود برآوردن جاگیر از تصرف
فرید در عهد سلطان ابراهیم میسر نیامد - بعده که خبر کشورستانی
محمد بابر پادشاه پرتوافروز عرصهٔ اطراف هند گشت و سلطنت افاغنه
بافغان کشی مبدل گردید فرید از راه دور اندیشي و مقدمهٔ تمهید
کار و ملاحظهٔ اغیار بخدمت بهادر خان لوهاني که خود را بسلطان
محمد مخاطب ساخته در صوبهٔ بهار علم سلطنت بر افراشته بود
رفته نوکر شد - و روز بروز جوهر شجاعت و کاردانی او ظاهر میگردید -
و بفیض و رعایتها میرسید - تا روزي سلطان محمد را در شکار مقابله
با شیري اتفاق افتاد و هیچ نمانده بود که در پنجهٔ قهر شیر

ساخته پرگنهٔ سهسرانو و خواص پور از توابع رهتاس درجاگیراو منجملهٔ اقطاع خود مقرر نمود - چون فرید و نظام دو پسر حسن از زن اصیل افغان بودند و پنج پسر دیگرکه سلیمان کلان تر آنها گفته مي‌شد ار کنیزان بودند - ازان‌جمله مادرسلیمان‌را بسیار مي‌خواست و بسبب محبت آن کنیزکه مادر سلیمان باشد فرید را به نسبت پسران کنیزکم‌میخواست - فرید از غیرت ذاتي که درابتدای‌نشونمای شباب داشت ترک رفاقت پدر نموده نزد جمال خان رفته بسر مي‌برد - هرچند پدر بجمال خان وفرید خط‌برای طلب او نوشته فرستاد فرید نرفت و دزپي خواندن و نوشتن بلا سعی پدراوقات صرف مینمود - تا آنکه چند نسخه درصرف و نحو و فقه خوانده در قوم بيي‌سوادان خود افضل الفضلاي افغانان مشهور گردید - بعد جوان شدن پدر بر حسن‌صفات او مطلع شده خود آمده باعزاز تمام برداشته هر دو جاگیرخود را باوسپرد - فرید گفت باین شرط بر جاگیر میروم که رعایت طرف رعیت و مقدم پروري را برطرفداری همقومان ظالم مقدم خواهم داشت - و بجاگیر رفته بانواع تدبیروحسن انتظام پرداخت که زمین‌نامزروع اصلا نگذاشت - و رعایا را ار ضرر شرظالمان مامون‌نگاه داشت و میل وحیف بدني و مالي برآنها روا نداشت - از کثرت زراعت و استمالت زیردستان و استیصال زبردستان چنان درآبادی قصبه و دیهات و رضامندي‌سکنه کوشید که محصول یکي بده رسید - و حسن از حسن تردد و کاردانی و رعیت پروری اوبسیار مشغوف گردید - اما ارانکه محبت بافراط زر و زنان رهزن ایمان و خانه بر انداز خویشان و برادران و فرزندان گفته اند مادرسلیمان

از صدمات افغانان به عاقبت سرخجالت برابر چشم همچشمان بآب
فروبرده باز سربرنیاوردند - حضرت بالای فیل و بروایتي بعد تردد براسپ
رستمانه در دفع ضرر شرآن تیره بختان کوشیده خود را بآب رسانده
از شدت آب و صدمهٔ موج از اسپ جدا شده باز بدستیاري یکی
از نوکران میرزا کامران شمس الدین نام که آخر خطاب خان اعظم
یافت از اب عبور نمودند - و جمعي از یکه بهادران که بزور بازوي
شناوري خود و اسپ تعاقب پادشاه را از دست نداده بودند و
اجل دامنگیر آنها نتوانست گردید خود را بحضرت جنت آشیاني
رساندند - و باقی مال و عیال و خیمه و اسباب بدست آن جماعه
افتاد و ناموس همه بقیه افغانان به مآل در آمدند و قیامت روز
محشر آشکار گردید *

ذکر خروج وسلطنت فرید خان سور که آخر مخاطب بشیرشاه گردید و بسه واسطه سلطنت نمود

موافق قول مورخین سلف چند فقره از حسب و نسب وسبب
خروج شیر شاه بزبان خامهٔ تیز رفتار دادن لازم دانسته مجمل
بمعرض بیان مي آرد نام شیرشاه فرید و نام پدر او حسن بود از
افغانان روه گفته مي شوند و با سور همقومند - در عهد سلطان بهلول
حسن از وطن بهند آمده چند سال در حصار فیروزه و چند گاه
در نارنول بسر برده آخر در عهد سلطان سکندر لودی در جونپور نوکر
جمال خان که از امرائي سکندر بود گردید - و روز بروز از حسن تردد بر
مراتب و اعتبار و علوفهٔ او مي افزود تا آنکه جماعه دار پانصد سوا

سد راه لشکر پادشاهی گردید دو ماه درانجا توقف واقع شد - دریفوقت محمد سلطان‌میرزا با فرزندان جمعي‌را که از همرهان میرزا کامران طوعًا و کرهًا مانده بودند باخود گرفته قدم براه بیوفائي بدستور معمول خودگذاشته باعث رخنهٔ اتفاق لسکر گردید - و ارانکه حادثهٔ اول باعث باختن دل بیدلان گردیده بود رفتن آن جماعه را رهنمائی خود دانسته رقت یافته و غافل ساخته از هر کنج و کدار لشکر فوج فوج برخاسته مي رفتند - زیاده از دو حصه لشکر خالي از سپاه گردید - و از اتفاقات شومي‌ایام باران بي‌هنگام بمرتبه بشدت تمام باریدن گرفت که در تمام لشکر برابرکف‌دست جائی‌بي‌آب نمانْد و برای تیمم مریضان جنس خاک بهم رسیدن اعتبار اجزای کیمیا پیدا نمود - و بعد عرض رسیدن حکم‌تبدیل مکان صادر شد - لشکریان خیمها را کندن وار آب وگل ولا کشیدن و ترو خشک اسباب فراهم آوردن شروع نموده هریکي بشغل کاری درمانده سراسیمه وضع روزگار بودند - درین حال خبررسید که لشکر شیرخان ده دوازده هزار سوار از دو طرف نمایان گردید و هیچ یک آن قدر فرصت نیافت که دست ازان تردد کشیده بدستگیری یراق بپاس جان و آبروي خود توان پرداخت - پدر پسرشیرخواره را در آب گذاشته خود را به‌پشت اسپ بي زین رساندن ار عطیهٔ الهي میدانست و مادر متحمل طفل شیرخواره که از گهواره بر آرد نتوانست گردید بدستور سابق‌بل بدترازان وضیع و شریف راه صحرا و کوه و غارها اختیار نمودند و تا آب گنگا که سه کروه ازان مکان مسافت داشت رسیدن بسیاری از تیغ بیدریغ ظالمان بخدا رسیدند - از جملهٔ بقیة السیف جمعي

مصلحت بد را از دست نمیداد تا آنکه شش ماه در ایام مصلحت
منقضي گردید و میرزا کامران صریح رخصت لاهور باتفاق خواجه
کلان نام که از امرازادهٔ قدیم چغته و همراه فردوس مکاني مدتها بود
بمیان آورد - هرچند که حضرت میگفتند این وقت اتفاق است باید
که به پشت گرمي با هم باشي تا کار شیرخان را نسازیم بهیچ کار
دیگر نپردازیم فائده نداد - ناچار حضرت مرخص ساختند - اگرچه قرار
یافت که خواجه کلان با جمعي دیگر از امراي میرزا کامران دررکاب
باشد اما میرزا کامران به بهانهٔ مشایعت و رفتن بجاگیر و ازانجا
سامان نموده مراجعت نمودن اکثر مردمان خود را بلکه بعضی از
نمک بحرامان پادشاه را با خویش رفیق ساخته روانهٔ لاهور گردید -
شیرخان که نفاق برادران را در چنان وقت از مدد طالع خود
میدانست بار دیگر لشکر و مصالح جنگ فراهم آورده تا کنار آب
گنگ رسیده قطب خان را با لشکر فراوان از آب گنگ گذرانیده
براي تاخت و تاراج و تصرف ملک این طرف روانه نمود - حضرت
از رسیدن خبر طغیان باغیان ناصر میرزا و سلطان سکندر را با قاسم
حسین که از امرای قدیم نامدار بودند براي دفع فتنه تعین فرمودند -
بعد رسیدن فوج بمقابل همدیگر نسیم فتح بر لشکر چغته وزید
و افغانان بسیار با قطب خان بقتل رسیدند - وبعد رسیدن سر قطب
خان بآگره فرمودند که بر سر دروازهٔ آگره بیاویزند - جنت آشیاني
خود بموجب اشاره و طلب قاسم حسین با لک سوار متوجه
دفع فتنهٔ افغانان گردیدند - چون شیر خان با پنجاه هزار سوار
از افغانان جنگ جو سر راه جای قلب و غارهاي تنگ گرفته

گرفته بود جنت آشياني چارناچار قرار بران دادند که اسپ بر آب
زده با باقي لشکر از آب گنگ عبور نمايند - افغانان بي رحم از
عقب رسيده از غني و فقير هر کرامي يافتند مي کشتند و غارت
مي نمودند و نمونهٔ روز محشر پيدا بود چندين هزار مرد و زن از
صغير وکبير و سوار و پياده اکثر از پاس آبرو و ناموس خود را بآب زده
غرق درياي غيرت گرديدند - ازان جمله آنچه از مردم نامي که بشمار
آمدند بقول صحيح مورخين هفت هشت هزار از مغل بسرداري
محمد زمان ميرزا که همه از اثر شومي افعال او بود از جملهٔ
شهداي غريق محسوب گرديدند - و جنت آشياني بمعاونت يکي از
سقايان که دو بار از شدت تندي آب و صدمات لشکريان هزيمت
خورده از اسپ جدا شدند و باز بر آمده بساحل نجات رسيدند و
جمعي که ازان تهلکه جان بر شده بودند بحضرت پيوستند با رختي
که در بدن بود متوجه اگره شدند چون نزديک آگره رسيدند ميرزا
کامران باوجود آن حال و کمي جمعيت با جنت آشياني تاب
مقاومت نياورده طرف الور که ميرزا هندال را پيشتر بآن سمت
روانه ساخته بود فرار نمود و آن طرفها بسبب غلبه و استيلاي
شرقيان استقامت نتوانستند ورزيد هردو برادر بهزاران ندامت و
شرمساري باميد شفاعت بملازمت پادشاه شتافتند و جهانگير بيگ
و ديگر امرا که در بنگاله بودند از شر افاغنه جلو ريز خود را بآگره
رساندند بعده شروع در مشورت و کنگايش نموده هرروز و هرشب
مجلسي منعقد ميکردند باوجوديکه ميرزا کامران را داخل مصلحت
ساخته ازخود محسوب مي نمودند او نفاق را از دست نداده طرف

مصلحت بد را از دست نمیداد تا آنکه شش ماه در ایام مصلحت منقضی گردیده و میرزا کامران صریح رخصت لاهور باتفاق خواجه کلان نام که از امرازادهٔ قدیم چغته و همراه فردوس مکانی مدتها بوده بمیان آورد - هرچند که حضرت میگفتند این وقت اتفاق است باید که به پشت گرمی با هم باشی تا کار شیرخان را نسازیم بهیچ کار دیگر نپردازیم فائده نداد - ناچار حضرت مرخص ساختند - اگرچه قرار یافت که خواجه کلان با جمعی دیگر از امرای میرزا کامران در رکاب باشد اما میرزا کامران به بهانهٔ مشایعت و رفتن بجاگیر و ازانجا سامان نموده مراجعت نمودن اکثر مردمان خود را بلکه بعضی از نمک بحرامان پادشاه را با خویش رفیق ساخته روانهٔ لاهور گردید - شیرخان که نفاق برادران را در چنان وقت از مدد طالع خود میدانست بار دیگر لشکر و مصالح جنگ فراهم آورده تا کنار آب گنگ رسیده قطب خان را با لشکر فراوان از آب گنگ گذرانیده برای تاخت و تاراج و تصرف ملک این طرف روانه نمود - حضرت از رسیدن خبر طغیان باغیان ناصر میرزا و سلطان سکندر را با قاسم حسین که از امرای قدیم نامدار بودند برای دفع فتنه تعین فرمودند - بعد رسیدن فوج بمقابل همدیگر نسیم فتح بر لشکر چغته وزید و افغانان بسیار با قطب خان بقتل رسیدند - وبعد رسیدن سر قطب خان باگره فرمودند که بر سر دروازهٔ آگره بیاویزند - جنت آشیانی خود بموجب اشاره و طلب قاسم حسین با لک سوار متوجه دفع فتنهٔ افغانان گردیدند - چون شیرخان با پنجاه هزار سوار از افغانان چنگ جو سر راه جای قلب و غارهای تنگ گرفته

گرفته بود جنت آشیانی چارناچار قرار بران دادند که اسپ بر آب زده با باقي لشکر از آب گنگ عبور نمایند - افغانان بي رحم از عقب رسیده از غني و فقیر هر کرامی یافتند مي کشتند و غارت مي نمودند و نمونهٔ روز محشر پیدا بود چندین هزار مرد و زن از صغیر و کبیر و سوار و پیاده اکثر از پاس آبرو و ناموس خود را بآب زده غرق دریای غیرت گردیدند - ازان جمله آنچه از مردم نامي که بشمار آمدند بقول صحیح مورخین هفت هشت هزار از مغل بسرداری محمد زمان میرزا که همه از اثر شومی افعال او بود از جملهٔ شهدای غریق محسوب گردیدند - وجنت آشیانی بمعاونت یکي از سقایان که دو بار از شدت تندي آب و صدمات لشکریان هزیمت خورده از اسپ جدا شدند و باز بر آمده بساحل نجات رسیدند و جمعی که ازان تهلکه جان بر شده بودند بحضرت پیوستند با رختی که در بدن بود متوجه اگره شدند چون نزدیك آگره رسیدند میرزا کامران باوجود آن حال و کمی جمعیت با جنت آشیانی تاب مقاومت نیاورده طرف الور که میرزا هندال را پیشتر بآن سمت روانه ساخته بود فرار نمود و آن طرفها بسبب غلبه و استیلای شرقیان استقامت نتوانستند ورزید هردو برادر بهزاران ندامت و شرمساری بامید شفاعت بملازمت پادشاه شتافتند و جهانگیر بیگ و دیگر امرا که در بنگاله بودند از شر افاغنه جلو ریز خود را بآگره رساندند بعده شروع در مشورت و کنکایش نموده هرروز و هرشب مجلسی منعقد میکردند باوجودیکه میرزا کامران را داخل مصلحت ساخته ازخود محسوب مي نمودند او نفاق را از دست نداده طرف

طبل مخالفت را بدلعاي قبول افتاد و متوجه آگره گرديد و آنجا رسيده طبل مخالفت را بدلعاي سلطنت بلند آوازه ساخته پرده از روي كار برداشت حضرت جنت آشياني مكرر خطوط شفقت آميز مشتمل بر طرز مشفقانه كه وقت نفاق نيست بايد كه اتفاق نموده شر شير خان را از ميان برداريم بعده درانچه رضامندي برادران باشد موافق تقدير الهي بظهور خواهد آمد - فرستاد - اما فائده نداد و هر دو برادر در موافقت ميان هم به مخالفت جنت آشياني سعي بليغ مي نمودند - درين هنگامه شيرخان شيخ خليل نام درويشي را كه مريد او بود براى مصالحه بخدمت جنت آشياني روانه ساخت و از راه مكر و كيد التماس نمود كه ولايت شرقي تا قلعهٔ رهتاس اگر در انعام نوكر خود عنايت فرمايند شرطي مي نمايم كه زياده طلبي ننموده از اطاعت سرنه پيچم - جنت آشياني باوجود دانستن غدر او بتقاضاى وقت قبول فرمودند و نيز مقرر شد كه خطبه و سكهٔ ملك شرقي بنام حضرت باشد و قسم كلام الله را درميان ضامن آورد و قرار يافت كه جنت اشياني از كنار دريا طرف آگره كوچ فرمايند - همه چغته و مغليه از فكر دغابازي آن افغانان غافل گشته در تهيهٔ بار نمودن بودند شيرخان بهير خود را طرف بنگاله روانه ساخته بشهرت كوچ خود ارادهٔ قدمبوس تنها و جريده بميان آورد و يكبار غافل برسر لشكر رسيده دست بقتل و غارت دراز نموده فرصت بهلي از يكديگر نداده تا بفكر صف آرائي و مقابله پرداختن چه رسد و تمام فيل خانه پر از بار جواهر و خزانه و ديگر اسباب سلطنت و خيمه و خرگاه بدست آورد چون پيش رو را شير خان بند داشت و گذرهاي آب را نيز بانواع تدبير و پيش بندى

براي بند و بست توقف نمودند - از ناموافقت هوا آدم وچهار پاي بسيار تلف شدند - و بيماري عجب ميان لشكر افتاده - درين حين خبر رسيد كه ميرزا هندال كه بمهم محمد سلطان تعين گرديده بود دست از تعاقب مخالف برداشته خود بمخالفت پرداخته بآگره رفته علم بغي افراشته شيخ بهلول را كه از مقربان و هوا خواهان حضرت بودكشته خطبه بنام خود خوانده عازم تسخير دهلي گرديد - از شنيدن اين خبركلفت اثر حضرت جهانگير بيگ را مع ابراهيم بيگ كه هردو امير نامي بودند در بنگاله مقابل مفسدان آن ضلع گذاشته خود متوجه آگره شدند - در اثناي راه محمد زمان ميرزا كه رفيق و راه نماي سلطان بهادر گرديده بود باميد عفو تقصيرات آمده شرف اندور ملازمت گرديد - و شيرخان از هنگامهٔ مخالفت ميرزا هندال و بي سامانى لشكر اطلاع يافته با سامان تمام خود را سر راه لشكر پادشاهي رساند - وجاي قلب و تنگ حائل گرديده سه ماه حضرت را معطل نگاه داشته در تاختن اطراف فوج و زدن كهي تقصير ننمود - درين ضمن ميرزا كامران خبر يافته بارادهٔ تسخير دهلي بشهرت معاونت پادشاه از پنجاب كوچ نموده كوچ بكوچ خود را بدهلي رساند و ميرزا هندال هم با ميرزا كامران هم عهد و پيمان شده باتفاق بمحاصره و تردد و تسخير پرداختند فخرالدين كوتوال از قلعه بر آمده بخدمت ميرزا كامران رسيده التماس نمود كه چون پاي تخت آگره مقرر شده اول آنرا بتصرف آورده اسم بندهٔ را كه خانه زاد همهٔ آن جناب است از بدنامي نمك بحرامان بر آرند و الا اين تيغ و اين سر- ميرزا كامران را عذر او كه حسابي بوده

در نواح رهتاس گدهه شوخي از حدگذرانده بود روانهٔ بنگاله گشت -
جنت آشیاني فرصت را غنیمت دانسته خود بدولت متوجه
تسخیر قلعهٔ چنار گردیدند - غازي خان ضابط چنار شرط قلعداري
چنان بظهور آورد که امتداد محاصره بشش ماه انجامید - و جنت
آشیانی ازطرف دریا و از طرف قلعه‌که راه‌تردد یافتند ازکشتیها ودیگر
مصالح و دمدمهٔ سرکوب ساخته بزور تردد و تدبیر آن قلعه را بتصرف
در آوردند - درین ضمن سلطان محمود حاکم بنگاله از دست افاغنه
زخمي گشته خودرا در پناه جنت‌آشیاني رسانده براي توجه‌آنطرف
التماس عجز آمیز از حد گذرانید - حضرت متوجه بنگاله گردیدند -
شیر خان برین معنی اطلاع یافته جلال خان نام پسر خود را براي
محافظت و ممانعت راه و گدهي که مابین سر راه درمکان قلب که
دوطرف آن دریای خونخوار و دوطرف پر از اشجار خاردار بود روانه
نمود- حضرت جهانگیر بیگ را باچند امیر نامي براي تسخیرگدهي
و صاف نمودن راه تعین نمودند - جهانگیر بیگ آنجا نرسیده بود که
جلال خان برسر او رسیده لشکر اورا غارت نمود - جهانگیربیگ خود
بکمال پریشاني و زخمي باردوي حضرت رسید - بعده جنت
آشیاني خودرا بگدهي رسانیده بتنبیه افاغنه پرداختند - و جلال خان
مقاومت نتوانست ورزید - و هزیمت یافت - حضرت بفراغ
خاطر از اطراف جنگل و گدهي عبور فرمودند - از شنیدن این خبر
شیر خان مضطر گشته مع خزانهٔ تازه که از بنگاله بتصرف درآورده
بود طرف جهارکهند و کوهستان آن ضلع روانه شد - حضرت ولایت
گورکهه پور که حاکم‌نشین بنگاله بود به‌تسخیرآورده سه چهار ماه درانجا

اطراف احمدآباد که از هرطرفي با غوغاي عام جلوه‌گر گرديدند رسيد - و یادگار ناصر میرزا حاکم پٹن و قاسم‌سلطان نائب بهرونچ از جاهاي خود بيجا شده بمیرزا عسکري آمده پیوستند - واز نا موافقت امیران که یکي ازانها نزد سلطان بهادر بدیودمن رفته ترغیب نموده بوسر میرزا عسکري آورد و از میرزا عسکري هم اثر نفاق ظاهر شد - و در احمد آباد بفکر بغي و خروج افتاد چون بیش بردن منصوبهٔ خاطر او میسر نیامد ازانجا فرار نموده طرف بیانه و آگره روانه گردید - وحضرت جنت آشیاني خبر یافته بکوچهای متواتر خود را جریده باگره رساندند - و میرزا عسکري نظر بر مآل‌کار خویش نموده باتفاق و شفاعت ناصر میرزا عذر خواه گشته ملازمت نمود - و تردي بیگ قلعه دار چانپانیر و دیگر منصوبان احمد آباد خود را ترسان و هراسان بحضور رساندند - و چنان ملک احمد آباد و مالوه که بچندین سعي و جفا بدست آمده بود بار رایگان رفت - هرطرف خلل عظیم بهمرسید - حضرت جنت آشیاني که مزاج شریف از برهم زدگي ملک که ناموافقت آب و هوا علاوه آن گردید بحال نماند - برهنموني بعضی بدخواهان بمیل فرمودن افیون معتاد شدند - و از اثر بیدماغي که اکثر در خلوت عشرت بسر برده دیوان نمی نمودند در فساد سلطنت افزود و مادهٔ مزید عناد مخالفان گردید *

دریں ضمن خبر رسید که سلطان جنید برلاس که دربندوبست سمت شرقي و دفع شرافغانان ازو تردد خوب بظهور می آمد مرحله پیماي سفرآخرت‌گردید - وشیرخان‌که قدم‌از اندازهٔ ادب پیش‌گذاشته

زر ... واسپ بار بردار درسرکار بضبط درآمد که بلشکریان تقسیم نمودند - و درهر خیمه و خانه ازان خزانه نصیبی رسید - وبعد از جنگهای دیگر که متواتر با صاحب مداران ملک رو داد بر همه فتح و نصرت یافته داخل احمد آباد شده شهررا پسند نمودند - و فی الواقع احمد آباد شهریست از بلاد مشهور هندوستان که اولا بآبادی و رنگینی شهر و فراخی رسته و بازار و زمین ریگ که هرچند دو ماه وسه ماه باران ببارد اثر گل ولا ظاهر نمی شود به ازو در هند شهری دیگر دیده و شنیده نشده - دیگر هر سال چندین لک روپیه از همه جنس قماش زری وآبریشمی و سوت سادهٔ آن شهر به‌بنادر وشهرهاي اطراف هفت اقلیم میرود - و هفت ماه را دران شهر خربزهٔ گرمه چهار قسم بهم میرسد که ازانجمله یک جنس آن مسمی بناشپاتی گجرات قریب یک و نیم ماه می ماند هرکه ازان خورده از راه انصاف گفته که به ازین گرمه در هیچ ملکی از ایران وتوران خورده و دیده نشده *

بعده حضرت احمد آباد را بمیرزا عسکري سپرده و بابا بیگ را درقلعهٔ چانپانیر و ناصر میرزا را درپتن و قاسم بیگ را درسرکار بهرونچ با فوج شایسته گذاشته متوجه تسخیر قلعهٔ آسیر برهان پور که از قلعهاي مشهور خاندیس و پاي تخت پادشاهان آنجا بوده شدند - سه چهار منزل کوچ نفرموده بودند که عرائض والیان دکن برهان نظام شاه احمد نگر و عماد شاه برار مشتمل براظهار عبودیت و اطاعت مع تهنیت احمدآباد وتحف رسید - هنوز عرائض بمطالعه در نیامده بود که خبر مراجعت سلطان بهادر و سلاطین دیگر مع افواج

لشکرپادشاهي مي انداخت - لشکرچغته بعده که در مقابل‌تردد وجان فشاني او متردد و معطل گشت حضرت جنت آشياني از اثر باطن بزرگان دين و طبيعت بزرگان خود بدستوري که حضرت فردوس‌مکاني‌دفعهٔ دوم قلعه سمرقند را برور بارو تسخير ساخته‌بودند ازطرفي که دران قلعه غلهٔ ذخيرهٔ شب و روز قابو يافته بريسمان بالا مي‌کشيدند راه‌تحقيق نموده تهوري و دلاوري که سربازان‌صائب راي و قوي دل آفرين گويند بکار برده ميخهاي کلان قابل زينه و کمند بستن ساخته در شب ماهتاب از دو سه طرف لشکرخود را مامور به يورش نمود - وخود برفاقت سه صد نفرکه در قدوست و جلادت آن جماعه حرف نبود ميخها را راست و چپ قائم نموده اول سي نفرجانباز که يکي از ايشان بيرم خان بود بدستباري کمند همت و سربازي اندرون قلعه غافل در آمده خلل عظيم در اندرون دروازهٔ قلعه انداخته دروازه بانان را کشته دروازه را بتصرف خود در آورد و حضرت را اندرون قلعه گرفته باتفاق تکبير گويان لشکر خود را خبردار ساخته درفتح بروي آنها کشادند - و تا طلوع آفتاب قلعهٔ بآن بند و بست وخبرداري را بدين تدبير سرداري مفتوح ساختند - الحق که از پادشاهان بذات خويش چنين جرأت کمال غرابت دارد - نظر برقدرداني وحق شناسي اختيار خان را با مال و عيال مامون‌ساخته باقي همه را بقتل آوردند *

گويند آن قدر خزانه وجواهر و اقمشه و اسلحه و ذخيرهٔ ماکولات و مصالح حرب بر آمد که باوجود بتاراج رفتن چندين هزار بستهٔ انواع اقمشه و تحف و اسباب تجمل چندان صندوق زر و دفائن

سنه ۱۴۱ ۹ | قلعهٔ فرنگیهاي کنار دریا که
ازانجا هم گریزان شده از دیوهمن (44) اختیار حکومت آن ضلع که درین
محصول و مال آن سرزمین مع بآنها تعلق داشت سر بر آورد - و
ایام کوکن نظام شاهي خوانند چندین پادشاه در قلعهٔ ارک چانپانیر
حضرت از شهرت آنکه خزانهٔ رسانده بمحاصره پرداخت -
موجود است خود را باردیگر به چانپانیر جانفشاني بندهاي جان نثار مي
اختیار خان قلعدار چنانچه شرط بعمل آورد - وجنگهاي مردانه
باشد و قابل تحریر تواریخ توان گفت هرچند که آن قلعه کاتب حروف
نمود - و محاصره بامتداد کشید - بهادر درانجا تعلقهٔ مالي و
در اوائل عهد خلد منزل شاه عالم نمود قابل محاصرهٔ سلاطین نبوده -
قلعداري داشت آنچه ملاحظه ملازمت نرسیده بي ادبانه بکمال
اما از بسکه اختیار خان بشرف سلطان بهادر بضبط و احتیاط برج
رشادت و اظهار پاس نمک خواري هزار حقهٔ آتشي و گولهٔ زنبورک طرف
و باره پرداخته هرشب چندین

---

(44) بهادر شاه گجراتي آن خبر شنیده خود را بشهر کمبایت
رسانید و چون پادشاه عنان عزیمت بدان جانب نیز پیچید بهادر شاه
مضطرب شده بطرف جزیرهٔ دیو گریزان گشت - تاریخ فرشته *
سلطان بکهنبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - اکبر نامه *
سلطان بهادر چون بکنبایت رسید اسپان مادده شده را با اسپان
تازه تبدیل نموده ببندر دیو رفت - طبقات اکبر شاهي *
در مرات اسکندري نام این جزیره دیو نوشته - و الصحیح
کتنمانت و دیو *

طریقهٔ قدردانی سلاطین است فرمودند - که وقت هزیمت سلطان بهادرچه فسم خود را سپر بلای او ساخته سپرداری سلطان بهادر می نمود - و بسیار تردد تدبیر آمیز دران جنگ نمود تا خود زخمهای کاری برداشته سلطان بهادر را از معرکهٔ سرباران بسلامت بر آورد *

گویند دران حرب حضرت جنت آشیانی بنفس نفیس بدو دست خود شمشیر میزد - و ازانکه بهادری ازلي وکسبي داشت اسپ خود را قدم بقدم اسپ مخالف چنان رسانیده بودکه یکمند درآمدن دشمن کاربازیچه بیش نبود - دران حال آن نمک بحلال با سعادت مقابل آمده چنانچه طریقهٔ نوکران جان نثار می باشد به تیغ ودست و زبان حائل گشته بمعذرت مزگانه دافع بلاي آقا گردید - زهي سعادت نوکري که از زبان چنان قدرداني چنین حرف انصاف درعالم عداوت جاني وملکی و مالي بشنود *

الحاصل قلعهٔ ماندو را بیکی از امرا سپرده عقب مدعي مغلوب روانه شدند - سلطان بهادر بعد رسیدن نزدیك احمد آباد که یك دو روز در پناه حصار محمود آباد توقف ورزید چنان عرصه برو تنگ گردید که باز وقت گریختن از حصار محمود آباد که دوازده کروهي احمد آباد است زر و جواهري که بر اسپان توانستند گرفت با زن و عیال که ردیف خود نمودند باخود گرفته داخل احمد آباد شد - حضرت اول اطراف چانپانیر و محمود آباد تاراج فرموده آنجا را بخواجه برلاس سپرده متوجه احمد آباد شدند - و سلطان بهادر

سنه ۹۴۱

آخر شب با چند هزار سوار و والیان برهانپور و مالوا و دیگر شریکان آن فتنه سوار شده طرف شادی آباد ماندو گریخت - لشکر جنت آشیانی خبر یافته برای تاراج نمودن باقی فوج و بهیر مخالفان بتعاقب پرداخته تا قلعهٔ ماندو هرکرا یافتند کشتند - و اسپها و یراق اورا متصرف شدند *

گویند سلطان بهادر طوطی داشت که قفص طلا برای او ساخته از خود جدا نمی نمود - ازانکه شکست سلطان بهادر بسبب ساخت رومیخان با چغته شد و سلطان وقت فرار طوطی را همراه نتوانست برد بعده که قفص طوطی را همراه اموال ضبطی نزد همایون آوردند و پادشاه به طوطی همکلام شد - درحالتی که رومیخان نمک حرام نیز به پادشاه پیوسته حاضر بود طوطی بدین مقال گویا گردید - پهٹ پاپی رومیخان نمک حرام - همایون پادشاه تعجب نموده به رومیخان گفت اگر آدم می بود زبان او می بریدم چه کنم که جانور است - بعده سلطان بهادر در ماندو حصاری گردیده بعد از محاصره نمودن چند روز و بالای قلعه برآمدن مردان کار آزما ازانجا نیز با جمعیت قلیل که متاع کثیر در قلعه گذاشت راه احمد آباد پای تخت خود اختیار نمود و از جملهٔ امیران و لشکریان مغلوب که عقب مانده بودند حیدر خان که امیر الامرای احمد آباد مرد فاضل بود زخمی گردیده گرفتار گردید - حضرت چون ازو مکرر بهادریها دیده بودند و آثار حسن عقیدت به ولی نعمت خود بخود ازو مشاهده فرمودند اورا معزز و مقرب ساخته در سلک امرای نامدار در آوردند - و مکرر بزبان درربیان چنانچه

فتنه نامزد نمودند - از رسیدن خبر فوج چغته لشکر افاغنه جنگ نانموده هزیمت اختیار نمودند - و تاتار خان بن سلطان علاء الدین که سر لشکر بود فرار نتوانست نمود - بعد مقابله مغلوب و مقتول گردید - و میرزا هندال قلعهٔ بیانه را باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و سلطان بهادر بار دیگر بر سر چتور خود را رسانده محاصره نمود بعد مکالمهٔ بی ادبانهٔ غائبانه که در رسل و رسائل با همایون پادشاه در باب طرفداری رانا بمیان آمد ترک تحریر آن اولی - قلعه را مفتوح ساخته بار متوجه دهلی گردید - جنت آشیانی نیز باستقبال آن بدسگال بر آمده به مندسور رسیدند - علامات مقابل بر آمدن همدیگر بیکدیگر ظاهر گردید - و هردو طرف بکندن خندقها و بستن مورچال و نصب نمودن توپخانه و تعین نمودن فوج جابجا بپرداختند - چون سرانجام آتشباری چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر سلطان بهادر مفصل بزبان قلم تیز رفتار خواهد درآمد - طرف گجراتیان زیاده بود و پناه قلب داشتند - جنت آشیانی صلاح کار درین دیدند که طرح جنگ نینداخته با رومی خان میر آتش سلطان بهادر که سرفوج و هراول لشکر احمدآباد بود ساختند و رومیخان بسلطان بهادر چنان مصلحت دادکه خندق کنده محصور گردیده جنگ باید نمود پادشاه لشکر چغته را با چند هزار سوار و دو سه سردار فوج برادران مقرر کرده فرمودند که از چهار طرف بطریق قزاقان برسرآن جماعه و کهی و رسد آنها تاخت آرند - و چنان عرصه بران لشکر تنگ آوردند که قحط غله و کاه در لشکر گجراتیان پدید آمد - و آدم و چارپای بسیار تلف شدند - سلطان بهادر چار ناچار قرار برفرار داده وقت سه پهر

سنه ۹۳۸

گردید - باز قسم چغته ارادهٔ فاسد بخاطر آورده مکرر گرفتار قهر سلطانی گردید - باز قسم کلام‌الله را کفیل ساخته از رویه و کردار باز نیامد - آخر کار همراه محمد سلطان دخترزادهٔ سلطان حسین میرزا بایقره که باو همدم آن کار بوده مقید گردید و بمکحول ساختن هردو امیر امر فرمودند - شخصیکه بدین کارمامور بود رعایت محمد سلطان نموده وقت میل کشیدن پردهٔ بصارت را بحال داشته - محمد زمان را نیز معیوب واقعی نساخت و درقلعهٔ بیانه محبوس گردیدند - بعده هردو بمردم قلعه ساخته از قلعه برآمده محمد زمان جانب احمد آباد گجرات و دویمی طرف قنوج سر برآورده لشکر فراهم ساخته علم بغي برافراشتند - و بعضی ازان حدود شرقي و احمد آباد را متصرف گردیدند جنت آشیانی را طرف گجرات متوجه شدن ضرور شد و سلطان بهادر حاکم گجرات برهنمائي تدبیر محمد زمان بقصد تسخیر قلعه چتور روانه گشت - رانا بکرماجیت حاکم چتور از جناب حضرت کمک دفع شر خود طلبیده - جنت آشیاني باوجود متوجه شدن آن طرف از سبب بعضي موانع بمدد رانا نپرداختند و بنوشتن تهدیه نامهٔ نصائح آمیز بسلطان بهادر اکتفا نمودند - اما بمهم احمد آباد هم چندان نپرداخته مراجعت فرمودند و رانا بهر وجه که دانست سلطان بهادر را از پای قلعه برداشت - و سلطان بهادر محمد زمان را و سلطان علاء الدین لودی را که او نیز پناه باو برده بود مقرر ساخته با هردو لشکر همراه داده برای تسخیر دهلی روانه نمود - و هر دو با چهل هزار سوار بر قلعهٔ بیانه آمده بتصرف در آوردند - و تا میدان آگره جولانگاه اسپان ساختند حضرت میرزا هندال را با امرای نامدار و لشکر زیاد برای دفع آن

اختیار آن مملکت با دیگر عنایاتِ مشفقانه که از راه اغماض ناشنیده بعمل آمده بود رسیده مراجعت نموده اما آخر در کفران نعمت تقصیر ننمود - و جنت آشیاني بقصد تسخیر قلعهٔ کالنجر که ارادهٔ تنبیه افاغنهٔ خاندان لودی دران ضمنا بود توجه فرمودند - بعد رسیدن و محاصرهٔ نمودن از شنیدن تسلط یافتن افغانان طرف جونپور بتقاضاي وقت با راجهٔ کالنجر بر گرفتن پیشکش صلح نموده عازم جونپور گشته افغانان آن ضلع را گوشمال واقعي داده آن ملک را بسلطان جنید بدستور سابق بحال داشته باگره تشریف آوردند - و جشن جلوس و طوي قسمي ترتیب دادند که در مقابل آرایش آن بزم که رشک افزای ارم گردیده بود زبان طعن پري رویان آن بهشت مثال برحوران روضهٔ رضوان درار گردید - و چندین هزار کس ارعطاي بیل و اسپ و جواهر و خلعت و دیگر عنایات سلطانی بهره‌مند گردیدند - بعد فراغ مجلس نشاط به شیر شاه که طرف بهار طریقهٔ سرکشان اختیار نموده باوجود صریح طبل مخالفت نواختن بحسب ظاهر دم از اطاعت چغته میزد مصلحةً بیغام دست برداشتن از قلعهٔ چنار نمودند - شیرخان بعذر نامسموع قبول ننمود - لهذا متوجه آنصوب گردیدند *

چون خبر فساد سلطان بهادر گجراتی درین ضمن بسمع مبارک رسید با شیر شاه مصالحه بشرط همراه بردن پسراو قطب خان که شرف اندوز ملازمت گردیده بود نموده مراجعت فرمودند - و تا باگره نرسیده قطب خان برخاسته رفت و محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان حسین میرزا بایقره که بني عم گفته می شد باتفاق بعضي امرای

...رخشان بود ساخته - دران هفت مجلس، مختلف اللون باسم ایام هفته و اختری که بآن روز منسوب باشد ترتیب داده - در هر روزی که دیوان می نمود برنگ ستارهٔ همان روز لباس خود و سلاطین زادها و امیران قرار داده و پوشیده بغرض همان رنگ زینت افزای آن بزم بهشت سرشت میگردیدند - اگرچه بعد جلوس از راه عدل و انصاف ملک را به برادران تقسیم نموده پنجاب را بسبب قرب جوار کابل بمیرزا کامران مرحمت فرموده ضمیمهٔ حکومت سابق و لاحق ساخت - و بمیرزا هندال که در حضور بود ولایت میوات ارزانی داشت - و طرف سنبهل را با توابع و لواحق آن حدود بمیرزا عسکری واگذاشت - اما برادران از راه ناسپاسی و کفران نعمت که لازن دیگر احفاد و اولاد سلسلهٔ تیموریه گردیدند سراز اطاعت پیچیده از ابتدای سلطنت طریقهٔ ناموافقت و مخالفت با برادر بزرگوار و معاونت با شیرشاه که از ایام عهد حضرت فردوس مکانی در صوبهٔ بنگاله و بهار سراز اطاعت پیچیده بود - و ذکر آن من اوله الی آخره بطریق اجمال باحاطهٔ بیان خواهد در آمد - اختیار نمودند - اولا میرزا کامران که ازسرهند تا قندهار مع توابع ارکه درحیات پدرهم در تصرف داشت و جنت آشیانی (43) پیشاور ولمغان را بران اضافه تجویز باسم او نموده بودند - قبل از تیار شدن فرمان واحکام خبررسید که میرزا کامران بشهرت تهنیت و تعزیت بجا آوردن از کابل برآمده متوجه سمت پنجاب و دهلی گردید - بعده که احکام

---

(43) جنت آشیانی عبارت همایون بادشاه است *

ذکر سلطنت خلاصهٔ خاندان تیموریه صاحبقران غازي محمد همایون پادشاه که بواسطهٔ هفتم بامیر تیمور میرسد از اول جلوس تا متوجه شدن طرف ایران نزد شاه طهماس (42) صفوی از تسلط شیرخان افغان ونفاق برادران و مراجعت نمودن ازانجا بحصول مقصود

طوطي همایون بال شیرین مقال آشیانهٔ اخبار سلاطین جنت نشان چنین نقل می نماید - که جنت آشیاني محمد همایون پادشاه غازي که در سنه نهصد و سي و هفت [۹۳۷] جلوه افروز تخت هندوستان بهشت نشان گردید - پادشاهي بود بحسن اخلاق و لطف طبع موصوف و بعیش و نشاط مشغوف - و از علم ریاضي خاصة نجوم و حساب بهرهٔ تمام داشت - صورت کرهٔ آسمان که دران گردش فلک و سیر سبعهٔ سیاره و مکان بروج و ثابتات نمایان و

---

(42) در اکبرنامه وطبقات اکبرشاهي وتاریخ فرشته طهماسپ نوشته *

بادشاه

۶۳۷ صادق یک نفس ازان قافله جان بر نگردید - مگر دو نفر که از
کاروان رسیده با نیم جان ماندند - و ازانها برحقیقت ملک آن
عه مطلع گردیدند - و فردوس مکانی تا بهمرساندن و طلبیدن وارثان
ر بر درم و دینار ازان متصرف نشده متروکه را بتمامه بوارثان مال
اند - و ازین مقوله دیگر محامد او بسیار مسموع گردیده *

دیگر از جملهٔ اوصاف حق شناسی و خدا ترسي آن پادشاه عدالت اساس نقل مي نمایند که درایام شروع شباب و افراط تجرع شراب که این هردو سکر علاوه مستي ریاست وحکم راني بود و بسبب مزاج نگرفتن سلطنت بزر احتیاج اتم داشت خبر آوردند که از ملک خطا کارواني از خطا نمودن راه ببادیهٔ سر بر آورد که هیچ یکی از ذي حیات را چاشت و شام میسر نشد - و بعد انقضای شام برف باریدن و باد سرد وزیدن شروع نمود - و از صدای رعد که علاوهٔ برودت زمین و یخ چال گردیده تا نفس زدن

را بشصت جریب قرار داده بود هرکدام شصت گز سکندری و در دهلي دیار معمول و در مالوه نود طناب شصت گزي و در گجرات کروه گاو بر گذارند یعني مسافتي که بانگ گاو بزمان آرامش رسد و انوا کار آگهان به پنجاه جریب قیاس کنند و در بنگاله کروه دهپیه آن قدر راهٔ که تیزگامان بیك نفس زدن بسپرند برخي برانکه برگ سبز برسر داشته بشتابند چندانکه خشک گردد *

و انچه که تاریخ فرشته نوشته این است - و طناب پیمایش که در سفرها و شکار ها از عقب زمین را بپمودهٔ میبرند در هندوستان از مخترعات ان شهنشاهٔ بي نظیر است صد طناب را یك طناب کروهٔ است و هر طنابي چهل گز وهرگزی نه مشت مستوي الخلقه و گز سکندري که پیشتر در هند رواج داشت متروک گشته گز بابري تا اوایل عهد نور الدین محمد جهانگیر پادشاه در جمیع قلمرو رسانید *

زنده در هند زبان زنده
دانست که مراد از کروهٔ جریبي که بکروه پخته که در هند زبان زند
گردیده دوصد (49) جریب است و هر جریب چهل گز است
و هرگز نه مشت مستوي القامة - و کروه عرفي اگرچه در هندوستان
مختلف موافق هر شهر و مکان شهرت دارد چنانچه کروه
صوبهٔ مالوه و بعضي سرحدهاي راجپوتان از کروه جریب کم
نمي باشد بلکه زیادهٔ میتوان گفت - اما کروهٔ ملک دکهن
تا برهان پور و احمد آباد و آگره تا تعلقهٔ پنجاب بلکه سرحد کابل
سه صد و چهارده (40) جریب است کسري کم و زیاده یا وکم دو کروه
عرفي یک کروهٔ جر یبي باشد (41) مسود اوراق مکرر بشمار قدم
و ریسمان پیموده *

---

(39) ن - یکصد *

(40) ن - شصد و دو *

(41) ازانجا که درین مقام اصل نسخ منتخب اللباب همه باهم
مختلف اند و معني مستقیم نمي شود لهذا انچه که در آئین
اکبري مندرج است خلاصهٔ ان را در ذیل مي نگارد - آئین کروه -
راه پیمودن و اندازه گرفتن سرمایهٔ آبادي روزگار گیتي خداوند فراوان
توجه برگمارد و مسافت هارا بر سنجد و بکروه اندازه برگیرد و انوا
بصد طناب برسخت هر کدام پنجاه گز الهي و نیز بچهار صد پانس
ازو برگذراند هریک دوازده و نیم گز هردو بنج هزار گز باز گردد
هرگاه چالش شود احیاط مندان بدان بانس پیمایش نمایند و
پدیدباني داروغه و مشرف رشتهٔ شماره دوتائي گیرد شیر خان کروه

آگره عارضهٔ بدني بشدت تمام رو داد هرچند بدعا و دوا تداري
نمودند فائده نمي بخشيد - تا روزي میر ابو البقا نام که از فضلاي
روزگار مي شمردند گفت که چون تصدق رد اجل معلق مي نمايد
اگر از جنس گران بها که ازو عزيز تر چيزي ديگر نباشد براي فرزند
تصدق نمايند اغلب که خدا تعالي شفا بخشد چنانچه قرار مصلحتها
بران يافت که الماس بيش بها بابت جواهرخانهٔ سلطان علاءالدين
که روز فتح آگره بدست پادشاه زادهٔ همايون آمده بود چنانچه درذکر
تسخير آگره بزبان قلم داده که آن پارچهٔ الماس را بخدمت پدر
بزرگوار گذراند و پادشاه همان الماس را با دولك تلکهٔ نقره و عنايات
ديگر عطا فرموده بودند همان جواهر را بفروخت درآورده به مستحقان
رساند - بابر پادشاه فرمودند آن پارچهٔ سنگ درمقابل جان من و فرزند
من عزيز تر نيست و منکه بعد از همايون جان خود را از همه چيز
عزيز تر ميدانم چرا عوض آن پارچهٔ سنگ تصدق فرزند گرامي خود
ننمايم که در درگاه کبرائي قبول افتد * بيت *

به پيش نقد جان گوهر چه باشد * نثار دوست باشد هرچه باشد

و بخلوت رفته دربن ماده بخدا ناليده باز نزد فرزند از جان عزيز تر
آمده سه کرت گرد او گرديده گفتند که برداشتم برداشتم برداشتم - همان
روز اثر صحت در مزاج همايون ظاهر گرديد و محمد بابر پادشاه را
عارضهٔ جسماني روداد تا شنقار گرديدند *

گويند کشيدن جريب وقت سواري پادشاهان و اميران
سلاطين نشان از اختراع فردوس مکاني است - براي تعين کروه
درسفر و شکار که کميت مسافت معلوم گردد وضع نموده * ببايد

سنه ۹۳۷

و مخالفت مخالفان آن نواح بتواتر میرسید و برای استیصال مفسدان آنجا امرا پیهم تعین میگردیدند زیاده انحراف مزاج شریف روداد - و چون مرض بامتداد انجامید بتهیهٔ سفر آخرت پرداخته شاه زاده همایون میرزا را ولی عهد فرمودند - وبعد فراغ وصیت در سنه نهصد و سی و هفت [۹۳۷] بمکان فردوس اعلی شتافتند سی و هشت سال زینت بخش تاج و تخت بودند و پنجاه سال از مرحلهٔ عمر گرامی طی نمودند * بیت *

جهان ای پسر ملک جاوید نیست
ز دنیا وفاداری امید نیست

باتفاق منصفان روزگار مثل محمد بابر پادشاه غازی اَنَارَ اللّٰهُ بُرهَانَهٗ در شجاعت و سخاوت و مروت و حمیت و حدت جوهر و خطا بخشی و جرم پوشی درمیان پادشاهان سلف کمتر در تاریخ سلاطین بنظر آمده - با وجود چنین تقصیرات عناد آمیز و اداهای فتنه انگیز که قصدا از امرا و خویشان دور و نزدیک سر میزد و مکرر باعث قصد ذات مبارک گردیدند هرگاه روی انابت بآن درگاه می آوردند برخلاف دیگر سلاطین عرب و عجم و هند جرم کرده را نا کرده و شنیده را ناشنیده می انگاشتند - و در علم فقه و انشا و نظم فارسی و ترکی مهارت تمام داشتند که بزبان ترکی تاریخ احوال خود نوشته یادگار گذاشته اند نزد صاحب طبعان اعتبار تمام دارد - و در ادای صوم و صلوة و دیگر امر الٰهی بسیار موافق بودند (بهشت روزی باد) ترجمهٔ فردوس مکانی تاریخ وفات است *

گویند چون محمد همایون را بعد از رسیدن بسنبهل از نواح

بدولت سیر عمارات و باغات و مساجد گوالیار و دیگر مکانها نموده بر سر مزار بزرگان و سلاطین سر راه فاتحه خوانده بآگره تشریف آوردند *

در همان ایام خواند میر مورخ حبیب السیر و ملا شمس الدین معمائي از هرات آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند - و در همین آوان عریضه نظام الملک بحري والی احمد نگر با تحف و هدایا با مشتمل تهنیت فتوحات سابق و لاحق رسید - و درین آوان خبر بغي سلطان محمود نبیرهٔ سلطان بهلول لودي در صوبهٔ بهار و فساد بلوچان در ملتان معا معروض گردید - حضرت دفع فتنهٔ شرقي را که منبع فساد بهر ماه و سال بود بر تنبیه مفسدان ملتان مقدم داشته عنان توجه طرف ولایت بهار معطوف داشتند - سلطان محمود از شنیدن خبر دبدبهٔ چغته سراسیمه گشته چند روز مفقود الاثر گردیده باز جمعیت فراهم آورده وقت عبور فرمودن از آب گنگ آمده شوخي زیاده نمود - عسکري میرزا را برای دفع او مامور نموده خود از دریا عبور فرمودند - و افغانان بعد دست و پا زدن لاحاصل فرار نمودند - چون موسم برسات رسید و ناموافقت هوا در مزاج پادشاه راه یافت نصرت شاه را که از عمدهٔ افاغنه بود بعد تسلیمات عفو تقصیرات خود کفیل دفع آن ملاعنه گردیده مفتخر از عنایات ساخته خود بدولت متوجه آگره شدند - و همایون میرزا را که بموجب حکم از کابل بقصبهٔ سنبهل رسیده عارضهٔ بدني بشدت تمام که بامتداد کشید بهمرسانده بود از جاذبهٔ مهر پدري طلب حضور نمودند *

و درین ایام ناتجام که خبر برهم شدن نسق طرف بدخشان

هدايا و فتح نامه روانهٔ کابل ساختند - و بعضي افاغنه که مستوجب تنبيه‌گشته بودند بسزاي کردار خود رسيدند - ومحمد سلطان را براي بند وبست لکهنو(38) مرخص نموده باگره تشريف برده بازبلا فاصلهٔ فرصت براي تنبيه راجه ميدني راى زميدار چنديرى توجه‌فرموده در محاصرهٔ چند روز معدود قلعهٔ چنديرى را بعد قول جان بخشي او بتصرف آوردند - اما چون راجپوتان وقت بر آمدن از قلعه بجنگ اقدام نمودند سه چهار هزار نفر بقتل رسيدند - و ميدني راى پناه بقلعهٔ ارک برده از زن و فرزندان و وابستهاى صغير و کبير قريب هزار کس را بدستور راجهاى سلف علف تيغ ساخته خود را نيز بهمراهان خود رساند - و باقي زميداران و رايان آن حدود باطاعت درآمدند - ومساجد و خانقاه که جاي پايگاه اسپان و گاوان کافران گشته بود همه را صاف وتعمير نموده موذن و جاروب کش مقرر فرمودند - و در چنديرى و رنتهنبور و سارنگپور و رايسين قلعه دار و حکام خدا ترس رعيت پرور منصوب ساختند (فتح دار الحرب) مادهٔ تاريخ از نظر گذشت چون پسند افتاد از چالاکي طبع مبارک بديهه بنظم آوردند

بود چندى مقام چنديري * پر ز کفار شوم دار الحرب
فتح کردم بحرب قلعهٔ او * گشت تاريخ فتح دار الحرب

وحکومت و ايالت کل آن ضلع را باحمد شاه که حق ارثي داشت ودر کارزار ها تردد واقعي نموده بود مرحمت فرمودند - بعده خود

---

(38) در تاريخ فرشته نوشته - محمد سلطان ميرزا بدفع فتنهٔ ببن افغان به قنوج رفت وببن افغان بجانب خير اباد گريخت *

گويند قوميت راناي چتور بر همه راجپوتان هند فوقيت دارد - و بقول مشهور خود را از سلسلهٔ نوشيروان عادل ميشمارد - و بهمين سبب بارجوديكه همه راجپوتان نامدار هندوستان براجه و راي ملقبند - خاندان چتوريه به رانا و ديوان خود را مخاطب ساخته از بزرگي لفظ راجه ننگ و عار مي نمايند و بعد از هزيمت ار فردوس مكاني باز از اولاد رانا لغايت حال كه سنه هزار و يكصد و بيست و هشت [١١٢٨] باشد هيچكس مقابله باسلاطين تيموريه نكرده بمتابعت و مطاوعت بسر مي برند - اما محرر اوراق كه دران ملك وارد شده از ديوان و عمدهاي رانا تحقيق نموده آنها خود را از اولاد نوشيروان نمي شمارند - و در عهد بادشاه جم جاه ملائك سپاه گردون وقار خورشيد اشتهار قمر صورت مشتري سيرت عطارد خصلت مريخ صولت كيوان رفعت ناهيد منزلت محمد شاه پادشاه غازي دام سلطنته كه هزاران هزار جان گرامي فداي نام ناميش باد آنها بذات خود شمشير بر روي دودمان آن خاندان نكشيده هرگاه درو لشكر كشي شده خود دفعيه نموده طرفي از اطراف خود برخاسته ميروند - بهرحال سررشتهٔ سخن را از دست نداده بتحرير باقي ماجراي سلطنت مي پردازد - كه بعد فتح پادشاه اسلام از نفرت تعفن اجساد اهل عناد ازانجا زود كوچ فرموده شكار كنان بقصد تنبيه ميواتيان طرف ميوات متوجه شدند ناهر خان ميواتي پسر حسن خان با جمعي از توابعان مع پيشكش ملازمت نمود و آن ولايت را بحسين تيمور خان كه بخطاب بهادري سرافرازي داشت عنايت فرمودند و شاهزاده همايون ميرزا را به

شهادت رسیدند پادشاه کشورستان از قلب لشکر بحرکت آمدند و بهادران چغته جلو ریزبرسر کافران تاختند - آواز تکبیر غازیان چنان دران دشت پروحشت بپیچید که پنداشتي زمین و آسمان لرزید - و در اول حملهٔ تیر اندازان بیخطا حسن خان میواتي که از پیش قدمان آن اهالی خوني و از شیرنبردان آن مرز و بوم شوم بود با جمعي از سربازان شیرنبرد کشته شد و غلغلهٔ هزیمت در صف برهم خوردهٔ مخالفان افتاد و چندین هزار سوار لشکر کافران سرودست و پا برباد داده با دل باختگان دیگر درگریختن و بالای هم افتادن سبقت از همدیگر مي بردند - و خود را هزیمت یافته بمدد همراهان هواخواه که درهردم و قدم جان خود را سپر ساخته بطریق نثار و نیاز بر قدم غازیان جانباز گذاشته بلا گردان سر و جان رانا میگردیدند تا رانا از چنگ جنگ بهادران چغته رهائي یافته با دل باخته اسپ تاخته جان سلامت بیرون برد - و جمعي از افغانان مغلوب گشته عقب پشتهٔ کشتهای خویش با تن و جان سراپا ریش ردیف و هم آغوش همقدمان سر باختهٔ پیش گشته جانبرگردیدند - و از هرطرف علمهای درخشان چون آفتاب از کسوف برآمده برق زنان بچندین زبان ندای نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيْبٌ در شش جهت و چهارطرف هندوستان در دادند - و شاهزادهای ثابت قدم و سلاطین بني عم و امیران محترم تسلیمات فتح موافق داب هندوستان و آداب دانان ایران و توران بجا آورده نثارگذراندند - و (فتح بادشاه اسلام) تاریخ این فتح یافتند و بعد این فتح حضرت خود را در خطبه بغازي ملقب ساختند *

که آفتاب در خانهٔ سلطنت و مشتري در بیت رجا و امید بنظرات مسعود پرتو نور انگنده بودند پاي مبارک بوکاب فتح و نصرت گذاشته فوج دریا موج را مقابل بد مآلان بحرکت در آوردند - و هردو فوج مانند سیلاب خون موج زنان بمقابله و مقاتله پرداخته چون ظلمت و نور فرقهٔ ناری و ناجي باهم آمیخته نداي پربشاشت فتح و نصرت طرف اسلام بگوش هوش خاص و عام طرفین میرساندند و فیلان کوه پیکر جنگي در مقابل شیر شکاران فیل افگن چنان تزلزل انداختند که گوئی کوهاي سیاه عالي از جا بحرکت آمدند

ز غریدن ژنده پیلان مست
گره درگلوی هزبران شکست

و صدای نقار خانهٔ رومي و هندی و آواز کوس و کرنای حربي و نعرهاي زهره شگاف اهل مصاف در زمین و آسمان بپیچید - و چندین هزار تن بي سر گردید - و عاشقان نام و ننگ آن جنگ را تماشا و سیر عروسي پنداشته چشم و گوش هوش را مع جان نثار هر نظارهٔ آن مي نمودند - خصوص معرکه آرایان عرب و عجم و سپه سالاران ایران و توران آن بزم رزم را باري عرب و عجم تصور نمودهٔ چشم از چشم همچشمان نبرد بر نداشته رنگین ساختن جولان گاه را عین سرخ روئي خود دانسته برهمدیگر سبقت نموده سر مخالفان را بجای گوی میدان از یک دیگر مي ربودند - بعد ملاحظهٔ غلبهٔ کفار که نزدیک بود در لشکر چغته هزیمت افتد و فوج حسن خان میواتی هراول که با ده دوازده هزار سوار و جمعي از راجپوتان خیرهٔ سرجرار بشوخي تمام حمله آور گردیدند - و جمعي از بهادران چغته بدرجهٔ

ه نزول اجلال فرمودند - آن روز جوانان یکه تاز بهادر خوش اسپه
ریق تفرج و سیر لشکر مخالفان رفته هرطرف تاخته چند
جدا ساخته بشکاربند اسپان آویخته برسم ارمغان نزد سرداران
ردند - روز دیگر همین که تیغ دو دمهٔ آفتاب جهانتاب از نیام افق و
رق سر بر آورد کوچ فرموده یک کروه پیش رفته جای نزول رایات
فر آیات مقرر فرمودند و هنوز سایهٔ نخلهای علم روشنی افزای چشم
مجاهدان نگردیده بود و شتران و فیلان از فرود آوردن بارها آسوده نگشته
بودند که گرد تیرهٔ سپاه مخالفان برگشته روزگار و نشان فیلان شیرشکار
و شعشعهٔ برق آتشبار تیغ نبرد آزمایان معاندان نمایان گردید - ازین طرف
برنغار بشاهزاده محمد همایون میرزا با جمعی از بهادران قوی دل
و امیران لشکر گسل که یمین و یسار آن نام آوران صف شکن صف
بصف آراستند تعین نمودند - و جرنغار بسید خواجه و جمعی از
امیران بلند پایه که در یسار و یمینش محمد سلطان میرزا و دیگر
نامداران زینت بخش بزم رزم گشتند مقرر فرمودند - و چند هزار
سوار با یکی از دلاوران شیرشکار برای مدد هرطرفی که احتیاج
افتد نامزد گردیدند - و کشورستانی خود بدولت چون آفتاب عالم تاب
روز شرف در قلب لشکر جا گرفته جلوه افروز معرکهٔ کارزار گشتند و
هرطرف چندین هزار مقربان جان فشان که بتعداد اسم آنها پرداختن
تحصیل حاصل است نقد های جان را برطبق کف دست نهاده
بجهت نثار و ایثار قدم و سم مرکب همایون بطریق نذر تهنیت
تیمنا زینت افزای فوج ظفرموج گردیدند - و باقی افواج را جا بجا
[illegible]

وچندان از کثرت و غلبهٔ کفار اظهار ساخت که باعث مزید تشویش دلهاي دل باختگان گردید - حضرت فردوس مکاني همه سلاطين و امراي صاحب راي را براي کنکاش جمع ساخته از هريك براي دريافت حوصله مصلحت کار استفسار ميفمودند - راي اکثر بمراجعت طرف پنجاب و کابل قرار يافت و هريکي دليل و برهان عقلي و نقلي ميگذرانيدند - و فردوس مکاني فرمودند زهي غيرت دين اسلام که ملك باين سعي باز گرفته را از ترس کفار گذاشته فرار اختيار بايد نمود دل بر حصول ثواب درجهٔ شهادت بايد بست اگر بر کفار غالب آمديم غازي ايم و الا به از شهادت رتبهٔ نمي باشد - از جمله شهيدان سرگذشته گفته و شمرده شويم بهتر است ازانکه در سرگذشتهاي تواريخ سلاطين گذشته منجملهٔ گريختهاي دست کافران خوانده شويم - چون اين کلمات غيرت افزا موثر دلهاي دل باختگان و فدويان ايران و توران گرديد آن جهاد را سرمايهٔ طاعت و اعتقاد دانسته در نثار نمودن جان و کشتن کافران بهزاران زبان عهد و پيمان بميان آورده قسمهاي شديد با کلام الٰهي کفيل ساختند - پس براهنمائي شيخ زين الدين صدر ازشرب خمر و همه منهيات الهي حتي ريش تراشي که براي شان شجاعت طريقهٔ موروثي پادشاه بود توبهٔ نصوح نمودند *

دهم جمادي الاولی سنه نهصد و سي و سه [٩٣٣] روز نوروز سلطاني فوجهارا آراسته بهمه پيش قدمان و سپه سالاران تهور پيشه آنچه ارشاد و تعليم فرمودن بود بتاکيد اکيد و وعده و وعيد فرموده خدا [illegible] ياد نموده سه کروه که خصم بود يک کروه پيش

سنه ۹۳۲ شهرت آمدن سواري زنان وقت شب براى مفتوح ساختن دروازه که قرار داده بود بغد از انقضاى نصف شب که مور و مار از خارخار تردد آسوده بودند از دروازهٔ که آدمهاي رحمن داد (37) مقرر نموده بودند جمع کثیر از بهادران جان باز کار آزموده داخل قلعه شده بعضي از دربانان مخالف را کشته دروازه را بالا تردد خاطر بر روي باقي لشکروا نمودند هنوز نور نیر اعظم پرتوافگن در و دیوارها نگردیده بود که بر سر تاتار خان غافل از نیرنگي فلک غدار رسیدند و لشکریان با بوق و کرنا نقاره زنان چهار طرف قلعه جلوه‌گر گردیدند چون تاتارخان دید که قلعه از دست رفت وجان وآبرو میرود بفریاد الامان الامان در آمده بخوشي و نا خوشي کلید خزائن و دفائن حوالهٔ رحمن داد نموده معذرت زیاده خواسته قلعدار جدید را شفیع نافرماني سابق ساخته خود با فتح نامه و راضي نامه روانهٔ درگاه والا گردید - بعد رسیدن تاتار خان بحضور خبر نزدیک رسیدن راناى چتور انتشار یافت - و غلبهٔ اتفاق آن گروه شوم بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گردید که تفرقهٔ تمام در دل بهادران کهن سال راه یافت - و کشورستاني اصلا اندیشه را بخود راه نداده متوجه استیصال خصم بد سگال گردیده باطراف توابع بیانه پیشخانه برآورده خود هم نزول رایات فرموده قراولان براي خبر مخالفان روانه نمودند - عبد العزیز نام که با جمعي بقراولي رفته بود بیشتر ازانها کشته شدند و عبد العزیز خود زخمي گشته با چند سوار غارت شده برگشته آمد

---

(37) در تاریخ فرشته وطبقات اکبرشاهي نظامي رحیم داد نوشته *

دست از محاصره برداشته دو سه منزل دور رفته سر راه لشکر رانا نشست و تاتار خان از عهد و پیمان پشیمان گردیده اطاعت ننمود و رحمن‌داد را تردد خاطر روی‌داد حقائق آگاه شیخ محمد غوث که از درویشان حقیقت نشان و دانشمندان آن زمان و متوطن گوالیار بود برحمن داد پیغام فرستاد که بهر وجه که دانی و توانی از قلعه دار بحسن سلوک رخصت آمدن قلعه حاصل کرده خود را تا اینجا برسان رحمن داد به تاتار خان پیغام نمود که من از شب خون و شر کافران مامون نیستم و دو کلمهٔ ضروری زبانی بالمشافهه گفتنی و شنیدنی لازم میدانم تا خاطرجمعی از کافران حاصل نمایم اگر مرا با چند خدمتگار بی‌اسلحه بطریق مهمان طلب نمایند خالی از طریقهٔ مروت نخواهد بود تاتار خان قبول نموده مرخص ساخت بعد از داخل شدن قلعه و دیدن تاتار خان و بمیان آوردن کلمه و کلام محبت افزا برای زیارت بزرگان مرده و زنده رخصت حاصل نموده بخدمت حضرت شیخ محمد غوث رسیده براه‌نمائی حضرت شیخ بتاتارخان‌التماس‌نمود که تمام لشکر و سلاح‌داربیرون‌قلعه باشند تا دفع شر کفار بعضی از وابستگان که حکم ناموس میدارند اگر در قلعه در آیند و یک آدم من در دروازهٔ قلعه باشد که غیری داخل مردم من نتواند شد و چند قولی را باچند خدمتگار شناخته راه بدهند الاکرام بالاتمام بعمل خواهد آمد تاتار خان غافل از بازی روزگارگشته ماذون ساخت چون در همه دروازها ازمعتقدان و مریدان شیخ قیام داشتند و آنها نرا خفیه بانواع رعایت امیدوار ساخته راضی گردانیده بود بدستاویز پروانگی و احتیاط عدم

پیشه و سرگروهان و واقعه طلبان کوتاه اندیشه قریب دو لک سوار راجپوت و افغانان و دیگر دلاوران کوه نبرد صحرا گرد ان دیار و دو هزار فیل جنگي مست کوه پیکرو توپخانه جمع ساخته از مکانهاي خود با همه مصالح جنگ بحرکت آمدند - و آوازهٔ اجتماع آن قوم باگره رسیده نقل نقل برنا و پیر هر بزم و رزم گردید - قبل از افواه این خبر وحشت افزا بسبب اختلاف آب و تبدیل هوا که در چهار عنصر صغیر و کبیر خاص و عام مغلیه راه یافته بود - و بمزاج کمتر کسی موافقت نمود بانواع مرض مبتلا شده بودند - جمعي از سلاطین زادها و امرای گستاخ در خلوت بتقریبهای موجه براي مراجعت طرف کابل بدستور سابق التماس نمودند - فردوس مکانی جمله حرفهاي مردم بي سرو پا لغو دانسته شنیده نا شنیده پنداشته قابل جواب ندانستند - ودرین ضمن بعضی افغانان قابوچی ومیواتیان بد اصل که بتقاضاي وقت گردیده بودند برخاسته باوطان خود رفتند - و جمعي راه لشکر مخالفان اختیار نمودند درین آوان خبر رسید که راجه منکت رای بدعوی ارث گوالیار قابوی وقت از دست نداده باتفاق خان جهان نام بندیله بقصد تسخیر قلعهٔ مذکور خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و تاتار خان قلعه دارکه از جملهٔ نوکران سلطان ابراهیم بود باستحکام قلعه پرداخته چون در خود طاقت نگاهداشتن قلعه نیافت بخدمت حضرت فردوس مکانی عرضداشت نمود که اگر یکی از بندهای پادشاهي برسد قلعه حوالهٔ او نموده شود بعد عرض برحمن داد خان حکم شد که رفته قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد همینکه راجه منکت راي خبر آمدن کومک چغته شنیده

در اطراف سواد اعظم هند طبل سلطنت خاندان تیموریه نواخته شد [هندیان] دانستند که اگر این مرز وبوم در قبضهٔ اقتدار چغته ماند عرصهٔ زندگي برهمه رایان و افاغنهٔ صاحب داعیه با نام و ننگ تنگ خواهد گردید و در ملل و بتخانهاي ایشان خلل وشکست راه تمام خواهد یافت راجهاي اطراف و سرگروهان خاندان لودی که طرف شرقي پنجاب دست از سلطنت ارثی کوتاه نه نموده بودند و گردن کشان میواتی و دیگر زمینداران مفسد پیشه بنامه و پیغام التیام آمیز و پیام رقت انگیز اتفاق نموده از نزدیک و دور خود را رسانده نزد رانا سانکا وراجه چتور استغاثه نمودند - که اگر این بلاد در تصرف اولاد و احفاد امیر تیمور صاحب قران قرنها ماند اول اسم ونام و نشان بتان مایان از صفحهٔ روزگار محو خواهد گردید - و در بنای ملت بي مدار ما رخنها که آنرا بهیچ وجه علاج نتوان نمود بهم خواهد رسید - دریم در ملک موروثي و ملک جد و آبائي ما بمرتبهٔ دست تعدی و تصرف مغلان دراز خواهد گردید که مارا محکوم و مملوک خود خواهند ساخت - بلکه کار بجائی خواهد کشید که ادنی سوغات و هدیهٔ مغلان بی بضاعت براي مردم وطن خود پسران و دختران و زنان زمینداران عمدهٔ ایندیار خواهد بود - پس تقاضای غیرت و پاس حمیت ملت آنست که ماهمه نفاق را باتفاق بدل ساخته کمر همت بربسته تا مال داریم درین کار نثار نمائیم - بعده جان را تصدق آبروي خود و دودمان راجهاي عالي تبار و سلاطین نامدار گذشته و حال سازیم - بعد ازان رانا همهٔ رایان و سلاطین زادهای با اسم و نشان و سرکردگان مفسد

دویم سیر قلعه و باغات اندرون عمارات آن نموده زیارت آسودگان مقابر و مشایخ نمودند - بعد مقام ده روز متوجه آگره شدند-چون قلعهٔ آگره را مردم راجه بکرماجیت راجهٔ گوالیار که روز جنگ رفاقت سلطان ابراهیم نموده داشتند و قبل از نزول رایات حضرت در تصرف خود شاهزاده همایون در آورده بود الماس بوزن هشت مثقال بابت جواهر خانهٔ سلطان علاء الدین خلجي که از تسخیر دکهن بدست او آمده بود شاهزاده محمد همایون بطریق شگون روز داخل شدن قلعه آگره گذراند - بعد از قبول فرمودن وتحقیق نمودن وزن و قیمت که جوهریان از تعین قیمت آن عاجز آمدند باز بشاهزاده محمد همایون مع سه لک و پنجاه هزار تنکهٔ نقره رائج الوقت و یک خزانهٔ سربستهٔ شمار نیامده عنایت فرمودند - و سلطان محمد میرزا را دولك تنکهٔ نقره با جواهر آلات دیگر بخشیدند - و بعد عرض خزانه حکم فرمودند که براي سادات و فضلاي مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منورة و کربلاي معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس و دیگر بزرگان اطراف اقالیم سبعه زر حصه رسد مرسول دارند - و براي هریک از مردم کابل از مرد و زن همقوم و بیگانه و بنده و آزاد و فقیر و غني یک شاه رخی که وزن یك مثقال نقره باشد بسر شمار فرستاده قدویان دور و نزدیک و مستحقان هر مرز و بوم را از یاد بود انعام و الطاف یاد و شاد فرمودند - و به نسق وبند و بست ملك برهم خوردهٔ پر فتنه پرداختند و هرطرف فوج تعین نمودند - و براي ا[illegible] شرقي و دیگر بلاد دور دست افوا[illegible]

آن خالي از طول کلام ندانسته

و فوج افاغنه که از مور و ملخ زیاده بودند چنین حملهای جلوریز نمودند که نزدیک بود اثر زلزلهٔ عظیم برروی زمین پدید آید و از طلوع آفتاب جهانتاب تا نصف نهار چندین هزار سر از تن بهادران جدا گشته گوی وار زیر سم اسپ چوگان بازان میدان کارزار غلطان مینمود آخر کار صیت فتح وفیروزی لشکر چغته مابین ارض و سما پیچیده سامعه افروز برنا و پیر نبردگاه گردید - و از سلطان ابراهیم که با راجه بکرماجیت و پنجهزار سوار افغان یک کل زمین را رنگین ساخته نقد حیات را برباد فنا داده بودند - تا مدت خبر تحقیق نمی یافتند و جوانان نیز جلو ریز تعاقب افاغنه وفوج هزیمت خورده نموده دست از جنگ برنداشته هرطرف پشتهای کشته می ساختند - تا آنکه سر سلطان ابراهیم شاه از نظر پادشاه گذشت - و بهادران دست از عنان بار داشتند - گویند پانزده و شانزده هزار افغانان و راجپوت و میواتی و دیگر قوم دران جنگ بچنگ اجل و تیغ بیدریغ گرفتار آمدند - و بعد بلند گردیدن ندای فتح سلاطین بلند اقتدار و امیران نامدار آداب تهنیت بجا آوردند - و همان روز باوجود کوفته و مانده شدن طالبان نام و ننگ آن جنگ برای تسخیر آگره و ضبط خزانه و جواهر دهلی و اطراف دیگر تعین گردیدند - و شاهزادهٔ همایون میرزا بهمرکابی ظفر و نصرت خود را باگره بطریق استعجال رساند - و - حضرت فردوس مکانی بهمعنانی تاییدات ربانی بفرخی و فیروزی سه شنبه دوازدهم رجب سنه نهصد وسی و دو [۹۳۲] بدهلی شرف نزول فرمودند - و شیخ زین الدین صدر را امر شد که خطبه بنام نامی کشور ستانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه خواند - و روز

حکام

سنه ۹۳۲ و بعد فراغ استیصال به مآلان و تبدیل و منصوب ساختن حکام

حق شناس عدالت اساس باستیصال سلطان ابراهیم بدسگال

متوجه شده از سرهند کوچ فرمودند - باوجودی که بعد رسیدن

هردو لشکر مقابل همدیگر فوج کشور ستاني از دهم حصهٔ لشکر

عدو بیش نبود و همراهان نیک اندیش مصلحت جنگ نداده

ترغیب و التماس مراجعت بدستور سابق مي نمودند - کشورستانی

بقدرت قوت حوصله و شجاعت ذاتي و ارثي توکل را کار فرموده

فوجها را آراست - و امیران مصاف دیده نبرد آزما را همراه همایون

میرزا در میمنه مقرر نموده جمعي از دلیران نامي کارزار دیده را

بسرداری محمد سلطان میرزا بر میسره تعین فرمودند - و بهمین دستور

باقي اطراف فوج بمردان کار آزموده جا بجا سپردند - و از هردو طرف

افواج دریا امواج بآب تیغ نبرد آزمایان بجنبش و جوش و خروش

در آمدند - و کوس تهوري از هر طرف و شش جهت بلند آوازه

گشت - و نعرهای تیغ باران جان باز زینت افروز بزم رزم گردید -

و هر طرفي که نظر کار میکرد سواي فواره زدن خون جان بازان قوي

دل که باعث تقویت دل همدیگر میگردیدند چیزي دیگر در

مردمک دیدهٔ عدویان جلوه نمیداد و از گرد سم اسپان دلاوران و حملهٔ

فیلان صف ربا شب از روز فرق نمي گردید

* بیت *

زسم ستوران دران پهن دشت * زمین شش شد و آسمان گشت هشت

پدر در مقابل پسر به حائل ساختن سپر نپرداخته حربه بر پسر

[illegible] عادت نفس واپسین پنداشته رو نمی پیچید * ع *

پدر با پسر کین بر آراسته

دریافتند - دولتخان بي‌دولت باتفاق پسران بی‌سعادت باوجود مکرر فرستادن عریضه با چهل هزار سوار برسر راه حضرت گستاخانه پیش آمده هزیمت یافته بقلعهٔ ملوت درآمده محصور گردیده بزنهار درآمد و بشفاعت مقربان بملازمت رسیده دو شمشیر که همیشه مي بست هردو را در گردن انداخته سر تسلیم برقدم مبارک گذاشت - و قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت - چون خلائق برسر عیال و ناموس افاغنه و تاراج مال ریخته داخل قلعه گردیده ممنوع نمي شدند حضرت از راه ترحم خود بنفس نفیس سواري فرموده بتنبیه لشکر پرداخته باعث مامون شدن ناموس آنجماعهٔ عقل و هوش باخته گردیدند - و مال و اسباب و کتاب بسیار سوای آنکه بدست تاراجیان افتاد در سرکار بضبط آمد - وپارهٔ جواهر و کتاب براي خاصه نگاهداشته باقي بشاهزاده همایون بخشیدند و برای میرزا کامران فرستادند - غازیخان که خود را طرف کوه رسانده بود ازانجا روانهٔ دهلي گردید و دولتخان که از همه طرف رانده شده بود و عرضهٔ مرگ گشته ببادیهٔ عدم شتافت *

گویند روزي که از آب سند عبور فرمودند عرض لشکر ده هزار سوار بعرض مبارک رسید - و جاسوسان خبر روانگي سلطان ابراهیم با لک سوار و فیلان جنگي مست بیشمار از دهلي و رسیدن به پاني پت که از دهلي چهل کروه مابین سرهند و دهلی واقع شده رساندند - و تا رسیدن کشورستانی بسرهند جمعي از سرکشان در تلافي اعمال بسر پنجهٔ شاهین اجل گرفتار آمدند - و بعضي بصد پیشیمانی استغفار کنان بملازمت آمده حاضر گردیدند

سنه ۹۳۲ تسخیر دهلی با سلطان علاء الدین اتفاق نموده اطاعت نامه بمهر قضات و اکابران درست ساخته امرای مغلیه را شفیع خود گردانیده لشکر عظیم فراهم آورده همراه پسران خود در رکاب سلطان علاء الدین داده روانهٔ دهلي ساخت - و خود دولتخان و غازیخان در پنجاب ماندند - و سلطان علاءالدین برسر سلطان ابراهیم رفته بعد مکرر جنگ نمودن وشبخون زدن شکست و هزیمت عظیم یافت - چنانچه سابق در ذکر سلطنت لودیها و خاتمهٔ جلد اول باحاطهٔ تحریر در آمده - و دولتخان از طرف فتنه انگیزي علاء الدین مایوس گردیده باز عریضه بخدمت حضرت براي التماس توجه رایات طرف دهلی روانه نمود*

توجه فردوس مکانی بابر پادشاه بهندوستان دفعه پنجم و با ابراهیم لودي فرمانروای هندوستان مصاف کردن ورایات فتح افراشتن

مرةٔ اخری که دفعهٔ پنجم باشد کشور ستاني در سنه نهصد و سی [۹۳۰] (36) روز جمعه غرهٔ صفر المظفر بقصد تسخیر هندوستان بهمعناني فوج فتح و ظفر از کابل کوچ فرمودند - و در همان روز ها پادشاهزاده محمد همایون از بدخشان و خواجه کلان بیگ از غزنین رسیده سعادت قدمبوس حاصل نموده در رکاب رفیق شدند - بعد گذشتن از سیالکوت سلطان علاءالدین ملازمت نموده مورد عنایات گردید - چون نزدیک لاهور نزول فرمودند اکثر منصوبان آن ضلع شرف ملازمت

---

(36) در تاریخ فرشته سنه ۹۳۲ نوشته * و همین صحیح است *

فردوس مکاني از خارج نیز تحقیق صدق کلام او نموده دولت خان و غازی خان را مقید ساخته باز بتقاضاي وقت و مصلحت عفو تقصیر او نموده قصبهٔ سلطان پور را که بنا کردهٔ او بود با دیگر توابع آن در جاگیر پدر و پسر مقرر فرمودند - و آن هردو بي‌دولتان بعد از رخصت یافتن بر سر جاگیر رفته ازانجا سرانجام سرکشی باخود برداشته باطراف کوه شتافتند - بعد عرض رسیدن آن اقطاع بدلاور خان که در رکاب مانده بود بلا شرکت مرحمت گردید - و بسبب خلل دولتخان بي دولت و موانع دیگر از سرهند بلاهور مراجعت فرمودند و از ازانجا بکابل تشریف فرمودن ضرور گردید - چون دران سفر سلطان علاءالدین برادر سلطان ابراهیم شرف ملازمت حاصل کرده بود دیپالپور را به سلطان علاء الدین و باباقشه و لاهور را به میر عبد العزیز و سیال کوت را به خسرو کوکلتاش خان عنایت فرمودند - بعد مراجعت حضرت دولتخان و غازي خان بهروجهي که توانستند دلاور خان را بدست آورده بانواع عقوبت مقید ساخته جاگیر سلطان پور را بتصرف خود آوردند - و با لشکر زیاد برسر سلطان علاءالدین رفته بعد جنگ هزیمت دادند - سلطان علاءالدین خود را نزد حضرت بکابل رسانده حکم مدد و اعانت و رفاقت خود برای تسخیر دهلی بنام امراي مغل آورد - و دولتخان بعد هزیمت دادن سلطان علاء الدین برسر حکام و امراي لاهور لشکر کشیده شکست فاحش یافت - درین ضمن فوج تعین کردهٔ سلطان ابراهیم براي تنبیه دولتخان رسید - و دولتخان سردار فوج را بتدبیر و چاپلوسی ازخود ساخته لشکر اورا متفرق گردانیده از شنیدن رسیدن فرمان معاونت سلطان علاء الدین برای

سنه ۹۳۰ پرتو رایت ظفر اثر انداخته - درین سفر بعضی بیدولتان که براهنمائی افغانان از جادهٔ اطاعت انحراف ورزیده بودند بقتل رسیدند و جمعی کثیر اسیر گردیدند - و خرابی بسیار که بملک مال و رعایا رسیده بود به تسلی آنها پرداخته از سر نو منقاد و مطیع ساختند - و بقصد تسخیر قندهار ضرورةً مراجعت اتفاق افتاد - و قریب چهار سال در امتداد محاصرهٔ قندهار و موانعات دیگر دران سمت منقضی گردید - درین اوقات مکرر نوشتهٔ دولتخان لودهی مصحوب دولتخواهان معتبر مشتملبر اظهار برهم خوردن سلطنت هند و التماس نزول قدوم بآن طرف می رسید *

دفعهٔ چهارم درسنه نهصد و سی [۹۳۰] بهمرکابی فتح و نصرت بر آمده بملک کهکران عنان توجه معطوف داشتند - بعد رسیدن نزدیک لاهور بهار خان و مبارک خان لودهی با جمعی دیگر افغانان بقدم جرأت بی ادبی استقبال نموده بجزای کردار خود رسیده باعث تاراج و غارت رفتن و سوختن بازار و شهر لاهور گردیدند - همچنان سرکشان دیپال پور را بسزا رسانده قتل عام فرمودند - درین ضمن دولتخان لودهی که از سلطان ابراهیم فرار اختیار نموده باعث طلب حضرت گردیده بود با غازی خان و دلاور خان پسران شرف اندوز ملازمت گشته بعرض رساند که طرف تهاره جمعی از افاغنه بسر گروهی اسمعیل جلوانی جمع آمده ارادهٔ فاسد دارند اگر فوجی برآنها تعین گردد بهتر است - حضرت در تهیهٔ مقرر نمودن فوج بودند دران حین دلاور خان پسر دولتخان خفیه بعرض رسانید که پدر و برادرم از راه غدر ارادهٔ متفرق ساختن لشکر حضرت دارند و

رسیده محرک عزم تسخیر دهلي گردید •

در اوراق اخبار ملوك هند و عجم چنین مرقوم قلم فرخنده رقم گشته که فردوس مکاني کشور ستاني قبل ازین چهار دفعه بقصد تسخیر هندوستان که تفصیل بیان آن درین مکان بطول کلام منجر میگردد متوجه گردیدند - و چند فقره بر سبیل اجمال بزبان خامه میدهد •

اول دفعه در سنه نهصد و بیست و پنج (۹۲۵) تا دریاي اتك و بعضي سرحد پنجاب رسیده به تنبیه کهکران و دیگر مفسدان ان ضلع پرداخته - ازانکه قبل ازین هم اکثر مکان آن طرف در تصرف امیر تیمور صاحبقران غازی در آمده بود از سر نو بنسق آن پرداختند و حکام منصوب ساختند - از شنیدن اخبار فساد آمیز طرف ولایت گرم سیر بکابل مراجعت نمودند و در همین سفر خبر بهجت اثر مژدهٔ تولد فرزند سعادت مند مبشر گردیده چون عازم تسخیر هند بودند بفال مبارک گرفته مسمی به هندال میرزا ساختند •

بار دوم تا لاهور و ملتان و سرهند متوجه شده مابین راه چندین سرکشان افغان و دیگر مفسدان را مقتول و اسیر ساخته سي هزار غلام و کنیز و چهار صد هزار شاه رخی بوزن یك مثقال برضامندي زمیداران و ارباب ضیاع و عقار محالات و پرگنات از محصول مال بتصرف آورده بسبب رسیدن خبرهای مختلف سمت کابل و آن دیار عنان توجه بآنطرف معطوف ساختند - و تنبیه مفسدان آنضلع و تعمیر قلعه و عمارتهای ویران و دلهای شکسته نمودند •

در سنه نهصد و بست و شش [۹۲۶] تا سرهند

سنه ۹۲۵ عرصهٔ زندگانی چنان بر پادشاه تلخ گشت که بشرح آن نپرداختن

و عرصهٔ زندگانی چنان بر پادشاه تلخ گشت که در ابتدا مردم

اولی - در تاریخ رشیدی تالیف میرزا حیدر نوشته که در ابتدا مردم

سمرقند و حصار از مژدهٔ فتح و نزول قدوم فردوس مکانی مباهات

و خوشوقتی می نمودند بعده که بابر پادشاه در مقابل احسان شاه

اسمعیل باظهار محبت خاندان صفوی خواست خود را و سپاه را

بلباس شاه ایران و قزلباش ملبس و مقطع نماید حکم نمود که

همه تاج سرخ بر سر زنند - و اعیان و شرفای سمرقند و بخارا ازین معنی

نهایت رنجیده خاطر گشته راضی نگشتند که سپاه تاج بصورت قضیب

الحمار بر سر زنند - و کلمات لا یعنی دیگر ازین مقوله که درج نمودهٔ

بذکر آن نمی پردازد - وبعد آن بابر پادشاه صلاح در بودن آنجا ندیده

دل از ملك و ملک موروثی کنده با جمعی از هوا خواهان خود را

بکابل رساندند = سلطان ناصر میرزا که از بنی اعمام پادشاه می باشد

و در کابل حکومت داشت باستقبال بر آمده پادشاه را بکابل آورده

باظهار کمال اخلاص و اطاعت کمر خدمتگاری بر بست - و پادشاه

ازو نهایت راضی گشته حکومت غزنین بدو عطا فرموده روانه

ساختند - و به تنبیه افغانان یوسف زئی با قلت جمعیت متوجه

شده قریب سه هزار افغان را بقتل آورده زن و مرد بسیار اسیر

کرده آن ولایت را بتصرف آورده بخواجهٔ کلان عنایت فرمودند *

درین حال متواتر خبر فوت سلطان سکندر لودی و قائم مقام گشتن

سلطان ابراهیم و بر پا شدن فتنه و نفاق برادران و امیران و برهم

خوردن بند و بست و نظام هند با نوشته دولت خان که یکی از

امرای با وقار افاغنه بود مشتمل بر سخن سلوك سلطان ابراهیم

ساخته دست یافته همه را بقتل آوردند مولانا بیغائي (35) شاعر که از مشاهیر آن عصر بود میان آن جماعه بي اطلاع احوال بزوال پنجهٔ شهباز اجل گرفتار گردید - فردوس مکاني بعد این فتح نمایان باتفاق نجم ثاني که بعد آن ظفر خود را رستم ثاني وقت دانسته بفکر استیصال باقي ازبکیه و تسخیر بلاد دیگر بوده بقچدوان رفته قلعه را محاصره کردند - سلاطین ازبکیه بالتمام فراهم آمده از ملاحظهٔ نام و ننگ بجنگ و مقابلهٔ لشکر ایران و توران کمر انتقام بر لشکر آن زبدهٔ سلاطین انام بربستند - که بعد دار و گیر مردانهٔ طرفین چنین آش در کاسهٔ قزلباش نمودند که نجم ثاني با همه لشکر خود نقد جان را بتصدق عار فرار نثار راه هردو ولي نعمت نمود - و حضرت که اکثر ازبکیهٔ همراه رفاقت آنطرف نمودند با فوج معدود خود را بحصار شادمان رساندند - درین حال پر ملال مغلان که سر آن مادهٔ فساد یادگار میرزا و نظر میرزا و میر ایوب و میر محمد بودند اتفاق نموده وقت شب با فوج عظیم غافل برسر بابر پادشاه تاختند - و شروع بکشتن و غارت نمودن نموده هرچه یافتند بتاراج بردند - و جمعي کثیر کشته و زخمي گردیدند - و عرصهٔ تردد بر پادشاه چنان تنگ گردید که با رخت شب خواب فرصت کفش پوشیدن نیافته از خانه برآمده خود را اندرون ارک حصار رساندند و دیگر تدارک آن نتوانستند نمود - و روز بروز بر تسلط مغلان مي افزود تا تمام حصار بتصرف آنجماعه در آمد - و بلیهٔ قحط که نمونهٔ عذاب الهي است علاوهٔ آن گردید -

---

(35) در تاریخ فرشته ثنائي نوشته *

سنه ۹۱۷ بتصرف در آورد و جمعیت شصت هزار سوار ظاهر ضمیمهٔ جمعیت
باطن فردوس مکانی گردید و عازم بخارا گشتند - و ازبکان را که
بسرداری و سلطنت عبد الله خان بخارا را متصرف بودند بخواری
تمام بدر و اخراج فرموده جمعی را قتل و اسیر ساخته متوجه سمرقند
گشته بخارا را نیز به تسخیر در آورده شهر و منابر آنجا را بسکه و خطبهٔ
نام گرامی خود معزز گردانیدند - و بناصر میرزا حکومت کابل مرحمت
فرموده - و سرداران شاه اسمعیل را فراخور حال هریک معزز
و مخلع نموده مرخص ساختند - و هشت ماه زمستان و بهار دران مکان
فیض نشان بعیش و شکار گذرانده کامرانی مینمودند - درین ضمن
خبر رسیدن ازبکان بیش از شمار مور و ملخ که از اطراف فراهم آمده
تیمور سلطان را که مکرر از گریختهای خاندان امیر تیمور صاحبقران
بود بجای شیبانی خان سلطان قرار داده متوجه تسخیر بخارا شده
بودند رسید - فردوس مکانی تعاقب نموده نزدیک بخارا بایشان
رسیده علم مقابله بر افراخت و بسبب غلبهٔ هجوم آن قوم شوم
شکست فاحش یافته باز بسمرقند شتافته آنجا هم از انتشار مخالفان
قرار نگرفته بحصار شادمان (34) رفت - درین آوان نجم ثانی اصفهانی
منصوب کردهٔ شاه اسمعیل با فوج سنگین قزلباش رسید و فردوس
مکانی با او ملاقات نموده بمدد قزلباش بخیال تسخیر قلعهٔ افراس
افتاده از تصرف ازبکیه برآورده ازبکان را که جمعیت از پانزده هزار
سوار زیاده داشتند و سرکردهٔ آنها عبد الله خان بود مغلوب و محصور

---

(34) در تاریخ فرشته بحصار و شادمان رفت - الصحیح حصار شادمان *)

رشیدي باز مطلقه ساخته بعقد دیگری در آورده بخفت و بي اعتباري نگاه میداشت و بعد کشتن شیباني خان شاه اسمعیل رسم پرسه و خدمت کاري که لائق خاندان طرفین بود بعمل آورده باعزاز و اکرام مع بدرقه روانه ساخته اظهار اتحاد موروثي بجا آورده بود رسید - و آن حضرت نیز تهنیت و مبارك باد فتح که قبل ازان در تهیهٔ فرستادن آن بودند نوشته با تحف و هدایا موافق شان شاهان همراه خان میرزا داده روانه ساخته در عالم اظهار یگانگیت و دوستي اشاره براي کومك فرستادن نمودند - و خود باز متوجه حصار گشته اول کار بسبب قلت جمعیت خود و هجوم و غلبهٔ فراهم آمدن ازبکیه صرفه در جنگ و محاصرهٔ حصار ندیده خود را بمکان قلب رسانیده باز فرصت وقت یافته بدفع مدبران پرداخته در هر طرف از کشته پشته ساخته ازبکیه را هزیمت داده سلطان میرزا و مهدی سلطان بني اعمام را که اسیر آن جماعه بودند خلاص ساخت - و خان میرزا با فوج فرستادهٔ شاه اسمعیل بسرداري احمد سلطان - صفوي که از خاندان سلاطین بهادر نامدار بود و علي خان استجلو که در شجاعت از اربکان مشهور بود و شاه رخ خان افشار (33) که پنجهٔ شیران روزگار از افشار دست او عاجز بودند برسیده بعنایات معزز گردیدند - و باتفاق کومکیان جان نثار حصار و قندز و بقلان

---

(33) در تاریخ فرشته نوشته - درین اثنا احمد سلطان و صوفي علي و علي قلي خان استاجلو و شاهرخ خان افشار از جانب شاه اسمعیل صفوي بمدد رسیدند ● .

سنه ۹۱۷ ذو الاقتدار بودند
سوار که اکثر از سلاطین زادهای نامدار و امرای
پناه بچاردیواري که برای چارپایان و چاروایان دهاقین و مسافرین
مي سازند برده بعد محاصره به پشت گرمي همدیگر حرکت
مذبوحي نموده طعمهٔ شمشیر قزلباشان خون آشام گردیدند و قریب
هزار نفر ازبک با زن و فرزند بسیار اسیر و دستگیر شدند *
بعده شاه بهرات آمده چون حکم اجرای مذهب تشیع نموده
واکابر آنها اطاعت نمي نمودند لهذا خطیب مسجد جامع هرات
را با شیخ الاسلام بقتل رسانید - درینوقت خان میرزا (31) بنی عم
فردوس مکاني که در بدخشان بود برخبر فتح شاه اسمعیل اطلاع یافته
بخدمت فردوس مکانی نوشته مشتملبر بر اشارت پر بشارت فرحت
اثر فتح خلاصهٔ خاندان خیرالبشر و استیصال آن عدوی بداختر فرستاده
و اشارهٔ ترغیب بطلب پادشاه نمود - و فردوس مکانی خود را بخان
میرزا رسانده و خواست که باتفاق خان میرزا خود را بحصار (32) رساند -
چون ازبکان قبل از رسیدن فردوس مکاني خبر یافته به بند و بست
حصار پرداخته بودند کاري ساخته نشد - درین ضمن محبت نامه
فرحت افزای شاه اسمعیل مشتمل بر اشارت فتح که بر هردو ما برادر
خصوص بران زبدهٔ دودمان امیر تیمور صاحبقران مبارك باد مع خانه
زاد بیگم همشیرهٔ بابر پادشاه که در محاصره و فتور سمرقند بدست
شیباني خان افتاده بودند و بعقد خود درآورده بقول صاحب

(31) دراکبر نامه خان میرزا و درتاریخ فرشته جان میرزا نوشته *

(32) درتاریخ فرشته خضار نوشته *

جهان و فقر هر دو سرمایهٔ فخر و متروکهٔ آبا و اجداد ماست ترا با ما همسري نمودن نه سزاست - و اگر سلطنت بارث بودي از پیشدادیان و کیانیان و چنگیزیان بتو نمیرسید و چرخه و دوکی با قدري پنبه فرستاد که یا درگوشه خمول نشسته بکاري که قابل تست مشغول باش یا در بزم رزم آمده حاضر شو تا دو کلمه از زبان دودمهٔ ذو الفقار حیدر کرار در معرکهٔ کارزار گفتگو نمایم * مصرعه *

به بینیم کز ما بلندي کراست

و مارا رسیده دان و از عقب نامه بلا توقف وسعت فرصت بمخالف نداده سوار شده منصوبان غضبي شیباني خان را از سر راه تا جنگ گاه برداشته خود را مقابل آن برگشته بخت رساند - اگرچه در تاریخ فرشته درج است که همراه شیباني خان از لك سوار کم نبود اما صاحب رشیدي نوشته که چون گمان رسیدن شاه ایران نداشت و فوج خود را براي ضبط ملك خراسان جا بجا تعین نموده بود و وقت مقابلهٔ پادشاه زیاده از بیست و پنج هزار سوار نمانده بود و همراهان همراز مصلحت جنگ دران روز نمیدادند - شیباني خان از راه غرور و امید رسیدن فوج متفرقه بیست و نهم شعبان بهمرکابي اجل باستیصال شاه اسمعیل شتافت - و بي آنکه از طرفي نامداري بعرصهٔ کارزار آمده باظهار تهوري پردازد همین که از دور پرتو شعاع تیغ برق موج فوج جان بازان صفوي موج زن گردید شیباني خان رو بفرار نهاد و آزبکیه ثبات قدم از دست داده رو بهزیمت آوردند - و قزلباش تعاقب نموده بدستیاري شمشیر آبدار هر طرف بیمین و یسار تاخته از کشته پشته ساختند - قریب بپانصد

سنه ۹۱۶ اتفاق افتاد و هریکي را بشمشیر آبدار و نیزهٔ مرد گذار و تیرشیر شکار
وگرز فیل افگار پي هم بطریق قطار بدار البوار فرستاد - و چون این
پنج بهادران نامي که باني فساد و باعث ثبات قدم همدمان و
همزمان دیگر بودند کشته گشتند هزیمت شامل آن طبقهٔ بدمآل
گردید - و عبد الرزاق بجاذبهٔ حب ریاست پنج روزه که مکرر آمادهٔ
مادهٔ فساد گردیده بود گرفتار پنجهٔ اجل گشت *
چون ولایت خسرو شاه بدست ازبکان افتاد و مردم بدخشان
اطاعت ایشان نه نمودند در هرگوشه و کنار سرداري علم شاهي
برافراخت زبیرنام مجهول النسبي دربغیي ورزیدن قوي تر از
اکثرسلاطین آن طرف گردید - ذکرباقیي سرکشان را سرمایهٔ ملال
طول کلام دانسته باختصار مي پردازد که کار بجائي رسید که
شیباني خان خود را با فوج زیاده از قیاس که از اطراف ماوراء
النهر فراهم آورده بود بسرحد قلمرو زبدهٔ دودمان مصطفوي
وبرگزیدهٔ خاندان مرتضوي شاه اسمعیل صفوي رساند - و ازبکان
دست تطاول دراز نموده متعرض حال و مال و عیال سادات
وقزلباش و رعایا گردیدند شاه اسمعیل اطلاع یافته ایلچي زبان فهم
آداب دان نزد شیباني خان فرستاده پیغام التیام پذیر نصیحت
آمیز مشتمل بر منع ارادهٔ فاسد و مردم آزاري نموده مع مکتوب
محبت اسلوب ارسال داشت - شیباني خان ازغرور مستي ریاست
درجواب نوشت که ادعاي جهانداري ترا نمي رسد خصوصا باما که
سلطنت موروثي داریم و عصا وکچکولي فرستاد که از ارث پدرت
این است - شاه اسمعیل درجواب نوشت که چون سلطنت هر د

همین سال (29) خبر شورش افغانان میمندي پیهم رسید و حضرت متوجه تنبیه آن فرقهٔ بدسگال گردیدند دربن حالت مغلیهٔ ازبکیه فرصت هنگامهٔ تازه یافته در غیبت پادشاه عبد الرزاق بن الغ بیگ را بدعوي ارث خسرو شاه از راه برده در کابل بسلطنت برداشته چهار پنجهزار سوار فراهم آوردند - روزي که خبر اشوب ازبکیه در لشکر پادشاه انتشار یافت چنان هنگامهٔ تفرقه در فوج روداد که اکثر از همراهان و لشکریان وندیمان بعذر غدر آمیز خبر گرفتن فرزندان راه کابل اختیار نمودند - و کار بجائي رسید که زیاده از پانصد سوار در رکاب پادشاه نمانده و بازارها بتاراج رفت باوجود چنان برهم‌خوردن فوج و قلت جمعیت اصلا تفرقه در حوصلهٔ آن کوه تمکین و وقار راه نیافت و همت بر دفع آن مایهٔ فساد بسته خود را به پیکار آن تیره بختان تبه کار رسانده چندان شمشیر زد که خط بطلان برصفحهٔ قصهٔ کارنامهای رستم داستان کشیدند - و بنفس نفیس خود بعد چندین حملهٔ مرد آزما که در برابر بهادران صف ربا مقابله افتاده بود یکبار بغتةً و معًا با پنج پهلوان نامدار که هریک را معرکه آراي رزم اسفندیار وافراسیاب توان شمرد - و تفصیل آن امرا این است علی بیگ شب کور و محمد علی شیبانی و نظر بهادر ازبک و یعقوب بیگ شیرجنگ و عبدالله صف شکن(30)مقابل شدن و کار زار نمودن

---

(29) الصحیح ۹۱۴ *

(30) درتاریخ فرشته این نامها بدین تفصیل است علي شب‌کور - علي سیستاني - نظربهادر ازبک - یعقوب تیز جنگ - اوزبک بهادر *

سنه ۹۱۳ | خود را بزمین داور رساندند - فردوس
شمشیر بهادران کشورستانی داخل قلعه شدند و اواخر سنه نهصد و
مکانی بفتح و نصرت شکوه قندهار بتصرف اولیای
هشت [۹۰۸] (28) قلعهٔ گردون
این دودمان در آمد و خزائن و تحف و مصالح جنگ قابل رکاب
ظفر انتساب آنچه بود بتصرف آورده زر نقد بهمرهان جان نثار انعام
و تقسیم فرمودند - و قلعه را بناصر میرزا که از غزنین برای رفاقت
خود را برکاب رسانیده بود تسلیم نمودند - شیبانی خان بعد از خبر
تسخیر قندهار بعد مراجعت حضرت شاهنشاه خبر یافته با فوج
خود شتافته بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت ناصر میرزا بسبب عدم
ذخیره و نفاق همراهان و تمام شدن مصالح جنگ تنگ آمده حقیقت
بخدمت پادشاه معروض داشت و بعد دریافت مرضی که سفر
خراسان ضرور و منظور نظر بود دست از قلعه برداشته خود را بحضور
رسانید - چون شیبانی خان بعد تسخیر قندهار طرف خراسان
شتافت شاه بیگ و محمد بیگ خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعه
پرداخته در اندک فرصت بتصرف خود در آوردند *

در همین ایام فرخنده انجام که فردوس مکانی برای سرانجام
ضروری بکابل تشریف آورده بودند شاهزاده همایون در طالع
محمود و ساعت همایون از نهانخانهٔ عدم بعرصهٔ وجود قدم
گذاشت - و تاریخ ولادت با سعادت (شاه فیروز قدر) که مراد
از سنه نهصد و سیزده [۹۱۳] هجری باشد یافته اند - و در

---

(28) الصحیح سنه ۹۱۳ *

را بجهانگیر میرزا که درین مدت شدائد سفر شرط رفاقت بجا آورده بود فرمودند - و بعد رسیدن جهانگیر میرزا بغزنین چون انحراف مزاج بطبع مبارک پادشاه راه یافته بود و درین ضمن خبرهاي موحش بي اصل بجهانگیرمیرزا رسید - بدون تحقیق خود را از غزنین بطریق ایلغار بکابل رساند - و این معني خلاف مرضي فردوس مکاني بظهور آمد - و باز مامور برفتن تعلقهٔ مامورهٔ خود گردید - درهمین آوان از رسیدن خبرهاي مختلف فساد انگیز از طرف خراسان که بتحریر تفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ اختصار دور افتادن است توجه پادشاه بان بلاد با لشکري که با خود توانستند برد ضرور گردید - و در همان ایام خبر رحلت میرزا جهانگیر ازین کلفت سراي فاني بروضهٔ جاوداني بآزار اسهال رسید - و ناصرمیرزا برادر خود را که در بدخشان گذاشته بودند و دران زودي از شیباني خان شکست یافته بخدمت حضرت رسیده بود بایالت غزنین مقرر و مرخص فرمودند - درین اوان شاه بیگ و محمد بیگ که هر دو برادر از امرا و منصوب کردهٔ ارغون در قندهار بودند - از استیلاي اوزبکیه و تسلط شیباني خان تنگ آمده بحضرت پیغام توجه آنطرف و سپردن قلعه بمذهب قرب جوار نمودند - فردوس مکاني تشریف بردن سمت خراسان را بعد فراغ تسخیر قلعهٔ قندهار قرار داده متوجه آن صوب گشتند - چون نزدیک بقندهار رسیدند آن هر دو برادر از ارادهٔ خود پشیمان شدند - کار بنزاع و محاصره انجامید - محصوران از قلعه بر آمده بعد مقابله و مقاتله که جمعي کثیر از طرفین کشته و زخمي گردیدند هردو برادر هزیمت خورده باز خود را بقلعه رسانیدن نتوانستند - و از صدمهٔ

امرا و ارکان دولت او که ازو آزرده خاطر بودند و در خدمت
رس مکاني اظهار عداوت او و ارادهٔ جانفشاني خود مي نمودند
خته قصد مقيد ساختن ميزبان نمودند - و آن برگشته طالع وقتي
بردار گشت که کار از دست رفته بود - و مواي آنکه فرار نمايد يا
رفتار آيد چارهٔ کار ندانست - ناچار دست از همه خان ومان شسته
دل از ملک و مال وعيال برداشته با چند نفر معدود آوارهٔ دشت
ناکامي گرديد - پادشاه عدومال که دران ايام در کمال بيساماني
بود فضل الهي را شامل حال خود دانسته آنچه از خزانه و جواهر
و طويلهٔ اسپان و اسباب قابل همراه برداشتن بود بتصرف آورد - و سه
چهار هزار مغل خسرو شاهي شرف اندوز رکاب سعادت گشتند - و
ازانجا متوجه کابل شدند - چون نزديک بحوالي کابل مضرب خيام
ظفر اعتصام گرديد محمد مقيم نام داماد الغ بيگ ميرزا عموي
حضرت که بدعوي ارث کابل را بتصرف آورده حکومت آنجا مي
نمود - بعد شنيدن خبر نزول رايات فتح آيات حصاري شده چند روز
دست و پاي لاحاصل زده باز امان خواسته باميد عفو تقصير قلعه
را بملازمان حضرت کشور ستاني سپرد - چون ويراني و پريشاني زياده
بحال رعايا وسکنهٔ آن ملک راه يافته بود بتعمير شهرودلهاي شکسته
و آبادني ملک پرداخته * و درهمان ايام که سال نهصد و يازده [۹۱۱]
هجري باشد حضرت مريم مکاني مهرنگار خانم (27) والدهٔ ماجدهٔ
پادشاه بروضهٔ جاوداني شتافت - و دريں سال حکومت غزنين

---

(27) در ديگر تواريخ نامش قتلغ نگار خانم نوشته - شفيق صفحه ۲۱

و چندین دفعه با خصم کار زار صعب روداد - و تصدیعات زیاده که اگر
بگزارش تفصیل آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد
کشیدند - تا آنکه سلطان محمود خان و سلطان احمد خان مقید
گردیدند - و شکست فاحش بحال ملازمان پادشاه عائد گردید - و
تاشکند نیز مع اسباب و اثقال هر دو برادر بتصرف شیباني خان
در آمد - و فردوس مکاني خود را به مغلستان رساند - و شیباني خان
نظر بر حقوق قدیم که وقتي نوکر و محکوم پدر هردو برادر بود آنها
را مرخص نموده ملک را نیز بآنها سپرد - و حضرت تصدیع
زیاده از صدمات حوادثات لیل و نهار روزگار مردم آزار - که اگر خواهند
بتفصیل آن اطلاع یابند رجوع به بابر نامه نمایند - کشیدند - بعد
کنکاش از هوا خواهان باراده تسخیر هندوستان متوجه کابل گردیدند -
چون عبور بسرحد بدخشان که تعلق بخسرو شاه بدخواه این خاندان
داشت افتاد - و چون در ایام تفرقهٔ سابق باتفاق تقاضای ایام عبور
آن خسرو عالي مقام بتعلقهٔ خسرو شاه عاقبت تباه افتاده بود اصلا
متوجه حال خدمت گذاري و مهمانداري نگشته بلکه برخلاف دأب
بزرگان نیک سرشت عاقبت اندیش باراده بداندیشي و قصد فاسد
کمر بست - فردوس مکاني بر مافي الضمیر او اطلاع یافته بتدبیر از
چنگ او نجات یافتن غنیمت دانست - این دفعه که باز بحسب
اتفاق مهمان آن مجموعهٔ نفاق گردید - اگرچه این دفعه ضرورةً و مصلحةً
خسرو شاه مع تابعان بحسب ظاهر باظهار امید عفو تقصیرات
گذشته کمر خدمت گذاري بر بسته در خدمت حاضر گشت - اما
چون آثار بغض باطني او که از چین جبین او هویدا

سنه ۹۰۷ که فردوس مکاني براي طلب کومک باطراف نزد سلاطین خراسان و قندز و مغلستان نوشته فائده مترتب نگردیده - و عرصه بمرتبهٔ تنگ گردیده که ناچار نظر بر حفظ جان با خصم بدسگال بدین صورت صلح خانه‌زاد بیگم همشیرهٔ خود را بتصرف او بطریق فدیه وا گذارند نمود - چون خالهٔ خانه زاد بیگم در حبالهٔ نکاح شیباني خان بود اورا مطلقه ساخته خانه زاد بیگم را بعقد در آورد که آخر اورا هم بروایت تاریخ رشیدي بعد تولد یك فرزند از وسواس طرفداري برادر طلاق داده - بهرحال در اوائل سنه نهصد و هفت [۹۰۷] وقت نیم شبها برفاقت خواجه ابو المکارم و غیره که زیاده از صد نفر رفیق نشدند از قلعه برآمدند و به امداد بدرقهٔ توکل الهي و بقدم سعي بادیه پیماي راه تاشکند گردیدند - و همشیرهٔ حضرت با بعضي پردگیان عصمت که حافظ حقیقي نگاهبان آنها بود همراه نتوانستند گرفت همانجا ماندند و بتصرف شیباني خان در آمدند - و میرزا جهانگیر برین ماجرا اطلاع یافته جریده خودرا بخدمت برادر رسانید - و احمد تنبل رفاقت ننمود - و فردوس مکاني بتاشکند رسیده مهمان سلطان محمود خان گردیدند - و میزبان بعد تقدیم ضیافت مکان براي ماندن و موضع براي صرف خاص تا گذراندن زمستان بجهت پادشاه مقرر نمود - وحضرت بتقاضاي وقت مدت درانجا بسر برده درخواست استمداد نمود - سلطان محمود خان باتفاق برادر بطریق کومکیان خدمت کنان بقصد تسخیر فرغانه که در تصرف احمد تنبل بود آمده محاصره نمودند - احمد تنبل از اطاعت سرپیچیده بمدافعه و مقابله پرداخت - درین حالت شیباني خان خود را رسانده و جنگ عظیم درپیوست -

که همیشهٔ شامل حال دردمان امیر تیمور صاحبقران گردیده و تا دور آخر زبان زد خواهد گردید - بعده شیبانی خان در گرد آوری سپاه و فکر تلافی هرطرف میشتافت و قابوی تدارک نمی یافت - فردوس مکانی نیز در تدبیر بر آوردن آن بداندیش از ماوراء النهر بود تا قدری از لشکر متفرق گشتهٔ خود و جمعی از کومکیان اطراف فراهم آورده با شیبانی خان که او هم اول زمستان با لشکر جنگی خود را برای تسخیر و خرابی نواحی سمرقند رسانیده بود مقابله و مقاتله نمودند - چون مردم کومکی استقامت نورزیدند و مغلان رکاب بیشتری طریقهٔ قدیم را کار فرمودند و تفرقهٔ تمام در لشکر حضرت راه یافت کار بجائی رسید که تا رسیدن پادشاه بدروازهٔ قلعه زیاده از پانزده شانزده نفر در رکاب نماندند و با همان معدود چند داخل سمرقند شدند و هفت نفر امیر عمده و جمعی کثیر از همرهان دران کارزار بکار آمدند - و شیبانی خان از تعاقب دست بر نداشته با مصالح قلعه گیری خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعهٔ سمرقند پرداخت وهر روز نائرهٔ قتال وجدال و یورش بمیان آمده و راه رسد غله بقلعه مسدود گردید - و چهارماه امتداد محاصره کشید - و آنچه ذخیره در قلعه بود باخر رسید - خصوص کاه و دانهٔ چهارپا که از سابق در قلعه نبوده قدری که مانده بود زود رو باتمام آورد - تنگی ذخیره بجائی کشید که پر کاه بوزن زعفران بهمرسیدن متعذر گردید و قرص نانی بجائی میسر نمی آمد - اکثر اسپان را مذبوح ساخته بگوشت آن قوت لایموت خود میساختند - و گوشت حلال و حرام فرق نا نموده بدان طعام نمودن غنیمت میدانستند - و هرچند

تفصیل برآمده بدروازهٔ فیروز رسیده بفیروزی داخل قلعه گردیده
قاصد ترخان را که نگهبان دروازه بود با همراهان او که با خواب مرگ
هم‌آغوش بودند اکثریرا درجامهٔ خواب کشتند - باقی رفقای جانسپار
راکه برق کرداری هم رسیدند ویکی را ازانها ضرر جانی وآفت بدنی
نرسید - از راه دروازه اندرون طلبیده باتفاق بشهر درآمده بقتل ازبکان
اجل رسیده بیخبر پرداختند - مردم شهر ازین خبر و ازین مژدهٔ
فرحت افزای ناگهانی مبشر گشتند - و سروش فتح غیبی بگوش
همدیگر رساندند - از هر طرف کوچه و بازار هواخاهان جان نثار که چشم
بر راه این مژدهٔ روح پرور بودند گروه گروه و جوق جوق رسیده بپادشاه
پیوسته رفیق گشتند - وشریک فتح وکشتن مخالفان دولت گشتند -
خان وفا میرزا (26) قلعدار ازین بلیهٔ ناگهانی و آفت آسمانی
خبردار گشته با جمعی از ازبکان خود را از قلعه بیرون رسانیده مرحله
پیمای دشت ناکامی گردیده نزد شیبانی خان که دران نزدیکی
نبود رسیده بران ماجرا اطلاع داد - او با هفت هشت هزار سوار جرار
بقصد تسخیر و محاصرهٔ قلعه رسیده بعده که دانست که کار ازدست
رفته و مردم قلعه و شهر همه هواخواهٔ پادشاه اند دست از محاصرهٔ
برداشته مراجعت نمود - واعیان و اکابران سمرقند سعادت اندوز
ملازمت حضرت کشور ستانی گردیدند *
بر ضمیر دانشمندان انصاف پذیر ظاهر است که چنین
تسخیر بدین تدبیر بموافقت تقدیر محض از تاییدات ربانیست

(26) در تاریخ فرشته جان وفا میرزا نوشته *

میرزا جهانگیر قرب زیادهٔ بهمرسانیده باعث مادهٔ فساد و عناد از سرنوگردید - درین ضمن از اثر باطن حضرت یاجل طبعي درگذشت - و درهمین اوان خبر رسید که شیباني خان (.25) که از بني اعمام پادشاه از فرمارویان بعضي بلاد توران و مدعي دولت این دودمان ابد بنیاد و وقتي در جرگهٔ نوکران جد فردوس مکاني بود بخارا را به تسخیر درآورده سمرقند را نیز به تحریک مادر سلطانعلي حاکم آنجا بتصرف خود آورد - حضرت فردوس مکاني ازراه ترس جوهرخداداد و تدبیر صائب که همه جا و همه وقت خامهٔ این خاندان خلافت نشان است بخاطر آوردندکه هنوز نسق شیباني خان در سمرقند مزاج نگرفته و دل مردم آنجا باو الفت نپذیرفته خود را گرم و گیرا باید رسانید - کمر همت برین عزیمت مردانه بسته با جمعي از رفقاي وفادار جان نثار که دران راز همدم و محرم جانباز یکه تاز بودند انتخاب نموده از راه دشوار گذار غیر مشهور براهنمائي رهبران واقف کار مرحله پیما گردیده بطریق ایلغار بعد ضائع گشتن اسپ و آدم بسیار که وقت نزدیک رسیدن بحصار سمرقند از خطرات و ناهمواري راه زیاده از دویست و چهل نفر در رکاب ظفر انتساب نمانده بودند خود را نزدیک قلعهٔ سمرقند رسانیده ازروي کمال احتیاط در آخر شبهاي تار بدر حصار رسیده قابوي وقت یافته آخر برفافت هشتاد نفر شیر نبرد کوه نورد بمدد زینه و کمند و فضل رباني جانبازي نموده از طرف غار عاشقان بالاي

---

(25) ن - شیباني خان از اولاد جوجي اوزبک *

کوشیده اوقات و آدم ضائع ساخته مایوس گشته مراجعت نمودند -
وبعد ازان مکرر میان احمد تنبل و فوج فردوس مکاني کارزار
صعب روی داد وبریکدیگرغالب و مغلوب گردیدند - دربن ضمن خبر
رسیدن سلطان محمد میرزا با هفت هزار سوار جرار بکمک میرزا
جهانگیر آمدن و قلعهٔ کاسان (24) را محاصره نمودن انتشار یافت - از
شنیدن این خبرفردوس مکاني باوجود شدت سرما که قطرات مطرات
زنجیره بند منجمد گردیده میبارید متوجهٔ آنطرف شده لشکر کمکیرا
را هزیمت دادند - و علي دوست و قنبرعلي که بموافقت وضع روزگار
دل و زبان شان موافقت نمی نمود بمیان آمده قرار صلح بدین شرط
درمیان آوردند که ولایت اندجان و توابع اورکند بحضرت کشورستانی
تعلق پذیرد - و از آب خجند تا اخسي بمیرزا جهانگیروا گذارند -
پادشاه بدین مصالحه بشرطیکه ازین پیمان نگذرند راضي شدند - و
میرزا جهانگیر و احمد تنبل آمده فردوس مکاني را دیدند - و اسیران
هردوطرف آزادگشتند - و چون علیدوست از راه قرب وعنایات پادشاه
خود را باخته با امرا و دیگر همچشمان خلاف قاعده سلوک مرعیا
داشت - واکثرازو رنجیده جدا شده بودند - ونزدیک بودکه خلل عظیم
درجمعیت ظاهر وباطن پادشاه روی دهد - و این معني برحضرت
پادشاه ظاهر گشت و از راه خطا بخشي بلاضرر جاني و مالیا
علیدوست را مرخص و از خود جدا ساختند - و آن حق ناشناس
بد اساس بقاعدهٔ اول خود را نزد احمد تنبل رسانیده درخدمت

---

(24) ن - کاشان *

همان فرصت به مدد اقبال تیموری و تفرقهٔ اعدا دار الملک فرغانه بتصرف اولیای دولت روز افزون آورده متوجهٔ اخسی گشتند - بعد محاصرهٔ چند روز اوزن حسن امان خواسته آوارهٔ دشت ادبار گردیده - دیگر همرهان او بوسیلهٔ پذیرفتی تقصیرات مع اسباب و عیال شرف اندوز ملازمت گشته عرق خجالت و ندامت بآستین عفو پاک نمودند - و درین اوان اکثر امرا و همرهان رکاب که سوختهٔ بیداد تاراج آنجماعهٔ نمک حرام بودند بعرض رساندند که اکثر اموال و اسباب دولت خواهان را بعد تسخیر قلعهٔ اندجان و بقتل آوردن قاضی آنجماعه متصرف شده اند و با خود دارند - اگر بجان امان یافته اند در مسترد ساختن مال غصب چه عذر دارند - فرمودند که هر کس هرچه از اموال خود هرجا بشناسد بشرط اثبات شرعی و عرفی بستاند - مغلان ازین حکم اطلاع یافته از سرنو آزرده گشته سر از اطاعت تافته نفاق ورزیده باتفاق احمد تنبل بجهانگیر میرزا پیوسته بار دیگر علم شورش افراشته متوجهٔ تسخیر اندجان گردیدند - قاسم قوچین (23) را برای تنبیه آنجماعه مقرر و معین فرمودند - بعد جنگ که مکرر نائرهٔ قتال بمیان آمد قاسم قوچین هزیمت یافت - و اکثر امرا و نزدیکان پادشاه نقد جان خود را برطبق اخلاص گذاشته نثار کار ولیِ نعمت نمودند - و بعضی زخمی گشته اسیر گردیدند - و احمد تنبل را تقویت تمام حاصل گردید - و سعی تمام در تسخیر اندجان بکار برد اما فائده نداد - و یکماه در محاصره

---

(23) ن - قاسم خان قوچین *

نموده کمر خدمتگاري بسته کلید قلعه را سپرده باعزاز تمام داخل قلعه ساخت - و عذر گذشته خواست - و باتفاق بعضي از هوا خواهان قلعه جانب دیگر و حصار اطراف نیز بتصرف فردوس مکاني درآمد - و جهانگیر میرزا خبر یافته باوزن حسن و احمد تنبل و دیگر امرا خود را بقصد تسخیر قلعهٔ مرغاب رسانید - و بعد محاصره جمعي را از افواج بطریق طلیعه براي دفع مدد فوج فردوس مکاني که از اطراف خود را نتوانند رسانید با فوج مقرر تعین نموده - از اتفاقات سلطان محمود میرزا از شنیدن این خبر نظر بر حقوق قدیم خود را بمدد پادشاه رسانید و با فوج طلایهٔ جهانگیر میرزا مقابله افتاد و مردم جهانگیر میرزا مغلوب گشته هزیمت یافتند و ببادیهٔ عدم پیوستند چنانچه زیاده از هفت هشت نفر جانبر نگردیدند - و دیگر بعضي از فوج میرزا جهانگیر خود را بفردوس مکاني رساندند - و این معني باعث تفرقهٔ باقي فوج جهانگیر میرزا گردید - و دست از محاصره برداشته طرف اندجان مراجعت نمود - ناصر بیگ را که وقت عزیمت قلعهٔ مرغاب قلعدار اندجان کرده درانجا گذاشته بودند از شنیدن خبر مراجعت جهانگیر میرزا بناکامي در ممانعت داخل شدن بر روي میرزا بست - و عرضداشت بخدمت پادشاه مشتمل بر طلب و سپردن قلعه ارسال داشت - فردوس مکاني بسرعت تمام خود را رسانید و بلا ممانعت بفتح و فیروزي داخل قلعه اندجان شدند - مدعیان بد انجام نظر بر مشاهدهٔ اقبال پادشاه خجسته فرجام هر یکي بطرفي فرار اختیار نمودند - و ناصر بیگ و دیگر هوا خواهان همراه او را مورد عنایات ساختند - و در

آنطرف نتوانستند پرداخت - بعد صحت مزاج که از سمرقند متوجه اندجان شدند درکوچ منزل اول روز اطلاع یافتند - که از انتشار اخبار شدت عارضهٔ بدني پادشاه و غلبهٔ جهانگیر میرزا قلعه اندجان از تصرف قلعدار برآورده مولانا قاضي را بقتل رسانیده سکه و خطبه بنام جهانگیر میرزا نمودند - و علي دوست بحیلهٔ اظهار موافقت جان بدر برده خود را بقلعهٔ مرغاب که آن نیز تعلق بدو داشت رسانیده درآنجا خطبهٔ جهانگیر میرزا بتقاضای وقت خوانده - و دربین فتور سمرقند نیز از دست تصرف پادشاه رفت - و همراهان رکاب نیز باجهانگیر میرزا ساخته بمرتبهٔ سنگ تفرقه در جمعیت فردوس مکاني انداختند که زیاده از دویست سوار همراه پادشاه نمانده - ناچار متوجه خجند شدند و بصلاح و موافقت محمد حسین کورکان کاشغري روزي چند در حوالي خجند ایام زمستان بسر بردند - بعده اگرچه جمعیت ظاهر فراهم آورده خود را به ایلاق رسانیده دو قلعه بتدبیر و زور بازو برفاقت محمد حسین بدست آوردند - اما چون خرج لا بدي زیاده از مداخل داشتند و از عهدهٔ مواجب سپاه بر نمی آمدند جمعیت باطني حاصل نگردید - و فائدهٔ بحال پادشاه عائد نگشت - بلکه زیاده باعث تشویش خاطر گردید - سرانجام پیش رفتن و اسباب توقف ورزیدن و استقامت کردن میسر نمی آمد - دربین حالت عریضهٔ علي دوست طغائي از قلعهٔ مرغاب مشتمل براظهار خجالت از دست دادن قلعهٔ اندجان و تکلیف طلب پادشاه براي سپردن قلعهٔ مرغاب رسید - و پادشاه شکرعطیهٔ غیبي بجا آورده متوجهٔ مرغاب گردیدند - علي دوست که در انتظار روز میشمرد استقبال

قلعهٔ سمرقند بعد تردد بسیار آخر بصلح بدست آمد چیزی از غنائم و تاراج دست خوش سپاه نگردید عذر پریشانی و بیسامانی را دست آویز ساخته از پادشاه جدا گشته متفرق گشتند - حتی آنکه بعضی از مردم عمده نیز مثل احمد تنبل که نسبت بهمه زیاده در بارهٔ او رعایت بعمل آمده بود و ابراهیم بیگ (21) و جانعلی بیگ که از امرای نامی بودند از خدمت پادشاه جدا گشته نزد اوزن حسن که حاکم بعضی تعلقهٔ آن ضلع بود و با فردوس مکانی نزاع موروثی داشت رفته باهم اتفاق نموده مادهٔ فساد گردیدند - و جهانگیر میرزا برادر پادشاه را از راه برده بسلطنت برداشتند - و بفردوس مکانی پیغام نمودند که جهانگیر میرزا را نیز در ملک ارث و در سلطنت حق ثابت است - الحال که سمرقند بتصرف شما در آمده ولایت اندجان را بمیرزا جهانگیر وا گذارند - بعد شنیدن جواب خلاف مدعا مدعی ملک و دولت گشته صریح طبل مخالفت کوفته در رکاب جهانگیر میرزا متوجهٔ اندجان شدند - پادشاه تونون (22) خواجه را که برای نصیحت و معقول نمودن آنها فرستاده بود بقتل رساندند - و علی دوست قلعدار اندجان باتفاق مولانا قاضی باستحکام قلعه پرداخته عریضهٔ مشتمل بر طلب کمک فرستاده پادشاه را مخبر ساخت - از اتفاقات دران ایام انحراف مزاج فردوس مکانی بمرتبهٔ روی داد که قادر بر تکلم نبودند - لهذا بفکر کمک و توجهٔ

---

(21) در تاریخ فرشته ابراهیم چک نوشته *

(22) در تاریخ فرشته التون خواجه نوشته *

تنگ گردید - مولانا قاضي که از نبائر شیخ برهان الدین و از اعیان اندجان بود باتفاق و صلاح و صواب دید دیگر امرا پادشاه را از فرغانه باند جان بردند - چون هنوز سلطنت مزاج نگرفته بود اکثر نوکران نفاق ورزیده بودند - صرفه درجنگ صف ندانسته نظر بر تایید الهي محصور گردیده بمحافظت برج و باره پرداختند - و هردو مدعي دولت بمدد نفاق انگیزي دیگرمخالفان به محاصرۀ اندجان لنگراقامت انداختند - و بعد تردد طرفین که ایام محاصرۀ بامتداد کشید هرچند مکررپاي صلح بمیان آمد امراي سلطان احمد مرزا راضي نشدند تا آنکه بمدد طالع فردوس مکاني در لشکر سمرقندیان وباي اسپان وچارپایان افتاده طویله طویله اسپ سقط شدند - و لشکریان مضطر گشته بشرط چند مصالحه نموده هردو مدعی دولت (20) دست از محاصرۀ بر داشتند - و در همان زودي سلطان احمد میرزا ازین سراي بی ثبات رخت حیات بر بست - و پادشاه فرصت وقت را از دست نداده علي دوست طغائي را قلعدار اندجان ساخت و بفکر تدبیر تسخیر سمرقند کمر همت بست - بعد مقابله و مقاتلۀ چند که با سمرقندیان روی داد آخر باتفاق و سعي همراهان زمانیکش از مدد فضل الهی بلا تردد سیف و سنان که اگر بتفصیل آن پردازد از سرشتۀ اختصار دور می افتد بطریق مصالحه سمرقند را نیز بتصرف آورد - و جمعي که دران تردد رفاقت نموده بودند مورد عنایات گردیدند - اما بسیاري از آزبکان باظهار شکوۀ آنکه چون

---

(20) ن - هردو برادر •

کتم عدم قدیم بعرصهٔ وجود گذاشت چنانچه تاریخ ولادت او که خالي از غرابت نیست یافته اند (19) * بیت *

اندر شش محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش دان هم در شش محرم

چون میرزا ابو سعید از جملهٔ یازده پسر که داشت چهار پسر را در زمان حیات در چهار ملک بایالت مقرر ساخته بود - میرزا الغ بیگ در کابل - و میرزا سلطان احمد در سمرقند - و میرزا سلطان محمود در حصار قندز و بدخشان - و میرزا عمر شیخ در اندجان و فرغانه - بعد که میرزا عمرشیخ بسلطنت رسید و دوازده سال نونهال نخل عمر میرزا محمد بابر در جویبار سلطنت نشو و نما پذیرفت در زمان حیات پدر ایالت اندجان یافت و در همان سال روح پر فتوح میرزا عمرشیخ از بالاي بام کبوترخانه بعالم بالا پرواز نمود - بعد از ودیعت والد بزرگوار در سنه نهصد و یک [۹۰۱] میرزا محمد بابر را - که بعد ازین بفردوس مکاني وکشورستاني و آنچه بزبان خامه جاری گردد گزارش خواهد پذیرفت - امراي نامدار در فرغانه تاج اقتدار و فرمانروائي برسر نهاده بظهیر الدین محمد بابر بادشاه ملقب ساختند - اگرچه آنچه حادثات و واقعات و خطرات که لازم ملزوم روزگار فتنه انگیز است در مدت سي و سه سال سلطنت موروثیِ فرغانه وسمرقند و دیگر بلاد ماوراء النهر و کابل بران بادشاه

---

(19) در اکبرنامه نوشته که مولانا حسامي قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته - چون در شش محرم زاد آن شه مکرم *

ذکر سلطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه که بواسطهٔ ششم بامیر تیمور صاحبقران میرسد و بعد تیمور ابتداء در دهلی علم جهانبانی برافراشت

از گلشن اخبار کشورکشایان هندوستان و عجم چنین نکهت عنبر شمیم بمشام قلم مشکین رقم رسیده - که از زمان قدیم چنانچه بزبان خامه داده سلطنت ترکستان که مغولستان نیز خوانند ارث مغولان که مراد از مغل خان و اولاد او باشد بوده - بعد از تسلط چغتا که اکثر بلاد ترکستان نیز در تصرف امیر تیمور آمده رشتهٔ قرابت و عداوت که از ایام قدیم میان سلسلهٔ مغل خان و چغتا که بني اعمام یکدیگرند علاوه همگردیده بود - بعده میرزا ابو سعید که بواسطهٔ چهارم به امیر تیمور میرسد بعد جلوس تخت بر بني اعمام غالب آمده پادشاه مستقل گردید - و بامداد پدر یونس خان که سلطنت باستقلال مغولستان ارثا بدو تعلق داشت و مغلوب برادر بود کوشیده از خود راضي ساخت - و تکلیف نسبت ازسر نو بمیان آورد - یونس خان نظر بر رابطهٔ تجدید اتحاد بسه پسر میرزا ابو سعید سه دختر خود داد ازان میان مهرنگار خانم (18) که در خانهٔ میرزا عمر شیخ بود ازو میرزا محمد بابر در سنه هشتصد و هشتاد و هشت [۸۸۸] از

---

(18) در تاریخ فرشته و اکبرنامه نامش قتلق نگار خانم نوشته •

نه سال از مرحلهٔ حیات بی ثبات طی‌نموده در سنه هشتصد و نود، و نه [۸۹۹] که بیست و شش‌سال‌سریر آرائی‌نمود روزي بربام کبوتر خانهٔ برآمده تفرج طیران‌کبوتران می‌نمود دران حالت آن‌عمارت - که منهدم‌گشته بحکم خداي‌لم یزل باعث زوال والیِ ملک گشته بود، از پا در آمد - و از صدمهٔ انهدام‌آن بنای سست نهاد روح پاک آن عالي‌نژاد بعالم قدس پرواز نمود - چهار فرزند نامدار ازو ماندند میرزا محمد بابر و میرزا جهانگیر و غیره که ذکر هریک ضمنًا درسلطنت فردوس مکاني بابرپادشاه بزبان قلم خواهد آمد * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است ،
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق -

ابوسعید بود از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد مرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر - و از سلطان مراد میرزا و الغ بیگ میرزا و سلطان خلیل میرزا و سلطان شاه رخ میرزا کلان تر - در سال هشتصد و شصت [۸۶۰] در سمرقند تولد یافته - سلطان ابوسعید میرزا ابتداءً کابل را بمیرزا ارزانی داشته بابای کابلی را که از امرای صاحب اقتدار بود اتالیق و صاحب مدار او ساخته رخصت فرمود - باز در جشن شادی خطبهٔ میرزایان نزد خود طلبداشته اورا کدخدا ساخت - و ولایت اندجان و اورجند و غیره که سرحد مغلستان بود بآن مردمک دیدهٔ خود مقرر نمود - و یکی از امرای جهان دیده کار آزموده را اتالیق او ساخت - و میرزا در بندوبست و نسق ولایت اندجان و اورجند بمرتبهٔ جهد بکار برد که سپاه مغول را مجال عبور ازان حدود نبود - و یونس خان که پادشاه ترکستان بود چون میان اولاد چغتا و او فساد ملکی و شمشیرکشی بهمرسیده مدتی غالب و مغلوب همدیگر میگردیدند - هرچند انواع حیله و تدبیر و جرأتها بکاربرد - برولایت متعلقهٔ عمر شیخ میرزا دست نیافت - بعد از واقعهٔ ناگزیر پدر در سال هشتصد و هفتاد و سه [۸۷۳] در اندجان که پای تخت فرغانه است برتخت جلوس نموده تاشکند و شاهرخیه و بهرام (17) را بتصرف خود آورد - و میرزا بسیار پاك طینت و نیک سرشت و نکته سنج وکمال دوست بود - با شعرا صحبت میداشت - ودر رسوم ملک داری و آباد کاری و رعیت پروری و معدلت گستری اورا یگانهٔ آن عهد میگرفتند - سی و

---

(17) در اکبرنامه سهرام نوشته است

حال لزم دست ابو سعید میرزا گرفته بمیرزا الغ بیگ سپرد وسفارش زیاده نمود لاجرم سلطان ابوسعید میرزا که دائم در سایهٔ عطوفت میرزا الغ بیگ کامیاب نشاط میبود و از روی اخلاص خدمت مینمود ؛ روزی یکی از مقربان میرزا الغ بیگ را گفت که عم زادهٔ شما بسیار از روی ارادت و عقیدت خدمت مینماید - میرزا درجواب گفت خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و ملک داری از صحبت ما کسب مینماید • چنانچه آخر بظهور آمد - و آخر سلطان محمد میرزا جهان را پدرود نمود • بیت •

چنین است گردیدن روزگار • سبک سیر بد عهد نا پایدار

چهارم سلطان ابو سعید میرزا نَوَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهٗ - ابو سعید میرزا خلف الصدق میرزا سلطان محمد که درسنه هشتصد وسی [٨٣٠] از نهانخانهٔ عدم قدم بعرصهٔ وجود گذاشت - بروقت دربخارا خروج کرده برادرانه میرزا شاه رخ وبغی اشعار غالب آمد - و درسنه هشتصد و پنجاه و پنج [٨٥٥] بر تخت موروثی جلوس نموده تمام ماوراء النهر و ترکستان و کابل و غزنین در تصرف خود در آورد - و بر ترکمانان و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] •

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابابکر پسر کلان خود را در انجا گذاشته خود در تبریز که آب و هوای
آنجا بمزاج او موافقت کرده بود بسر میبرد - بعد از وفات صاحب
قران ابابکر میرزا در آذربایجان سکه و خطبه بنام پدر نمود و میرزا
میران شاه در عین شباب و کامرانی که چهل و یك سال نهال
عمر او در جویبار فرمان دهی نشو و نما پذیرفته بود در جنگ
یوسف (16) ترکمان حوالی سرو رود تبریز جهان را وداع نمود * بیت *

نشد سر خوش از جام عشرت کسی
که نا خوش نگشت از خمارش بسی

سوم میرزا سلطان محمد روّح الله روحهٗ - بعد از ودیعت حیات
میرزا میران شاه پسر ارشد او میرزا سلطان محمد که با برادر خرد
میرزا خلیل نام در سمرقند میبود - اگرچه در ایام قبل از رحلت
میرزا میران شاه میرزا الغ بیك پسر میرزا شاه رخ در امور سلطنت
تسلط زیاده داشت اما چون میرزا شاه رخ متوجهٔ حال میرزا
سلطان محمد برادر زادهٔ خود بود در ایام فرمانروائی سفارش
توجه بحال میرزا سلطان محمد بمیرزا الغ بیگ پسر خود مینمود - و
میرزا الغ بیگ نیز پسر عموی خود را دوست میداشت - لهذا در
تربیت او زیاده میکوشید - و میرزا سلطان محمد را دو پسر نیک
اختر بودند سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا - در ایام مرض
الموت میرزا سلطان محمد که میرزا الغ بیك بعیادت آمد میرزا در

---

(16) در جمله نسخ موجودهٔ منتخب اللباب یوسف نوشته اما
جمهور اهل تواریخ اورا قرا یوسف نوشته اند *

آباد عالم بقا افراخت - و در خطهٔ دلپذیر سمرقند مدفون گردید *

منار ای بت چین که چین هم نماند
مدار جهان این چنین هم نماند
نه جم ماند این جا نه نقش و نگینش
که نقش نگین بر نگین هم نماند

تاریخ ولادت و سلطنت و وفات آن مغفرت آیات ازین دو بیت استاد هویدا است * رباعی *

سلطان تیمور (15) آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

ذکر باقی چهار واسطه تا فردوس مکانی بطریق کمال اختصار به تذکار می آرد

بعد از امیر تیمور میرزا میران شاه طابَ مَثْوَاهُ که پسر سوم صاحبقران است - از جهانگیر میرزا و عمرشیخ میرزا خرد تر - و از میرزا شاه رخ کلان تر - تولد آن گوهر معدن اقبال در سنه هفتصد و شصت و نه [٧٦٩] واقع شده - در عهد حیات والد بزرگوار بمده نجوهر رشد و استعداد که ضمیمهٔ وسعت خلق وسخا داشت حکومت آذربائیجان که پای تخت هلاکو بود باستقلال بدو تعلق گرفت - میرزا

---

(15) ن - تیمور شه انکه مثل او شاه نبود *

آمده و با سر کشان بیشمار و کفار بد کردار در اکثر کارزار مکرر مقابله و مقاتله افتاده و پیوسته علم فتح و نصرت برافراشته - ضرب المثل کهن سالان روزگار و سرمشق سلاطین نامدار است - چنانچه در فرصت سي و شش سال قمري ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و عراقین و خراسان و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و خوزستان و دشت قبچاق و مصر و شام و اکثر بلاد روم و بعضي مرز و بوم هندوستان تا پاي تخت دهلي و غیره بضرب شمشیر جهان ستان در تصرف آن خسرو گیتي ستان آمده - و بسیاری از ملوک و سلاطین اطراف را حلقه بگوش کشیده باز از طرف خود ملک مفتوح را بانها سپرده بجاري ساختن سکه و خطبهٔ اسم خود مامور نموده ملک بخشي را ضمیمهٔ گیتی ستاني ساخته - اگر خواهند که بر باقي احوال آن خسرو ذو الاقبال اطلاع یابند در ظفر نامه درج است * حسن عقیدت و کمال اخلاص که صاحبقران را نسبت با اهل بیت بوده اشهر و اظهر تر از انست که بشرح و بیان محتاج باشد - چنانچه گویند که این بیت اکثر ورد زبان او بود * بیت *

فردا که هر کسی بشفیعي زنند دست
مائیم و دست و دامن آل عبا بدست

بعده که سی و شش سال فرمانروائي نموده هفتاد و یکسال از مرحلهٔ عمر شریف طی نمود در مهم ختا سال هشتصد و هفت [۸۰۷] انحراف مزاج در طبع آن خسرو آفاق گیر بهمرسید - و در بلدهٔ انزار که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است لواي عزیمت به تسخیر وسعت

سبز توابع ماوراء النهر از بطن خاتون سرا پردهٔ عصمت نگینه خاتون بیگم اتفاق افتاد - و دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه هفتصد و هفتاد ویك [۷۷۱] که سي و پنج سال از مرحلهٔ عمر طی نموده بود در قبة الاسلام بلخ بر تخت سلطنت جلوس فرمود * نظم *

چو بر مسند سروری پا نهاد
فلك داد تخت سلمیان به باد
کفش بحر و تیغش بکف در ستیز
نهنگي و جوهر درو موج ریز

جلائل فضائل - و محاسن خصائل - و علوي همت - و بلندي فطرت - وجوهر شجاعت و جلادت آن پادشاه گیتي ستان از آفتاب جهان تاب روشن تر است - چنانچه یکي از بخششهاي آن خسرو دریا دل گنج بخش که بر صفحهٔ تواریخ ثبت گشته بخشیدن سي هزار اسپ است درمجلس واحد - مجمل از ذکر آن مورخان صداقت بیان چنان بتحریر بیان آورده اند - که درسال عزیمت تسخیر دهلي که بر دریاي سند پل بسته با لك سوار از آب عبور مینمود - میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر نبیرهٔ صاحبقران از ملتان با عدم سرانجام آمده ملازمت نمود - و بعرض رسید که اسپان بی شمار لشکر وطویلهٔ خاص میرزا از ناموافقت آب و هوا تلف شده اند وحادثات دیگر علاوهٔ بی سرو سامانی گردیده و اکثر مردم سپاه پیاده اند - سي هزار اسپ با اسباب و سرانجام دیگر به میرزا [illegible] فرمودند که بلشکرخود قسمت نمایند - و سعي و جهدی [illegible] ازان پادشاه کشور ستان بظهور

[ذکر امیر تیمور صاحب قران]

فی الجمله کلمهٔ چند از مبدأ زمان ولادت و ایام فرمان روائي و گیتي ستاني وسال رحلت حضرت خاقان سکندر جاه سلیمان بارگاه امیر تیمور صاحبقران اَنَارَ اللّٰهُ بُرْهَانَهٗ که سلسلهٔ عاقبت بخیرآن منظور نظر الهي تا زمان قیامت بر صفحهٔ روزکار آبرو بخش سلطنت باد بگزارش می آرد *

ولادت آن نیر برج سپهر اقتدار که بواسطهٔ هشتم (14) بقراچار نویان إتالیق جغتا خان از اولاد قاچولي بهادر میرسد - سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم سنه هفتصد و سي و شش [۷۳۶] در خطهٔ شهر

---

(14) در جمله نسخ اصل همچنین هست اما چنانکه در صفحه ۱۰ سطر ۲ گذشته بواسطهٔ پنجم صحیح باشد زیراکه در جمله تواریخ نسبت تیمور بدین ترتیب هست - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر بن ایجل بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن یرمچي بن قاچولي بن تومنه بن بایسنقر بن قایدو بن بوقا بن بوزنجر بن الانقوا - لیکن در نسخ حبیب السیر و روضة الصفا و اکبر نامه و ابو الفدا و ظفرنامه و غیره بسیار تصحیفات درین نامها واقع شده بدین تفصیل (ترغاي تراغای - طراغای) بن (برکل - توکل) بن (ایلنکر - ایلنکیر - ایلنکیز) بن (ایجل - ایچل ابخل - ابحل - انجل) و اختلافات سوغوجیچن در صفحه نهم گذشته و قاچولی را بعضی قاجولي نوشته اند *

درمیان مي آرند - اما اگر مسافر خواهد که زن را با خویش رام و راضي ساخته با خود ببرد ممکن نیست - و ورثهٔ زن بزبردستي و اعانت حکام مانع مي آیند - و اکثر سفید پوست و بي نمک مي باشند - و بغیر از موی سر بر تمام بدن و اندام زن و مرد آنها موي نمي باشد مگر بر زنخ مردان چند موي بر مي آیند ٭

القصه ملک خراسان و ماوراء النهر و کابل به چغتاخان ارزاني داشت - که تا زمان حال از فضل ایزد متعال و مدد طالع تیموري سریر ملک پروسعت بهشت نشان هندوستان بنام دودمان آنها سر فخر بر آسمان برین مي ساید - و منصف پیشگان جهانگرد که سیر تواریخ نیز نموده باشند - و طرف تعصب ملت و وطن را کار نفرمایند - میدانند که هیچ سلطنتي که نشاط سرشار دولت و مکنت و ثروت و استقلال سلطنت از بدین مرتبه باشد - و این همه ترحم که باوجود وقوع تقصیرات عمد خطا بخشیدن و جرم پوشیدن شعار موروثي آن سلسلهٔ عالیهٔ عالي نسب گشته بکار برند - و کافهٔ هفتاد و سه ملت که از اقالیم سبعه از وضیع و شریف بدین دولت ابد پیوند رجوع آرند کامیاب و کامروای مقاصد ارجمند گردند - به پادشاهي دودمان چغتا خان نمیرسد - و قرعهٔ تقسیم قلمرو دشت قبچاق و بلاد چرکس و بلغار بنام جرجي خان افتاد که سلسلهٔ آن به ازبک جرجي نیز زبان زد اند - و در ماوراء النهر و سر زمین توران لغایت حال موافق اقتضای نشیب و فراز زمانه فرمانروائي [illegible] مجمل از احوال آنها انشاء الله تعالی ضمناً در ذکر [illegible]ش خواهد در آمد ٭

تموچین بجای پدر و عم قائم مقام گردید - وبموجب وصیت پدر و عمو قراچار نویان را که جد پنجم صاحبقران میشود و ذو الاقتدار سلطنت بود برای تربیت و آداب جهانداري چنگیز خان بطریق اتالیق مقرر نمود - * شعر *

قراچار و چنگیز ابن عم اند * بکشور کشائي قرین هم‌اند (10)

و درهمان ایام که مراد ازسن پانصد وهفتاد هجري باشد میان روس و مغلان نزاع ملکي و اختلاف تمام بمیان آمد - و هریکی علم جهانبانی در اطراف ترکستان بر افراشت - چنانچه هفتاد و یک (11) حاکم بهم رسیدند - از انجمله اونگ خان (12) که بچنگیز خان قرابت قریبه داشت و ابتداءً در اعانت و تیمار داري چنگیز خان میکوشید آخر نظر بر جوهر رشادت چنگیز خان باغواي دیگر سرکشان در پی قتل چنگیز خان گردید - و چنگیز خان از ترس مدعیان رو بکوهستان آورد و اونگ خان تعاقب نمود - وبعد محاربات عظیم چنگیز خان فتح یافت - آخر رفته رفته بیاوري اقبال و مدد طالع بر همه سلاطین غالب آمده خروج نموده علم ظفرو نصرت اطراف ربع مسکون بر افراشت - بعده که ایام رحلت او

(10) این شعر فقط دریك نسخه بود *

(11) دریک نسخه هفتاد و دو نوشته *

(12) درجمله نسخ منتخب اللباب اونگ نوشته اما در روضة الصفا آونگ خان و در ترجمهٔ تاریخ ابو الفدا ارنگ و در حبیب السیر ارنگ و در وصاف آرنك نوشته است *

مابین آسمان و زمین نمودار گردید و ستارهای دیگر ازو هویدا شدند و هر ساعت بر روشنائی آن ستارها می آفزود تا تمام روی زمین و آسمان را فرو گرفت - برادر دوم نیز همین خواب دید اما نسبت بخواب برادر کلان انتشار ستاره و روشنائی آن کمتر بود - تعبیر آن بر زبان معبران چنان جاری گشت که از اولاد برادر کلان پادشاه عظیم الشانی بعرصهٔ وجود آید و علم سلطنت و جهانداری در بیشتر اطراف ربع مسکون بر افرازد و قرنها اولاد او سلطنت نمایند - و برادر دوم که نسبت به برادر کلان کمتر ستاره در نظر او شعله افروز گردیده بود اولاد او در حکومت وکالت باستقلال از مشاهیر آفاق خواهند گردید - بعده هر دو برادر باهم عهد و پیمان بستند که سلطنت نصیب هر کدام گردد زمام اختیار سلطنت و عهدهٔ وکالت خود باولاد برادر دوم وا گذارد - چنانچه در سلطنت چنگیزیان صاحب مدار آن سلطنت آنها بعرصه ظهور آمده - بعده که نوبت جهانداری به سوغوچچین (۹) رسید - باو خدا پسری داد که روز تولد آثار درخشندگی ستارهٔ اقبال هویدا بود - اورا مسمی به تموچین ساختند - که آخر ملقب بچنگیز خان گردید و در سیزده سالگی پدر او از جهان ودیعت حیات نمود - و درهمان چند روز عم او سوغوچچین که مدار علیه سلطنت بود جان بجهان آفرین سپرد - و

---

(۹) در حبیب السیر و اکبر نامه و دو نسخه اصل سوغوچچین و در دیگر نسخه اصل سوکی چچین و در دیگر یسوکی چچین و در روضة الصفا سوغلیچین و در ترجمه تاریخ ابو الفدا سوجیچن نوشته *

شجاعت بی نظیر بود رسید - از اولاد او النقوا نام دختری زهره مثال داشت (؟) در کمال جمال و عفت ناکتخدا (7) شبی او درحجرهٔ خود بربستر راحت خسپیده بود قبل از انکه خواب برو غلبه نماید بحکم وارادت قادر بیچون روشنائي از دریچهٔ آن حجره بصورت قرص آفتاب ظاهر گشت - و دران حالت که دهان او وا بود بدهان او فرو شد - و دختر از مشاهدهٔ آن متردد گشته بمادر و همدمان خود ظاهرساخت - و در همان چند روز اثرحمل برو معلوم گردید - بعد وضع حمل سه پسر آورد یکی ازان هرسه پسر بوزنجر است که جد نهم چنگیز خان است و جد چهار دهم صاحبقران میشود - او خود را بفرزندآفتاب شهرت داده از اسلام روتافته بآفتاب پرستي پرداخت - بیشتر از سلسلهٔ او وکیل مطلق با استقلال پادشاهان آن عهد بودند و بعضی فرمان روائیي نموده تا عهد هلاکو علم جهانباني برافراشتند •

نقل می نمایند که ازسلسلهٔ جد و آبای آن خاندان دوبرادر بودند (8) - برادر کلان در عالم رویا مشاهده نمود که ستارهٔ درخشندهٔ

---

(7) الانقوا اولا با پسرعمش کتخدا شده بود و ازو دو پسر متولد شده یکي یلکدی و دیگری یکجدي بعد ازان شوهرش وفات یافت سپس واقعهٔ تولد دیگرسه پسربی پدر بوقوع آمده (شف - روضه الصفا - حبیب السیر)

(8) این دو برادر یکی قبل خان و دیگر قاجولي بهادر پسران تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن بوتا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا اند •

ترکستان در ضلالت ملت مجوسي و آفتاب پرستي افتادند *

بعد از انکه فریدون ملک را بهر سه پسر تقسیم نمود ملک عراق به ایرج پسر خرد و اطراف ما وراء النهر به تور پسر میاني داد - و ایرج بسبب حسد و تسلط تور خود را براى اصلاح کار نزد تور رساند - و تور اورا بقتل رسانید - و منوچهر از اولاد ایرج برهنمائي فریدون براى انتقام خون جد کمر بست - و بچندین واسطه قرنها شمشیر کین درمیان بود - و اسم ایران و توران بر ملک عراق و ماوراء النهر بنام ایر و تور بر زبانها جاري گشت - و مادهٔ نزاع ایران و توران ازان عهد در مقدمات ملکي بمیان آمد - چنانچه مفصل در شاهنامهٔ فردوسی و تواریخ دیگر درج است *

اما حقیقت هزار و پانصد سال تا تیمور تاش که جد نوزدهم امیر تیمور میشود مفصل در هیچ تاریخ بنظر نیامده - بعده در دودمان آنها ملت آفتاب پرستي بهمرسید - سبب آن مورخان صداقت بیان چنان بزبان خامه داده اند - که چون دران سلسله نوبت اقتدار ملک به چولین (6) بهادر پسر یلدوز خان که در

(6) در جمله نسخ منتخب اللباب چولین بهادر را پسر یلدوز خان نوشته است اما در حبیب السیر نوشته که آلانقوا که مادر بوزنجر خان است و نسب چنگیز خان و امیر تیمور کورکان بدو می پیوندد نبیره یلدز خان است زیراکه الانقوا بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود وجوینه بنت یلدز خان - ودر اکبر نامه نوشته که جوینه پسر رشید یلدز خان است *

پدر را باظهار لطف نزد خود جمع ساخته گفت - هر که در قبول اسلام با من موافقت و متابعت نماید شریک دولت و سلطنت من است - و هرکه پا از دائرهٔ اطاعت و رفاقت من کشیده بملک دیگر رود اختیار دارد - و الا میان من و او بجز شمشیر نخواهد بود - و بسیاری را مسلمان نمود و جمعي را بقتل رسانید - و بعضی ازو جدا شده ترک وطن اختیار نمودند - و هفتاد و یک سال سلطنت نموده در رواج اسلام کوشید - و ملک بسیار سوای ترکستان در تصرف آورده علم جهانباني اطراف و اکناف برافراشت - و در اولاد او یک سلسله بچنگیز خان و صاحبقران (5) می رسد و سلسلهٔ دیگر بآغریه منتهی میگردد که صاحب مغلستان گفته میشوند - و چهار سردار آغریه درعهد صاحبقران ثاني درجنگ بلخ با چهار پنج هزار خانه دار از مغلستان آمده با پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ملحق شدند - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بگزارش خواهد در آمد - و سلسلهٔ دیگر که از فرزندان مغل خان سلطنت بخاندان آنها بحال مانده بود و تا عهد ابو سعید میرزا زبدهٔ خاندان چغتا فرمان روائی ترکستان در اختلال احوال می نمود - یونس خان ست - که از سر نو با چغتا و دودمان امیر تیمور وصلت نموده - سلسلهٔ او به چنگیز و چغتا میرسد - بعد از بناي اسلامي که اغزخان گذاشت چند واسطه بران گذشت بار ترکان و فرمانروایان

---

(5) مراد از صاحبقران امیر تیمور است و از صاحب قران ثاني شاهجهان بادشاه •

نخواهم گرفت - مادر گفت در عهد پدران تو نام اسلام از نواح
ترکستان بر خاسته - طفل گفت اگر حیات من می خواهي تو خفیه
مسلمان شو - والدهٔ او هواي آنکه پنهاني اقرار بوحدانیت خدا
و رسالت نبي آن عهد آرد چارهٔ کار ندانسته پسر را شیر داده در
اخفاي آن راز کوشید - چون دران زمان رسم بود که بعد یکسال از
ولادت طفل اسم مقرر مي نمودند - بعد از انقضاي سال روزي
که قبیلهٔ مادري و پدري فراهم آمده تجویز اسم بمیان آوردند - بحکم
خدا آن طفل که در گهواره بود بزبان آمده گفت که اسم من اغُز (4)
است - بعده اورا به اغز موسوم ساختند - چون بحد بلوغ رسید دو دختر
عموهاي اورا براي او خواستند - بسبب اختلاف ملت که هردو را
خفیه تکلیف اسلام نمود و قبول نه نمودند با هردو زن موافقت
نشد - دختر سوم عموي او که با هم از خرد سالي همراز بودند و
محبت وافر داشتند بحسب خواهش او بعقد او آوردند - و خفیه
اورا براه راست آورده محبت زیاده باو بهم رسانید - هردو زن دیگر
برورشك برده نزد پدر اغز شکوه و نمامي نموده پرده از روي کار
برداشتند - آخر کار جنگ صف بمیان آمده پدر و پسر بمبارزه
پیوستند و آخر پدر کشته گردید - وجهان بکام اغز گشت - و
ملقب باغز خان گردیده بجاي پدر نشست - و تمام قبیلهٔ مادر و

---

(4) دریک نسخهٔ اصل آغر و درباقي نسخ اغر و در روضة الصفا اغوز
وحبیب السیر و اکبر نامه اغوز نوشته - و در لغت ترکي نوشته که اوغوز
نام بادشاهیست و آغر فرقهٔ از اتراك - و غالبا اغُز صحیح باشد *

شد - و مغول که بمغول خان بعد جلوس ملقب گردید پادشاه عظیم الشان گشت - و در رعیت پروري و ملک داري و ابادکاري نسبت بجد و آبا ممتاز برآمد - وآبادي مغلستان ازو بنا پذیرفت*
اگرچه از عهد عرش آشیاني اکبر پادشاه اسم مغل بر ترک و تاجیک عجم حتی سید ایران و توران زبان زد خاص و عام گردید - اما في الحقیقت لفظ مغل مخصوص طائفهٔ ترکان همان سلسله و خاندان مغل خان است - چنانچه در ذکر سلاطین دهلي بتقریب اسم مغل که در زمان قدیم بواو مي نوشتند مفصل بزبان قلم جاري گشته - و سلسلهٔ اولاد همان مغل خان بچنگیز خان و هلاکو و چغتا و امیر تیمور که مجمل تفصیل آن بنگارش مي آید میرسد - و روز بروز اولاد مغل خان چنان در کفر ثابت گردیدند که نمي خواستند نام اسلام بر صفحهٔ روزگار بماند - و تا مکاني که سم اسپان آنها میرسید در قلع ریشهٔ مسلمانان کوتاهي نمي نمودند - هر که تاریخ هرات بمطالعه در آورده میداند که چند لک مسلمانان الکهٔ خراسان و نواح و سواد هرات زیر شمشیر قوم مغل آمده *

القصه مغل خان را چهار پسر بودند - بعد از فوت پدر قراخان که از همه کلان و در ملت پدران قائم بود بجاي پدر فرمان روا گردیده - اورا حق سبحانه تعالی بحکم آیهٔ کریمه یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ فرزندي ارزاني فرمود در کمال جمال و نیک سرشتي - و آن طفل تا سه روز شیر مادر و هر دایه که براي او آوردند نخورد - شب چهارم مادر او که از نیز در غم فرزند ترک خور و آرام نموده بود گریه کنان بخواب رفتا - در خواب دید که میگوید تا شیر مسلمان نباشد پستان بلب

بسم الله الرحمن الرحيم

جهان جهان شکر و سپاس - افزون از قیاس - پادشاهي را سزاست - که بمقتضاي حکمت بالغه وجود جهانداران ذوي الاقتدار را باعث امن و امان عالمیان گردانید * و بآب تیغ گیتي ستان تاجداران ذي وقار آتش فساد و فتنهاي اکناف عالم را فرو نشانید * ودرود بیحد - و صلوة لاتعد - مرشاد رسل - خاتم انبیاء مرسل - و اولاد و اصحاب کبار او را رواست - که پرتو نور جمال جهان افروز کفر سوز او تزلزل در ایوان کسری انداخت - و اوثان و اصنام روي زمین را سرنگون ساخت *

چو صیتش در افواه عالم فتاد * تزلزل در ایوان کسری فتاد
بلا قامت لات بشکست خورد * به اعزاز دین آب عزی ببرد
نه از لات وعزی بر آورد گرد * که توریت و انجیل منسوخ کرد

بر طالبان اخبار نو و کهن دیر کهن آباد مخفي نماند - که چون جلد ثاني تاریخ منتخب اللباب تالیف خادم آثم محمد هاشم

تمام شد

فهرست حصهٔ اول کتاب منتخب اللباب